بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جواهر التفسیر (مواهب علیه)
مؤلف ملا حسین کاشفی
موضوع

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۵۹۴۷

فهرست شد
۵۷۷۳

جواهر التفسیر

بسم الله تیمناً بذکره و ثم اعلی

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ونثا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه وآله صلو
مصونه عن التناهی نموده می شود که قبل ازین بانشارت پر بشارت که از عالیجناب امارت پناه وایالت
دستگاه معالی صفات خاقان سمات حضرت الحضرت السلطانی خسرو نق الممالکه الی قانه عضد الدوله
القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والدنیا والدین نقش
کوهر درج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایه لطف آلهی شهبار دعوا حشمت علی شیر الله
هست والی الا جناب وداود ادوان پناه مستفیض از نفحه گلزار فضلش جان و دل
مستبزار المومرای حیز شش مهر و ماه دولت او با جهان و رفعت او با سپهر که شش میکوند مردم از رکلی دجاه
کای جهان از دولت ما هر چه میخواهی بجوی وی سپهر از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه ابقاه الله الی یوم الدین
و وفقه بتکمیل اسباب سعادت منزلین شرف صدور یافته بود داعیان توجه بکتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر
که محتوی بچهار مجلدات العطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول جزئی کامل در ضمن شامل است داده و تحریر
عالی امارت پناهی رسیده عن قبول یافت فظه و فور علایق و هجوم عوایق تحریر تواقی مجلدات در حیز
تعویق عقده تاخیر می افتاد تا در غره محرم الکرم سنه سبع وتسعین وثمانمائه ایام ملتمس منهی از اکابر
بخاطر فاتر بنده جانی حسین کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمه مترام از تکلیف سخن آرای و غرر از
فضیلت نمای رقم زده کلک بیان گرداند تا حضرت مستوالیه ملاحظه آن اوراق اتمام تمامت و معانی کلمات قرآنی
بدین نوباوه حدایق معانی که نسبت نام سامی آنحضرت بمواهب علیه اقسام یافته محظوظ گرداند امیدوار به
عنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنان است که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد
مقصود برگشاید و عرایس مجلدات ثلاثه بر منصه ظهور بجلوه در آید کشف وای جواب لما سئل الکواب
و بالی لا ینبغی العبد الواهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت
و مجاز و فحوای آیه روحی که مشتمل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و
قصص انبیا آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام تحت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب
تحقیق در مجلس تلفیق خواهد پذیرفت و از قرائات متواتره روایت یکی از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار
صفت اشتهار و رتبه اعتبار دارد و ثبت کرده و بعضی کلمات که حفص را با او مخالفت است و

معنی سخن بسبب آن اختلاف تغیری کلی می باید اشارتی میرود والله الهادی و عطا کرمه اعتقادی
أعوذ پناه میگیرم والتجا می نمایم بالله بمعبودی بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسه دیو
فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بی غش الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته
از طبقات آسمان سوره فاتحة الکتاب بسم الله بنام خدای سزاوار پرستش الرحمن نیکی بخشنده
بخلق بوجود حیات الرحیم بخشاینده بر بندگان بنیل حیات و بخشش اخلاق الحمد لله ستایش و آفرین
که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده است و خواهد بود جملۀ آن تمام و کمال لله مر خدای را که حی و
موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و
سازنده کارهای همه خلقان از ملائکه و جن و انس و دد و دام و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و خران
الرحمن بخشنده وجود بار دیگر بعد از فنا بجهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار بر رافت بجنتها و
در آوردن ایشان به بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حاکم ما
بندگان تا ذاتی و ستدن ظلمهای غلیظ شود یا پادشاه روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده
روز پاداش ایاک نعبد ترا میپرستیم و بس غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو
یاری میخواهیم در پرستش تو و انواع سایر حوایج و مهمات اهدنا بنما راه نمای الصراط المستقیم براه راست
در اقوال و افعال که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم
که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة والسلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین
ناصر الحق والدین خواجه پارسا قدس الله تعالی سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن
اینست که نمای ما را راه است یعنی محبت ذات خود مشرف دار از التفات بخود بغیر تو آزاد گشته تمامی
گرفتار تو گردیم جز تو نخوانیم و جز تو نجوییم و جز تو نه اندیشیم یا الهم نمای ما را راه راست یعنی آن راهی که
حضرت ترا است به نسبت هر موجودی که آن موجود بآن بمبدای خود رسد و بنهایت کمال خود پی ان بی رسد
تا در حضرت تو از همه وا توجه بغیر تو آزاد کردیم صراط الذین نمای ما را راه آنها که بفضل خود انعمت علیهم
انعام کرده بر ایشان نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها
که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است
ایشان را مشرف و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنها که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود مورد
غضب تو در آمده و بر این سبب برکفر اقدام نموده یا جهت آن سبب ترد در معانده و مکابره و قتل

انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّالِّينَ و نه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در
طرق مختلفه و سبل مخترعه افتاده اند و از راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب
حبیب صلوات الله و سلامه علیه گمراه گشته اند سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحیم
الٓمٓ حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس بدان اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله اعلم
است یعنی منم خدای دانا ذَٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده
بود الْكِتَابُ این کتابی کاملست یعنی قرآن لَا رَيْبَ هیچ شکی و شبهه نیست فِيهِ در وی کتاب یعنی از ظهور حجت
و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که سخن حق و کلام صدقست
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان بدو منتفع شده اند
الَّذِينَ آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و بعث
با متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان
می آرند وَيُقِيمُونَ برپای میدارند و ادا میکنند الصَّلَاةَ نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنفِقُونَ نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب
استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و آنانکه ایمان می آرند بِمَا أُنزِلَ بدانچه که فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی
تو از قرآن وَمَا أُنزِلَ و بآنچه منزل گشته مِن قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور
و انجیل و فرقان وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان یاد کرده شدند يُوقِنُونَ بیگمان
میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولَٰئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین
سماتند که رقم ذکر یافت عَلَىٰ هُدًى بر راه راست و نشان درستند مِّن رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی
بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولَٰئِكَ و همان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقاب
عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم چون سالک از الاحق
رستگارست و سزاوار رستگاری رستگارست این آیتها که گذشت در شان مومنان است
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی عناد كَفَرُوا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنذَرْتَهُمْ اگر بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ
یا تخویف کنی و تهدید نمایی یعنی اگر بکنی یا نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدا

عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا ایمان حق فهم نمیکنند وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلَىٰ
أَبْصَارِهِمْ بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی هست تا راه حق نه بینند وَلَهُمْ و مر ایشانراست از روی ا
ستحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر ان در آیت در شان کفار
و مشرکانست که حق سبحانه دانست که هرگز نگروند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر بعد از مذمت کفار سیزده
آیت در شان اهل نفاق فرستاده که صحبت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافران زیاده است
وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَن يَقُولُ کسی است که میگویند آمَنَّا بگرویدیم بِاللَّهِ بخدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین
یعنی قیامت وَمَا هُم و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان در ذات گویان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب
می دهند بر زعم خود خدای را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنرا که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان
میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و فریب نمی دهند إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز
میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِم در دلهای و بال ایشان مَّرَضٌ بیماریست
و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ پس زیادت کرد خدای مر ایشانرا
مَرَضًا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آمد شک و شبه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی باز
دیار و میزید وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که اثر آن انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
با مومنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان
لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا تباه مکنید و تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان را
قَالُوا گویند إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ اصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا بدانید ای شنوندگان
إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشان تباه کارانند و فتنه انگیز وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که
ایشان مفسدند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر منافقان را که آمِنُوا بگروید كَمَا آمَنَ همچنانکه النَّاسُ گرویده اند
آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند با خود در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان اهل نفاق با آنکه میدانستند که مومنان عقلای زمانند ایشان سفیه
گفتند تحت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده اند پس سفاهت ایشانرا بایشان رد کرد و گفت أَلَا
بدانید مومنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت
ندارند و مکر آخرت فرو میگذارند وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که سفیه اند وَإِذَا لَقُوا و چون ببینند
اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوا آمَنَّا گویند

ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و قبایل او روزی مرتضی علی السلام را دید
واز روی خوش آمد آنحضرت را مدح گفتند مرتضی علی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا
الحسن نفاق را با ما نسبت مکن قومی که ما چون شما مومنیم و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را ببینند گویند
ایمان داریم چنانکه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران که از بیم
و ترغیب ایشان بر شیاطین الانس منزوی شوند قَالُوا گویند از روی صدق که إِنَّا مَعَكُمْ ما با شماییم و بر دین و آیین شما
إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مومنان اللَّهُ خداوند
دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند و تسمیه جزا باسم فعل از سبیل خراج
است و اگر حق را استهزای نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد و فرو گذارد زمان
دراز مرایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها يَعْمَهُونَ متحیر میگشتند
أُولَٰئِكَ این گروه که اهل این صفت اند الَّذِينَ آنکسانند که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و
اختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را
باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و سنت را ببدعت فَمَا رَبِحَت پس سود نکرد و نفع نیاورد
تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان وَمَا كَانُوا و این گروه نیستند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بطلاق تجارت
حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِي مانند صفت کسیست که
شب تاریک ابرناک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جای قرار معین کند
یا از دزدان و ددان ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش مَا حَوْلَهُ گرداگرد آتش
افروزنده ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدای بِنُورِهِمْ روشنی ایشان وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشانرا فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها
یعنی تاریکی شب و ظلمت لَّا يُبْصِرُونَ نه بینند و گوا کرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن
حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن
نمیگویند عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بر بینی
وجه محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش
کلمه شهادت را افروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده و عمر که زود آنند امانیعه از مرگ نور آثار
این منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند أَوْ یا مثل ایشان كَصَيِّبٍ
مانند اصحاب باران بزرگ قطره است که بنهیب تمام بزیر آید مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِيهِ در آن باران

یعنی در اثنای باریدن آن باران ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز مهیب
که از ابر نموده شود وَبَرْقٌ و روشنی که از و لامع گردد يَجْعَلُونَ در می آرند اهل این باران از بیم آن
أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِم در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد و
صاعقه آوازیست هایل که با او آتشی باشد پر زبانه و دود با هر جا که رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان
در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای
بعلم احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان و اقوال و افعال ایشان بدو پوشیده و مجازات
و مکافات ایشان بروجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنای برق
يَخْطَفُ بربایند أَبْصَارَهُمْ بیناییهای ایشانرا كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن
لَهُم روشن کند راه را مرایشانرا مَّشَوْا فِيهِ بروند در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون باز تاریک
گردد راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفا نور برق قَامُوا بمانی بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر
خواستی خدای ذوالجلال لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوای ایشانرا بآواز رعد
وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی دیده های ایشانرا بدرخشیدن برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
قَدِيرٌ تواناست حق تعالی جل و علا درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک در بیابان مهلک
باشند و باران سخت ببارد و ایشان را تراکم داشته اند فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا بر ابیم
سازد از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در آن ظلمتها جاده پوشیده شود هرگاه برق بدرخشد
راه هویدا گردد و قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند
اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوب است و ظلمات آنچه مایه اینکه بر ارباب نفاق شاق
باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیم و اینها را بر غم ایشان
ظلمات گفت و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمت ها و ظفرها
روی نماید و صواعق و تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام
قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که
نباید حکم الهی بقتل و جلای ما ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن ببندد و هرگاه
برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان هشدی دین اسلام را پسندیدی و چون تاریکی مجاهدات
و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که تا امید قوت دولت مدح گوی

بودند واز بیم محنت دشمن وعیب جوی واحوال منافقان در هر زمان بهمین منوال است
شعر بهنگام راحت متابع شوند * بوقت مشقت منازع شوند * چو دولت
درآید همه چاکرانند * به نکبت ز هر دشمنی بدترند يا ايها الناس ای مردمان اعبدوا به
پرستید وبندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق عبادت اوست الذی آن ایزدی که بقدرت
کامل خلقکم بیافرید شما را واز نیست هست گردانید والذین و بیافرید آنکسانرا نیز که بودند
من قبلکم پیش از شما ونتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون
بپرهیزید از خشم وعذاب او الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع
وفایده شما الارض زمین را فراشا بساطی باز گسترده جهت آرام در وی وحرکت بر وی والسماء وگردانید
آسمان را بناء سقفی برافراشته وانزل وفرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی برنایده
یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع
میوه ها رزقا روزی ساخته وپرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگردانید لله مر خدای را اندادا همتایان
وانبازان در ملک او وانتم وحال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست ونشاید که باشد چه
هیچکس غیر او برآفریدن مخلوقات وبظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم واگر شما هستید فی
ریب در شک وگمان مما نزلنا از آنچیزی که ما فرو فرستادیم از ابتدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمد است ص
ومیگویند که این ساخته وبربافته اوست فاتوا پس بیایید شما که اهل براعت وبلاغتید بسورة بسوره‌ای
بمقدار سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند
قرآن وادعوا وبخوانید اگر بخود توانایی ومعارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا
[illegible] اند دکاری یا هرکرا بمعاونت میخوانید بخوانید من دون الله بجز خدای ان کنتم اگر هستید
صادقین راست گویان در انکه این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس [illegible]
[illegible] معارضه نکردید در زمان گذشته ومثل آن سوره نیاوردید
ولن تفعلوا ودر زمان آینده هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا پس بپرهیزید النار از آتش
دوزخ التی آن آتشی که ممتازست از سایر آتشها بانکه وقودها آتش انگیزان الناس مردمانند
کافران والحجارة وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است وبوی آن ناخوش تر اعدت آماده کرده شده است
آن آتش للکافرین برای ناگرویدگان وبشر الذین وبشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمنوا گرویده اند

بخدای ورسول وقرآن وعملوا الصالحات وبجای آورده اند کارهای نیکو از ادای فرایض وسنن مقرون
بشارت حیثیت ان لهم آنکه مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانها که در وی همه نوع میوه ها باشد تجری
می رود من تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهای آن الانهار جویهای آب وشیر وخمر وعسل
کلما رزقوا هرگاه روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة میوه رزقا روزی
ساخته وطعام پرداخته قالوا گویند هذا الذی این آن میوه ایست که رزقنا داده وخورانیده بودند
ما را من قبل پیش ازین در دنیا وگفته اند هم در بهشت وقول اول اظهرست واتوا به
وبیارند پیش مومنان از میوه بهشت متشابها مانند میوه های دنیا در رنگ وصورت اما بطعم مختلف باشد
چه مزه همه میوه های دیگر یک میوه بهشت باشد ولهم ومر اهل بهشت راست فیها در بوستانهای بهشت
ازواج زنانی از حوری وانسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر ونکو منظر پاک از عیبها وآفتها که زنان دنیا
را باشد وهم فیها وبهشتیان دران بوستانها خالدون جاوید باشند که نمیرند ان الله بدرستی که خدای لا یستحیی
ترک نکند وباز ندارد ذات ان یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی که باشد وبرای هرکه باشد آورده اند که یهودی
در قرآن ذکر مگس وعنکبوت شنوده استهزا می کردند که این سخنان سخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیه
فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد واگرچه باشد تمثیل به بعوضة پشه فما فوقها
پس آنچه زیاده ازان باشد چون ذباب وعنکبوت فاما الذین امنوا پس اما آنکسانی که گرویده اند ودانسته که قرآن
حق است فیعلمون پس یقین می دانند انه الحق آن مثل یا ضرب المثل درست وراست است
من ربهم از نزد پروردگار ایشان واما الذین کفروا واما آنهای که پوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند
از روی جدال وعناد واز راه طعن اوافسوس ماذا چه چیز اراد الله خواسته است خدای بهذا
بدین گفت مثلا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی یضل بعدل خویش گمراه گرداند
به بدان مثل کثیرا بسیاری را از کفار ومنافقان که دران تامل نکنند وحکمت اورا در نیابند ویهدی
به ونه خلل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیاری را از مومنان که دران تفکر فرمایند وما یضل
به وگمراه نکند خدای به بدان مثل کرده الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری الذین
این فاسقان آنانند که ینقضون می شکنند بغدر وخیانت عهد الله پیمان خدای را که برایشان گرفته است
من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریه با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر زمان
پس این فاسقان جهودانند یا مراد عهد روز میثاق است وبدین قول فسقه گفتار منافقان باشند ویقطعون

وقطع می برند این بی وفایان وعهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده است به
بدان که چیزان یوصل که انرا به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر ص بدشمنی می بریدند چه
با هیچ قبیله از عرب نبوده که انحضرت ص قرابتی نداشت ویهود نیز قطع رحم می کردند
چه میان انحضرت وایشان نیز از جهت اخوة اسمعیل واسحق خویشی بود ویفسدون وتباهی کرده
فساد میکنند فی الارض در زمین بمخالفت حق ومتابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند
زیان زدگان در دنیا وعقبی کیف تکفرون چگونه کافر می شوید بالله بخدای وکنتم وحال آنکه شما بودید
امواتا مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه وعلقه فاحیاکم پس زنده کرد شما را
بنفخ روح درابدان شما بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در وقت انقضای اجال
ثم یحییکم پس دیگر زنده کند در قبور یا نفخه احیا شما را زنده سازد برای نشور ثم الیه پس بسوی
او ترجعون بازگردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خداییست که بقدرت بی علت
خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آن چیزها را که در زمینست جمیعا همه آن از جبال ومعادن
وعیون وانهار ونبات وحیوان ثم بعد از آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی
آفرینش آسمان فسویهن پس راست کرد بی فطور واعوجاج وخلل انها سبع سموات هفت طبقه
آسمان وهو بکل شیء واوست مر چیزها را علیم نیک دانا یعنی داننده که هر چیز را چرا ساخت وبرای
چه آفرید واذ قال ویاد کن ای محمد ص چون گفت ربک پروردگار تو للملائکة مر تمام فرشتگان ازآیا
فی الارض جنی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل واجلای بنی الجان که انی جاعل من آفریننده ام فی الارض در زمین
مگر واضح آنست که مطلق زمین باشد خلیفة بدل از قوم بنی الجان یا کسی در عمارت زمین وعبادة
رب العالمین خلیفه شما باشد در اعانه حق واقامه تا جل خلیفه من ودر بحر الحقایق خلیفه را
باین معنی گفته اند که خلق از جمیع مکونات وهمه مکونات با جمیعهم خلف او نمی توانند بود زیراکه جمع
غرایب ومنبع رغایب وشهادت است خلاصه عوام جسمانی وروحانی باادست وجامع
حقایق علوی وسفلی مطلع ادمی جهت برزخ جامع صورت خلق وحق در وقایع متصل با
حقایق جبروت * مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند اتجعل
الدماء آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کند وفرمانی ازو صادر گردد فیها در زمین و
یسفک وبریزد خون مثل خود بغیر حق ووقوف ایشان برین حال یا باختیار الله بوده یا لوح

محفوظ خوانده بودند یا در عقل وعقول ایشان مذکور بود که عصمت خاصه ایشانست وبجهت اینمعنی گفتند که چنین کسی را
خلیفه میسازی ونحن وحال آنکه ما نسبح پاکی یاد میکنیم ترا بحمدک بامر تو یا توفیق تو که موجب حمدست
ونقدس لک وذکر میکنیم ترا پاکی از هر نا شایستی قال گفت خدای با این ملایکه انی اعلم بدرستی که من میدانم
در آفرینش این خلیفه حکمتهاست ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید وعلم وبیاموخت حق سبحانه آدم مر آدم را که
خلیفه عبارت ازو بود الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات وسفلیات ثم عرضهم پس
عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگانی که بودند قابل خطاب فقال پس گفت وامر کردم از روی
تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای این که معروض شده اند
ان کنتم شما اگر هستید صادقین راست گویان در طعن باستحقاق خلافت آدم وحال آنکه خلیفه را علم باید وشما را
نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه
نقصهای تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما مگر آنچه علمتنا تو آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که تو
دانای آموزگاری الحکیم محکم کار وصاحب کردار قال گفت خدای بیواسطه یا آدم ای آدم انبئهم خبر ده این
ملایکه را باسمائهم بنامهای ایشان که حاضرند فلما انباهم پس آنگه که آدم خبر داد ملایکه را باسمائهم بنامهای مسمیات
قال گفت حق تعالی با ملایکه بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب
السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها والارض واز امور زمین واعلم ما تبدون ومیدانم آنچه
ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها وما کنتم وآنچه بودید شما بزعم خود تکتمون می پوشید از کراهت معزول شدن از
حکومت زمین واذ قلنا ویاد کن از آن نیز که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان از که یکبار اسجدوا سجده کنید لآدم
مر آدم را سجده تحیت وتعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملایکه الا ابلیس مگر عزازیل ووی بقول اصح
از قوم بنی الجان بوده وحق سبحانه بجهت نافرمانی اورا ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای ابی
سرباز زد از سجده آدم واستکبر وتکبر کرد وگردنکشی کرد وکان وبود در علم خدای من الکافرین از جمله ناگرویدگان
وقلنا یا آدم وگفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن انت ساکن شو تو وزوجک وجفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت وکلا
وبخورید منها از بهشت یعنی میوه های او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هر جاکه خواهید ولا تقربا ونزدیک مگردید
هذه الشجرة این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر وانسب گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک
شوید من الظالمین ستمکاران برنفسهای خود با ارتکاب نافرمانی فازلهما پس بلغزانید وازجای ببرد آدم وحوا را
الشیطان آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از انکه بدستیاری مار وطاوس به بهشت در آمده بود وحوا وآدم

ان کنتم

راو سوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشانرا از انسا و اخراج شیطان مجازیست چه حق سبحانه بیرون کرد آدم
و حوا را مِمَّا از انچه كَانَا بودند فِيهِ دران چیز از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و
ابلیس را که فرو روید از بهشت بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ مر برخی را عَدُوٌّ دشمن باشند چون ابلیس و مار
که دشمن آدم بود و اولاد آدم نیز وَلَكُمْ و مر شمارا است فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار
وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن آجال و برآمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ پس فرا گرفت آدم مِنْ
رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن قول اینهاست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ
تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و این تلقین وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط دویست سال مکث کرد حق تعالی
این کلمات وی را تلقین نمود و چون این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستی
حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه دهنده بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان قُلْنَا گفتیم ما دیگر بار اهْبِطُوا فرو روید
از بهشت یا از سموات جَمِيعًا همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي از نزدیک من هُدًى دلالتی و بیانی با رسال رسل و انزال
کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که پیروی کند هُدَايَ دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ خوفی و ترسی نیست از تخیل حلول مکاره
عَلَيْهِمْ بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان که از محو فوت مقاصد
يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فایز گردند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را و نکر دند قرآن را أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش اند
هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید مانندگان يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نعمتهای مرا
لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع نِعْمَتِيَ الَّتِي آن نعمتهای که از فضل خود أَنْعَمْتُ انعام کردم عَلَيْكُمْ بر پدران شما و کر شکران
نعمتها و نیکویی بجای آبا همان نیکویست بجای اولاد که فخر و مباهات نزاد ایشان از برای خاطبیت وَأَوْفُوا و فا کنید بعهدی ملت
پیمانی من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام در توریه حق سبحانه در توریت آنحضرت را بپیغمبری امی تعریف
کرده کما قال النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة حق سبحانه و تعالی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما یعنی
جزای وفاداری بشما رسانم وَإِيَّايَ و از من فَارْهَبُونِ بترسید از نقض عهد شکستن پیمان وَآمِنُوا و گروید بِمَا أَنْزَلْتُ بانچه
فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقًا در حالیکه آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید لِمَا مَعَكُمْ
مر آنچه را که با شماست یعنی توریة وَلَا تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ اول گروهی ناگرونده از اهل کتاب بِهِ بقرآن وَلَا
تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي آیتهای کتاب من که توریت ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مطلب علمای یهود ند
که هدایا و صلات کعب ابن اشرف و امثال او آیات توریه را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و آله

و سلم می پوشیدند وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام مال وَلَا تَلْبِسُوا
و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست را که توریت است از صفات محمد صلی الله علیه و آله وسلم بِالْبَاطِلِ
بناحق که شما بدست خود می نویسید وَتَكْتُمُوا و مپوشید الْحَقَّ خدا را که صفت محمد مصطفی است صلی الله
علیه و آله وسلم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که منعوت که نعت او می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با
مسلمانان بران وجه که ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوا و نماز گذارید
مَعَ الرَّاكِعِينَ با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ آیا میفرمایید مردمان را بِالْبِرِّ
بنیکویی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانید
کتاب توریة را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا فهم و درک نمیفرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود
را در ربقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب می کردند
و خود از سلوک سبیل مسلمان تحاشی می نمودند وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن در
ادای ورای طاعت و روزه داشتن وَالصَّلَاةِ بگذاردن فرایض وَإِنَّهَا و بدرستی که نماز بطریق
مسلمانان لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت که
مؤمنان اند و عبادت بر ایشان گران نیست زیراکه نفسهای ایشان بجستش مرتاض شده و در مقابله
ریاضت نفس عطایا از افاضات حق برایشان رسیده است جهد کن تا نور نور بخشان شود
تا سلوک خدمت آسان شود پس در صفت خاشعان حق فرماید که الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین میدانند
أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ رسندگان اند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستی که ایشان نیز
میدانند که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار رحمت با داشت گرفتن رَاجِعُونَ باز گردندگانند يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ ای بنی اسرائیل یاد کنید نِعْمَتِيَ نیکوییهای مرا الَّتِي آن نیکوییهای که من أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
انعام کرده ام بر شما وَأَنِّي و از آن یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى
الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا بترسید از عذاب يَوْمًا روزی که دران روز
لَا تَجْزِي چه گذارد نکند و نتواند گذارد نَفْسٌ هیچ نفسی مؤمنه عَنْ نَفْسٍ از نفس کافره شَيْئًا اندک
چیزی را از مکافات مکافاة نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا
از نفس کافره یعنی برای او شَفَاعَةٌ در خواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ و فرا گرفته نشود
مِنْهَا از آن نفس عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران که در آن روز

يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی
اسرائیل چون برهانیدیم شما را منت بر فرزندان نهاد مر اجداد ایشانرا است که حصول اولاد بسبب آباء و اجداد
باشد و رهانیدن ایشان از آنکه بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را
سُوءَ الْعَذَابِ سختترین و بدترین عذاب يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده
بود در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط و فوات ملک و دولت او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ یستحیون
دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین رنج پسران و خدمت فرمودن دختران بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بِكُمُ بسبب شما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ
دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم شما را
از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدریا که چگونه
شکافته شد یا بغرقیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را
از برای دادن کتاب و وعده داد موسی ما را با آمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبان روز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ
اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید الْعِجْلَ گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ بعد از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ و شما ظَالِمُونَ ستمکاران اید بوضع عبادت
حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عَنْكُمْ از شما و بعد از توبه شما و هلاک نکردانیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده بود و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ مگر شما تَشْكُرُونَ شکر گویید خدای را نعمت وَ
إِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریة وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ
تا مگر شما تَهْتَدُونَ راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی
آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای قوم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ
بفرا گرفتن شما الْعِجْلَ گوساله را بخدای فَتُوبُوا پس باز گردید بتضرع و زاری إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی پروردگار خود فَاقْتُلُوا پس بکشید
أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای آنکسانی که گوساله را نپرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشته
شدن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد از این حکم عبده عجل بتعجیل رفتند و زانوها
سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا استوا هفتاد هزار از ایشان
بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما بپذیرفت إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ
التَّوَّابُ پذیرنده توبه است از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس
منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با شمشیر و توبه خاص این بود که قتل نفس است از نهان

خانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس را در ظاهر بر یوشعون توانند و هم کرد که تا قتل نفس در باطن
جز مؤمن خالص را میسر نمیشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد نظم نفس خود را کش جهانی زنده کن
خواجه را کشتست او را بنده کن تو طمع داری که او را پی جا بسته داری در وفا رو در وفا هر خسی را این
تمنای رسد مؤمن باشد که از دریا کشد وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید از آنکه گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام
بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند بعد از شنودن آن گفتند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ ای موسی ما تصدیق نکنیم لَكَ
مر ترا درین که این سخن آن ورای حجاب شنیدیم که سخن حضرت حق است حَتَّىٰ تا وقتی که نَرَى اللَّهَ بینیم خدای را جَهْرَةً آشکارا
و روی بروی فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را درین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ و شما یعنی
اقارب شما تَنْظُرُونَ می نگریستید در آن آتش و گویند صاعقه آواز مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم بشنودند یکبار بمردند
و موسی علیه السلام متحیر شد و در ایشان میگریست و میگفت خداوند من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان شما ایشان هلاک شدند حق
سبحانه و تعالی ایشانرا زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ
از پس آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَشْكُرُونَ سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول
نعم است وَظَلَّلْنَا و سایه بان ساختیم عَلَيْكُمُ بر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل
در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی
پرشکار سمانی و آن طایریست در طرف یمن از گنجشکی بزرگتر و از کبوتری خوردتر و در تفسیر میر گویند آن مرغان بر شاخها
گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بریشان وزیده پرهای ایشان
بریختی مرغ بودی پاکیزه و بریان بی رگ و پی و خون و استخوان بنی اسرائیل برچیده اشتندی و با ترنجبین می آمیختند كُلُوا
گفتیم بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه های آنچه روزی کردیم شما را یعنی هر چه هر روزی میرسد بخورید برای فردا ذخیره
منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و آن متعفن و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی
وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از روی نادانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند و بر رزاقی حق اعتماد ننمود
باد خواری کوشیدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوا در آیید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران
است فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا ازین دیه یعنی میوه ها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هرجا خواهید و هر چه خواهید رَغَدًا خوردنی
گوارنده وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَقُولُوا
و بگویید حِطَّةٌ درخواست ما حطة است این لفظ کلمه استغفار است ابن عباس گفته معنی آنکه بریز از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم ما شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در

ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولاً آن سخنان را که
مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آن چه قیل لهم گفته شده بود ایشان را حق سبحانه و تعالی مر ایشان را فرموده بود که گویند
حطة ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ گندم بدل کردند توبه را بمطلوب خود خوردن فانزلنا پس ما فرو فرستادیم
علی الذین ظلموا بر آنانکه ستمکاری کردند بتغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما بواسطه چیزی که کانوا بودند که
یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان که کشته شد
بیکساعت بیست و چهار هزار کس بمردند و بقولی هفتاد هزار و اذ استسقی موسی و یاد کنید از آنکه چون موسی علیه السلام آب
خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب
بزن بعصاک بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الحجر سنگی معین را و آن سنگی بود مربع خرد بقدر سر آدمی که حق تعالی از بهشت
فرستاده بود بموسی و گویند معین بود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگی زد فانفجرت پس شکافته شد
منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست کل اناس هر یکی از
آدمیان یعنی اسباط مشربهم آبشخور خود را کلوا بخورید از من و سلوی و اشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای
بی رنج و تعب بشما داده و لا تعثوا از حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کاران باشید و اذ قلتم و یاد — یا موسی
آورید از آنکه گفتید ای موسی لن نصبر هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود
اما هر دو را در هم سرشته یکی میساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را و از وی درخواه
تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما از آن چیزی که تنبت الارض میرویاند زمین نسبت انبات زمین
مجاز است چه حقیقت حق سبحانه و تعالی میرویاند من بقلها از سبزهای و ترهای زمین و قثائها و از خیار و بادرنگ او
و فومها و از گندم یا سیر او و عدسها و از نسک او و بصلها و پیاز او قال گفت خدای یا موسی در خود که اتستبدلون الذی
آیا بدل میکنید آن چیزی را که بحسب واقع هو ادنی او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بالذی با چیزی که هو خیر
او بهتر و بزرگتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اهبطوا فرو روید مصرا در شهری از شهرهای
زمین مقدسه فان لکم پس بدرستی که مر شما راست ما سألتم آنچه خواستید از بقول و ضربت و زده شد یعنی لازم
گشت علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فرو ماندگی بجزیه دادن و المسکنة
و درویشی بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند در روی خود را چون گدای نمایند
و باؤوا و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک آن خواری و بیچارگی
و خشم خدای بر ایشان بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند بایات الله بآیتهای توریة

بانهم

و یقتلون و می کشتند النبیین پیغمبران را چون ذکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام بغیر الحق ناحق و نا واجب
یعنی برغم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که
عاصی شدند در فرمان خدای و کانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان ادا میکنند بکثرت
عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند نظم هر که را زنگیست بر مرات دل
دل نشود زان زنگها خوار و خجل ، چون زیادت گشت دل را تیره گی ، نفس دون را بیش گردد خیرگی
ان الذین بدرستی آن کسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند و الذین هادوا
و آنانکه یهود درآمدند و النصاری و ترسایان و الصابئین که از دینی بدینی گرایند کا اند یعنی از هر دینی چیزی اخذ
کردند یا ملائکه را میپرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگزارند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره
پرستان من آمن هر که ایمان آورد با خلاص تمام از این طوایف بالله بخدای و صفات ثبوتی و سلبی او و الیوم الآخر
و بروز قیامت و متعلقات آن و عمل صالحا و بکند عملی شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست مزد کار ایشان
عند ربهم نزد خدای ایشان و لا خوف و ترسی نباشد علیهم بر ایشان روز حشر و لا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین
شوند در وقت مجازات و اذ اخذنا و یاد کنید از آنکه فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام
و عمل باحکام توریة و رفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول این آیه
آغاز تمرد نهادند و گفتند این کلام حق سبحانه نیست کوهی را از کوهها فلسطین که از طور کنده شد و در تفسیر قرطبی آمده
که آن منسوب بوده بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و آتشی در پیش روی ایشان افروخت
و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بروی درافتادند و سجده کردند و حق تعالی گفت خذوا
فرا گیرید ما آتیناکم از آنچه عطا کردیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام و جهدی قوی و اذکروا و یاد کنید یا پیوسته یاد
کنید ما فیه آنچه در وی است از ثواب و عقاب لعلکم تا باشد که شما تتقون پرهیز کنید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی
بگردانیدید از حق فرمان من بعد ذلک از پس عهدی که کرده بودید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی علیکم بر شما
و رحمته و بخشش او نسبت بشما لکنتم هر آینه می بودید من الخاسرین از جمله زیان کاران و لقد علمتم و هر آینه نیکو
دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام الذین اعتدوا از فرمان در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایله — الذین
فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند
فقلنا لهم پس گفتیم مر ایشان را از کمال خشم چون خلاف امر کردید کونوا باشید قردة بوزینگان خاسئین خوار شدگان و تمامی
این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز فجعلناها پس گردانیدیم آن عقوبت را نکالا

عوانی معرفی که پند گیرنده و پند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسانی که پیش ایشان بودند و ما خلفها و آنها را که از
پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و موعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم ایشان
یا از امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اذ قال موسی و یاد کنید از آنکه گفت موسی لقومه مر گروه خود را وقتی که در میان خود
کشته یافتند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد ان الله بدرستی که خدای میفرماید مر شما را ان تذبحوا که — یا قوم
بکشید بقرة گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنند و زنده شود و بگوید قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا
آیا فرا میگیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگویی که گاوی
بکشید قال اعوذ موسی گفت پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع گفتند بخوان — بالله
و سوال کن از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو را صفت چیست سوال ماهیت
جهت آن بود که هرگز چنین ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر شود تا خواهد شد او را حلیه وجهی
جز دانستند که گویی حقیقت آن از احد غریب وی نفس الامر سوال از ماهیت نبود لاجرم در جواب از صفت
قال گفت موسی علیه السلام انه بدرستی خدای تعالی یقول انها میگوید آن گاو گاویست لا فارض نه پیر که از کار
افتاده و لا بکر و نه جوان نارسیده عوان میانه بین ذلک میانه آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون
آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا تا پیدا شود و هویدا سازد
برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه یقول گفت موسی که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاو زرد است
فاقع لونها در غایت زردی رنگ تسر الناظرین و آن گاو شادی میکرد اند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را
موسی قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا تا آشکار کند برای ما ما هی که آن
چه گاوست کار کننده یا در چرا چرنده ان البقر بدرستی که آن گاوان تشابه علینا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال زرد
رنگ بسیارند و انا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت
رسالت پناه مرویست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو نیافتندی قال انه یقول گفت خدای میگوید
انها بقرة بدرستی که آن گاو گاویست لا ذلول نه رام کرده و نرم شده که بجهت درازی تثیر الارض بشوراند زمین را — رام
و لا تسقی الحرث و نه گاویست که آب کشت را برای زراعت حاصل است با آزاد است از همه کارها و بر خود
چرا میکند مسلمة بی عیب و تمام خلقت لا شیة نیست هیچ رنگی که خلاف رنگ زردی باشد فیها در آن چون بنی اسرائیل اینها
شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی و او صفت تمام روشن باز
گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و مدتی جوان بود متقی که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بالا بگوید

۱۰۱

او را بر زر کشته فذبحوها پس بکشتند و نکته در کشتن او بر زر آنست که گوساله پرستان بود مذهب ایشان نمود که هیچ نوع
آنچه شما میپرستیده اید قابل ذبح است نه لایق مدح القصه او را ذبح کردند و ما کادوا یفعلون و نزدیک نبودند که بکنند
این کار را بسبب گرانی بهای او و اذ قتلتم نفسا اول قصه است میفرماید که یاد کنید از آنکه بکشتید نفسی
را که آن عامیل نام داشت فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او و الله
مخرج و خدای بیرون آورنده و ظاهر کننده ما کنتم تکتمون آنچه را که هستید شما که از آن میپوشید از قتل او — حق
فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید آن کشته شده را ببعضها بپاره ای از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش
و بهر تقدیری چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتل خود را گفت و آن
دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا بردند و قتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال
بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده کرد یحیی الله زنده میگرداند خدای همه مردگان را و یریکم و می نماید — الموتی
بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که انکار حشر میکنند آخر خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت خود را در احیا
لعلکم بکمر باشد که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت داد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیاء همه — نفوس
قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهای یهود من بعد ذلک از پس زنده شدن عامیل فهی پس
آن دلهای که شما راست کالحجارة همچون سنگهاست در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت است در قساوت و غلظت
و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگهای است لما یتفجر آنچه هر آینه روان میگردد منه الانهار از وی جویهای
بزرگ و ان منها و بعضی دیگر هست از و لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء از آن آب
خوردن چون چشمها و ان منها و بعضی هست از آنجا که لما یهبط آنچه فرو آید از بلندی بپستی که دید
من خشیة الله از ترس خدای و ما الله و نیست خدای بغافل عما تعملون غافل از آنچه شما میکنید ای یهود افتطمعون
آیا طمع دارید ای مومنان ان یؤمنوا لکم تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم دین شما را و از آنچه میگوئید
از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و قد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که بسماع
یسمعون شنیدند کلام الله سخن خدای را در کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته
بودند و دریافته بودند چون بعضی قوم در آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنودیم و لیکن در آخر گفت که اینها
و فودم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید و هم یعلمون و ایشان میدانند که افترا مینمایند
در نیا هیچ آورده که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه

فتنه ظاهر می‌شود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در می‌آمدند که ما مسلمانیم چون شما و آخر روز باز
گشته بیاران خود می‌پیوستند کما قال الله تعالی و اذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنانرا که
ایمان آورده اند از اصحاب رسول قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم و اذا خلا و چون خلوت روند
بعضهم برخی از ایشان الی بعض برخی از اکابر چون کعب و حی قالوا گویند اکابران از آنکه
اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و خبر می‌دهید اصحاب محمد را بما فتح الله بر آنچه گشاده است
خدای بر ایشان از دانش از اعلیکم بر شما در کتاب شما قول آنست که بعضی از یهود مدینه اول نزول آنحضرت
صلوات الله علیه و آله علی اصحاب را از نعت و صفات وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای
ایشان از آن آگاهی یافته منع از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید لیحاجوکم
تا مخاصمه کنند و حجت گیرند بر شما بآنچه دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار خود شما روز قیامت و گویند
حق با دانسته اید و متابعت نکردید افلا تعقلون آیا چرا در نمی‌یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید
نهاد اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارید از عداوت
رسول صلی الله علیه و اصحاب او رضی الله عنهم و ما یعلنون و آنچه اشکارا میکنید از دوستی بمکر و حیله بمنافقت
پس هر که داند که حق سبحانه و تعالی دانای اشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را بزمان داری اراسته سازد
و باطن خود را از لوث ناپاکی پاک بپردازد **نظم** مکن ستر و علن را با کسی راست که
دانای نهان و اشکاراست و منهم و از جهودان امیون جماعتی اند نانویسنده و ناخوانده لا یعلمون الکتاب
نمیدانند توریة را و نمیدانند و نمی‌شناسند که در وی چه چیز است الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای
ایشانست یا وعده‌های دروغ که از علمای خود می‌شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد
ایشان را شفاعت خواهند کرد و ان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان می‌برند فویل پس عذاب ماندۀ
للذین مر آنانراست که ایشان یکتبون الکتاب می‌نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود یعنی صاحب
کتابند و بدیگر تمییز مانند ثم یقولون پس میگویند هذا این نوشته من عند الله از نزدیک خدا است و چرا چنین میکنند
لیشتروا به تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی علمای یهود در کسب
اخذ رشوه صفات مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم که در توریة بدین وجه بوده که مردی نیکو روی گندم گون جعد
موی سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سپید روی فروهشته
موی ملک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای

مر آنانراست فاکتبت از آنچه نوشت و تغییر کرد ایدیهم دستهای ایشان و ویل لهم و دیگر باره وای ایشانرا
مما یکسبون از آنچه کسب میکنند از رشوت و ماکل حرام و قالوا و گفتند یهود برغم خود لن تمسنا النار مس نکند آتش
دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار روزی چند که شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در
مقابل هزار سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز و آن عدد که قوم گوساله پرستیدند قل
بگو ای محمد اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله نزد خدای عهدا عهدی و پیمانی که شما را از آنچه زیاده میگویید عذاب
نخواهد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعده خود را ام تقولون بلکه میگویید
و افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة
هر که بدی کند یعنی شرک آرد و احاطت به و فرا گیرد گرداگرد او را خطیئته گناه او یعنی بر وی مستولی شود یا بر
کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اند اصحاب النار اهل دوزخ و ساکن آتش اند هم فیها ایشان در آن
آتش جاوید مانندگانند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند
نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون در بهشت
جاوید باشندگانند و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد و میثاق فرزندان
یعقوب را و گفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدا را که سزد و سزای پرستش اوست و بالوالدین
و نیکویی کنید بپدر و مادر احسانا نیکویی کردنی و ذی القربی و دیگر بنسبت خویشان و الیتامی و یتیمان و المساکین
و بیچارگان و قولوا و بگویید للناس مر عامه مؤمنان حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردم چنان سخن گویید که
دوست دارید که با شما گویند و اقیموا الصلوة و نماز را بپای دارید با شرایط آن و اتوا الزکوة و بدهید زکوة
را هر کی که حکم کرده ام ثم تولیتم پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد و میثاق الا
قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف اند که بر شریعت توریة استقامت داشتند و انتم
معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده
و اذ اخذنا و آنرا یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان را از اسلاف شما و از ایشان عهد ستدیم که لا تسفکون نریزید
دماءکم خونهای اقربا و هم دینان خود را و لا تخرجون انفسکم و بیرون مکنید کسان خود را من دیارکم
از خانه و مان خویش و عهدی دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید
و انتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که عهد را
شکسته تقتلون انفسکم می‌کشید کسان خود را و تخرجون فریقا و بیرون میکنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از جاها

خالدون

و منزلهای ایشان تظاهرون هم پشت شده علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما بالاثم به بیهوده کاری و العدوان
و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود بنی قریظه و دیگری بنی نضیر که با هم مخالفت کردندی و قبل از دعوت
دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق
کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان
کوشیدندی تا هم قسمی مغلوب بجلا الجا میدیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی
چنانچه میفرماید و ان یاتوکم و اگر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشان را فدیه میدهید
یعنی باسیر دیگر بدل میکنید و هو محرم و حال آنکه حرام است تعالی یا قتل دار و یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون
کردید و حال آنکه حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن
ایشان افتؤمنون آیا میگروید ببعض الکتاب بپاره از احکام توریة که آن اسیران است و تکفرون ببعض
و کافر می‌شوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فما جزاء پس نیست جزاء مکافات آنکس که بکند ذلک
منکم این عهد شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی
این سرای که قتل بنی قریظه است و جلای بنی النضیر و یوم القیمة و روز رستخیز یردون بازگردانیده
شوند از حشرگاه الی اشد العذاب بسختترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت
دوام اوست و ما الله بغافل و خدای غافل نیست عما تعملون از آنچه عهدشکنان میکنند و خطاب
شنوانده و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است اولئک الذین آن گروه آنان اند که از بهر
اشتروا الحیوة الدنیا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بالآخرة بنعمت جاوید آن سرای دیگر
فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و در آخرت
بخروج از آتش و لا هم ینصرون و نباشد که ایشان یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات و نه در حشر بتخفیف
عقوبات و لقد آتینا و بدرستی که ما عطا کردیم موسی الکتاب توریة و قفینا و از پی موسی در آوردیم
من بعده بالرسل از پی موسی پیغمبران دیگر چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی
علیهم السلام و آتینا عیسی بن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن
و معجزات هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی و ایدناه و برومند گردانیدیم او را و قوة دادیم
بروح القدس بجان پاکیزه یا جبرائیل که در هر وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا اسم اعظم که برکه
او مرده زنده گردی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی **بیت**

من یفعل

و لا هم ینصرون

موسی

دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد افکلما آیا هرگاه از نزد ما جاءکم
رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی با آنچه دوست ندارد انفسکم نفسهای شما و سخن او بر وفق هوا و مدعای
شما نباشد استکبرتم تعظیم کردید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان دروغ داشتند چون محمد
و عیسی علیهم السلام و فریقا تقتلون و گروهی را کشتید چون زکریا و یحیی علیهم الصلوة و قالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف
دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته از قبول بدین سخن میکردند حضرت پیغمبر را هم از ایمان
خود نومید و متابعت آنحضرت حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند
بل لعنهم الله بلکه خدای ایشان را رانده است و در لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب ناگرویدن
ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون ابن سلام و اصحاب او و لما جاءهم و آنهنگام
که بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزدیک خدای که آن قرآنست مصدق گواه و موافق لما معهم مر آن
کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند بدان نگرویدند
و کانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت می
کردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب یهود را رنج کردند و کار بر ایشان تنگ شدی
دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بحق رسول آخر الزمان است علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویدند
از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آنوقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس که شناخته بودند کفروا به کافر شدند
بدو و حسد ایشان از آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند
فلعنة الله پس لعنت خدای گرویدگان که بدانش خود حق را انکار کردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع
ضمیر تسجیل بر کفران است بئسما اشتروا به بد چیزیست که ایشان فروختند بدان جز بانفسهم بهرۀ نفسهای
خود را و آن چیز کدام است ان یکفروا آنکه کافر شوند بما انزل الله بآنکه فرو فرستاده است خدای که آن قرآنست
فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که نزد او آن باشد
فباءو پس بازگشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بر بالای خشمی دیگر
بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد صلعم و قرآن و للکافرین و مر کافران راست عذاب مهین عذابی خوار کننده
و اذا قیل لهم و چون گویند مر یهود را که آمنوا بگروید بما انزل الله بدانچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قالوا نؤمن
گویند ما می‌گرویم بما انزل علینا بانچه بما فرستاده اند از توریة و یکفرون و کافر میشوند بما وراءه بدانچه جز کتاب
ایشانست و هو الحق و آن ما وراء یعنی قرآن و انجیل درست و راستست مصدقا در حالتی که از حق باور

علی الکافرین

از جهة حسد نمی‌خواهند ان ینزل الله تا فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را

دارنده است لما معهم مران کتاب را که با ایشان است و از اینجا که ز باشد ما بخر قل بگوای محمد در جواب آنانکه
میگویند بتوریة ایمان داریم قل پس چرا تقتلون می کشتید انبیاء الله پیغمبران خدا را من قبل پیش ازین ان کنتم اگر بودید
شما مؤمنین گرویدگان ولقد جاءکم وهر آینه بتحقیق آمد شما را موسی علیه السلام بالبینات بنشانهای درست و سخنهای
راست که احکام واجب است ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای من بعده از پس رفتن موسی
علیه السلام بطور وانتم ظالمون و شما بیداد کرانید بنفس خود و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان
شما را ورفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل که از کوههای فلسطین
بود و آن شهریست از بلاد شام خذوا و گفتیم که فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بقوة بنیروی درست
وجدی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند بانکار سمعنا شنیدیم و بزیر رفتیم و پنهان با خود گفتند
وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده شدند یعنی در آوردند فی قلوبهم
العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله بکفرهم بسبب جهود و انکار ایشان قل بگو بئسما یأمرکم بد چیزیست
آنچه میفرماید شما را به بایمانکم ایمان شما و کزاف شما بتوریة و بمحمد ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین گرویدگان
کان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمیفرماید و جهودان با این همه دعوای میکنند که بهشت
جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود که قل بگوای محمد در جواب این دعوی ایشان که ان کانت اگر
هست برغم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه
و خاصه من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان دعوی
بهشت خاصه از برای شماست چه مرگ میان شما و رسیدن آرزوی مرگ علامات اشتیاق لقاست
پس هر که آرزومندتر بود به مرگ مشتاق تر باشد بلقا بیت مرگست که دوست را رساند بر دوست
ولن یتمنوه آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بدانچه پیش
فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلعم والله علیم و خدای داناست
بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم و هر آینه یابی تو جهود از احرص الناس حریص ترین مردمان
علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آنانکه شرک آورده اند یعنی کفار عرب واحرص
آنست که ایشان منکران بعث ...ند که همکس در زندگانی دوستر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد
یکی از ایشان یعنی از کبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة هزار سال و از عبث تحیت مجوس که چون
بهم رسند گویند هزار سال بزی و زنده بعضی علما گفتند این لفظ مکروه است... هر جا ... که رها شده

او بما بشده من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای
بیناست بما یعملون بانچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرو
می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر آبا ما نازل شده اگر بجای او میکائیل
بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل من کان که بگوای محمد هر که باشد عدوا لجبریل دشمن جبرئیل و این
نامیست بسریانی و معنی او عبد الله و او امین وحی خزاین خدای باشد پس هر که دشمن او بود که از خشم بمیر
فانه نزله پس بدرستی که او فرو می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالی
که آن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده و حال با ایشان است از کتب منزله
چون توریة و زبور و هدی و قرآن راه نماینده است بحق و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بدرجات نجات
من کان هر که باشد عدوا لله دشمن خدای و ملائکته و فرشتگان و رسله و فرستادگان او و جبریل و میکائیل
و این فرشته مقرب اند فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمن است مر کافران که دشمن ملایکه و رسل اند
ولقد انزلنا و هر آینه ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست
یعنی قرآن و ما یکفر بها و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای او کلما آیا هر گاه
که یهود عاهدوا عهدا عهد کردند عهدی نبذه بشکستند آن را فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیاری
از ایشان لا یؤمنون نمی گروند بتوریة و لما جاءهم و آنهنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک
خدای یعنی محمد صلعم مصدق باور دارنده لما معهم مر توریة را که با ایشان است نبذ فریق بیفکندند
گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند توریة یعنی علما ایشان بینداختند کتاب الله توریة
را از او وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گوییا لا یعلمون نمیدانند آن کلام الله است و محمد رسول الله است و اتبعوا و پی روی
کردند آن یهود ما تتلوا الشیاطین آنچیز را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آنچنان بود که دیوان
در عهد سلیمان علیه السلام شعبدهای صد رنگ و نیرنگها که بهانت بر آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع
شده بود سلیمان علیه السلام بران حال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشته ها را بیاوردند و در صندوقی نهاده مقفل
ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده چنان
وانمودند که سلیمان بآن سحر و شعبدها می بود پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق
سبحانه ابرا ذمه وی را فرموده که وما کفر سلیمان هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد ولکن الشیاطین ولیکن دیوان نافرمان او
کفروا کافر شدند یعلمون الناس السحر در می آموختند مردمان را السحر جادوی وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند

علی الملکین
آنچه را که فرو فرستاده شد از سحر بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است
و آنان بر آدمیان که کار طعنه میزدند حق تعالی فرموده که ایشان را بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان
حالتها بودی که ایشان راست صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند
حق تعالی نفس بشری را در ایشان داد و برای حکومت خلق بزمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند
و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرده
وعذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل نگونسار آویخته معذب اند دعوی نبوت میکردند حق
سبحانه در زمان حکومت و قبل معصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت
تا مردم را از سحر تعلیم دهند و ایشان را بر کیفیت سحر و حقیقت آن معلوم شده معارض مدعیان نبوت کردند
وما یعلمان و نیاموزند این دو فرشته درین وقت که در چاه اند من احد هیچ کس را جادوی حتی یقولا تا گویند انما
نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که در عمل سحر گناهی
مرتب نیست فیتعلمون پس می آموختند منهما از آن دو ملک ما یفرقون به آنچیزی را که جدایی افکنند بان بین المرء وزوجه
میان مرد و زن او وما هم و نیست جادوان بضارین زیان رساننده به آن چیزی را که من احد بهیچکس الا باذن الله مگر بقضا و قدر الله
خدای ویتعلمون و می آموختند ما یضرهم آنچه ایشان را زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند و لقد و هر آینه نیک دانستند علموا
یهود لمن اشتراه هر که سحر بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ماله نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من خلاق بهره از
نیکوی ولبئس ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی
سحر را اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستید خواننده که دانند زیان این سود را و لو انهم و اگر این جهودان
آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه و سلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی مثوبة ... و
پوشیده نیست که لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت که از کتمان
نعت محمد صلعم میستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای گرویده ایمان لا تقولوا راعنا
مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلعم که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته با آنحضرت میگویند
و در لغت ایشان راعنا دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات سخنان ما کن یعنی
بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگویید وقولوا و بگویید انظرنا بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا را
بسمع قبول وللکافرین و مر کافران راست یعنی انها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم عذابی دردناک
که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند الذین کفروا من اهل الکتاب از اهل کتاب

یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوی من ربکم از پروردگار
شما اد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یعنی یهود نمیخواستند که نعمت بآل اسمعیل انتقال کند
و مشرکان را دلیل آن بود که بمثل ولید بن مغیره و نعیم ثقفی رسد والله یختص و خدای اختصاص میکند و میدهد
برحمته بنبوت و وحی خود من یشاء هر که را میخواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست
بر هر که او را نبوت داده در صفت فضل بعظمت اشعاریست با کمال بیت فضل او فضیلت افزون از
عدد لطف لطفیت بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ می کردانیم من آیة از آیة قرآن بر وفق
مصالح خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم آن را و از دلها می بریم نأت بخیر بیاریم بهتر منها
از آن آیة منسوخه چنانچه مصابره یک غازی با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم
مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه
الم تعلم ایا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند آن پشیمانیست
و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی و نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی
میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی ان الله آنکه حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات
و نسخ و انسا قدیر تواناست بر کمال الم تعلم آیا ندانستی ان الله باکه بتحقیق خدایست له ملک مر او راست
ملک السموات والارض ملک و پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی
دوستی که از وی بشما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسألوا که سوال کنید رسولکم
پیغمبر خود را کما سئل موسی چنانکه سوال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان می گفتند محمد صلعم باید که کتابی
یا ورد یکبار چنانچه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان می طلبید از متعنتانه که پدران
شما از موسی علیه السلام مطلب زدند ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان به ایمان یعنی کفر را بر ایمان بر
گزیند فقد ضل پس هر آینه گمراه گشته سواء السبیل از میانه راه راست ود کثیر دوست میدارند
بسیاری من اهل الکتاب از اهل کتاب توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند بود و امثال او لو یردونکم اگر گردانند
مر شما را مراد حذیفة یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او ایشان را بدعوات یهودیه میکردند حق سبحانه
فرمود که یهود میخواهند که باز گردانند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران گرویدگان حسدا از روی حسد
من عند انفسهم از نزدیک نفس های ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشان زاده است نه بر موده کسی من بعد ما تبین
از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشان را آنچه راست و درست یعنی رسالت محمد مصطفی صلعم و حقیت

قران و دین اسلام فاعفوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید از بیان ان
حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکمت بقتال یا امر جزیه ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر همه چیز از تعذیب و اشتام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را
وما تقدموا و آنچه از پیش فرستید لانفسکم از برای خود من خیر از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع
خیرات تجدوه یابید آن را نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب آن بیابید نزدیک ان الله بدرستی که خدای
بما تعملون بآنچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا
من کان مگر کسی که باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند که بهشت نروند الا جهودان و نصاری گفتند
که بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشان است قل هاتوا بگو بیارید
برهانکم حجت خود را برین دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی خلاف است که ایشان گویند
بلکه من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه به خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار
فله اجره پس مر او راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد ایشان را از
فوت مزد ایشان ولاهم یحزنون و نه ایشان اندوهناک باشند از تقصیر زوال آن جمعی از رهبانان نجران بمدینه
آمدند و با رئیسای یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایة سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه
این آیه را فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین
حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بر چیزی که معتمد به باشد وهم
و حال آنکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة می دانند که نصارا را حجت اثبات
زن و فرزند مر حق را باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصلند کذلک
همچنین که اینها میگویند قال الذین لا یعلمون گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان
عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتارهم درباره ایشان میگفتند که جهود و ترسا بر حق
نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند
فیه یختلفون که در آن خلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت
مساجد الله سجدهای خدای را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود که در آنجا نام خدای یعنی منع کرد که در مساجد خدای را فیها اسمه
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی و سعی نمود فی خرابها در ویرانی آن مساجد وان بختنصر بابلی بود یا طیطوس
رومی که بیت المقدس را خراب کرده و اخیار را بقتل رسانیده اولئک آن گروه که در منع ذکر و قرائت مسجد

کرد

کوشش نمودند ما کان لهم نیست مر ایشان را ان یدخلوها آنکه درآیند در آن مسجد الا خائفین مگر ترس
کاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از
مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا در این جهان خزی رسوائی و خواری و جزیه دادند
ولهم فی الاخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدای راست المشرق
جای برآمدن آفتاب والمغرب جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم
شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده قضاء آن نماز از
حضرت رسالت صلوات الله علیه واله اجازت خواستند و این آیت نازل شد که همه جهات از آن
اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آرید فثم وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست محققان را
در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ایامه
درین باب اشارت بدان میفرماید نظم از پی اینما تولوا خوان ۞ ثم وجه اللهش متمم خوان ۞
یعنی آن سو که روی خود آری ۞ تا حق سوی کیش بگذاری ۞ وجه حق کابود حقیقت او ۞ باشد آنجا که سوی
او کنی روی ۞ همه جا را اگر دانستی ۞ پس بود عین حق عیان هر جا ۞ عارف حق شناس را باید
که بهر سو که دیده بگشاید ۞ بیند از جمال حق پیدا ۞ بگسلد از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای واسع — وقالوا اتخذ الله
بزرگ مغفرت است و بسیار عطا علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری
فرا گرفت خدای ولدا فرزند یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاک و بی عیب است او از آن بل نه چنان که ایشان
میگویند له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین
همه مملوک و مربوب او باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی شود الا از جنس والد و این
المملوک عن المالک کل له قانتون همه مر او را فرمان بردارند بدیع السموات — والارض
از نو پدید آورنده آسمانها و زمینهاست واذا قضی و چون خواهد یا تقدیر کند امرا کاری فانما یقول له کن پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را که کن باش فیکون پس باشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمیدانند خدا را و علم توحید
اند چون مشرکان عرب لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تاتینا آیة یا بیاید بما نشانی از نشانها نمی آید کذلک
همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل قولهم
مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم بیکدیگر مشابه است دلهای کفار

و منکران اهل کتاب در کفر و ضلالت و سوالات از روی عناد و کدورت قد بینا الآیات هر آینه بیان کردیم نشانها
بر توحید و نبوت لقوم یوقنون گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فر
ستادیم ترا ای محمد بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مومنان
و نذیرا و بیم کننده کافران ولا تسئل و پرسیده نخواهی روز قیامت عن اصحاب الجحیم از اینها که اهل جحیمند و جحیم آتش
سوزنده است بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم جاری شد که اگر خدای
تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بر ایشان ظاهر گرداند آن است که از بیم عذاب الهی بمنهاج
مستقیم باز آیند حق سبحانه آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما از تو ایشان را نپرسیم که چرا ایمان نیاوردند بر تو ادای
رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز خشنود نگردد عنک از تو الیهود ولا النصاری جهودان و نه ترسایان
حتی تتبع تا آنگاه پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو و تحقیق که هر آینه هر یک ملت خود را ستایش کنند ان
هدی الله بدرستی که راه نمودن خدای هو الهدی آنست راه نمودن بحق نه شما را بیهودیه و نصرانیه میخوانند و او
مرا باسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمایی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب دین بعد الذی
پس از آنچه براستی جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که وحی است و حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لک
نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی از دوستی رهاننده ولا نصیر و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب
راجع با حضرت و راجع با امت الذین آتیناهم آنانکه عطا کردیم ایشان را الکتاب یعنی توریة بقولی که آیه در شان
ابن سلام و اصحاب او باشد یا الانجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از دیار
حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد و در هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را
با متابعت می کنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن با متابعت کردن است اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب
نه آنها که تحریف کردند ومن یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن از تغییر دهند فاولئک پس آن گروه
هم الخاسرون ایشان اند زیان زدگان یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا و یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی
آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و اسلاف شما وانی فضلتکم بدرستی که تفضیل کردم پدران شما را علی العالمین بر عالمیان زمان
ایشان تکرار آیه بجهت توکید و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که از جهت آن
لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا یقبل منها عدل قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل
فدای او یعنی بدلی که بعوض آن معذب گردد ولا تنفعها و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهشی خواهش کنندگان ۞
بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب بغیر ایشان ۞ و سودی نکند یاری هر یاری کرد

واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی کرد ابرهیم ربه مر ابرهیم را پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی اوامر و نواهی
یا مناسک حج یا ده چیز از فطرت اسلام شمرده اند و آن فرق یعنی شکافتن موی سر و دوم ساختن از اگر موی دارد
و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق و ختنه و استنجا با آب
فاتمهن پس ابرهیم باتمام رسانید از او و قیام نمود بدان قال گفت خدای چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک
بدرستی که من گردانندهٔ توام للناس برای مردمان اماما پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو اقتدا کنند و آنکه پیغمبر
ما را حق سبحانه و تعالی بر خود که واتبع ملة ابرهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرده گرد که ملة ابیکم ابرهیم برای این
زاین وعده است و چون خدای ابرهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ای حق تعالی ومن ذریتی و از فرزندان
و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب او لا ینال نرسد عهدی عهد من یعنی رحمت و بقولی نبوت و رسالت
یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکاران یعنی کافران از ذریه تو واذ جعلنا و یاد کن از آنکه گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة
جای بازگشت یا موضع ثواب للناس مر مردمان را اینجا جایی از هر ساله بوی بازگردند و اینجا بثواب بحساب رسند وامنا و جای امن
از مواضع را این که در وی کسی نکشتند واتخذوا و فراگیرید ای مومنان بعد از آنکه طرف حرم را دانستید من مقام ابرهیم از مقام
که منسوب است با برهیم مصلی نماز گذارنده و نمازگاه و آن موضعیست که حجری وضع کرده اند و اثری قدمهای مبارک آن حضرت
بروت و حفص واتخذوا بصیغه ماضی میخوانند یعنی فرا گرفتند مردمان از ان پیش از شما نمازگاه وعهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان
فرستادیم الی ابرهیم واسمعیل سوی ابرهیم و اسمعیل علیهم السلام ان طهرا بیتی آنکه پاک سازند خانهٔ مرا از انجاس و خباثت و حمایل
وطواف جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان والعاکفین و برای مقیمان و معتکفان والرکع السجود و برای
رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نماز گذارندگان اهل اشارت برانند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است
از ادناس تعلقات کونیه و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است و تطهیر دل از ملاحظهٔ اغیار نظم
اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاک ۞ منای وحدت صرف اندرو کنی ادراک ۞ واذ قال ابرهیم و یاد کن آنگه گفت ابرهیم
یعنی دعا کرد که بهنگام جعل ای پروردگار من بگردان هذا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بلدا آمنا شهری ایمن از قحط
وخسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار وارزق اهله و روزی دهنده اهل این بلده را من الثمرات از میوها
حق تعالی این دعا را استجابت کرد اینده حکم فرمود تا جبرئیل علیه السلام یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر برکات
بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سر مرحله از مکه واضع کرد
و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف میگویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابرهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت
من آمن روزی ده هر که ایمان دارد منهم از ایشان که ساکن این شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر و روز باز پسین

تعالی گفت خدای ومن کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را برخوردار ی دهم قلیلا برخورداری اندک یعنی مهلتی در دنیا ثم اضطره پس او را بیچاره کی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر و بد مرجعیست دوزخ واذ یرفع و یاد کن از آنکه بر داشت ابراهیم القواعد ابراهیم و اصلها و اساسها را از خانه کعبه و اسمعیل عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده هر یک در طرفی از خانه کار میکرده اند تا بنوبه دیوار بر حی آورده اند و اصح آنست که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار می برده المتوقه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع بر داشته گفتند ربنا ای پرورد گار ما تقبل منا قبول کن این کار خیر از ما انک انت السمیع بدرستی که توئی شنوا دعا ما را العلیم و توئی دانا بنیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وارنا و بنمای ما را مناسکنا مواضعی که در ان افعال حج باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب علینا و از ما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شود انک انت التواب بتخصیص توئی پذیرنده توبه متضرعان الرحیم بخشنده بر گناه کاران ربنا ای پرورد گار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریه ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رسولا منهم پیغمبری ازیشان و برزبان ایشان تا ذریه مرا عزتی و شرفی باشد مدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتک کتاب ترا تا بیان نشانهای وحدانیه تو با ایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قران والحکمة و معانی آن یا بیان آنچه در وی است از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که تو دانائی و غالب قادر بر اجابت دعای ما الحکیم توانای و محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعزة اجابت مقرون ساخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید تا دعوت ابراهیم اشارت بدینست ومن یرغب و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه مگر کسی که خوار کرداند نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس ولقد اصطفیناه و هر آینه ما برگزیده ایم ابراهیم را فی الدنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الاخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتگان است بصلاح و فلاح اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت

مر ابراهیم را اسلم گفت پروردگار او را اسلم گردن بنه و فرمان را یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین بپرورنده عالمیان تا هر چه خواهد کند فان شاء احیانی وان شاء اماتنی بیت بگذاشته مصلحت خویش را بدوست گر دوست بمن هر چه رسد لیس نیکوست ووصی و وصیت کرد بها خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب نیز وصیت کرد اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزیده لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع ما موده که دین اسلام است فلا تموتن پس نمیرید الا وانتم مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را با سلام دریابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ ام کنتم شهداء ایا شما حاضر بودید اذ حضر آنهنگام که آمد یعقوب الموت بیعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات و یاد دار اذ قال لبنیه آن وقت را که گفت یعقوب مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائک و خدای پدران ترا ابرهیم واسمعیل واسحق ابراهیم که جد بود و پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و عرب او را برابر پدر بجای آرد و این نظر را تغلیب است و اصل است الها واحدا و عبادت میکنیم خدا را که یگانه و یکتاست ونحن له و حال آنکه ما مر خدای را مسلمون منقاد مطاوعت بطاعت تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت در گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم مر شما راست آنچه کرده اید از خیر و شر و یا علیها یا داش خواهند داد ولا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل می کردند اعتقاد یهود آن بود که ایشان را بطاعت آبا ثواب دهند و بر گناه ایشان معاقب سازند و درین آیه فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام کونوا هودا باشید از جمله یهود او نصاری و گفتند ترسایان شوید تهتدوا تا راه یابید قل بل بگو نه جهودی و نه ترسای بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالتی که آن ملت مایلست از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از دینها بدین اسلام وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از شرک آورندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت میکنند بگوئید آمنا بالله گرویدیم ما بخدای وما انزل الینا و بانچه فرود آمده است بما یعنی در قران وما انزل و بانچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و فرزندان اسمعیل و اسحق و یعقوب و نبیره او و یعقوب والاسباط و بفرزندان یعقوب

مسلمون

اگر چه با ولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد با حکام صحیفه بودند گویا آن نیز بدیشان نازل است چنانچه قران منزلست بر ما وما اوتی موسی و عیسی و ایمان داریم بانچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون و بانچه عطا داده ایم و شده اند پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند خود لا نفرق هیچ جدائی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ونحن له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهادگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان او و دیده دانیم یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافتند وان تولوا و اگر بر گردند و اعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوتند و ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وهو السمیع و اوست شنوای مقالات معاندان و کافران از اقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مخاصمت آغاز نهادند که ما را صبغتیست و شما را صبغه نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و از اقام مقام ختان داشتندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق سبحانه فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که متابعیم صبغة الله را که آن مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهة دین و تلقین و تطهیر مؤمنان از آلودگی نفس تلوین ونحن له و ما خود را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کرانیم گفته اند صبغة الله رنگ ولایت و درجه محبتست هر که از رنگ دوستی بر آورده اند از هم عالمش بر آورده اند و رند ممتحن صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصه رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و بحقیقت ازین رباعی که صاحب لوایح خلوت ظلال حقایقه بقلم کرم بر لوح افهام مستعدان ثبت فرموده بی میتوان بر دریافت بس پر ذنگ است یار دلخواه ای دل ✱ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ✱ اصل همه رنگها ازان بیرنگیست ✱ من احسن صبغة الله ای دل ✱ یهود و نصاری از لوتریات قران دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بنبوت سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا ایا مخاصمت می کنید فی الله در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق وهو ربنا و حال آنکه پروردگار ماست تنها

اندیشه

وربکم و پروردگار شما و چون ربوبیه او همه را لازم است پس عبودیه او بر همه واجبست ولنا اعمالنا و مار است جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و مر شما راست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون ایا میگویند یهود و نصاری و خطاب میخوانند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند یهودی و این قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست قل بگو ای محمد ءانتم اعلم ایا شما داناترید بادیان انبیا ام الله یا خدای که ایشان را بدان دین مبعوث گردانیده ومن اظلم و کیست ستمکارتر بر خود ممن کتم از آنکس که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب مبعوث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قران و انکار محمد صلوات الله و سلامه و علیه تلک امة آن قوم مذکوره گروهی بودند که قد خلت گذشتند و در گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید ولا تسئلون و شما سوال کرده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه دیگران کرده اند تاکید برای توبیخ یا جهة تنبیه و تحریض ✱ الجزو الثانی من اجزاء الثلاثین حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارد یهود این مبتهج شده میگفتند اگر محمد دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی بردند تا نماز ما را نمیدیدند جهة قبله راه نیافتند خاطر عاطر آنحضرت صلی الله علیه و آله ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آن حال پیغمبر خبر میدهد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع است یهدی راه مینماید من یشاء هر که را خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام است و قبله ابراهیم است علیه السلام وکذلک و همچنانکه شما را این مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را گردانیدیم امة وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان بر انبیاء علی الناس بر منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول تا باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم

هود

علیکم شهیدا بر راستی شما شهید گواه معدول و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله عبادت تو القبلة التی آن قبله که کنت
علیها تو هستی بر آن قبله یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه تمیز سازیم و جدا سازیم من یتبع الرسول آنکس را که پی
روی رسول کند در امر قبله از آن کس که باز گردد ممن ینقلب علی عقبیه بر پاشنهای خود و حسبت است در باب کسی که باز
گردد از راهی و عدول کند بغیر و ان کانت و بدرستی که هست قبله یا تحویل ان لکبیرة هر آینه بزرگ و گران الا علی الذین مگر بر
آنان که هدی الله خدای راه نمود ایشان را یا تحویل قبله را حق دانستند عتاب یهود که هر لحظه شبهه می انگیختند
در امر قبله و کمی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه به بیت المقدس نماز کردند از صحابه و پیش از
تحویل قبله وفات یافته چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی
فرمود وما کان الله و نیست با فضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نمازهای شما را بدرستی که بهر طرف گزارده
اید یا تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید ان الله بدرستی که خدای بالناس بمردمان لرءوف
مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما
می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی از آنچه در امر تحویلست سید عالم
مه از قول یهود که می گفتند محمد روی بقبله ما نماز می گذارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است
واقدم القبلتین و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل بمرجع مقام خود شده سید کاینات علیه افضل الصلاة
بر امید ازان وی با سمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل امد و آیت آورد که ما توجه ترا بر آسمان دیدیم
فلنولینک پس توجه ساختیم ترا قبلة ترضاها بآن قبله که تو می خواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی
خود را مراد همه بدن است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام که محیطست بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سیم
یا دوم از هجرت حضرت که خواجه صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این
حکم نازل شد هم در نماز روی از صوب گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد مسجد القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امت را میگوید وحیث ما کنتم و هر جا باشید در بر و بحر و سهل
و جبل و شرق و غرب چون خواهید نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی
مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند ایشانرا تورات لیعلمون هر آینه می دانند انه الحق
که این تحویل یا توجه درست و راستست و حکم من ربهم از پیش پروردگار ایشانست چه در تورات خوانده
که بعد از زمان بدو قبله نماز کند و آخر قبله که بر ان بماند کعبه است وما الله بغافل و نیست خدای غافل عما یعملون از آنچه
یهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای که اگر بیاری تو برای جهودان الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده اند

کتاب

کتاب یعنی جهودان و ترسا بکل آیة بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت
توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا از غایت تعنت و عناد وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبله ایشانرا
وما بعضهم و نیستند بعضی ایشان بتابع قبلة بعض پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه قبله
نصاری شرقیست و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو متعذر است ولئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض
اهواءهم آرزوهای ایشانرا در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبله
ابراهیم اینست انک بدرستی که باشی اذا آنهنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جمله ستمکاران ظاهر
خطاب راجع است با پیغمبر اما معنی آن راجع است با امت الذین اتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشانرا تورات یعرفونه
می شناسند قرآن را و اضحست که پیغمبر را کما یعرفون بچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی
شناختن روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق
را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار
تست فلا تکونن پس مباش خطاب با آنحضرتست و مراد امت من الممترین از شک کننده کان در آنکه
امر قبله من عند الله است ولکل و هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را
وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سوی گرداند فاستبقوا
الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران بنیکویی ها که یکی از آن توجه بکعبه است حقیقان را نندکه
کیانند هر نهادی چیزی سر زده و در هر سودایی سودایی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود
آورده از توجه بکعبه حقیقی بازمانده که محرمان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فثم وجه الله
روی ها گردانند نظم قبله شاهان بود تاج و کمر ∴ قبله ارباب دنیا سیم و زر ∴ قبله
صورت پرستان آب و گل ∴ قبله معنی شناسان جان و دل ∴ قبله زهاد محراب قبول ∴ قبله
بد سیرتان کار فضول ∴ قبله تن پروران خواب و خورش ∴ قبله آن بدانش پرورش ∴
قبله عاشق وصال بی زوال ∴ قبله عارف جمال ذو الجلال این ما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید
شما و اهل کتاب یات بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از احیا و جمع توانا است ومن حیث خرجت و از هر جا که بیرون روی
سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وانه و بتحقیق تحویل قبله بکعبه
للحق راست و پسندیده است و فرو آمده من ربک از پروردگار تو وما الله بغافل و خدای نه غافل نیست عما تعملون

از ایشان تمامی کنید ومن حیث خرجت و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فول وجهک روی خود را بگردان
شطر المسجد الحرام بطرف مسجد محترم وحیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امة فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای
خود یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکانرا علیکم بر شما در باب
توجه بمسجد اقصی حجة حجتی و جدل یهود می گفتند محمد دین ما را منکرست و قبله ما را معتقد پس تحویل
قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بغی و مکابره منهم از یهود مدینه
و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل بآبای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که
ما بر حقیم دگر باره روی بقبله ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب خانه کعبه واخشونی و بترسید
از من و مخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر
تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است بملة حنیفه علیکم بر شما ولعلکم و مگر شما راه یابید بشرایع و تهتدون
احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بر شما رسول کردیم و فرستادیم فیکم
در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما که یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآن است ویزکیکم و پاک میگرداند
شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتاب آن قرآن والحکمة و حلال و حرام
آن و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نیستید که شما تعلمون بدانید فاذکرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم من
تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمة الله میگوید در اخبار با رسیده حق سبحانه و خود که بندگان خود را
داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن آیتست که گفته ام
فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور شده و چون درین ترجمه باب
اطناب مطولست یک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین
گفت لا یزال العبد یذکرون واذکرحی عشقی نتیجه ذکر دوام کمال محبت است در نهایت حال ارسلطان
العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد
و واسطی رحمه الله که حقیقة ذکر نسیان ذکرست و قیام بالمذکور و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را
که با علی جز ذکر توام از دل ناشاد برفت ∴ وز سینه هوای گل و شمشاد برفت ∴
مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر ∴ در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت ∴ واشکروا لی و سپاسداری کنید نعمتهای
مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گروندگان استعینوا یاری جویید تمام بر حقیقت الهی
بالصبر بشکیبایی که کلید درجاتست والصلوة و نماز که جمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین

با صابران

با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگویید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود
فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند نقلست که از حرب بدر ذکر شهدا
میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز حرب شیرین بداد و از نعمت حیات و
لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت
ما ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل مقصور نیست
ولنبلونکم و هر آینه می آزماییم شما را معامله آزمایندگان میکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و
آزمایش بچه چیزهاست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط
و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که تاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها ببیماری
و ضعف و پیری والثمرات و نقصان میوه های بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند
وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کننده کانرا بهر کرامت که ممکنست الذین آنانکه اذا اصابتهم
چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروه که بر بنده رسد مصیبت است
و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداییم و از ادارات با نقیاد
و انقیاد بتسلیم رضا وانا الیه راجعون و ما بسوی حق گردندگانیم اعتراف ببعث و نشور
اولئک آن گروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست صلوات
رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و رحمت و لطف و گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت
گفته است آنجا که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک و آنگروه هم ایشانند
نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است
سعید جبیر رحمة الله فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امة مرحومه عطا فرموده اند
و اگر نه بایستی یعقوب علیه السلام گفت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی
بعضی از صحابه چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت بیک دوهم
نکنند ونعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سر باریست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه
اند بمکه که طواف بر بین آنهاست من شعائر الله از نشانهای حج خانه خدا است فمن حج البیت پس
هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود
بعملهای مخصوصه بعمره فلا جناح علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بایشان

وسعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را
از آن شعار عاری آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای می باید آورد بی دغدغه
که از شعایرست ومن تطوع خیرا و که بطوع و رغبت خویش عملی نیکویی آورد از زیادتی طواف
با حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای جزا دهنده شکر گوینده است علیم داناست باعمال
بندگان ان الذین بدرستی آنانکه از علماء یهود که بجحد و حسد یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم
از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم والهدی و راهنمایی بنعت و صفت مصطفی صلعم من بعد ما بیناه
از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی در توریة با انکار ایشان و
ایشان محو کرده اند اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشان را خدای و از رحمت
خود دور میکند ویلعنهم اللاعنون و لعن میکنند ایشان را لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا مؤمنان یا همه
یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق بر وجهی که اللهم العنهم و این طایفه سزاوار لعن اند
الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک یا کتمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی و اصلحوا
و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را و بینوا و بیان کردند از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم آنچه پنهان میداشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توجه و اصلاح اتوب علیهم بازگردم بایشان
برحمت و انا التواب و منم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که بتعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین
کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند از یهود با انکار نبوت محمد صلوات الله وسلامه علیه وماتوا وهم
کفار و بمردند و حال آنکه ایشان کافرانند و کاتمان حق اولئک علیهم آن گروه ایشانند که بر ایشانست
لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان [والملائکه] و لعنت فرشتگان والناس اجمعین و لعنت مردمان همه
مراد ازین ناس مؤمنان اند که اتباع ایشان نمایند ایشانند خالدین فیها و این طاعنین جا
ویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم
ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی شوند والهکم و خدای شما
اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او که اختصاص است
در ذات و واجبست در صفات الرحمن بخشنده است در تربیت اشباح الرحیم مهربانست
در تقویة ارواح ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته
و بی علاقه در هوا معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادی

ممهود واختلاف اللیل والنهار و از برای در آمدن شب و روز در یکدیگر از سبیل تعاقب یا اختلاف
در طول و قصر و سواد و بیاض والفلک التی و دیگر در کشتی آنکه میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس
بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء
از آسمان یا ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بآن
بعد موتها پس از مرگ و پژمردگی او وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون
بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وتصریف الریاح و در گردانیدن باد از هر جهتی والسحاب المسخر و در ابر فرو داشته
و رام شده مر امر خدای را بین السماء والارض میان آسمان و زمین تا هر طرف که حکم شود برود لآیات
هر آینه علامتهاست یعنی همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون
مر گروهی که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات گمارند کفار قریش میگفتند ما سیصد و شصت بت
داریم و می پرستیم و این همه معبودان ما کار یک شهر ما را راست نمیتوانند ساخت و محمد میگوید من
یک خدای دارم و کار همه عالم می سازد اگر برین سخن حجتی بیارد و علامتی نماید ما بر استی او اقرار کنیم
این آیه نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی سبحانه و تعالی در خبر آمده که وای
بر کسی که این آیه بخواند و در و تفکر نکند ومن الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد من دون الله
بجز خدای اندادا همتایان و شریکان یعنی شریکان تا ایشان یحبونهم دوست میدارند ایشان را کحب الله
چنانچه خدا را دوست میدارند و می باید داشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی
ترین و ثابت ترند در محبت مر خدای را جهت آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست
گرفته و با دیدن عمر میگذارد دیگر محبت کفار رجعی است فانی نفسانی و محبت مؤمنان محبت باقی ربانی
و حقیقت در معنی اشد حبا که اول خدای ایشان را دوست میدارد که یحبهم تا ایشان او را دوست
گرفته که یحبونه پس ایشان مر خدای را بدوستی خدا است و ایشان را بهیت طالب قدس سره فرموده
که اگر نه یحبهم گشتی نهال یحبونه نرستی بیت اگر از جانب معشوقه نباشد میلی
کوشش عاشق بیچاره بجای نرسد ولو یری الذین ظلموا و چون بر بینند و بدانند اینها که ظلم کرده اند
با نخاذ انداد اذ یرون العذاب بوقت که معاینه عذاب دوزخ را ببینند ان القوة لله جمیعا اینکه
همه قدرت و غلبه مر خدای راست وان الله و آن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذاب است ایشان
هر آینه بدانند حسرت اتحاد انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرء آن هنگام که بیزاری کنند

تبرء الذین اتبعوا آنانکه جمعی پیروان کرده اند من الذین اتبعوا از آنان جمع که متابعت ایشان
نموده اند یعنی پیشوایان عرضه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند
وراوا العذاب و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده شود بهم الاسباب
از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از عهود و اثیق و خویشی و دوستی و صحبت
وقال الذین اتبعوا و گویند آنانکه متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده
کنند گویند لو ان لنا کرة کاشکی ما و ایشان را باز گشتی باشد بدنیا فنتبرا منهم تا بیزاری کنیم از ایشان
کما تبرءوا منا چنانکه ایشان بیزاری گشتند از ما امروز کذلک همچنانچه در آن روز عذاب را بدیشان
یریهم الله بنماید خدای کافران اعمالهم کردارهای ایشان را حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها
بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند
و سبب حسرت ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب
مزید حسرت گردد وما هم و نیستند تابعان و متبوعان بخارجین بیرون آیندگان من النار از آتش
یعنی جاوید در دوزخ مانند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض آنچه در زمین
است حلالا طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای
ابلیس را یعنی پی او مروید و همچنانچه چیزها را بواسطه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره
و سایبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی
از راه او بگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا چه پدر شما را
بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد انما یامرکم جز این نیست
که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء ببدی والفحشاء و کار زشت که اندر سوی گناهانی
نهانیست و فحشا جرایم آشکارا یا سوء میل است و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که
سوء و فحشاء متناول اند جمیع معاصی از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان بدان امر میکند وان تقولوا
و دیگر میفرماید که بگویید و افترا کنید علی الله بر خدای که در تحلیل خبایث و تحریم طیبات ما لا
تعلمون آنچه نمیدانید حقیقت آن را واذا قیل لهم و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام
اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه فرستاد خدای یعنی قرآن و حلال و حرام آن بگیرید قالوا گویند
بتراشی گروهی بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آنچیز آباءنا پدران خود را

این سخن بی عبد الدار گفتند او لو کان آباءهم آیا متابعت پدران میکنید و اگر چه بودند پدران ایشان
لا یعقلون که فهم نمیکردند شیئا چیزی را از امور دین ولا یهتدون و راه راست نیافته بودند
ومثل الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذین ینعق چون صفت کسی است که بانگ میزند بما لا یسمع
بجانوری که نمی شنود الا دعاء وندا مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم یعنی کافران نیز از ایمان کننده
و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت او را در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام
حق بکم گنگانند از گفتن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس
ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان کلوا بخورید من طیبات
ما رزقناکم از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی دادیم واشکروا لله و سپاس گویید خدای را بر روزی
حلال ان کنتم اگر هستید شما از روی صدق ایاه تعبدون خاص مر او را می پرستید و بعد از امر بتناول
حلال بیان انها میکند که حرامست و میگوید انما حرم جز این نیست که حرام کرده خدای علیکم المیتة بر شما مردار
را و آنچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم والدم خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک
را و هم اجزاء او را حکم حرمت شاملست وما اهل به و حرام کرد آنچه او از بر دارند بآن در وقت ذبح
لغیر الله برای غیر خدا یعنی بنام بتان و یا باسم پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هر که درمانده و بیچاره گردد ما کراه
یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام
یا طالب معصیت نباشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا تمتع کشیده براحت فلا اثم علیه پس
بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة
ازین محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان بر رخصت دادن ایشان در محرمات ان الذین یکتمون بدرستی
که آنانکه از علماء یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله آنچه فرو فرستاده خدای من الکتاب
از توریة و احکام آن و یشترون به و میخرند یعنی بدل میکنند بدان کتمان ثمنا قلیلا بهای اندک را اولئک
آن گروه ما یاکلون نمیخورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر آتش دگر در شکم تا کید است
در خوردن زیراکه اکل در غیر تناول مستعمل میباشد چنانچه گویند مال فلان را خورده است یا کنایتست
ازانکه درون آتش باشد چنانکه بیرون ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم
القیمة روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند ولا یزکیهم و پاک نکرداند ایشان را
از خباثت اعمال یعنی گناه ایشان را بآتش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشان را باشد عذابی دردناک

اولئك الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهودیه را که محض
کراهیت بالهدی و بایمان پیروفت و این معامله دنیاست و العذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی
را با آمرزش ربانی و این سودای آخرت است فما اصبرهم پس چه چیز ایشان را شکیبا کردانیده یا چه
شکیبا اند ایشان علی النار بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین در آن باید بود ذلك این عذاب مر
ایشان را بان ان الله بسبب آنست که خدای نزل الکتاب بالحق فرستاد توریه را براستی و ایشان حکم آن را بدل کردند
و در کتمان نعت محمد صلعم کوشیدند یا قران را فرستاد و ایشان را متابعت نمودند و در مخالفت افزودند و ان
الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریه یا قران آن کلام حق بگردانیدند در هر کتابها منزله
و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس اهل این اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف
و عناد دور از وفاقند یا ضلالتی دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفته اند که ما در شقاق
و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوی تمام است حق سبحانه فرمود لیس البر نیست نیکی عظیم
که از سایر ابواب خیر اقتصار باید کرد ان تولوا وجوهکم که کردانید رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی
مشرق چون نصاری و المغرب و بطرف مغرب چون یهود و لكن البر و لیکن نیکوی یعنی از صاحب نیکوی من امن
آنکسست که بکرود بالله بخدای و یکانکی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت
شرکت دهند و الیوم الآخر و بکرود بروز قیامت و متعلقات او هم تو معتقدات یهود ان و ترسایان و دخول
بهشت را بخود اختصاص میدهند و الملائکة و بکرود بفرشتکان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل
دشمنی میورزند و الکتاب و ایمان آرد به کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و النبیین و دیگر بکرود
به پیغمبران نه چون اهل کتابین که بعضی ایمان می آرند و اتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر
دوستی مال با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن میگذرد و در راه خدا میدهد ذوی القربی خویشان درویش را و الیتامی
و بی پدران که خرد سال باشند و المساکین و محتاجانی را که سوال نکنند و ابن السبیل و راه گذاران را که هیچ در دست
ندارند یا مهمانان را و السائلین و درویشان خواهنده را و فی الرقاب و در بهای بندگان مکاتب که برخی کتابه معوض
علیند یا بندکان بخرد و آزاد کنند و اقام الصلوة و بکذارند نماز مفروضه را و اتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را
آنچه قبل ازین در ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود و الموفون و صاحب را آنانکه وفا کنندکان
باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق میشاید و هم با خلق و الصابرین رفضا او
بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندکان بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر

وفاء

و فاقه و الضراء و در رنج و سختی و حین البأس و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئك
آن گروه که موصوف اند بدین صفتها الذین صدقوا آنانند که بتحقیق راست کفتند در دین و یا عهد یا اتباع حق
و اولئك و آن طایفه هم المتقون پرهیزکارانند از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت
آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق
حق سبحانه و سایر مؤمن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال یا ارباب استحقاق و تهذیب نفس
اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر مجموع درین آیه مذکور است پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد
در موضح از ابو میسره رحمة الله علیه نقل میکند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین امنوا ای مؤمنان
و گروندگان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مواسات نکته نه تقوی است فی القتلی در
کشتگان یعنی بسبب ایشان و فی که قتل بعمد بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب
بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل مردی و زنی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت
رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر آزادی بآزادی و العبد بالعبد و بنده به
بنده و آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و نزد این آیه بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس
تفاضل بر نفس اعتبار نکنند و الانثی بالانثی و زن بزن بنا بر اجتماع قتل زنانی روا ندارد بحدیث المسلمون
تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی پس هر که عفو کنند ویرا که قاتل است من اخیه از قصاص برادر
که مقتول است شیء چیزی و اشارت بانکه بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن چون مسقط قصاص است
فاتباع پس بر قاتل است بعد از عفو ازین رفتن بالمعروف بنیکوی کوان طوع و رغبت در
دادن دیه و اداء و اداء کردن وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بزودی و نیکوی نه بمطل
و بدخوی ذلك این عفو از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکبارست من ربکم از پروردکار
شما و رحمة و مهربانی و بخشایش اوست در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد
بعد ذلك بعد از آن که عفو کرده باشد و دیه ستانده قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند
یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیه داده دیگری را بکشد فله پس مرو راست در آخرت
عذاب الیم عذابی دردناک و لکم و مر شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة زندگانی
چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص این
حکم قصاص سبب بقاء شماست یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشند که بپرهیزید

کتب علیکم
از قتل بناحق نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی را از شما الموت اسباب
و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی مراد کلیساست الوصیة وصیت کردن برای پدر
و مادر و الاقربین و خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق و راستی علی المتقین
بر پرهیزکنندکان از خرمان و دین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و دوردن و خویشان را محروم
می ساختند حق سبحانه ایشان را منع کرد و وصیت برای این فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ شد
و هم بمیراث قرار یافت و حالا وصیت بفضیلتست نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و نه زیاده
بر ثلث مال نیز آید فمن بدله پس هر که تبدیل کند این وصیت یا قول موصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه شنوده
باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل ایشان و ذمه موصی از آن بری
باشد ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است هم کلام موصی و هم قول مبدل را علیم داناست بنیت موصی
و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که بداند و دریابد خواه وارث خواه وصی یا امام و قاضی من موص از
وصیت کننده جنفا میلی از حق باعدول او اثما یا بزه کاری بعمد یا وصیت بر زیاده
از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میانه موصی و هم میانه ورثه یا در حال حیوة موصی کسی دانست که
در وصیت مخالف شرع می کند نگذارد میان موصی و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بر وی هیچ وبالی و
بزه نیست ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزکارست مر موصی را چون نیکی باز گردد رحیم مهربان است بر وصی
که از مفسدی وصیت درگذرد یا ایها الذین امنوا ای آن گروه که گرویده اند کتب فرض کرده شد علیکم الصیام
بر شما روزه داشتن کما کتب بجا یکه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیشی از شما بودند چون صوم عبادتی
شاقه پس بجهت تانیس خاطرها بر آن میگوید این عبادت خاص نیست بلکه هیچ امت از ربقه ازین ...
آزاد نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون
تا باشد که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید نص بشروع نصوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر...
آورده که این ندای اصحاب قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب می رسد بطالبان
جلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و سرادقات مفرح قلوب و مفرح کروبیات میگوید که فرض
شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات و اگر شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب
صوم واجبست از مالوفات طبیعت چنانکه نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند
از جنس بشریة و واصل شدند بمقام امن و قرب و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که

۶

در شریعت عبارت است از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب آنطعام
ابیت عند ربی و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم جز عارفان را دست
ندهد شعر مرعارف چو یافت لذت خوب نه باکلش کشش بود نه بشرب الاکل
و شربش چو باشد انس بحق دایم او در حقیقت مستوق لقمه از خوان لطفش یعنی شربت
از چشمه سار یستقینی ایاما روزه دارید روزی چند معدودات شمرده مراد از روزه رمضان است
که سی و نه روز باشد یا سی روز باشد و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل
از روزه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید بروزه مریضا بیماری که قوة
روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت می شود او علی سفر یا کسی که مسافر بود که دشوار باید کرد چون افطار کند فعدة
پس بدو واجبست بشمار روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین و بر آنانکه
ایشان یطیقونه توانند که روزه داشتن و خواهند که ندارند فدیة و آن طعام مسکین خوردنی درویش
است هر درویشی بادای هر روزی صاعی از گندم نیم صاع که قرب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام
بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند اینجا لا منصرفست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه
داشتن چون پیر از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فمن تطوع پس هر که زیادت
بطوع خود خیرا نیکوی و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان
صیام و اطعام فهو خیر له پس آن تطوع بهتر است او را سبب زیادتی اجر و ان تصوموا و اگر
روزه دارید مطیعا آنرا میگویید یا رخصت داد کان را در افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه
ان کنتم تعلمون اگر دانسته که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضان است
الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قران یعنی ابتداء نزول آن در آن بوده
یا تمام قران در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر
بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون
در بعض اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک
لازم دارید و ما قران را منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را
و بینات و دلالتهای روشن است من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از حدود و
احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد

مریضا

فمن شهد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال را فلیصمه
پس باید که روزه دارد شهر را و من کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة
من ایام اخر پس بروست قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایامی دیگر تخییر مقیم
که در آیه اولی مذکور است بحکم این آیه منسوخ شده یرید الله بکم الیسر میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید
بکم العسر و نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد
تا دشوار نشود شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که بعذر مرض و سفر در آن افطار کرده اید
و لتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رؤیت هلال تا روز
و از اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم و لعلکم تشکرون و مگر که شما
شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل
روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اضافت می بخشد
که الصوم لی و جزای او را بحضرت خود اختصاص میدهد که و انا اجزی به بیت هرچه بران
شرع بشارت داده است ز از بهر حق انا اجزی به است و اذا سألک عبادی و چون پرسند ترا ای محمد عبادی
بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم
بعلم و اجابت صحابه گفتند که خدا را چگونه خوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا رسول خدای ان نزدیک
است با او راز گویم یا دور است تا آواز بلند بردارم این آیه نازل شد که اجیب اجابت میکنم دعوة الداع
خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند و حاجت او روا میکنم اگر خواهم یا رسول آن موافق
قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند و لیؤمنوا بی و باید
که ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان با اجابت محقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که راه راست یابند
بعضی برآنند که مراد از این عباد و دعای روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت و اکثر قبل ازین
آیه حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه را بیان فرموده که موکد این قول است و در بدایت
حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زنان اجازت مخالطت
بود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت بخواستند کرد و جانشرت وقتی که حرام بود مرتکب گشتند
روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و این آیه نازل شد که احل لکم
حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایت از جانشرت الی نسائکم

بازنان

بازنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند مر شما را و انتم لباس لهن و شما نیز لباس ایشانید و کنایت
از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل
انکم آنکه شما کنتم تختانون بودید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت
در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد با رتکاب محظورات در شب
های روزه و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با
ایشان در لیالی صیام و ابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند
مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت و کلوا
و بخورید و اشربوا و بیاشامید در شبهای روزه حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض شما را سپید
که کنایت از روشنای روز است من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارت بتاریکی است شب را و در صحیح
آمده که بعضی از صحابه رشته سپید و رشته سیاه بر پای بسته بمحظورات اشتغال می نمودند تا وقتی که میان
سپید و سیاد فرق پدید آید تا آنگاه که من الفجر بیان خیط ابیض است نازل شد دانستندی که
مراد ظهور صبح است ثم اتموا الصیام الی اللیل پس با تمام رسانید روزه تا شب و لا تباشروهن و مباشرت نکنید
زنان را و انتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صحبت
ممنوع گشته اند بلذات را بر معتکف حرام کرده اند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است
در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت
چون این سه شرط بجای آری هر جا که آی معتکف توانی بود
کعبه خادم را را قبحه پاک نشان ده تا نماز گذارم گفتن دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا خواهی
نماز گذار بیت از آن ثواب ابدی رو مگردان اگر در مسجدی و در خرابات تلک
آن چه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهایست که در دین خدای مقرر شود
فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز
از آن چگونه صورت بندد کذلک یبین الله همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند خدای آیاته
آیتهای خود را از اوامر و نواهی و وعد و وعید للناس و مر مردم را لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند و از حدود در نگذرند و لا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای که
واقع است بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بنا شایست چون دزدی و قمار و خیانت

و غضب و عقود فاسده یا مالهای خود را با نامشروع صرف مکنید چون شرب و انواع فسق و تدلوا بها عطف
بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها یعنی بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار با بعضی از آن
مالها برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید بحکمیات ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای
مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور و انتم تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید یسئلونک سوال میکنند
ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبة الانصاری رضی الله حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
و سلم پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه باریک مینماید و بمرور نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بنقصان می نهد
حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در حرف فایده آن
فرستاد که قل هی بگو ای محمد که آن ماهها مواقیت نشانه ها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران
و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها و الحج و علامت اوقات زیرای
حج که موسم را بدان بدانند و لیس البر و نیست نیکویی بان تاتوا البیوت بآنکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای
آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی حرام بودی او در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی
یا در دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آن را
فاجر خواندندی و این حکم بر اعراب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنی عامر و ثقیف
و غیر عرب ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در احرام ایام حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه از دری بیرون آمد و متعاقب آن رفاعة انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار یکبار او را منع کردند
و چون حضرت رسالت هم از او پرسید که این جرأت کردی گفت اقتدای بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود من احمسی ام او را
بود از در بیرون آمدن گفت من احمسی یعنی از قریش و تو حمسی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسی ام دین من
و دین تو و آیین تو یکی است آیه آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نیکو نیست و لکن البر من اتقی و لیکن نیکی آنست
با خداوند نیکی کسی که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند و اتوا البیوت و در آیید بخانها در حال احرام
و عمره من ابوابها از درهای آن و اتقوا الله و بترسید از خدای و پاس دارید اوامر و نواهی او را لعلکم تفلحون
مگر شما رستگار شوید و قاتلوا و جنگ کنید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنان که با شما
کارزار میکنند و لا تعتدوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند این
حکم بآیه سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست ندارد ستمکاران را
در آن سال که حضرت رسالت صلعم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند سنهای عرب و مشرکان بی

در

ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد برآنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را
خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم عبادت قیام نمایند و توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست
داد که مبادا قریش از عهد در گذشته طرح جنگ نمایند و امر خیال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیت سابق فرو آمد که اگر جنگ کنند
جنگ کنید و دیگر فرمود و اقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم هر جا بیابید ایشان را در محل حل و حرام
و اخرجوهم و بیرون کنید ایشان را من حیث اخرجوکم از جایی که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و الفتنة و شرک آوردن ایشان بحرم است
در نا پسندیدگی من القتل از کشتن شما ایشان را در حرم و لا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام
را در همه حرمات حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود آهنگ حرمت کنند فان قاتلوکم
پس ایشان اگر ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم را در حرمت نهاده اند و ابتدا
بقتال کرده کذلک جزاء الکافرین است جزای کافران پاداش کافران ستمکاره فان انتهوا پس اگر از شرک باز ایستند
فان الله غفور رحیم پس آن خدای آمرزنده است گناهانی که در زمان کفر مرتکب شده اند رحیم مهربان است که برکت اسلام
ایشان را بدار السلام رساند و قاتلوهم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی شرک و یکون الدین
و باشد پرستش لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر بیت ستمکاری یعنی جزای فلا عدوان الا علی الظالمین مگر ستمکاران
الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا می روید بالشهر الحرام یا بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند و حاصل آنست
که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از کعبه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دما از ایشان را دید
و الحرمات قصاص و حرمتها همواره است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را و حرمت
فمن اعتدی علیکم پس اگر بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله فاعتدوا علیه شما نیز بر وی ستم کنید ان نذر بسبیل مشاکلت و
مراد انگ جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم مانند آنچه که بر شما ستم کرده است و اتقوا الله و بترسید از خدای
و بپرهیزید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و ابنها که دست رس است با جز ما لید هند حکم شد که و انفقوا
نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای که جهاد است و مکنید دستهای خود را الی التهلکة بورطه هلاک یعنی بخل
مکنید که موجب هلاک دل است که البخیل بعید من الله و بعید من الجنة و قریب من النار بخل و خست مرد را
رسوا کند بلکه در چاه هلاک افکند و احسنوا و نیکویی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای یحب دوست دارد
المحسنین نیکوکاران را و اتموا الحج و العمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی
بجای آرید لله برای خدای چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید بیماری و خوف

ولا تلقوا بایدیکم

وکم شدن قوت وکم شدن را حلق فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و از اینها باید و شاید ولا
تحلقوا رءوسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی محله تا وقتی که برسد قربانی محله بجای او که منا ست فمن
کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا علت
چند که ان درد و بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد ففدیة پس روبت فدا دادن کعب بن عجره وقتی که محرم بود فوند
کان روی موی آورده بودند و چون مردم ملاحظه دیده در کاشه سرش افتادند حضرت رسالت صلعم بران اطلاع یافته فرمود که سر تراش
و گوسفند بکش و درویشان بخوان گفت یا رسول الله مرا این دسترس نیست حکم شد که فدا ده من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده
که سه روز روزه دارد او صدقة یا طعام دادن شش مسکین باشد یکی را دو من از گندم او نسک یا قربانی و ادنای آن گوسفند است — او صدقة
فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که برخورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره در
سوی واحد بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام کرد و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شد
از احرام بیرون رفته بعمره احرام کرد و اعمال وی بجای آرد و نزد این افضل است یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمره
معًا و بر اعمال حج اقتصار کند عمره در وی مندرج است چون وضو در غسل این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج
بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و آمده از عمره فارغ و از احرام بیرون آید و بمحظورات تمتع گردد اگر از درون مکه احرام گیرد بحج
این قسم را اختیار فرموده درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس واجبست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی
شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس
حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته فی الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم
چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این برای تاکید است و زیادتی اهتمام
تا تمام ان ذلک این حکم هدی یا صیام یا تمتع یا تاوان مر کسی است که لم یکن اهله نباشند اهل او حاضری المسجد الحرام یعنی ساکن مسجد
حرام یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره
احرام میتوانند گرفت پس ایشانرا تاوان و تمتع نباشد واتقوا الله و بترسید از خدای و بران چه در باب حج حادث شده
محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان
حج اشهر معلومات ماههای معروف و مشهور است یعنی شوال و ذوالقعده و نه روز از ذی الحجه و شب دهم را
در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض کرد اند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی و بنیت احرام
فلا رفث نفی است نهی ما یعنی باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کنند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق
و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جنگ و جدال نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننمود

فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفتند حج من تمامتر است وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکوئی
یعلمه الله میداند آنرا خدای تعالی و تزودوا و توشه برگیرند قومی از اهل یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و دعوی اظهار احتیاج نموده
از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها
پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیه اشارتی بتزود منزل آخرت است
و بهترین زاد وی دران درگاه پرهیزکاریست امام قشیری فرمود که تقوی عام دور شدن است بتن از لوث و گناه و تقوی خاص
احتناب است بسر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد بی زاد شوق مرحله
محبت طی نتوان بیت زاد راه عاشقان در دوست و رویی ندارد آه * راه ازین کوی بسر آنکه دارد عزم راه — یا اولی الالباب
واتقون و بترسید از من ای خداوندان عقل لیس علیکم جناح نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم
حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود و با سبط تجارات جمعی از عرب که بحج آمدندی تا جوان را میگفتند زی داج لاحاج
این آینده گی است پس حاصل حق سبحانه و تعالی فرمود که سودا و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نیست و ذی شرط آنکه
مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون باز گردید از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا — من عرفات
اینجا با هم متعارف شدند فاذکروا الله خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن
موضعیست میان واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو کما هدیکم چنانکه شما را راه نمود بمناسک
حج ان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه و آله
لمن الضالین از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست و دیگر عرب را وقوف
بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقع شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از حوالی
موقف و در افاضه براه دیگر نیز باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند
مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است
گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربانست برایشان که حج گذارد فاذا قضیتم و چون بگذارید و بجای آورید
مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را کذکرکم مانند یاد کردن
شما آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا میان مسجد منا و جبل الرحمة
بایستادندی و بر سبیل فخر و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه از آبا یاد میکنید — ذکرکم
خدای را ذکر کنید او اشد ذکرا یا بگو یادی از آن زیرا که او پدران شما را بدان خلق و مراتب اختصاص داده
فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی است که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا ملک و جاه

و غلامان و چیزی یعنی متاع محقر دنیوی می طلبند وما له و نیست خواهنده دنیا را فی الآخرة در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره اگر داعی
کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است چون ذکر موخیان بهره ندارد و منهم من یقول و از مردمان
کسی باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة درین سرای نکوئی یعنی توفیق طاعت و فی الآخرة حسنة و در آن
سرای نکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت وقنا و نگه دار ما را
عذاب النار از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی علیه الصلوة والسلام فرموده که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم
حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته و درین معنی بیت * زن بد در سرای مرد نکو * هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار * وقنا ربنا عذاب النار * اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبیدند لهم نصیب مر ایشانراست
بهره مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی در خواست نمودند والله و خدای سریع الحساب زود شمار است بحقوق الخلق شمار هم خلایق کند — واذکروا الله
و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد
بعد از عید اضحی و بعضی گفته اند بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین زیاده تا عید و بقول صاحبین
الی تا عصر آخر ایام تشریق عقیب است و سه نماز تکبیر باید گفت و گفته درین مطلب مسائل مر الحق صاحبین فمن تعجل پس هر که شتاب
کند و از منا برود فی یومین درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذوالحجه فلا اثم علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست یعنی
از ارباب جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که تعجیل رخصت و هیچ گناهی نیست
ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه بر وی نیز حرجی نیست و مطلق زود و بال
نباشد لمن اتقی مر هر کس را پرهیزد و بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله و بترسید
از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدای محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود
خواهید رسید ومن الناس و از مردمان من یعجبک آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قوله سخن گفتن او و آن
اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت صلعم آمده و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را اظهار دوستی و ملاقات کرد
و گویی او را خوش آمده و مضمون کلامش این بود آمده ام تا حلقه اسلام در گوش ارادت و غاشیه خدمت سید انام
بر دوش متابعت افکنم و این سخنان او کنده و میکرد سوگند خدای را گواه آورده و چون باز گشت و از عمارات مردم گذشت
زراعت قومی را بآتش بسوخت و چارپایان مسلمان بکشت پس گرد حق سبحانه آیه فرستاد که کسیست از مردمان که ترا در عجب افکند
سخن که او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح دنیا ویشهد الله و گواهی می آورد خدای را علی ما فی قلبه بر آنچه
که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست وهو الد الخصام و او سخت ستیزنده ترین دشمنان
است واذا تولی و چون بر گردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین لیفسد فیها تا تباهی کند

دران و یهلک الحرث و نابود کرد اندکشت بسوختن والنسل و هلاک کند چهارپایان مردم والله و خدای
لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل و چون گویند مر این منافق را اتق
الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس
بسنده است مر او را جهنم و آن آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهیست بعید القعر
است در دوزخ ولبئس المهاد و بد فراشی است آتش ومن الناس و از مردمان است
من یشری کسی که میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب
خشنودی و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مکه بمدینه رفتند و خبیب را
رضی الله عنه که در جنگ گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته
متوجه بمدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرود
گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن مردم دانه با هفتاد
کس داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب مرغه ندیده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی است
که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر بمال دنیا خریدند
بزر وصلش از میتوان بخر * که وصلش عزیزست و زر هیچ نیست * و گفته اند در حق امیرالمومنین
علی علیه الصلوة والسلام که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرده بود و جان فدای آنحضرت کرد
والله رءوف بالعباد و خدای مهربانست بر بندگان خود که در طلب رضای او جان داد
و فدا می کنند یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید
در اسلام کافة همه یکبار و یا مومنان تا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند این اسلام از صحابه
او بعد از اسلام شرایع توریة را بکار نمی داشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمی
کردند حق سبحانه و تعالی فرمود که یکبارگی باسلام در آیید ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات
الشیطان گامهای شیطان را یعنی باحکام منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان
مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا که وساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان زللتم
پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات بشما احکام حلال و حرام
فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالب است و قادر بر عقوبت شما حکیم
محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند ایشان که بکلی دردایره

اسلام داخل نشوند الّا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بایشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه‌ها
من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظله بود والملائکة و بیایند فرشتگان
که موکل اند بر عذاب وقضی الامر و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد والی الله و بسوی خدای
یعنی جزای او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز
بر دعاوی کنند روز قیامت باطل شود و فرمان جز حق را نبود الامر یومئذ لله سل بپرس خطاب با آنحضرت
است یا هر که بصلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه با مؤمنان بنی اسرائیل
کم آتیناهم که چند دادیم بدیشان من آیة بینة از نشانهای روشن و معجزهای نیکو در شان محمد صلی الله
علیه وآله وسلم با معجزات هوا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل
و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نعمة الله نعت خدای را که صفت پیغمبر است من بعد ما جاءته
از پس آنکه آمده است بدو در توریه فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بدو در
دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتها زین آراسته گردانیده اند للذین کفروا برای نا
سپاسان و پوشندگان حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور میکردند و یسخرون
و سخریه میکنند و افسوس می کنند من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون
بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان
راست کنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم می شکنم و اگر ولی حق
بایستی که سادات عرب و امثال قبایل تبع وی بودی حق سبحانه فرمود والذین اتقوا و آنانکه پرهیزگاری
کردند یعنی این درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشان اند یعنی بالای افسوس کنندگان یوم القیمة در روز
قیامت مؤمنان در درجات اعلی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل و سجن سجین والله
و خدای روزی میدهد من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس
بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او امة واحدة گروهی یگانه بر ملت توحید از آن مختلف شدند
فبعث الله پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیه السلام و غیر ایشان
مبشرین مژده دهندگان طاعت را بثواب ومنذرین و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب
و گویند در زمان که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه
السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران را فرستاد وانزل و منزل گردانید معهم الکتاب با ایشان

کتابهای که احکام شریعت در آن مبین بود بالحق براستی و درستی لیحکم تا حکم کنند هر پیغمبری بین الناس
میان مردمان فیما اختلفوا فیه در آنچیزی که اختلاف کردند در آن وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق
یا در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه مگر آنکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان
بتحریف و تبدیل برخاستند من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات معجزهای روشن و حجتهای هویدا و
خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیا بینهم از جهة حسدی که میانه ایشان هست یا از روی
ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند لما
اختلفوا فیه بدانچیزی که اختلاف کردند در آن من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه
مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و ارادت امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی
روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای را مؤمنان کرد مؤمنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت
در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق سبحانه این امة را جمعه که فاضلترین
روزهاست راه نمود والله یهدی و خدای راه می نماید من یشاء هر کرا می خواهد الی صراط
مستقیم بسوی راه راست که آن راه انبیاء و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران
که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید ان تدخلوا الجنة که به بهشت درآیید
ولما یاتکم و نیامده بشما مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما
یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان حاصل آیة آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و
بشما رسیده آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند مستهم البأساء بدیشان میرسید سختی و ناکامی و درویشی
والضراء و بیماری و تنگی و گرسنگی نقل است که میان مکه و طائف پیغمبر را یافتند که بسبب موت
ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت‌ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
مؤید این قول است ⁂ زان بلاها که انبیا برداشتند ⁂ سر بچرخ هفتمین افراشتند ⁂
هر که در راه محبت بیشتر ⁂ بر دل او بار محنت بیشتر ⁂ پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان ایشان
گذرانیدند و زلزلوا و از جای بر انگیخته شد از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حتی یقول الرسول
تا آنکه گفت پیغمبران والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبران گفتند با یکدیگر
او متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان از آن بس تعجیل میکردند نه اگر بر
سبیل شک فرمود حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد الا ان نصر الله آینده که یاری دادن خدای مؤمنان را

قریب نزدیک است یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال
کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
پرسید که چندین مال دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید
من خیر از مال فللوالدین پس برای مادر و پدر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد
که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین
اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است والیتامی و پدران خورد
سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وابن
السبیل و راه گذریان و مهمانان وما تفعلوا و آنچه میکنید از نیکویی با هر کس که باشد فان الله پس خدای به
علیم بآن عالم داناست و بدان جزا خواهد داد کتب علیکم القتال نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین وهو و آن قتال کره لکم مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و آن کراهت نه فرمان خدا را
بوده بلکه مقتضای طبع بشری که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وعسی ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید
شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه آن نیکو باشد مر شما را چون غزو که مکروه میشمرید
و نیکویی شما در آن است هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت
و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید که دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف
از جهاد است وهو شر لکم و آن بد باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب
و بعد از درجه شهدا والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و شما از آن نمی دانید یسئلونک می پرسند
ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در آن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در سال
دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه به بطن نخله فرستادند و میان ایشان و کافران قریش که از طایف می آمدند
مقاتله افتاد و عمرو حضرمی کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد پنداشتند که آن روز سلخ بود و جمادی الآخرا
یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه
انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بگو که جنگ
در ماه حرام کبیر گناه بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام بوده و حرمت او بآیه سیف منسوخ گشت
و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می کنند از بی راهی وصد عن سبیل الله و باز داشتن از
ایمان وکفر به و کافر شدن بخدای والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام یا منع حرم از طواف آن و نماز در آن و اخراج

اهله

اهله و بیرون کردند اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد بلکه از مکه
که مشتمل بر مسجدهاست اکبر عند الله بزرگترست نزدیک خدای از قتال رجب و هم بزرگتر از آن بیشتر والفتنة
و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگتر است از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و
عناد یقاتلونکم با شما ای مؤمنان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین خود که اسلام است
ان استطاعوا اگر توانند و قادر باشند ومن یرتدد منکم و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فیمت پس
بمیرد وهو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت
اعمالهم باطل باشد عملهای ایشان فی الدنیا در این سرای که ایشان از امان نمانند و استحقاق مال و زوجه و میراث از
ایشان مسلوب گردد والآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند واولئک و آن گروه اصحاب النار همراهان
دوزخ اند هم فیها در آن آتش خالدون جاویدانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویده
اند بخدای و رسول والذین هاجروا و آنها که هجرت کرده اند اوطان خود را وجاهدوا جهاد کرده اند فی سبیل
الله در راه خدای یعنی عبدالله جحش و یاران او اولئک آن گروه یرجون امید میدارند رحمت الله رحمت خدای
را والله غفور و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدان است رحیم و بدیشان مهربان است یسئلونک می
پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر و معاذ جبل رضی الله
عنهما از آنحضرت فتوی کردند که ده ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سبب سلب مال است و در آن محل خمر
حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگوای محمد در این هر دو اثم کبیر گناهی بزرگ است ومنافع للناس
و منفعتهای مردمان را و منافع خمر مانند آن باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران
و سخاوت ممسکان و جرات بی دلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه بوده است بر
درویشان چه رسم جاهلیت بآن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده که اثم کبیر است در
اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها واثمهما و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگترست از نفع آنها ویسئلونک
و پرسند ترا که ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول سوال کرد و جواب در تعیین
مصارف نازل شده دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد
قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی علما حکم این آیة بآیة زکوة منسوخ است کذلک
همچنانکه احکام انفاق بیان کردند یبین الله بیان میکند و روشن می گرداند خدای لکم الآیات برای شما نشانهای مهربانی
خویش لعلکم تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید

واوحت رابست بهیچ روی ازدت مدهبد سلی رحمه الله ونوده که تفکر دنیا و آخرت آنست که بدانند که این دنیا محل زوال است و مآل آن علی الله منت دنیی وعقبی حجاب عاشقست میان این دو عاشق را بی سبب و یسئلونک

وی پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم با آیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شده آنها که تیم اموال ایشان بودند و در آن معامله تصرف میمودند جبه رارت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا میکردند و از جلوس بر خوان ایشان احتراز مینمودند و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود و ان تخالطوهم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم برادران شمااند در دین والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح کننده کار ایشان ولو شاء الله اگر خواهد و خواستی خدای لاعنتکم هرآینه شما را در رنج انداختی و کار بر شما تنگ گرفتی بانک مخالطت با یتام حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و قادر بر اغنات حکیم دانا در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و زنی نخواهید زنان مشرکه را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدا مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان که در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم بازاری داشتند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام میان ما حایل شده و مواصلت بروجه زنا محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجازت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض حضرت رسانید و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در دایره ازواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبدالله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهت لغزش طپانچه بر روی او زده بود و او داد خواهی بحضرت نبوت پناه صلعم رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدای را و رسول را تصدیق میکند اما سیاه است و قرمان نابرنده آن حضرت صلعم فرمود که او پس مؤمنه باشد با او نکوی کن عبدالله او را ازاد کرد و بخواست جمعی زنان طعن کردند که ابن رواحه کنیزک خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را با مال و جمال بر وی عرض دادند آیه آمد که ولامة مؤمنة و هرآینه کنیزک مؤمنه خیر من مشرکة بهترست از زنی که ازاد و مشرک باشد ولو اعجبتکم و اگرچه زنان ازاد در عجب آرد شما را بجهت مال و جمال ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا

تا وقتی که ایمان آرند ولعبد مؤمن و هرآینه که بنده که مؤمن خیر من مشرک بهترست از مرد ازاد مشرک ولو اعجبکم و اگرچه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه مال و صورت یا ثروت اولئک این مشرکین و مشرکات یدعون الی النار می خوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است با آتش والله یدعوا و خدای میخواند بر السنه رسل یا اولیا خدای میخواند الی الجنة والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند باذنه بتوفیق و ارادت و یبین و هویدا میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و یسئلونک عن المحیض و می پرسند ترا از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود را مجاورت کردندی و چشم بر روی ایشان نیانداختی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و موکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند و ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول صلعم ما با زنان در حال حیض چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض کروهست و نقص ادی را از آن نوبت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسوی روید از زنان فی المحیض در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمه نمایید پس بجهت تاکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید با ایشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند و بعد از انقطاع از دم و گفته اند و حفص یطهرن بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد و گفته اند انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل و وطی مکروهست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند فاتوهن پس بیایید با ایشان من حیث امرکم الله از آنجاکه خدای مقرر کرده یعنی از محل حرث ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کننده گان را از معاصی و یحب المتطهرین و دوست دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت شمااند یهود میگفتند که هرکه در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت مآب عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که زنان محل زرع اند و منبت اولاد اند فاتوا حرثکم پس بیایید بکشت زار خود انی شئتم هر چگونه خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مآل واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بوده محل فرث وقدموا لانفسکم و پیش فرستید برای خود یعنی طلب ولد کنید یا ازین نوع مستدعیات خالص را و قصد حیات نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت آنی واعلموا انکم و بدانید که شما ملاقوه رسنده گانید بدانچه از پیش می فرستید یا ملاقات کنندگانید از آنکه می پرستید یعنی او را در عقب بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات غرض بندگان است بر خدای کاظ و عرضه وبشر المؤمنین و مژده ده مومنان را به بهشت و رؤیه ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدای را عرضة بهانه و دست

آویزی لایمانکم مر سوگندان خود را عبدالله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان رنجیده و نام اعظم الهی یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نکوی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیه فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع آن تبروا از آنکه نکوی کنید با اقربا و احبا وتتقوا و از آنکه پرهیز بد از مروت و با یاران مکالمه نکنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح نکنید بین الناس میان مردمان والله سمیع و خدای شنواست بسوگند شما علیم داناست بانی الضمیر سوگند خورنده عبدالله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت و بالضرر بمقام مرحمت و شفقت آمد لا یؤاخذکم الله باللغو بگیرد خدای شما را یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود فی ایمانکم در سوگندهای شما لغو بعضی گفته اند که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و گفته اند لغو از آن اندکه بی اختیار بر زبان گذرد و بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و برا در آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیری در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما و تعمدا سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مایده بیاید انشاء الله العزیز والله غفور و خدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو حلیم بردبارست در سوگند عمد بعقوبت تعجیل نماید للذین یؤلون مر آنانرا که سوگند خورده نزدیکی من نسائهم از زنان خود دور شدند و باز ایستادن در جاهلیت چون کسی را از زن میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدت تمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا پاسودی خدای از آن نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماه است فان فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان برجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رحیم مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در انتای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست که بروی کفارت سوگند نیست و اگر مدت برآید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام طلاق باین واقع شود و قول بعضی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که یا رای یا طلاق دهد و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن از وی طلاق کند وان عزموا الطلاق و اگر قصد طلاق را فان الله سمیع پس خدای شنواست قول مولی را علیم داناست بعزم مولی والمطلقات و زنان رها کرده بالغه مدخول بها که حامله نباشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود تاکیدات در انتظار ثلاثة قروء سه قرؤ و آن بمذهب زرکان طهرست و نزد بعضی حیض بفایده خلاف در معتده ظاهر شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرؤ طهره گویند و بقول آنکه حیض را گیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است ولا یحل لهن و حلال نباشد

زنان را ان یکتمن آنکه پوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق از جواب پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای روز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن جاهلیان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عدت برآید رجعت میکردند و زن را بخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنانرا بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان را بر ایشانست بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت وللرجال و مردانراست علیهن درجة بر زنان افزونی و درجه یعنی مهر بدیشان و نفقه دادن بایشان یا میراث و ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجال است و در حقایق تفسیر مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز و خدای عزیز است غالب میکرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حکیم داناست بحکمت حکم میکند رسیدگان را الطلاق طلاق شرعی که از آن رجعی باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه آمد و از شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد نالید و حکایت آن نکات بمسامع علیه نبویه رسید آیه آمد که طلاق رجعی دو بارست بعد از دو طلاق فامساک بمعروف یا خود گرفتنی است برجعت او او تسریح یا رها کردن باحسان بنیکوی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و بیان آن زن نکاح شوهری دیگر نرسد او را بر آن مرد حلال نبود ولا یحل لکم و حلال نیست شما را ای مردان ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن آنچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت بن انصاری رضی الله عنه با غلبه ب مهر زن خود داده بود آن زن از وی جدای طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که روا نباشد که چیزی طلبید از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه دانند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر دانستند این احکام که امر اخذ و اعطا بدیت شوهرت الا یقیما آنکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکم های خدای را فلا جناح علیهما پس هیچ در و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خدااست که برای

که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن در مگذرید ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله از اندازهای
خدای فاولئک پس آن گروه متعدیان فاولئک هم الظالمون آنانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از
طلقه ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد بعد از طلقه ثالثه حتی تنکح
تا وقتی که به نکاح در آید زوجا غیره شوهر دیگر را و زوج ثانی از وی مباشرت او بر خورد دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه ثلاثه
بود با شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر نخستین آشتی قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلعم منع فرمود و
گفت لا حتی تذوقی عسیلته و تذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از
مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا اگر با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح
جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان میبرند ان یقیما اگر بپای دارند حدود الله
احکام خدای را و حق یکدیگر نگاه دارند و تلک و این گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام است
که خدای تعالی یبینها بیان میکند آن را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگروند و اذا
طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضای عدت فامسکوهن
پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان را بطریق صلاح نه بر وجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بالمعروف
به نیکوئی تا عدت منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود را طلاق داده و یک روز
مانده بود تا عدت بر آید با او رجعت کرد باز طلاق داد و همچنین در نه ماه سه طلاق کرد و سه بار رجعت نمود
حق سبحانه درین آیة از آن نهی کرد و فرمود که و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا از برای
رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدراز مدت عدت و من یفعل ذلک و هر که چنین کند ضرر بمسلمانی
رساند فقد ظلم نفسه پس بتحقیق ستم کرده بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانند و بزبان صاحب
شریعت ملعون است در اخلاق رکینه آورده که در امت موسی علیه السلام هر که آزار کسی خواستی که دعای بد کنند گفتی
کو الله او را بد کردار باد چه کسی از آزار پیش گیرد زود بورطهٔ هلاکت در افتد بیت نکوخواه مردم نباشد
بدیش ∴ نورزد کسی بد که نیک افتدش ∴ شر انگیز هم در سر شر شود ∴ چو کژدم که با خانه کمتر شود و لا تتخذوا
و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدای را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید و تهاون منمائید در عمل بدان
در نشان جاهلیت است که نکاح و طلاق را سست می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم و اذکروا نعمت الله یاد کنید نعمتهای خدای
را و فایض میگردانید علیکم بر شما خصوصاً در باب نفایات چه در شرایع امم سالفه هیچکس را زیاده
از یک زن در رتبهٔ نکاح روا نبودی مگر تنها از او اینجا یا چهار دو [illegible] عقده واحد جایز داشت و آنان را بعد از

بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادامی که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی
تزوج بزن دیگر کردن و درین شریعت حلال است و ما انزل علیکم ذکر کنید آنچه فرو
فرستاده است من الکتاب از قرآن و الحکمة و احکام و حدود آن یعظکم به پند میدهد خدای
شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن و اتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت
و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای تعالی بکل شیء علیم بهمه چیزها دانا از اعمال شما با مصالح
روزگار دانا است و اذا طلقتم النساء و چون خواهید طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن
و برسند بانتهای مدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ان ینکحن ازینکه بنکاح
در آیند ازواجهن شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل
مطلق در میان شما وجود نگیرد معقل ابن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله بن عاصم رضی
الله عنه داده بود عبد الله وی را طلاق داده هنوز عدت تمام نا شده پشیمان شد و خواست که رجوع کند
معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو
نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود
اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم میان یکدیگر بالمعروف بنکاحی حلال و مهری جایز
و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان
منکم هر که باشد از شما بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز که وا
پسین همه روزها است ذلکم این پند گرفتن یا ترک منع و افرار ازکی لکم پاکیزه ترات شما
را از روی معاش چه زوجین هر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان تمام تر مناسب تر است
از نکاح با کسی که نه دیده و ندانسته باشد و اطهر و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و مکر فجور نمایند و الله
یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید و الوالدات
و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران ایشان و طفل شیر خواره در میان
بود خواه قبل از طلاق متولد شده و خواه بعد از طلاق حکم آن است که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آن کس که خواهد ان یتم الرضاعة
آنکه تمام کند شیر دادن را و علی المولود له و بر آن کس که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی
این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و کسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف

هن

واعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده و رنج داده نشود هیچ نفس الا وسعها مگر آن را که گنجایش و توانائی آن
دارد و لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کند
و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را ارضاع باکراه نکنند و اگر قبول کند از و
کسوه و نفقه باز نگیرد و لا مولود له و باید که ضرر نرسانند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را
در وقت شیر خوارگی از مادر باز ستانند یا باید که ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند یعنی از او خورش و
پوشش نطلبند و علی الوارث و بر وارث مولود له متوفی یا وارث صبی اگر فرضا صبی بمیرد و وی
وارث گردد لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار فان
ارادا پس اگر خواهد مادر و پدر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن شیر قبل از اتمام
حولین عن تراض منهما از خشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور و مشاورت با یکدیگر در باب رضاع
و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت و ان اردتم و اگر خواهید
پدران و کسانی که با ایشان رضاع مجالست ان تسترضعوا اولادکم که دایه گیرید بجهت شیر دادن و خواه فلا جناح
علیکم بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم
آنچه اراده کرده اید دادن از ابدیشان بالمعروف به نیکوئی و خوشی خوئی بی مضایقه و حاشیه
و اتقوا الله و بترسید از خدای در باز گشتن گرفتن مر مر دوران و اعلموا ان الله و بدانید آنکه
خدای بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بینا است و الذین
یتوفون و آنان که بمیرند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان
یتربصن بانفسهن انتظار برند بر نفس اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز
مگر حامله نکند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فاذا   حامله
بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش فلا جناح علیکم
پس هیچ وبالی نیست بر شما ای مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج در آنچه زنان کنند
فی انفسهن فیما فعلن در تنهای خویش از شوهر کردن بالمعروف یعنی موافقت شرع از
صیغهٔ ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید
ای مردان و زنان خبیر داناست ای مطیع چون دانستی که کارت امید انعم بخوان ای عاصی
چون میدانی که گناه ترا می داند ترک معصیت کن تا از عذاب برهانند هر که دانست آنکه در هر وقت

حق تعالی بحال او دانا است هر کردار ناشایسته باشد از پس بر کردار ناشایست کرده درست و لا جناح
علیکم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بان یعنی
بکنایت خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتدده یعنی کلامی گویند با
ایشان که موهم باشد رغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی
می باید یا چون مدت بر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست سخن تعریض
گویند او اکننتم یا اگر پوشند فی انفسکم در دلهای خود علم الله خدای دانست بعلم قدیم خود انکم
اگر شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را بنکوئی بعد از تزویج و لکن لا تواعدوهن و لیکن وعده
مدهید ایشان را سرا بعملی که آن را پنهانی میکنند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده
مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه بگوئید قولا معروفا سخنی نکو رمز دانسارت نه بتصریح از عبارت
و لا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد یعنی آنچه خدای
نوشته و فرض کرده از عدت اجله بغایت خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید
آنکه خدای تعالی غفور آمرزنده است آن را که بترسید از عقوبت او حلیم بردبار است و بعقوبت
تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن
مادامی که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس نه واقع شده باشد گفته خلوت صحیحه را موجب مس
میدانند بشرط عدم مانع و گفته اند مس را کنایه از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند
او تفرضوا لهن و باک نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید و متعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید
مردی از انصار زنی خواست و در ملت عقد تمام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیه
نازل شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که متعها و لو بقلنسوتک عرض آنست که
متعه باید و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازهٔ توانائی
وی و علی المقتر قدره و بر مرد درویش بقدر دسترس وی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اکثر
متعه خادمیت و اقلش متعه و گفته اند که متعه مهر المثل او از ان کمتر باشد و اصح آنست
که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه توانائی متعه
دادنی بالمعروف بر وجهی که شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاعست یعنی متعه واجب

با مصدر فعلی محذوفست یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب کردنی علی المحسنین بر نیکوکاران و ان طلقتموهن
و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پس از آنکه مس کنید بصحبت و قد فرضتم و به درستی که مقرر کرده
باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس نصف آنست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول
این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسما چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه
در سورهٔ احزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم است
الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی
یا آنکه عفو کند آنکسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی قول قدیم فرموده اند و این وقتی است
زن بکر و نارسیده باشد و او ولی او بود و فرموده اند که مراد ازین شوهر است که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد
و موید این قولست عین که میگوید و ان تعفوا و اگر درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید اقرب نزدیکتر
است للتقوی بپرهیزکاری از بیداد و لا تنسوا الفضل و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را بینکم
در میانه یکدیگر یعنی میداند که این زن بعقد مجبوس و از وصال مت محروم و مأیوس شده او را بمهر مسمی دلشاد کنم
و زن نیز فکر کند که این مرد بمن نارسیده و از مواصلت من بهره نگرفته اول آنکه از وی هیچ نگیرم ان الله بما
خدای بما تعملون آنچه میکنید از عدل و فضل بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و اداء کنید علی الصلوة
بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و الصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصیت صلوة
وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ جبل و ابو امامه و جابر رضی الله عنهم نماز بامدادست
که میان سواد و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و نهاریست یا از هر طرف او بامدادیست که در آن قصر میکنید و
بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او در وسط نهار
گذارند یا اوسط صلوة نهاریست و بروایة مرتضی علی علیه السلام و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان
صحابه رضی الله عنهم اجمعین نماز دیگرست و درین باب حدیثی صحیح نازل شده احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة
العصر و او را واسطه از آن وسطی گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در یکی نه و دو نماز شب
از طرف دیگر همین وجه دارد و روایتی از ابن العباس و قبیصة بن ذویب رضی الله عنهما نماز شامست و او میانه
نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة
اخفاییه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر صلوة وسطی نماز خفتن را دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح
و اختتام عبادات لیل بدینهاست یا مابین دو نمازست که قصر را برایشان راه است و تخصیص هر یک ازین نمازها

دیگر

و نکاتی که بدان متنوع باشد در جواهر التفسیر بشرحی مستوفی مذکورست و قوموا و درآمد کنید که بپای ایستید لله برای
خدای قانتین در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نمازگذارندگان و گفته اند قنوت سکوتست در زید بن ارقم رضی الله
فرموده اند هر یک از ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله
قانتین نازل شده ساکت شدند فان خفتم پس اگر برسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول بعضی در نزد بعضی در مشی با وجود خوف نماز توان گذارد
خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود در روی قبله
یا پشت بر آن فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست
و گویند شکرست یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را کما علمکم چنانکه در آموزانید شما را ادای نماز با
شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آنرا دانید و الذین یتوفون منکم آنانکه وفات کنند از شما و
یذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب آنچنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده
ناعده ترین و کحل نکردی گذاشتند اگر از اهل مدر بودی در همان خانه با اولیای زن در همان منزل حبت او خانه بنا کردندی
و اهل او بر پلاس خانه خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدی و نفقه از اولیای
شوهر گرفتندی وقتی که از خانه متوفی بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه بمدینه آمد مردی طائفی درگذشت
و از وزنی و پسری و مادر و پدری بجا ماند آنحضرت ترکه را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود نه
اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند و در آن محل این آیه نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان
بازمانند وصیة فرض کرده شد و حفص بنصب خواند یعنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم
ای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج بیرون
کردن از مسکن متوفی اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون
آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان میکنند فی
انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از آنچه که بر وفق شرع باشد و الله عزیز
و خدای غالب انتقام کشنده از کسی که مخالفت او روا کند حکیم صواب کارست در آنچه حکم فرماید و این حکم میراث
زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکساله تا چهار ماه و ده روز آمد چنانچه گذشت و للمطلقات
و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید متاع متعه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکو و در خور
دخلو و تیسر حقا سزاوار گرداینده است خدای این را سزاوار گردانیده علی المتقین بر پرهیزکاران

مراد متقیان اند از ترک یعنی بر مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میکرداند خدای لکم
آیاته برای شما احکام خود را از آنچه بدان محتاجند لعلکم تعقلون تا شما بعقول خود در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید الم تر ایا
ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده الی الذین بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلهای و سراهای خود
و هم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی رحمه الله میگوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی
بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی باستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که
هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار همه یکبار از دیه بیرون رفتند حذر الموت از جهت احتراز کردن از مرگ و گمان
مرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت خدای مر ایشان را موتوا بمیرید در حال آورده که حق
سبحانه دو فرشته فرستاد یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبار بمردند یا جهار پایان خود مردم از
اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند و اولام دیواری در گرد ایشان کشیدند و از این در گذشتند مدتی برین
بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشان را و این صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل
بن بودی را که ثالث خلفای موسی بود علیه السلام بر آن موضع گذار افتاد و آن تودهای استخوان ریخته بود گفت
الهی چنانچه از هیبت بدیشان نموده نظر رحمت بدیشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را
زنده گردانم حزقیل که آن کلمه بزبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل بر آینه خداوند
رحمتست علی الناس بر مردمان و لکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند خصوصا
بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند و فرمان حق را کار نبستند شمای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله
در راه خدای برای اشکارا کردن دین خدای و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای سمیع شنواست قول متخلفان از جهاد که با
عذر ناپسندیده تمسک می نماید علیم داناست بضمایر من ذا الذی کیست آنکه یقرض الله وام دهد
خدای را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا
منت ننهید یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است
و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اوضح آنست که اینجا حذف و مضاف نیست و مراد
از قرض صدقاتست تشبیه کرد صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطای عوض در آن لازم است
و قرض حسن برین تقدیرات که خالص برای خدای دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله علیه استحسان
حمل بر معنی میکند یعنی آیا کیست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده دهد
اجر آنرا له از برای او اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار منهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حد

خرجوا

شمار تصور کنند این آیه که نازل شد یهود بطعنه گفتند که مگر خدای حزینی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق تعالی
واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای
این قرض را چرا می طلبد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود میخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت
مرا دو بستانست و بهترین جنبت نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پایندان بهشت میشوید سید عالم صلعم گفت که من ضامنم
که حق سبحانه دو چندان در بازای بهشت بتوارزانی دارد گفت ای سید بشرطا آنکه فرزندان با من و مادر ایشان با من باشند خواجه
فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلعم بگرفت و جنبه در راه خدا صدقه داد و فی الحال بر فرمان
مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت دو چندان عوض بستانم و تو و کودکان
با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودایست بارک الله لک فیما اشتریت تو حضرت رسالت صلعم درباره او
فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح و الله یقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند
روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح ایشان در آنست و یبسط و گشاده میگرداند رزق را بر بعضی بقدر مروت و ویبسط
خود و منفعت ایشان در آنست و الیه و بسوی حق یعنی بجای داشتن او ترجعون باز گردیده خواهید شد در
معنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست
منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا که آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود
اغنیا جز وی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده که یکی را قبض در
زندان خودی گرفتار گردانید و یکی را بسط از خودی رهانیده بخود متوجه ساز دهر طایفه قدس سره گفت الهی اگر گاه
بجود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم از جهان تو بزرگوارتر کیست بیت کاهی که بخود درنگرم
پست شوم کاهی که بدو نگرم زمت شوم الم تر ایا ندیدی یا ندانستی و علم تو منتهی نشده الی الملاء
بچیزی جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی از پس وفات
موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشمویل بوده که حق سبحانه
او را بعد الیسع بر بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و در بعضی تفاسیر
گفتند بپیغمبر خود آنکه بحکم خدای ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان مردمان ما ملکا
پادشاهی که باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه
بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت
داشتندی و بنی اسرائیل مدت مدید از ایشان در مانده بودند و در میان ایشان ملکی کار فرمایی نمانده بود سبب

قال

آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بدو او جهاد توانند کرد گفت اِنْ بِمْ هَلْ عَسَیْتُمْ هیچ شاید از شما
اِنْ کُتِبَ چون فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین اَلَّا تُقَاتِلُوا از کم شما مقاتله
کنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند ما را چه بر آن دارد اَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای وَقَدْ اُخْرِجْنَا
و بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِیَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَاَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور
ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای زمان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بودند و چنین کرده
از شهرها ایشان را بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب جاهد بودند استشنیدند فَلَمَّا کُتِبَ پس آن هنگام
که نوشته شد عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با عادی تَوَلَّوْا برگشتند از فرمان برداری بگذاشتند مگر
اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای دانا است بستمکاران که بالظالمین
از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت ایشان رسیل حجت جواب داد بید
از حق سبحانه و تعالی استدعای ملکی کرده از برای ان قوم حق سبحانه عصی و ظرفی پر از روغن فرستاد که و فرزند
هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصی با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم سزاوار
است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یکی از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او آمد و آغاز نهادند برای یکدام روغن
بجوش نیامد و عصی بقامت ایشان مساوات ننمود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و او را بلند
طول قامت او را طالوت گفتند بخانه اشمویل در آمد فی دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصی بقامت
او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِیُّهُمْ پیغمبر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای قَدْ
بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را مَلِكًا طالوت را مَلِکًا پادشاه فرمان ده فرمان کنند
از روی استبعاد قَالُوْا اَنّٰى یَكُوْنُ چگونه باشد و از کجا است لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَیْنَا بر ما و
نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ و ما سزاوار تریم که از سبط یهودا مِنْهُ از وی که از سبط ابن یامین است و در آن سبط
نبوت نبود و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقا است وَلَمْ یُؤْتَ و او را عطا کرده اند
سَعَةً بسیاری و فراخی مِّنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر نسب عاریت باری باری سستی که صاحب
تو در این بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب چنان سستی کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىهُ
خدای برگزید او را عَلَیْكُمْ بر شما وَزَادَهٗ و افزونی داد او را بَسْطَةً فراخی و بسیاری فِی الْعِلْمِ در دانش
یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاسی و تدبیر مملکت وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود در جسم آورده اند
طالوت که مردی تمام بالا و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل آن زمان خود بلند می نمود وَاللّٰهُ یُؤْتِیْ و خدای که مالک

الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهٗ ملک خود را مَنْ یَّشَآءُ مر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک
داری است ملک ده ملک ستان اوست . پس راه حکمش بزد مجلس وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل
است در دادن زمام اختیار و قبضه اقتدار هر کرا خواهد عَلِیْمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند باری
دیگر بنی اسرائیل چنانچه آداب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی
باید تا دلها را برهان بردارد و بهواداری او رغبتی بدید آید اشمویل از خدای خواست و خدای از علامت
ص پادشاهی او خبر داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان آن اٰیَةَ مُلْكِهٖ بدرستی که نشانه پادشاهی
طالوت اَنْ یَّاْتِیَكُمُ التَّابُوْتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیا در آن
منقوش فِیْهِ سَكِیْنَةٌ در آن سکینه است مِّنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی که چیزی تسکین خاطر شما بدان باشد
و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از
ت مرتضی علی علیه السلام منقول است که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت
بیرون کردی و مانند بادی که بحرکت جهد بر دشمنان وزیدی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این
تمام ترک تابوت را در پیش صف بداشتندی وَبَقِیَّةٌ و دیگر در آن تابوت چیزیست از آنچه بگذاشته است اٰلُ مُوْسٰى وَاٰلُ
هٰرُوْنَ یعنی موسی و هرون علیهما السلام آل بمعنی در لغت نفس او می تواند بود قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰۤى اٰدَمَ
وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است علیه السلام
و از آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده نعلین موسی بود و عمامه هرون و پاره ترانجبین که در تیه بر ایشان می
بارید و نیز الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند و در ولایت خود برده در هر موضع که داشتندی
آفتی باهل آن موضع رسیدی تا آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آن برداشتند و نزد اشمویل
آوردند حق سبحانه فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ بردارند ملایکه آن تابوت را بشما اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت
لَاٰیَةً لَّكُمْ هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما
باور کنندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه محاربه جالوت نموده هفتاد هزار
مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ پس آنهنگام که بیرون آمد طالوت
بزمان اشمویل در شهر ایلیا بِالْجُنُوْدِ با آن لشکرهای ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشمویل با بالهام ربانی که ان قوم
اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِیْكُمْ بِنَهَرٍ بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بجوی آب که از میان اردن و فلسطین
ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از آن فَلَیْسَ مِنِّیْ پس نیست از من یعنی بمذهب من

وَمَنْ لَّمْ یَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما قوله جناح فیما طعموا ای شربوا
فَاِنَّهٗ مِنِّیْۤ پس او از منست یعنی بی روی من باشد هر که آب نخورد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که آب بردارد
غُرْفَةًۢ بِیَدِهٖ کفی آب بدست خود چون لشکر در آن سوا با عطش غالب بر آن جوی رسیدند فَشَرِبُوْا مِنْهُ پس بیاشامیدند
از آن جوی زیاده از غرفه اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب
اختصار کردند هم از آن غرفه ایشان غرفه سیراب شدند و مطرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد و اما کم زیاده از غرفه بیاشامیدند
دلهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمثابه غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده
با لشکر دشمن ملاقات کردند فَلَمَّا جَاوَزَهٗ پس آنهنگام که از جوی عبرت کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
مَعَهٗ و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او تصدیق نموده مَعَهٗ بگذاشتند با او قَالُوْا گفتند آن دیگران
که خلاف عبرت کرده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ ما را توانائی امروز بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ بجالوت و لشکرهای او و قول
آنست که لشکر شصت و شش هزار بودند و از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که عبرت کردند چون چشم ایشان بر لشکر
جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و شش تن ترسان و بد دل شدند گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم
قَالَ الَّذِیْنَ یَظُنُّوْنَ گفتند آنانکه یقین می دانستند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ که ایشان ملاقات کننده اند دادن خدای را و
ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ بسیار از گروه اندک مومنان غلبت شوند
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِیْرَةًۢ بر گروه بسیار از اهل کفران و عداوت بِاِذْنِ اللّٰهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای
وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ و خدای با صبر کنندگان است بتایید و قوت خایفان ابا نمودند خایفان بر طرف
نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابل ایشان صف برکشیدند و آن لشکر قول صاحب تیسیر
ششصد هزار سوار بودند جوشن گذار تیغ زن نیزه دار بودند جوشن ایشان آهن دل الماس جنگ چو کرکان بد گوهر آشفته
رنگ و جالوت نیز بود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکت بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت
هزار رطل بود و از جمله خودی که بر سر می نهاد صد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوْا و آنهنگام که مومنان ظاهر شدند و صف
قتال راست کردند لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ از برای جالوت و لشکریان او قَالُوْا گفتند مومنان رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما
اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن
و ثبت و نگه دار بتایید خود اَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را بر قوم
عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوْهُمْ پس بشکستند و هزیمت کردند مومنان کافران را بِاِذْنِ
اللّٰهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوٗدُ و بکشت داود بن ایشا علیهم السلام جَالُوْتَ جالوت را

بسنگ فلاخن که بر خود او زد و خود بر سرش شکست هزیمت بر ایشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط
کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام
داد و نصف پادشاهی مملکت با وی گذاشت و ما لا فوه تمام مملکت بدو رسید وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ و این عطا کرد
خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهٗ و بیاموزانید او را
مِمَّا یَشَآءُ از آنچه خواست و آن علمیست که بجز آن را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا
دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای
شر کافران بسبب مومنان جهاد کننده لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ هر آینه تباه شدی بظلمت کفر و ضایع او باطل گشتی
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای ذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل است و رحمت عَلَى الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان تِلْكَ این قصه‌ها که در معجزات
و اصحاب بود اٰیٰتُ اللّٰهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوْهَا عَلَیْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند
بزبان ما بِالْحَقِّ براستی و بر وجهی که مطابق واقعات و اهل کتب هم میدارند وَاِنَّكَ و بدرستی که تو
لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ هر آینه از فرستادگانی به خلایق الجزو الثالث من اجزاء الثلاثین تِلْكَ الرُّسُلُ
این پیغمبران و فرستادگان که در سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص
و فضایل عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ از این پیغمبران مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ کس بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون
آدم علیه السلام که گفت اُسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و چون موسی که گفت اِنِّیْۤ اَنَا رَبُّكَ و چون پیغمبر ما صلی الله
که فرمود فَاَوْحٰۤى اِلٰى عَبْدِهٖ مَاۤ اَوْحٰى وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان مَعْجَزات دَرَجٰتٍ بپایهای بلند
و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از ادیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام
زمره انسان یا بجمیع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری داد و جمعی را در بیداری و
نزد بعضی از مفسران مراد از رفع ادریس است که حق تعالی او را رتبه عالی کرامت فرمود کما قال وَرَفَعْنٰهُ
مَكَانًا عَلِیًّا صاحب کشاف گفته که ظاهر آنست که آن پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله که بمفضلات بر انبیا بفضایل
بیکران و خصایص بی پایان بچنان از مطاوی آیات و احادیث مفهوم می گردد نظم هر انبیا در پناه
تو اند . یتیم در بارگاه تو اند . تو مهر منیری همه اختر اند . تو سلطان ملکی همه لشکر اند .
و بیان فضیلت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَاٰتَیْنَا و دادیم ما
عِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی وَاَیَّدْنٰهُ
و قوت دادیم او را بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه که جبرئیل در مادر وی دمید یا برومند کردانیدیم او را آنست

جبرائیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردند آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران و
لٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردن فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی برایمان خود
ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی که کافر شد و از دین اعراض
نموده طریق حق را بگذاشت تعریض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه
منحرف گشتند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ
قتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب و وقوع قتال بسبب خلافت و تکرار از برای تاکید.
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد یعنی از خذلان و
عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ای آنکسانی که گرویده اند آمَنُوا أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه که
بشما عطا کرده ایم یعنی زکوه مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت
آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد دران تاکسی خود را از عذاب بازخرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود تا کسی
را حاجت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق یا ظالمند در وضع عبادت در غیر موضعش اللّٰهُ
خدای سزاوار پرستش اوست لَا إِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که سزاوار
عبادت مرور الثابت الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ
پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد اورا سِنَةٌ
نه مقدمه خواب از فتور و غیران که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خوابی که رکود حواس ظاهره است
لَهُ مر وراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است
از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان
عِنْدَهُ نزدیک روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این جهان وَمَا
خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کار آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر آنچه او خواهد که بآن محیط شوند وَسِعَ
و فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا علم او السَّمَاوَاتِ

وتمام رفعها
همه آسمانها و آنچه دران است وَالْأَرْضَ و آنچه بران است وَلَا يَئُودُهُ و اورا در رنج
نیفکند و بران گران نباید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر
از حد او هام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیه شریفترین از قرآن و در حدیث
آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش و فضایل و خواص قراءة
در اخبار بسیارست لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام
اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه
گفته اند حکم این آیه و آیه قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نشود اما با دیگران
قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحصین انصاری را رضی الله عنه دو پسر قابل بود
ناگاه ترسای از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و بافسون و افسانه وی مغرور گشته دین
ترسایی اختیار کردن و همراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت صلعم دستوری خواست تا برود و
ایشان را باکراه براه شرع باز آرد و این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را بدین متدین قَدْ تَبَيَّنَ
و بدرستی که روشن شد الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل تمیز
گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوتِ بآنچه پرستند و خدای خواه شیطان
و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
پس بدرستی که چنگ در زد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویز محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا توقف
نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است صلعم سلمی قدس سره گوید که عروة الوثقی توفیق است در
هدایت و سعادت و در نهایت و در حقایق نجمیه وارد است که مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را
مزید عنایت محبت و اخص خواص را بجذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند
و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقام حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین مذکور است
که این طریق طاغوت ما سوای حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و میفرمود
فرمود که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست
از آیت من اتخذ الهه هواه بدترین خدایان که در زمین می بینی ای محمد آن را که هوای خود را بخدای گرفته است آن
بیچاره می پندارد که او بنده خداست خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست
و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة در هلاکست بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند

هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستند : هرچیز که اندر دو جهان بنده آنی آنست ؛ ترا در دو جهان معبود
معبود ما بالضروره از همه چیز باید برید و بحق سبحانه می باید پیوست اینست سر فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ و این عروه ایست لَا انْفِصَامَ هیچ انقطاع و انفصال در وی نیست لَهَا مر آنرا وَاللّٰهُ
سَمِيعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوصل بعروه وثقی بود عَلِيمٌ داناست بنیت
خالص متمسک بدان عروه اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای دوست آنکسانی است که بوی گرویده اند
یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم يُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر
و ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان و هدایت یا از کثرت بوحدت و از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا
از صفات بشریه باخلاق ربوبیت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی یهودیان مرتدان و اضح است
که عام گیرند جمیع کفار را أَوْلِيَاؤُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوتُ طاغوتند یهود را کعب الاشرف و حیی بن
اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و الهه باطل و اهل ارتداد را شیاطین يُخْرِجُونَهُمْ
این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را
مِنَ النُّورِ از ایمان میثاقی إِلَى الظُّلُمَاتِ بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن
أُولٰئِكَ آن کافران با طواغیت أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا و ایشان دران آتش
خَالِدُونَ جاویدمانندگانند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و بچشم بصیرت نظر نکردی إِلَى الَّذِي بسوی کسی که از
روی عناد حَاجَّ حجت جست و مخاصمه کرد إِبْرَاهِيمَ با ابراهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت
و وحدانیت پروردگار او و این مجادله که کرد أَنْ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ بوقت آنکه داده بود خدای پادشاهی یا
این جرأت مجادله نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی گردانیده و او دست بغی از آستین طغیان بیرون
آورد و سر تکبر از گریبان عصیان برکرد این مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت و آن
وقت که ابراهیم بتان را بشکست و رای دولت و ارکان نمرودی بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که
او را بیارید چون حاضر کردند گفت خدایان ما را چرا باطل کردی ابراهیم گفت خدای تو کیست و بنیاد مناظره
کردند إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن آن وقت که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّيَ الَّذِي پروردگار منست
که از روی قدرت يُحْيِي زنده میگرداند و از عدم بوجود می آورد وَيُمِيتُ و میمیراند و از منزل حیات بوادی فنا
می برد قَالَ گفت نمرود أَنَا أُحْيِي منم زنده کنم وَأُمِيتُ و میرانم پس زندانی واجب القتل را که از زندان امید
از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بی گناه طلب نموده بقتل

رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مترد آنکه مگر احیا بعفو است و اماته بقتل و ندانست که احیا
و اماته خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار نباشد و با حیوانات و رحضار
مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجت او شعر اشتغال نمود قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابراهیم
فَإِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَأْتِ
بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل غروب اوست فَبُهِتَ پس مبهوت گردانیده شد
الَّذِي كَفَرَ آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق احتجاج
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي این محمول برتب بر آیت اول است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم با نمرود یا
مثل آنکه او مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دیه که آن دیه افتاده بود وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط
شده بود پس دیوارها بران افتاده و این نهایت خرابی است و اشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب عزیر
بود که توریة حفظ داشت و از اکابر احبار بود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته
ببابل آورد و حق سبحانه تعالی او را از قید کفار خلاص ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس نمود
و بتربه سایر آباد بردیه عنب که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار
بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیر چند بخورد و باقی در سله نهاد
و انگور را پاره بفشرد پاره بیاشامید و بقیه در خیکی ریخت و دراز گوشی داشت پیش خود بست و تکیه بر دیواری
کرد و در آن دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید گفت أَنَّىٰ يُحْيِي چگونه و بر چه وجه زنده گرداند
هٰذِهِ اللّٰهُ این دیه را خدای بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی آن یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان
و این نه طریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای در
وقت تامل و تفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال و خرا و نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که
بود آورده اند که حق سبحانه او را از طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید حتی بهفتاد سال از مرگ او بمرد بخت نصر
هلاک شد و حق تعالی توشک پارسی را برانگیخت تا بیت المقدس را در مدت سی سال بکمال عمارت او باز آورد
و این دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند اول اندام چشمش نگاه
برانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که
عزیر زنده شد و چشم مالید قَالَ گفت مر او را كَمْ لَبِثْتَ اینجا چند وقت است که درنگ کردی
قَالَ گفت عزیر لَبِثْتُ يَوْمًا درنگ کردم اینجا روزی و چون بنگریست آفتاب هنوز بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

وهي خاوية

قال

قال
پاره‌ای از روز گفت فرشته بَلْ لَبِثْتَ نه چنانست که تو گمان برده بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال
و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در کیفیت اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود
و دیگر باره با او گفت فَانْظُرْ پس نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود وَشَرَابِكَ و شراب خود
یعنی بشیرهٔ انگور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرده عصیر وَانْظُرْ و در نگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی
دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده اگر خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار
قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر ما کردانیدیم ترا آيَةً نشانه و عبرتی لِلنَّاسِ از برای مردمان
که در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای خار خود تا ببینی که بقدرت بی علت
كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه او حرکت می دهیم و بعضی را بر بالای بعضی مرکب می سازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می پوشیم مر آن
استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر علیه السلام دران استخوانها نگریست ندای شنید که ای گوشت و پوست
و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همه اجزای متفرقه جمع شده صورت بدن او را گرفت و جان
بجسد در آمد فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنگاه که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی
در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و برهان
أَنَّ اللَّهَ که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزهای از احیا و اماته قَدِيرٌ تواناست پس عزیر
بمیان قوم شد و بران قبیله او را نشناختند و گویند او را کسی نشناخت و امتحان کردند تورات از ظهر القلب
املا کرد که فرشته بختنصر کتب ایشان را سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن از آن که گفت
ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کاملهٔ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده می گردانی مردگان را
سوال او برای شهود کیفیت احیای خود نه آنکه در اصل احیا شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان
نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان بقدرت من بر احیا و اماته
و با من زود گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَىٰ گفت بلی ایمان آورده‌ام بکمال قدرت تو گرویده
وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود قَلْبِي دل من بمعاینهٔ چگونگی آن در فتوحات
مکیه مذکور است که احیا متنوع می باشد چنانکه وجود خلق که تعین یکلمه که موجود شدند و برخی را بید
و برخی بیدین ایجاد کرده جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته
و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده و دانسته که احیا خلق بعد از موت وجودی دیگرست و آن نیز
متنوع می تواند بود و درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل

آید دل من از آن آرامش پذیرد آورده‌اند که بر لب دریای میگذشت نظرش بر مرداری افتاده که مرغان هوا و جانوران
دریا و ددان صحرا مرگ از او پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله‌ای یافتم حتی که به نظران را و بسیاری کران طبع
را فریب می توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد
حق سبحانه فرمود و وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن دام مکری گسترده و سررشتهٔ زرقی بدست آورده خلیل بآنجا
وا ابلیس متحیر شد و از شبهه خود القا کرد ابراهیم علیه السلام فرمود که چه محل تحیرست همان کسی که این اجزا را از کتم عدم بفضای
صحرای وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از زوایه تفرقه بساحت جمعیت رساند ۞ کوزه گر گر کوزه را بشکند ۞
چون که خواهد باز قایم میکند ۞ اگر داند کوزه کردن از نخست ۞ چه عجب گر سازد آن شکسته درست ۞ پس ابراهیم
علیه السلام زبان سوال بگشاد که الهی بمن نمای که چگونه زنده میکنی تا این طایفه یا غی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام
یابد قَالَ گفت خدای از مشاهده میکنی و این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ
و طاوس و بعضی ازان نیز گفته‌اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیئات ایشان
نیکو تامل کن و دقایق بنیهٔ هر کس را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا جمع ساز اجزای ایشان
را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَىٰ
كُلِّ جَبَلٍ بر سر کوهی که ممکن بود که جزوی از آن بار آن توان نهاد چه قسمت اینها بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل اراد
عامات و اراده خاص مخصوص آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِنْهُنَّ ازین مرغان متفرق شده با یکدیگر
آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند
بسوی تو و می شتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین أَنَّ اللَّهَ که خدای عَزِيزٌ غالبست
و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيمٌ محکم کارست هر چه می سازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد و اجزا
و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و قوایم و اجنحهٔ ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخته و کفته‌اند در هاون
بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساختند بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته
آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش بفرمان خدای عزوجل اجزای هر یک
از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتئم شده ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بزمین دویدن گرفتند و
حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن می شد که مرغان پرنده نه
آن مرغانند یا بخیال می رسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشند و دیگر آنکه ادراک با صره حرکت مرغ را در
وقت دویدن بیشترست از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و

و از آنجا پرواز نموده بسر خود متصل می شدند در انوار آورده که هر که خواهد که خود را بحیات ابد زنده گرداند باید
که قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته شود و منقاد فرمان شوند
و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان بیایند محققان گفته‌اند که در ذبح طیور
اربعه اشارتست چنین بود که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشتهٔ لطف از خلق ببرد و خروس را که مواره
مایل شهوات است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت آز بگذار و طاوس
را که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را بذبح آرد
حیات ابد و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آن بتیغ مخالفت
لازم است اول صفت کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ آتش شهوت که ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی حرص که عادت
آبست چهارم ترک امساک که صفت خاک است و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده نظم
چار مرغ است چار مرغ بوق ۞ جمله را بر دین بزن گردن ۞ پس بایمان و عشق عقل و دلیل ۞ زنده کن هر چهار
را چو خلیل مَثَلُ الَّذِينَ نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ عوض و داعیهٔ عوض يُنْفِقُونَ بیرون میکنند
و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی
بر ابواب البر راه خدایست و بر سر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه‌ایست که در زمین
بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر
هر شعبه خوشه‌ای بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفت صد حاصل آمده اند وَاللَّهُ
يُضَاعِفُ و خدای زیاده گرداند این هفتصد را بهفت هزار لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او
وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد عَلِيمٌ داناست بنفقه کنندگان و غرایم و نیات لهم
عرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر تا م کنند که یکی را هفتصد است بر پوشیده تعلق
اشتغال نظم آنجا اشارت بجودت میکند هر ۞ دانه یکی را هفتصد میدهد ۞ دانه با نبازی شیطان
بکار ۞ تا ز یکی هفتصد آید ببار الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیزی را که نفقه کرده‌اند
مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری
یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا ایشان راست أَجْرُهُمْ مزد صدقهٔ ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان اندوه

کین نشوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از ادای درشتی سخن
سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهترست مر سوال را مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که بنسبت سایل
يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آزار بی و آزار از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیازست از صدقه
آنها که مرتب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت
منان و خود یا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقهای
خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق است و تو انگر قابل آن پیش منت و منت صاحب مال راست
نه جال را و حضرت حقایق پناه اشارتی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید بیت بار آزردگی از کیش
بر کردن ۞ چون عطا کیش خدا آمد و بس ۞ به که دانا ننهد منت کس ۞ در کرم جلکری پیش نه ۞ جود را
داغ کداپیش نه ۞ پس متصدق باید که بشکرانه آنکه اثر مظهر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده
وَالْأَذَىٰ و دیگر منت مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن درویشان نه بزبان که او را بگدای سرزنش کنید
و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر جود و کرم نتوانند شد ای توانگر بتجارت
منکر سوی گدا ۞ که گدای وی آیینهٔ زر داری تست ۞ حق سبحانه درین آیه جهة تکمیل صدقهٔ مومنان میفرماید
که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچو ابطال آنکسی که از طریق حق منحرف بسمت نفاق
منهتم گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای ریا نمودن بمردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نگرود
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ و بخدای و روز قیامت اعتقاد داشتی برای مجازات کردی نه برای مراءات فَمَثَلُهُ
پس نمود این صدقهٔ این منفق مرایی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمود از سنگیست خاره بوا عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خالصست
فَأَصَابَهُ پس برآن سنگ رسید وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل از آن خاک بسیار خیزد فَتَرَكَهُ پس بگذاشت
آن خاک را از آن سنگ بگذاشت آن را صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست و خاک
بر آن سنگ نمود از نفقه‌های او که بر با کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد
آثار آن نفقات محو شده سنگی بی حاصل باند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد ترا از آتش فشان برقی
چه آید گر ز او افروختن شمعی نشاید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرایی عَلَىٰ شَيْءٍ
بر صواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی توفیق هدایت
در دل نیفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد و اخلاص يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند اموال خود را در بر درویشان میدهند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای

وَتَثْبِيتًا وازبرای ثبات ویقین صادر شده مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یا بتین صدقه کَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی
که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بدو بیشتر وزد و با بر دیگر و از آفات محفوظ
شدن در آب دورتر و این باغ چنین زمینی اَصَابَهَا رسید بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بداد و برآورد اُكُلَهَا میوه خود را
ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی یکسال چندان برکه بر زمینها دیگر در دو سال دهند فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسیدی بوی باغ وابل باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس
باران رسیده باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی از باران را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود این تمثیل حصول ثواب
مخلصان است و آنچه برای خدای تعالی تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بآنچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بیناست و ثواب هر یک را خواهد داد و بود احکام تمثیل دیگرست از برای صدقه اهل
ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما ره انکار است یعنی دوست ندارد اَنْ تَكُوْنَ لَهُ که آن باشد مراو را جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان
خرما و اعناب و انگورها یعنی باغی مشتمل برینها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ میرود در زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ را
فِيهَا در آن بوستان هست مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع ثمرات نه بس خرما و انگور و تخصیص آنها جهت تفضیل ایشان است وَاَصَابَهُ
الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید این خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین فرزندان ضُعَفَاءُ خرد
و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان بر این بوستان است فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ پس رسید بدان گرم و گویند گردبادی فِيهِ نَارٌ
در آن باد آتشی و این چنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ را بواسطه سموم و صاحب باغ
متحیر و محروم ماند و این مثل عمل منافق و مرائیست که بموجب ... باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان
مهجور و محروم بمانند نه کاری که بایند مرد ... زابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمال ... سوخته
كَذٰلِكَ همچنان بیان که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰيَاتِ برای شما نشانهای
الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ شاید که شما در آن تفکر کنید و در معادن دیگر ... يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
ای گروه مؤمنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزه ها و برگزیده ها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت
وَمِمَّا اَخْرَجْنَا و ازانچه بیرون آورده ایم لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین چون حبوب و اشجار ... اعتبار ... بوقت
... رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان میکرد ... حضرت ... تا تواند ... روزی
یکی از مالداران ... صاحب ... که هیچ ... نیکو ... و کالای
خبیث خود را ... پاکیزه ... حق تعالی این حال ... وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ
و صدقه مکنید ... مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ ... وَلَسْتُمْ ... بِاٰخِذِيْهِ
و اگر ... اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوْا ... فِيْهِ ... در آن ... و مسامحه کنید

ضِعْفَيْنِ

وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيْدٌ ستاینده است آنرا که صدقه
از مال پاکیزه دهد اَلشَّيْطَانُ دیوان سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین با نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را
فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاج وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ... و خدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن
مَغْفِرَةً آمرزش مِنْهُ از خود مر گناهان شما را وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست
بر صنفان عَلِيْمٌ داناست باستحقاق ایشان در سعت فضل موصوفست يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد تا داند که چه باید داد و بکه باید داد یا دانش میان القای رحمانی و ملت شیطانی تا از وعید شیطان
نترسد و بوعده رحمن مستظهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ اُوْتِيَ پس بدرستی که دادند او را خَيْرًا كَثِيْرًا
نیکوی بسیار امام فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ و دانش را
بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان
را بر جبین احوال خود ننهد که او را خیر کثیر داده اند و ایشان را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی علیه السلام وارد است
رَضِيْنَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِيْنَا لَنَا عِلْمٌ وَلِلْاَعْدَاءِ مَالٌ فَاِنَّ الْمَالَ يَفْنٰى عَنْ قَرِيْبٍ وَاِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ علم دادند
با دریس و تاج ... وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نگیرد و در یابد و پند پذیر نشود بدین موعظها اِلَّا
اُولُو الْاَلْبَابِ مگر خداوندان عقل ضابطه وَمَا اَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید از نفقه ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک
یا بسیار بسر و علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب
گردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر چه بایع ... در طاعت یا معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای يَعْلَمُهُ
میداند آنرا و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِيْنَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری که در طاعت
کرده باشند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ از یاری کنندگان در آخرت خدای تعالی عذاب از ایشان بردارد
اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو خصلتست آن که دیگرانرا
بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و طلب بیگانگان با آشنای یا اهل حق میل کند
وَاِنْ تُخْفُوْهَا و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید از اید ... فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهترست مر شما را جهت آن نفقه از آفت ریا و سمعه دوری ماند و درویش نیز از ملامت
اخذ دنیا ... محفوظ باشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارند و در فرایض و نوافل چه
صحابه در زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در
صدقه تطوع وجهی را بیانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولیست تا مقتدا

ن

تر

سرکه زکوة بکس بر نهد و دیگر صاحب علت یا مرتکب ... و بسبب رغبت توانگران دیگر بحقی دادن
زکوة اما در تطوع بهرحال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که صدقه تطوع در سر
افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کلام کرم اللهی که در
صدقه فرموده اگر اخفا کنید شما بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و ما در گذرانیم از شما و محو کنیم یعنی خدای در گذراند مِنْ
سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما را اگر مظالم نبود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید از ادای صدقه و اخفای
او خَبِيْرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از بعثت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت
بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه السلام شربت معرفت چشیدند
آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند آیه آمد
لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰىهُمْ نیست بر تو ای محمد هدایت ایشان راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای بعنایت خود يَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ راه نماید هر که را خواهد پس حضرت رسالت صلعم فرمود که
تصدقوا علی اهل الادیان باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه
نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِكُمْ پس برای نفسهای خود میکنید و صواب او راجع بشماست خواه منفق
علیه کافر باشد و خواه مسلمان
گر او میبرد پیش آتش سجود ... تو وا پس چرا می بری دست جود
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام ... که روزی در افتد همای بدام
چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ... بینی که صیدی کنی
وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای طلب صواب و
خوشنودی خدای و جهت ثواب آمده است کما قال وَمَا اٰتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ وَمَا تُنْفِقُوْا
و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ اِلَيْكُمْ توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای او و تمامی تمامی رساند
وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستمدیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه
و نفقه شما برای درویشان است الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه بازداشته شده اند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای یا در جهاد
لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا برگردانی فِي الْاَرْضِ در زمین
برای تجارت و طلب رزق و این درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد چون عمار و بلال و ابن مسعود
و امثال ایشان رضی الله عنه که در مدینه منزل نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان مسجد بحضرت
بود و بروز ملازم الحضرت بودند نه سایه التفات بکس می انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند
و بدین سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از احوال ایشان اَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند

مِنْ خَيْرٍ

مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشانرا
ای محمد بِسِيْمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان صفره لون و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری
اثر لَا يَسْاَلُوْنَ النَّاسَ سوال نکنند بر مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی
الحاح و ابرام و بعضی نیز چنان ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت
مروت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما از رج من
رد السوال وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستی که خدای بِهٖ عَلِيْمٌ بدان داناست میداند که بکه می باید داد و از برای چه میدهد اَلَّذِيْنَ
آنانکه يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه خدای برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ
و بروز سِرًّا آشکار وَعَلَانِيَةً و آشکارا غرض استغراق اوقاتست با عطای صدقات
در اسباب نزول آورده که مرتضی علی علیه السلام چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی
در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد و حضرت رسالت صلعم از آن
آنحضرت پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین
چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم تا اگر یکی ازین بشرف قبول یابد بموقع رضا رسد
و صاحب کشاف آورده که چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در شب و ده هزار در روز و مثل آن در علانیه و همان مقدار در
در سر و بعد از سوال در روز حق سبحانه درین آیه صدقات بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین
چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشانست که آن
بهشت باقی و نعمت جاودانیست و گفته اند مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فِيْ مَقْعَدِ
صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوفی نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نه ایشان
اندوهگین شوند اَلَّذِيْنَ آنانکه يَاْكُلُوْنَ الرِّبٰوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند لَا يَقُوْمُوْنَ
برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا كَمَا يَقُوْمُ مگر آنچنانکه برمی خیزد الَّذِيْ آنکه يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
بر زمین میزند او را دیو یا بر ساند بدو مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنون زیرا که عرب این بود
که جن مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط می سازد حق تعالی سخن بروجهی که متعارف
ایشان بود ادا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بر شکل مجانین باشند
و اهل عرصات ایشانرا بآن نشان بشناسند ذٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب

آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند رباست کفار بیع میکردند و میگفتند
این ربا مثل بیع است میان ربا و بیع فرق نکردند واحل الله البیع و حال آنکه حق تعالی حلال کرده است
بیع را وحرم الربوا و حرام گردانیده ربا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از پروردگار
او که نهی است از ربا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم و از آن
نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور باشد وامره و کار او مفوض است الی الله
بخدای یعنی هم او در سال ابنده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق او کند تا مرتکب آن گرده نگردد
ومن عاد و هر که باز گردد و باستحلال ربا پس از آنکه او را خدای حرام گردانید فاولئک پس آن گروه مستحلان و
ناشنوندگان امر و نهی اصحاب النار یاران دوزخ اند هم فیها خالدون وایشان جاوید خواهند بود زیرا که
حلال داشتن ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا و کاسته می گرداند خدای مال
ربا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ
از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غیره نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست ویربی الصدقات و افزونی
گرداند صدقات را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار باشد و خواهد بود والله لا یحب و خدای دوست نمی دارد کل
کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود اثیم بزه کاری را که بر ارتکاب آن مصر بود ان الذین آمنوا
بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وعملوا الصالحات و در عمل آورده اند اوامر را بموجب فرمان واقاموا
الصلوة و بپای داشتند نماز را وآتوا الزکوة و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشان راست مزد
ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان روز قیامت ولا خوف علیهم مر ایشان را ترس نباشد بدانچه
فرستاده اند ولا هم یحزنون وایشان اندوهگین نشوند برای آنچه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا ای
گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وذروا و دست بدارید ما بقی من الربوا آنچه مانده
است از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مرحمت ربا را بنی عمرو ثقیف و بنی مغیره مخزومی ربا
با یکدیگر معامله داشتند و حضرت رسالت صلعم روز فتح مکه بحرمت ربا فتوی داد و بنی عمرو بنی مغیره
بشرط آنکه ربا ایشان بدیگران ثابت باشد و ربای دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربا
بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند وایشان فریاد بر آوردند گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع
کرده اند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه خود را بعتاب بن اسید که حاکم مکه بود عرض کردند و او صورت
ماجرای ایشان بجناب نبوت ماب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر

پس اگر نکنید و بقیه ربا را ترک ننمایید فأذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجنگ کردنی
من الله ورسوله از خدای و رسول او و حمزه فآذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک
ربا نکنید آگاه باشید و بدانید که لا بد معتقد بحرب خدا گرفته اید و بحرب رسول که تمیز اوست وان
تبتم و اگر توبه کنید از ربا فلکم پس مر شماراست رؤس اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیون
و زیاده از راس المال طلبید ولا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه
بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنی مغیره از غایت
تنگدستی ادای آن نتوانستند مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل کرده از امهال و تاجیل ابا نمودند آیه آمد که
وان کان و اگر واقع باشد غریم ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی فنظرة پس آن حکم مهلت
دادنست الی میسرة تا وقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خیر لکم بهتر است مر شما را
ان کنتم تعلمون اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاویدانی است واتقوا
یوما و بترسید از عذاب روزی که ترجعون بازگردیده شوید فیه در آن روز الی الله بحساب
خدای یا جزای که مقدر کرده از ثواب و عقاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس مر هر نفس را ما کسبت
جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وهم وایشان یعنی بازگردیدگان بوی لا یظلمون ستم کرده
نشوند یا ایها الذین آمنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون کنید با یکدیگر بدین نوعی یعنی عقدی
از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فاکتبوه
پس بنویسید آن را در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ و مقدار اجل تا وقت حاجت
رجوع بدان کنید ولیکتب و باید که بنویسد آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل
براد و راستی چون کم و زیاد نکند در اجل و مال ولا یاب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده تنکیر کاتب
بعد از نفی افاده عموم و این کتابه بقولی فرض کفایت و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی است که فرض
بوده و منسوخ شده لقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکند چون التماس
کنند ان یکتب اگر بنویسد نبشته معامله را کما علمه الله چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که او شرع
واقع شده باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند کاتب الذی علیه الحق آنکس که بر وست دین و بزبان اقرار
کند ولیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و کم نکند در حال
اقرار منه شیئا از آن چیزی را که حق بر وست فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکس که بر وست حق

المیسرة

یعنی در ذمه اوست سفیها جاهل بیوقوف بالغ غیر رشید او ضعیفا یا عاجز ناتوان چون
کودک خورد یا پیر نیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانائی ندارد و نمی تواند ان یمل
آنکه املا کند هو او مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت در زبانش پدید آید
یا آنکه بدان لغت متعارف وقت دانا بود فلیملل پس باید که املای حق کند ولیه ولی یکی از اینها
که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی
اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله
خود شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان شما یعنی مسلمان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این
دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی نیافتند که مر گواه باشند فرجل پس یک مرد وامرأتان و دو
زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستور
مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی
چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن است مقبول است و گواه باید گرفت
ممن ترضون از آنکسانی که بپسندید و راضی باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد در امرأتین
یعنی دو زن از برای آن باید ان تضل تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن که بر آن گواه بوده
معامله را فتذکر پس باید یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت
صفت نسیان را در مزاج نسوان غالب است پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گرداند
ولا یاب الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از شهادت اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادای
آن ولا تسأموا و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی خرد باشد آن حق او
کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید الی اجله تا مدتی که او مقرر شده باقرار مدیون ذلکم
این کتابت شما اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای واقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی دادن
را چه مذکور شهودات وادنی و نزدیکتر است کتابه الا ترتابوا از آنکه بشک نشوید در مقدار حق و مدت از وقتین
شهود و چون رجوع نمایند بکتاب الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی حاضر تدیرونها که میدانید آن را
بینکم میان یکدیگر یعنی معامله ای دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم پس نیست بر شما جناح گناهی الا
تکتبوها اگر ننویسید آن را واشهدوا و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید نقد و این
حکم منسوخ است لقوله تعالی فان امن بعضکم بعضا الآیه ولا یضار کاتب و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده

حاضرة

یعنی او را باکراه و اجبار بر کتابت نفرمایند ولا شهید و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت
چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که لا یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوق آنست که باید که کاتب رنجاند کس را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند
و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی پوشیده باز نگیرد وان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان آنچه نهی
کردم از اضرار کاتب و شهید فانه پس آن فعل منهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله و هم
بترسید و فرمان خدای را خلاف مکنید ویعلمکم الله و می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را
والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست وان کنتم و اگر باشید علی سفر در سفری
ولم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود فرهان
پس وثیقه ما گروهان قبض کرده شده یعنی فرا ستده فان امن پس اگر ایمن دارد بعضکم برخی از شما بعضا برخی را
و دل از خیانت او جمع دارد فلیود پس باید که ادا کند الذی اوتمن آنکس که ایمن داشته شده است یعنی مدیون امانته
وام او را و انکار حق نکند ولیتق الله و باید که بترسد از خدای ربه یعنی پروردگار او و در امانت خیانت
نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی که پوشیدن گواهی از کبایرست ومن یکتمها و هر که بپوشد گواهی را فانه
آثم قلبه پس بدرستی که بزهمند و گنهکار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی چه اثم
قلب سخت و غلیظ تر است از آثام متعلقه باعضاء ظاهر شود والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از
اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست لله مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته
یا او راست عوالم روحانیه که اسرار غیوب و بواطن صفات اند وما فی الارض و آنچه در زمین است از ارکان
و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند وان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی انفسکم
آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان دارید آن را یحاسبکم به الله شمار میکند خدای شما را بدان
یا جزا میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ظاهر و سرایرست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را
بالتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن
یشاء مر آنکس را که خواهد بفضل خود ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود والله
علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر تواناست بعضی بر آنند که این آیه بآیه
لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان
آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیه مکرره بعد از آن

وان تفعلوا
مقبوضة
الشهادة

مقدار این برای آنست تا دانند که مواخذه در خطر نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل
شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن تمام گشته از معاذ جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم التماس نمودند
که بملازمت حضرت رسالت صلعم صورت حال بموقف عرض باید رسانید بجناب نبوت مآب آمده
گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا یطیق به ما را تکلیف کاری کردند بلکه خبری با فرستادند که طاقت
استماع آن نداریم استفسار نمود که آن چه خبر و کدام علامات گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و
زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل می آید و فکر ملاهی در خاطر خطور می نماید و ما آنرا
مکروه می دانیم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار
گردد و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شما مانند میگوئید که بنی اسرائیل
گفتند سمعنا و اطعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر گشت را ایشان متنوع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای
اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار
دشوار ایشان روی باسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در اثنای این امر و سبکباری ایشان این آیه فرستاد
که آمن الرسول گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلعم بما انزل الیه بدانچه که فرستاده شده است
باو من ربه از پروردگار او که آن آیه و آیات و احکام دین حقیقت شرع والمؤمنون و مومنان نیز از
امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلوات الله علیه و آله و سلم بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق
پس بجهة تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر صلعم و ایشان فرمود کلٌّ همه ایشان و متابعان آمن بالله گرویده اند
بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال متینه و احکام کامله او وملائکته
و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند و نه بنات وی و رسالت از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند
و کتبه و بکتابهای منزله وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق و رسله و بفرستادگان او که همه پاک
و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق لا نفرق میگویند که نی و مومنان که ما جدائی نکنیم در
ایمان بین احد میان هیچ یکی من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی
حسد بعضی را انکار کنند و قالوا و گفتند مومنان سمعنا شنیدیم قول خدای را و اطعنا فرمان بردیم امر او را پس طالب
التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند غفرانک ربنا می طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما
والیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیات را مدنی باید
گفت و اهل حدیث متنوع اند برانکه این آیه و باقی او کیست و بی واسطه در شب معراج از حضرت رسالت خبر

عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره البقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر را بیامرزید و هرکس را از
امت که شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلعم بمعراج رفت سب قوسین را بقدم همت در نوردید
بمنزل قرب رسید نظم سوی عالی شد که عالم نماند ∴ ور نور سایه در میان هم نماند ∴ بیرون آمد از پرده بود خویش
نگه کرد بی پرده مقصود خویش ∴ بوقتی که در مقام اوادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی
صلعم واقع شد حق سبحانه میفرمود استایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلعم مناجات کرد
محمول بر آنکه را ثبت این کرامت پس مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود که والمؤمنون کل آمن الی آخره
حق تعالی فرمود که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من ایشان را
لا یکلف الله دریغ نیفکنید خدای تکلیف نفس را نفرماید بکاری الا وسعها بمقدار طاقت لها ما کسبت مر آن
نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها و علیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجای آورد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی
آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و عمل نکو از ما فوت
شد او اخطأنا یا خطا کردیم بی قصد مرتکب شدیم ای ربنا ای آفریدگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما
اصرا بار گران کما حملته چنانکه بار کردی آنچه گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری
که تکلیف شاق واقع نموده ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا و تحمل مکن بر ما ما لا طاقة آنچه را که نیست طاقت
لنا به ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیه را مدنی دانند و ناسخ را آیه محاسبه
شناسند گفته اند لا طاقة لنا به لغزیدنست از صراط مستقیم واعف عنا و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای
ما را واغفر لنا بیامرز گناهان ما را وارحمنا و ببخش بر ما بقبول طاعت ما انت مولانا تو کارساز و یاری
دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر قوم کافران آورده اند که معاذ بن جبل
رضی الله عنه این سوره را ختم کردی و آمین گفتی و در خبرست که حضرت رسالت صلعم این دعا را در شب معراج گفت
و ملائکه آمین می کردند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود سوره آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم
الم مفتاح سوره بانام اوست یا الف اشارت بآلاء اوست و لام بلطف کریم او و میم بمجد قدیم برکت آلاء او
و علی العموم شامل اوست و نعمت لطف او در سرای عقبی ارباب خصوص و اصل و فیض مجد بی حد چشمهای او در هر دو
جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او الحی زنده که حیاه هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران
بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلعم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت پیغمبر بعد از ملاقات ایشان را

دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت فرمود که شما را نسبت زن
و فرزند بحضرت الوهیت باز داشته است از اسلام ترسایان گفتند در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه حجتیم و اگر عیسی
پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلعم فرمود که شما در مذهب شما اعتراف میکنید که تصویر صورت هیچ در رحم
بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب و دفن و املاق
و خواب و بیداری نسبت میکنند حق سبحانه از ین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخواستند
و فرستاد آیه از اول این سوره نازل شده و چون نزاع ترسایان در باره الوهیت عیسی و ماده در نبوت
حضرت محمد صلعم واقع شد لاجرم در اول سوره ذکر الوهیت حی و حیات فیومیه او نازل شد بعد از آن
در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن بالحق براستی در اخبار و راستی در دلالات
مصدقا لما بین یدیه باور کننده آنچه را که پیش از وی بوده که موافق است در توحید و نبوت و معاد و اصل توحید و دین است
و انزل التوریة و الانجیل و فرستاده توریت و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی
اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری
در آنچه نسبت فرزندی عیسی میگویند ثابت می شود و انزل الفرقان و فرو فرستاده کتابهای دیگر که جدا کننده میان
حق و باطل در تفسیر کبیر آورده اند که فرمان معجز آنست که مقارن انزال کتب بوده و در دعوی صادق و کاذب
بدان متمیز می شده ان الذین کفروا بدرستی آنکسانی که نگرویده ما بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات
قرآن یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت پیوسته
والله عزیز و خدای غالبست ذو انتقام و قادر بر عذاب کفار روز انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان
ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه
در آسمان بلکه علم الهی محیط است معلومات و علم عیسی علیه السلام بعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم الهی
پس چنان علم ناقص متقبل نتوان شد بربوبیت او و هو الذی که علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم اوست
آنکس که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادر شما کیف یشاء بهر نوعی که میخواهد دراز و کوتاه و زرد و
سیاه و سپید ناقص و کامل زشت و زیبا شنیده قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم
تصویر یافته و مصور بر خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق محتاج بخلاق هم الله است
لا اله الا هو نیست مگر برحقیقت نزد خداوند دوست علی زعم النصاری که ثالث ثلاثه قائل اند العزیز بی همتا
و بی مانند الحکیم دانای محکم کار هو الذی اوست آنکه فرو فرستاده انزل علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازان

ازین کتاب آیات محکمات نشانهای روشنست و ایتهای متصل کرده لفظ مبین و معنی آن هیچ اشکال
نباشد هن ام الکتاب آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست و اخر و آیتها دیگر متشابهات
مانند اند یکدیگر در ظاهر و معانی ادراک آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل
یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله فرموده
که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود
و نصاری از روی حساب جمل مدای بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون ماخذ هر سوره از مقطعات
در حساب تفاوت بسیار میدانستند خاصه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست
سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک الخ طلب کردند بر ایشان مشتبه می شد گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه
فرمود که فاما الذین اما آنکسانی که از جهة تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کژی و میلی
است با شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی میکنند ما تشابه منه آنچه را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است
منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که نزرگست با تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود
گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تأویله
و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت تاویل آن که موافق مدعا و مبانی خود و ما یعلم تاویله نمیدانند تاویل آنچه
متشابهات الا الله مگر خدای که از او فرو فرستاده سجاوندی رحمه الله که بمذهب سنت و جماعت اینجا
وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد و راسخان علم که بعد ازین میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند
چه حقیقت تاویل آن علام غیب والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل
کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات
از نزدیک پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکند و پند پذیر نشود الا اولو الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا
هم قول راسخان علمست و ایشان قوی اند که دانش خود را از نور علم یار است میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ
میل مده و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا بعد از آنکه ما را راه نمودی وهب لنا ببخش ما را
من لدنک از نزدیک خود توفیقی را بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا بما ارزانی دار عصمتی از
و شبهه بری انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس جمع کننده مردم
ترا بام آرنده همه مردمان بعد از مرگ لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن
ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند در وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا

وبتحقیق انانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر با کفار قریش که حضرت رسالت را صلعم سرزنش میکنند که
درویش است و پیراق ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثره مینمایند لَن تُغنِیَ عَنهُم دفع نکنند و باز ندارد
ازیشان اَموالُهُم مالهای ایشان که بدان مینازند وَلا اَولادُهُم و نه فرزندان ایشان که بوجود ایشان مباهات
می‌افرازند مِنَ اللهِ از عذاب خدای شَیئاً هیچ چیزی نه در دنیی که محنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا
بسوی مضیق جهنم رانند وَاُولئِکَ و آن گروه هُم وَقودُ النّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت این مشرکان
با یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلعم کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ مانند عادات تابعان فرعون است در تکذیب
موسی علیه السلام وَالَّذینَ مِن قَبلِهِم و عادت آنکسان نیز که پیش از فرعونیان بود چون عاد و ثمود کَذَّبوا بِآیاتِنا
بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فَاَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت ایشانرا خدای بِذُنوبِهِم بگناهان ایشان
از انکار و تکذیب و غیر آن وَاللهُ شَدیدُ العِقابِ و خدای سخت عقوبت بر کافران قُل لِلَّذینَ کَفَروا
بگوی ای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد سَتُغلَبونَ زود باشد که مغلوب شوید
در دنیی بنصر مؤمنان بر شما وَتُحشَرونَ و جمع کرده شوید در عقبی اِلی جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئسَ المِهادُ و بد آرامگاهیست
دوزخ پس خطاب با کفار قریش است میفرماید قَد کانَ لَکُم بدرستی که بود شما را آیَةٌ علامتی و نشانی بر نبوت
محمد صلعم فی فِئَتَینِ التَقَتا در دو گروه که بهم روی در روی دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ گروهی کارزار میکنند فی
سَبیلِ اللهِ در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلعم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجرین و دویست و شش
انصاری وَاُخری کافِرَةٌ و گروهی کافران که آن لشکر ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن یَرَونَهُم میدیدند مسلمانان ایشانرا
یعنی لشکر کفار را مِثلَیهِم دو برابر خود رَأیَ العَینِ بدیدن آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مؤمنانرا بر دو تن از کافران غالب گرداند بر آیه صابره یَغلِبوا مِائَتَینِ در محل
کفار را در برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت
مذکور این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در میدان قتال مؤمنانرا اندکی بچشم
کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنانرا ضعیف لشکر ایشان بدیشان نمودند تا
از خوف مغلوب و منکوب شدند و بر این تقدیر فاعل یرون کافران باشند و علامت صحت نبوت این بود
وَاللهُ یُؤَیِّدُ و خدای تعالی قوت میدهد بِنَصرِهِ بیاری کردن خود مَن یَشاءُ هر کرا خواهد اِنَّ فی ذلِکَ
بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبرَةً هر آینه اعتباریست لِاُولِی الاَبصارِ خداوندان بینائیها را اراده
از همای دل است که بصیرت گویند زُیِّنَ زینت داده یعنی آراسته شده است لِلنّاسِ برای مردمان

تقاتل

حُبُّ الشَّهَواتِ دوستی آرزوهای نفس و مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی که خالق
افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که می‌آراید در چشم
حس ایشان و این مشتهیات را مِنَ النِّساءِ از زنان که بدترین دام شیطان اند وَالبَنینَ و پسران که محبوب
طباع اند وَالقَناطیرِ المُقَنطَرَةِ و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ از زر و سیم وَالفِضَّةِ
قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا پر پوست گاو دینار و درم وَالخَیلِ المُسَوَّمَةِ
و دیگر اسبان علامت دار و آن اسبیست که عیب و هنر او ظاهر میگردانند چون مطلق الیمین و غیر محجل
و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب
بدان بیشتر بوده وَالاَنعامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالحَرثِ
و کشت زارها زمینها برای زرع ذلِکَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است
مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن در دنیا وَاللهُ و خدای که معبود بحق است
عِندَهُ حُسنُ المَآبِ نزدیک اوست نیکوی و بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور
نیست بیت چند گوئی کوه و صحرا در هوس ۞ پیش ما آنه حسن المآب قُل اَؤُنَبِّئُکُم بگو آیا خبر دهم
شما را ای درویشان صحابه بِخَیرٍ مِن ذلِکُم به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذینَ اتَّقَوا برای آنها که پرهیز
کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیی را
دست بداشتند یا اهل صفوه اند عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان جَنّاتٌ بوستانهاست که اندکی از او
بهتر است از دنیا و آنچه در وست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها
آن بوستانها میکند که تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن جویهای آب خالِدینَ فیها
جاویدان باشند در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت ذوق در آن تخوف انقطاع
منغص نگردد وَاَزواجٌ و دیگر انواع از جنتها اند حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از عادات زنان که شان
دنیی را باشند یا پاکتر در خلق و خلق وَرِضوانٌ مِنَ اللهِ و دیگر ایشانرا خشنودیست از خدای
و آن از بهشت و نعیم آن بهتر است وَاللهُ بَصیرٌ و خدای بیناست بِالعِبادِ
به بندگان و احوال ایشان اَلَّذینَ متقیان که مالک منزل جنات خواهند بود آنند که از
روی نیاز یَقولونَ رَبَّنا میگویند ای خداوند ای پروردگار ما اِنَّنا بدرستی که ما گرویده ایم آمَنّا
بآنچه تو فرمودی فَاغفِر لَنا پس بیامرز ما را ذُنوبَنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش

وَقِنا عَذابَ النّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار اَلصّابِرینَ دیگر صفت ایشان میکند که
صبرکنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات بلیات
وَالصّادِقینَ و راستانند در قول و فعل دنیا وَالقانِتینَ و فرمان بردارانند امر خدای را در نهان و آشکارا
وَالمُنفِقینَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالمُستَغفِرینَ و آمرزش خواهندگانند
بِالاَسحارِ در سحر که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارندگانند در ثلث آخر شب یا اداکنندگانند
نماز بامداد را بجماعت محققان گویند که صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج
منهاج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی فترت و منفق صفات
و ذوات اند از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب و قلوب که توجه است بغیر حق بیت گناه آمد شهود
ماسوی الله ۞ ازین نوع گنه استغفرالله ۞ و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوک است
و صدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال نفس بوظایف قبول و انفاق سبب
تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید ذات و تا ستاره هستی سالک در غروب فنا
متواری نشود خورشید تجلی ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور
صبحهای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد وجود
ما عدا که نمود بی بود است زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفاء
السراج فقد طلع الصبح ای چهره گشاید قطعه لمعه نور قدم تافت ز اکوان جمله مرادات ۞ محدثات
برآمد صبح و قالتش دمید در همه آفاق ۞ سر طرفی مانک ظلمات برآمدی در اسباب نزول آورده که دو حبر
از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلعم سوال کردند که بزرگتر کلمه و شریف‌ترین شهادتی
در کلام خدای تعالی کدامست این آیة نازل شد که شَهِدَ اللهُ گواهی داد خدای یا حکم کرد یا علم
نمود یا بیان فرمود اَنَّهُ که اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اِلهَ اِلّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست
مگر او وَالمَلائِکَةُ و فرشتگان نیز بعین وجه گواهی دادند وَاُولُوا العِلمِ و خداوندان علم که مؤمنان اهل
کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قائِماً در حالتی که هر یکی
از علما قایمند بِالقِسطِ بعدل در ادای شهادت یا گواهی میدهد خدای بر وحدانیت خود و او قائم بود
بعدل یا قائم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت
و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بدان و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت

حق صلعم میتوان کرد لا اِلهَ اِلّا هُوَ تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت او ولی توحید
اَلعَزیزُ قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر
بر وجه امر چه همه مأمورانند باظهار کلمه توحید اَلحَکیمُ دانا است در شهادت بوحدت خود اِنَّ الدّینَ
بدرستی که دین پسندیده عِندَ اللهِ الاِسلامُ نزدیک خدای اسلام است نه یهودیه و نصرانیه وَمَا اختَلَفَ الَّذینَ
و اختلاف نکردند اینکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر حق اُوتُوا الکِتابَ آنانکه
داده اند بدیشان توریة اِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ مگر پس از آن که آمد بدیشان دانش بحقیقت او یعنی قرآن
بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان انکار ایشان آغاز خلاف کردند بَغیاً بَینَهُم از روی
حسد یا جور که میان ایشان است بامیل بریاست و بزرگی قوم وَمَن یَکفُر بِآیاتِ اللهِ و هر که نگرود بقرآن یا حجتهای
که خدای محمد را صلعم ارزانی داشته فَاِنَّ اللهَ پس بدرستی که خدای سَریعُ الحِسابِ زود حساب
کننده است پس زود باشد که ازین عالم بروند و خدای جزای ایشان را بر کفر و انکار ایشان فَاِن حاجّوکَ
پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارای نجران در مقام جدال باشند
بواسطه عیسی علیه السلام فَقُل اَسلَمتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجهِیَ خود را یعنی خودی
گفتار و کردار گفتار و نیت دل خود را سپردم لِلّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند
وَقُل و بگو لِلَّذینَ اُوتُوا الکِتابَ مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالاُمِّیّینَ
و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءَاَسلَمتُم آیا اسلام می‌آرید چنانچه من آوردم استفهام
است بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فَاِن اَسلَموا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ
اهتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی رسیدند و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَاِن تَوَلَّوا و اگر
اعراض کردند و پشت بر اسلام کردند آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَاِنَّما عَلَیکَ البَلاغُ پس جز این
نیست بر پیغام رسالت رسانیدن است و بس وَاللهُ بَصیرٌ و خدای بیناست بِالعِبادِ به بندگان
و تصدیق و تکذیب ایشان اِنَّ الَّذینَ یَکفُرونَ بدرستی که آن گروه کافرند بِآیاتِ اللهِ بقرآن محمد صلعم یا
بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی وَیَقتُلونَ النَّبِیّینَ و میکشند پیغمبران را
بِغَیرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تأکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر
حق میکشند و این صورت اشنع است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلعم مرویست
که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر خود را در یک ساعت خود از اول روز بکشتند پس صد و دوازده از زهاد و عباد

٤٥

ایشانرا فرو افسرده اند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آن روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید
ویقتلون الذین و میکشند آنانرا که از روی حقایقیت یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان
یعنی با سوی انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک یعنی وعیده ایشانرا بجای بشارت اولئک
الذین آن گروه قاتلان با اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بنا به تشبیه حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست
شد عملهای ایشان که میگفتند ما پذیرنده احکام توریه ایم و بشریعت موسی عمل میکنیم فی الدنیا در این دنیا که کسی اورا
نمیستاند والاخرة و در آن سرای که ثواب بر آن مرتب نمیشود و ما لهم من ناصرین و نیست مر ایشانرا یاری که عذاب
ازآیاتی دفع کند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شده اند بهره را من الکتاب
از توریه یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن یدعون الی کتاب الله خوانده میشوند خوانده میشوند بسوی توریه
لیحکم بینهم تا توریه حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و
سوره مایده مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و گویند روزی حضرت رسالت صلعم جمعی را از جهودان
دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود آن
صحیفه را از توریه که مشتمل بر نعت محمد و صفت و بعثت باشد بیارید و درین محل از احکام سازند ایشان از این
قول ابا نمودند آیت توریه را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریه میخوانند ثم یتولی فریق پس روی میگردانند
فریق منهم گروهی از ایشان که رئسای یهود ند وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک
این اعراض از حکم توریه مر ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان میگویند لن تمسنا النار نخواهد رسید با آتش الا ایاما
معدودات مگر روزی چند شمرده است که عبادت عجل کرده بودیم وغرهم و فریب داد مر ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان
ما کانوا یفترون آنچه افترا میکردند و میبافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف
پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آنگاه که جمع کنیم ایشانرا لیوم از برای حساب روزی که لاریب فیه هیچ شکی نیست
در وقوع آن ووفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب
که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمده و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت او صلعم
نمودند و آنحضرت بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بتایید ربانی
چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آن بجست که از پاره آن آتش
کوههای مدینه روشن شده تجدید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمده نوبت دیگر حضرت المغفرت همچنان

ازان یک دو نوبتی درخشان شد که روشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامع ظهور
نمود که قصور شام و روم بنظر در آمده صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که امت
بدین مداین ظفر یافته کوشکها همه بتصرف در آید و آثار صولت اهل اسلام با طراف روم و قسطنطینیه رسد
و شیعه رایت نصرت من سایه یمن و دولت بر مشارق اهل یمن افکند مومنان متهیج و مسرور شدند و مراسم
شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان بسخریه و استهزا افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاریست این مرد
از بیم کارزار دشمنان عرب خندق میکند و بجد ادا از دشمن پای از دروازه بیرون نمینهد و یاران خود را بگرفتن
روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد قل اللهم بگوای بار خدای مالک الملک ای خداوند
پادشاهی متصرف در آن توتی الملک عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک و میستانی ملک را ممن تشاء
از هر که میخواهی بعضی مفسران رانند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد
می سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد ❊ مفتاح اختیار بدست قضای اوست ❊ از هر که
خواست بستد و آنرا که خواست داد ❊ و گفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ملک
حکمه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلا زمان عتبه علیه نبویه صلعم حواله فرمود یا ملک فارس و روم
ولیکن کارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد
عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دل است
و دلها در قبضه خداوند یکتاست هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد و هر کرا از
دلهای درویشان بیندازد بشعلات نیران و نکبت مذلتش بگذارد و تعز و ارجمند می سازی من تشاء هر کرا
خواهی بایمان و معرفت چون حمزه و مثابعان وی وتذل و خوار و بی مقدار میگردانی ❊ هر کرا خواهی بکفر و شرک
چون ابوجهل و پیروان او یا مراد عزت این امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم
و غیر ایشان از کفار ام یا عزت مومنانرا بظهور یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جزیه یا قتل و جلا
گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بنکبت حرص چه استغنای قناعت قرآن بعود نعمتی رساند
و تکاپوی حرص را در صف نعال افکند و در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی انار الله برهانه در وقت غزو
سومنات بزیارت امام محمد غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده التماس فاتحه نمود و مجیان
در صف نعال استاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست نمود خواجه امام قدس سره
جواب داد که روشن ترین وجهی درین آیه اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و نیم هزار سرهنگ و لایه آبادانی

مثنوی
وصد هزار سوار مکمل بجنب پیش و پس طلب بخانه محمد کدای آورد و در صف نعال با بزدارد و مرا با این گلیم کهنه دهانی
برهنه ملک قناعت بخشد و بمسند آزادی جای دهد الکه بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشاء شد
والکه ره آز می پیمود مقهور تذل من تشاء شد و نزد محققان عزت بشهود لقاء و گشف عطایات و ذلت
بحجاب حرمان و باز داشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز
مومنان و اگرچه شر نیز چون نزاع و اذلال بدست قدرت او اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است از سبب نزول معلوم
شد که کلام متضمن بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم اکتفا کرده با حد الضدین چه
از وصف دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام
فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه در
مثنوی معنوی میفرماید ❊ بد بنسبت باشد این را هم بدان ❊ پس بد مطلق نباشد در جهان زهر مار ان مار را باشد
حیات ❊ نسبتش با دیگران باشد ممات ❊ یا آنکه خیر وجود است و شر عدم و عدم را با وجود آمیزش نتواند بود
و لهذا حضرت رسالت پناه صلعم در بعضی ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک صاحب نقد النصوص خلدت
ظلاله نواله علی فقراء اهل الخصوص پس این سخن ایمائی می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین صلعم میفرماید
بلبل شاخسار باغ بلاغ شاه باز نشیمن مازاغ ذات چشم خرد چو دیده بر ❊ روشنائی و دره و کحل
بصر ❊ چون بنظاره جهان پرداخت ❊ هر بد و نیک را که دید شناخت کانچه نیک از قضا بس قدم است
و آنچه بد از تناسب قدم است گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک انک علی کل شیء قدیر بدرستی
که تو بر همه چیزها از اعطاء و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیری توانائی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز
یعنی در وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب
میکاهی و در اجزای روز می افزایی روز که در اول جدی قصر ایام بود در اول سرطان اطول ایام میشود و تولج النهار
و در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سال از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میکنی بمرتبه
تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وتخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات
من المیت از مرده که آن نطفات باشد یا فراخ میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وتخرج المیت و بیرون می آری
مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان مرغ و درخت است گفته اند خبیث را از طیب
بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مومن چون نوح علیه السلام و مومن چون ابراهیم علیه السلام
از کافر چون آزر وترزق من تشاء و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بیشمار

یعنی بر نسبه که خلق عدد مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الکافرین
کافران و بدکاران که دشمنان اند اولیاء دوستان و متولیان خود از دون المومنین یعنی
دوست مومنان جز مومن نباید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند ❊ جمعی از انصار با یهود
طریق دوستی اختیار کرده زیاده بود عقد مکروهات عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه ازان
نهی فرموده و ازروی تهدید گفت ومن یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس
من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء بر چیزی از دین یعنی هیچ دین ندارد الا ان تتقوا مگر اگر بترسید
و حذر کنید منهم از جهتهای کافران تقاة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام
و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت جز در دار الحرب نیست ویحذرکم الله و می ترساند
خدای شما را در ارتکاب مناهی نفسه عذاب نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و هویت
او پس هر ملاحظه لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد والی الله المصیر و بسوی اوست
خداوند ست بازگشت همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینه های
شماست یعنی در دلهای از موالات کفار او تبدوه یا آشکار کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آنرا
میداند ویعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است
از انواع سفلیات والله و خدای اعلم ذاتی او بدین محیطات علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست
هرچه میکند میداند و مکافات آن می تواند پس نافرمانی مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس
هر کس از عمل کنندگان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی محضرا حاضر کرده رسیده نزدیک خود یعنی بر صحایف
حسنات وما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها اگر باشد میان او
و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی بخواهد که مطلقا صحیفه عمل خود را نبیند ویحذرکم الله و حذر میفرماید
خدای شما را نفسه از خود از فتوحات آورده که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید
بدین تاکید دفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب نظم نسبت
ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را با عالم پاک والله رءوف و خدای مهربان است بالعباد
ببندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن
ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اند و دعوی میکنند که تحبون الله دوست میدارید خدای را
پس پیروی میکنید مرا یحببکم الله تا خدای مارا دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شمارا والله

غفور رحیم وخدای آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم مهربان است بر ایشان بر حسب
حاصل خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدای دوست میداریم و شفاعت نزدیک خدای
آسمان لیعبد واریم آنرا بتان زانکه حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید قل اطیعوا
الله بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی والرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر
بر گردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای
دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول
کفر است ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که پدر بشر است و تعلیم اسما و سجده ملایکه
و ایوب انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدم وال ابرهیم و نسل
ابرهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه وال عمران و ال عمران که موسی
و هرون بودند برسالت و تکلیم علی العالمین بر عالمیان اهل زمان و گفته اند ابن عمران پسر مریم است وال او
مریم و عیسی بودند که خدای ایشانرا برگزید مریم را بتقدس و طهارت و عیسی بکتاب و رسالت ذریة
و همچنین برگزیده فرزندان این پیغمبران بعضها بعضی از ایشان من بعض از بعضی زاد با شد و اولاد ایشند
اند از آبا برگزیده والله سمیع و خدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و حیاوه بائز
غوات نصاری را که گفتند نبیره عمران گفتند ان الله علیم دانا است باغراض فاسده ایشان اذین مقالات
اذ قالت امراة عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی
که حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در
شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دینی تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند
در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر می کردند و در شریعت
ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذر ها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت چگونه
این حیث که کردی شاید که شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد فتقبل
منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوای سخنی را که در باب
نذر گفتم العلیم دانای بقصد من که درین نذر جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آنگاه که بنهاد با خود دا
خود را لبتیه انگاشت تا نذر فالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی
که من بنهادم آن بار را انثی فرزندی ماده والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه بار بنهاد

والله سمیع

حوض وضعت خواند یعنی خدایا دانا تر بود بانچه حنه وضع کرد ولیس الذکر و گفت حنه
که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده انی
سمیتها مریم بدرستی که نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امت الله است یعنی
کنیزک خدای و انی اعیذها و بدرستی که من در پناه می آورم او را بک بحضرت تو و ذریتها و فرزندان
او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو رانده شده تا از مس او و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد
الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که
ازین صورت محروس بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن پذیرفتنی
نیکو جهت خدمت خانه وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو و نمای نیکو یعنی روز
یافت در صلاح و عصمت و سداد چون بنه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گفته اند
پرورش حسن تحقق او بود با خلاق ربانی و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سدنه
احبار را گفت خذوا هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده که از آن خدای است بزرگان قبول
وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلم های خود را که بدان
کتابت توریة کردندی بهم در دف برده در جوی آب افگنند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش
مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بروی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد و کفلها زکریا
و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا او را بخانه برده جهة ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در
گذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز نردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد هرگاه زکریا از
تعهد حال او مانع شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او غایت
الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کلما دخل هر گاه در آمدی
علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که او آنجا می بود وجد عندها رزقا یافت نزدیک او روزی و آن میوه
تابستانی بود در میان زمستان محصول زمستان در فصل تابستان می بود زکریا که چند نوبت این صورت دید
قال یا مریم گفت ای مریم انی لک از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو این رزق
که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد
بغیر حساب بی نهایت کثرت بالیقین استحقاق مرزوق هنالک در آن وقت که زکریا ثمره تازه نه در هنگام آن
مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزند پس در ساعت دعا زکریا بخواند زکریا ربه

الرجیم

نش

پروردگار خود را قال رب گفت ای آفریدگار من هب لی بخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاک
از آلایش گناه انک بدرستی که تو از کرم سمیع الدعاء شنونده دعای یعنی اجابت کننده انی فنادته الملائکة پس ندا کردند او را
فرشتگان و گویند جبرئیل بود جهة تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرده و هو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میگذارد در
محراب مریم یا او آن که دارد ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی آنست که
نام پدر بدو زنده شود که یا دین بدو زنده بایست مصدقا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان دارنده بکلمة
بعیسی که او کلمات من الله از نزدیک خدای تعالی آورد و گفته که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و صفت
دیگر از یحیی آنست وسیدا و مهتری بعلم و علم و تقوی که بسزا بسیادتش آراسته و حصورا و باز ایستاده از زنان یا خود را
باز دارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و انبیا او صالح
بودند صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بروجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند
قال رب گفت پروردگار من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و
بزرگسالی وامرأتی وزن من پیری اشیاع واو خواهر مریم بوده عاقر نازاینده است ایا مرا چون می سازی یا درین
پیری فرزندی میدهی قال گفت خدا یا جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید الله
الله یفعل ما یشاء و خدای میکند آنچه میخواهد بروفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی گفت زکریا ای پروردگار
من علامتی گردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل اشیاع تولد خبر دار کن قال گفت جبرئیل که خدا میگوید آیتک نشانه تو
است الا تکلم الناس که سخن نگوی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلاثة ایام سه شبانه روز الا رمزا
مگر اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار و سبح
و تسبیح کن او را بالعشی در شبانگاه والابکار و در بامداد این قصه زکریا در سوره مریم خواهد بود و آن را در تعالی
واذ قالت الملائکة و یاد کن آن زمان را که گفت جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملایکه که قصه کنند یا مریم ای پرستار خدای
ان الله اصطفیک بدرستی که خدای تعالی برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بصفت وطهرک
و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از عادت زنان که نه زنی باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه واصطفیک تکرار داد از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان بآنکه ترا
بی شوهر فرزند دهد و بتخصیص جبرئیل مخصوص گرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و
پرورنده خود را واسجدی و سجود کن خدای را واركعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت
بگذارد با جماعت بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شده درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب

فی المحراب

ازان خبر پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو میفرستیم و گفته و نبودی تو ای محمد
لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آنهنگام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را
در جوی اردن تا بدانند ایهم که کدام از ایشان یکفل مریم متکفل شود و متعهد مریم و ما کنت و نبودی تو نزدیک ایشان اذ
یختصمون آن وقت که مخاصمت برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة یاد کن از آنکه گفتند فرشتگان و امر است که جبرئیل گفت یا مریم
ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از نزد او مراد حضرت عیسی است و او را کلمة از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد
بی پدر و اگر چه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن بسبب متعارف که پدر و والد باشد غیر او در حق
عیسی لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اجلی و اتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب و عیسی اسم و تقدیم لقب
بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گویم نام پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم مسیح بمعنی مسیحا باشد صادق وجیها و آبروی مند باشد در
فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمانی یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بتبرئه حال والآخرة
و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجت ومن المقربین و از نزدیک کرده شدگان بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن گوید این فرزند
با مردمان فی المهد در کنار تو که جای مهد باشد مرا در از زمان صغر کودکی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید وقتی که کهل باشد یعنی
دو حرف و کلام او در مهد معجزه بود در کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیای شایسته است قالت گفت مریم از روی تعجب یا بطریق
استعظام رب ای پروردگار من انی یکون لی از کجا و بر چه وجه باشد مرا ولد فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس
نکرده است بشری هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل همچنان حال که هستی
بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی و چون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول
پس جز این نیست که گوید له مر آنچیز را که معلوم او است کن بباش فیکون پس بباشد که زنده است لفظ کن از خبار است از سرعت تکوین او
بتکوین او یعنی هست کردن خلقت زود دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا از مواد همچنان قدرت دارد در آفریدگار
ایشان بی سببی و ماده نظم آنکه از روی بدیدگشت سبب بی سبب از بیش عجیبی قدرت را که عجز نیست در آن ویعلمه
ویعلمه الکتاب و بیاموزد او را خدای کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم و قرآن والحکمة
و علم حلال و حرام که حکمت شرعیات است والتوریة والانجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا و گرداند او را
فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بآنکه من قد جئتکم
تحقیق آمده ام بشما بآیة بعلامتی من ربکم از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیه جنس است
نه فرد زیراکه هیچ آیه ذکر می کند اول انی اخلق بدرستی که من می سازم و تصویر میکنم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی
فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را فیه در آن مرغ از گل ساخته فیکون پس میگردد آن می گردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز

آسان

کننده بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای با تمشیت او و گویند بشکل خفاش بود آن مرغ و در دست کرفته نفس دادی و میپرید بغیبت زمانی
چنان اغازی کرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد کفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از ملاقی غایب می شد مرده بر زمین می افتاد
علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میکردانم نابینای مادرزاد را از علت او وَالْأَبْرَصَ و پیس را که لازم تحقیق کنیست برص مبتلا باشد
از مرض او وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللّٰهِ بفرمان خدای تعالی تکرار این برای دفع توهم الوهیت است زیرا که
توهم احیا از مخلوق صورت نبندد و مفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرد و یکی از ایشان سام بن نوح بوده که قریب
چهار هزار سال از موت او کذشته بود علامت چهارم وَأُنَبِّئُكُم و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ
در خانه‌های خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان کفتی که پدر و مادر شما فلان چیز خورده‌اند و برای شما فلان چیز نهاده‌اند ایشان
بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز کفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجز لَآيَةً هر آینه علامتیست عظیم
و دلالتی بر صدق مدعای من لَكُمْ شما را إِنْ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندکان که این معجزات بایمان او زندکان کردن بهم وَمُصَدِّقًا و آمده‌ام
بشما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی علیه السلام است و ... تقریر کننده شهادت او
وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیکر برای آن آمده‌ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسوی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده بود بر شما
چون شحوم کمرو بتر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه بردارم وَجِئْتُكُم و آمده‌ام بشما بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ بنشانه از پروردکار شما
مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیة بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیه دارند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید
او را از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق إِنَّ اللّٰهَ رَبِّي بتحقیق که خدای پروردکار من
وَرَبُّكُمْ و پروردکار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ این راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا
أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنکاه که دریافت مِنْهُمُ الْكُفْرَ کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و اتفاق و اجماع بود در مشاورت بقتل وی چون
عیسی علیه السلام اغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب
دریا نیل جماعتی صیادان دید که ماهی می کرفتند عیسی علیه السلام کفت باز ایشان بیایید تا مهتر این صیادان بشما کرامت کنند کرامات فرمود
که بیایید دام توجه کنید در دریای توحید افکنیم آن ماهی شکارهای بکیند آنچه شکار از مال الاشیاء دکار کنیم و جمال آورده که عیسی علیه السلام
کفت بیایید تا مردمان را صید کنیم کفتند تو کیستی کفت عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد ازان کفت
عیسی مَنْ أَنصَارِي کیانند از شما یاران من إِلَى اللّٰهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی دررسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ کفتند
حواریان یعنی جماعت صیادان و کفته‌اند حواریان کازران و رنکرزان بودند و بمعنی حواریان خاصه و برکزیده باشند از جماعتکان در
جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدایم یعنی نصرت کنندکان دین وی آمَنَّا بِاللّٰهِ کرویده‌ایم بخدای وَاشْهَدْ و
و تو ای عیسی کواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما کردن نهاده کانیم دین خدای را پس دعا کردند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردکار ما

آورده‌ایم

آورده‌ایم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس
ما را بفضل و کرم عمیم در جریده احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که کواه‌اند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و کفته‌اند که ثبت
یعنی جماعت و مراد از شاهدین امت بزرکوار سید مختار و معنی دعای حواریون این که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه
وآله و سلم که برکت آنحضرت از همه امتان اکمل و افضلند و بحکم نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ حلوای آخرتند و نمک اول بهشت
است از نوان او خوبتر امتش از امتان محبوب تر وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر
کرده بود بران وجه که جمعی را برانکیختند که هر جا عیسی را ببینند بقتل رسانند و آمده است که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه
محبوس کردند شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع کشتند بقتل وی جهودی را که طیطانوس نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون
آرد حق سبحانه دران شب عیسی علیه السلام را بر آسمان برده بود و چون که جهود بخانه درآمد عیسی را ندید و شبه عیسی را برو افکندند چون بیرون آمد
خواست که بکوید عیسی درین خانه نیست در روی او بخندند و هر چند استغاثه کرد که من فلانم کسی بآن نرسید و او را برین دار کشیدند و تیرباران
کردند اینست که خدای فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللّٰهُ و مکر کرد خدای جزای مکر ایشان بایشان رسانید تا یار خود را کوارا نکشتند وَاللّٰهُ
خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکافات کنندکان است اهل مکر را إِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن ای محمد آنکاه که کفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فرا
کیرنده توام از دنیا یعنی قابض روح تو وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمحل کرامت خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهنده تو
مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و کرداننده آنکسانی که متابعت تو کردند
یعنی مؤمنان را از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند یعنی یهود و این فوقیت بدان ماند که نصاری غلبه کردند
بر یهود بحجت و برهان در اثبات عیسی تا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر
جهودان غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازکشت همه شما یعنی عیسی و تابعان
و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه که شما اختلاف میکنید یهود موسی علیه
السلام تصدیق میکنند و عیسی و محمد را صلوات الله وسلامه علیهما رد میکردند و ثالث ثلاثه قایل میشوند و مؤمنان میکویند الله تعالی
یکیست و موسی و محمد و عیسی علیهم السلام فرستادکان بحق اند پس خدای تعالی از خود که میان این طوائف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنکه
کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا در دنیا بقتل و سبی و لزوم جزیه
و خواری وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبت و خلود دوزخ وَمَا لَهُم و نیست مر کافران را مِّن نَّاصِرِينَ هیچ یاری و یاری دهندکان
در منع عذاب ازیشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح
کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس باتمام بدهیم ایشان را حفص بوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا نیکنامی و در
عقبی بدوام کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست ندارد ستمکاران ذَٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم

آن را عَلَيْكَ بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت است و دلالات رسالت وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کرد ثابت محکم از تصرف خلل
و تعرض ذلل یعنی قرآن آورده‌اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده کفتند ای محمد چرا عیسی را دشنام
میدهی و ظلم بنده بر وی می نهی خواجه فرمود که عیاذا بالله که عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده و ایست فرستاده خدای و کلمه
ایست القا کرده بمتبول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخت و کفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق
کردد حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی صفت عیسی و نشان غریب او عِندَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در علم و قدرت
او کر انسانی بی پدر بیافرینند كَمَثَلِ آدَمَ همچو صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر است و ما در خلق شده و حال که او ابن الله
پس شخصی که از مادر و پدر در وجود آید چکونه او را پسر خدای میخوانید و کفته‌اند مانند شارکت است در بعضی اوصاف
پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه موجودیت خارج از عادت مستمره اما قیمت قوس سره میفرماید که تقص
کرد مرد و ان تعبیر روح ایشان از فرو ریخته اصلاب و مجیت وجه مانند طهور هر دو بمعجزات محض قدرت و وجه خوارق
پس بیان کرد آدم میکند خَلَقَهُ و بیافرید خدای تعالی غالب او را مِن تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس کفت مر آن قالب مصور را که
بحکم من كُن بباش زنده روح فَيَكُونُ پس بود تنبیه میفرمایند که خاک را کفتم آدم باش با در اکفتم عیسی باش الْحَقُّ این خبر که از عیسی کفته شد
درست و راست و پیغام ایست رسیده مِن رَّبِّكَ از پروردکار تو فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آرندکان مراد تاکید است
بر زیادتی ثواب و امت است که ظاهرا خطاب متوجه حضرت سید انام است صلی الله علیه وآله اما مقصود خطاب امت
آنحضرت اند ای مؤمنان شما ازان جماعت مباشید که شک دارند دران که عیسی چون آدم است و در کمان میفتید چون نصاری
که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعه نور ازین تمثیل راست بهره نکردند نظم از اسرار یقین حرفی نخوانند ۵ بتر زان
کان محبوس مانند ۵ بدین سان کشته ظاهر آفتابی ۵ بپیش دیده ایشان حجابی ۵ چه بیند چشم نابینا ز خورشید
چه داند دو بتر جام جمشید فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو حجاد کند فِيهِ درباب عیسی مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد ترا
مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بکو بیایید تا از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا پسران ما وَأَبْنَاءَكُمْ و پسران
شما وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع
و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیکر فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس بکنیم لعنت خدای را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل
کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وفد نجران را طلبیده کفت هر چند در حجت بی الزام
شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز کردد ایشان
بدان صورت راضی شدند زمان و مکان معین ساختند روز دیگر حضرت رسالت صلعم امام حسین را علیه السلام بر داشت
و دست امام حسن را کرفته و فاطمه الزهرا علیها السلام از عقب و علی مرتضی علیه السلام بعد ازان شدند و خواجه بایشان فرمود که

چون من دعا کنم شما آمین کویید اساقفه ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود
در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت رسالت
را صلعم با اهل البیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرکواران بپرهیزید بخدای که من رویهایی میبینم
که اگر از خدای درخواهد کوهها را از منزل و موضع خود زایل کرداند و بیقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر
روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بسپرند و تسلیم مسلمانان
نمایند بدین منوال صلح نامه نوشته شد و بمنازل خود باز کشتند حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اکر وفد نجران
با من مباهله کردندی خدای ایشان را مسخ کردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در
سقفهای خانه ایشان هلاک شدندی إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این قصه‌ها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست
خبرهای درست وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ معبود که سزاوار پرستش باشد إِلَّا اللّٰهُ مکر الله که استحقاق عبودیت او را
ثابت است وَإِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست غالب و قوی و محکم کار فَإِن تَوَلَّوْا پس اکر بر کردند
ترسایان و روی از مباهله بر تابند فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست بفساد کنندکان
و منع خطرهای حضر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید که بدین ره رفت راه
بجای برد هر که ازین ره تافت روی رها نبرد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بکو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان است
قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل است و مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید
إِلَىٰ كَلِمَةٍ بسوی سخن راست سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و آنجا کلمه سه چیز است
أَلَّا نَعْبُدَ یکی آنکه نپرستیم إِلَّا اللّٰهَ مکر خدای را تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی علیهما السلام
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ دوم آنکه شرک نیاریم به شَيْئًا بخدای چیزی را شرک این هر دو ظاهرست وَلَا يَتَّخِذَ سیم آنکه فرا
نکیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی را أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّٰهِ جز خدای تعالی اشاره بارباب از نصاری که احبار خود را سجده
می کردند و میکفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب یهود اطاعت
احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِن تَوَلَّوْا پس اکر بر کردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بکویید شما
ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که کواه باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما مسلمانانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ
چرا شما هر دو کروه مخاصمه میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان
میکفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمایید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ
و حال آنکه فرستاده نشده تورات که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند

إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابرهیم و عزیر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو
هزار سال و چون او بدین دو پیغمبر نزلت و امت ایشان مقدم بوده باشد او را یهودیه و نصرانیه بدو چگونه
توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید شما و تعقل سخن خود نمی کنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید یا شما اید
هَؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ در آنچیزی که مر شما را بِهِ عِلْمٌ
بانچیز دانش است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در توریه و انجیل خوانده بودید و آنرا نعت دادید
فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آنچیز که نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصه ابراهیم
که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما
نبوده وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا
وَلَكِنْ كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا پاک موحد و منحرف از عقاید روبه مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر علیهما السلام
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پی
روی کردند او را در فرمان او وَهَذَا النَّبِيُّ دیگر این پیغمبر که بملت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند که
بدین پیغمبر جمعی از معاف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که متعلم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او
یهودی بوده یا نصرانی و محمد را حسد برین داشت که خود را علت ابرهیم منسوب سازد این آیه در رد
ایشان نازل شد و اصح آنست که بروفق قول نجاشی رحمه الله فرو آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب با جمعی مسلمانان
از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله ابن ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده
تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساخته جعفر را با عبد الله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت
و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و استماع ایشان در استماع قرآن رقت وزیدن و جعفر و قوم
او را گفت ترسید که هیچ تعرضی نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی
گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد
که دوست مومنان و سازنده کار ایشان است وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آرزو می برند طائفه اهل کتاب که
ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم مکاشفه موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت در مدینه این آیه فرو
فرستاد که سزاوارتر بابرهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ خطاب کرد بعضی از یهود
لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شما را گمراه کردانند یا خذیفه و عمار که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکرد

چنانچه در سوره البقره گذشت و میخواهند که از راه راست بگردانند وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمی سازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را
و بال اضلال بدیشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری
لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بنعت محمد وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریه و انجیل حق است
و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ
بکژی و ناراستی یا خلط میکنید توریه را خرافات خود یا می پوشید آوازی که قبل از بعثت بعنوان آخر الزمان داشتید
با انکارها که بعد از آن دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست که حضرت مصطفی است صلعم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید
که آن حق است یا میدانید که آن از حسد حسد حق می پوشید و بعبادت در اخفای آن میکوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه
چراغی که افروخته عنایت اللهی است بدم سرد دشمنی منطفی نگردد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ لشکر باد اگر جهان گیرد
شمع خورشید از آن نمی میرد وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه
اتفاق کردند که اول روز بدین محمد درآیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنانچه فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما
و احبار محاوره بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شده و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست
یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چنین سخنی از روی گزاف نگفته اند و
با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق
سبحانه و تعالی حرفهای ایشان را بدین گواهی داد و آیت فرستاد که چنان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده
تن که گفته شده آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدانچیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده
شده است بر مومنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که
در اول روز اقرار کرده باید لَعَلَّهُمْ شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار بشک افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند
از دین خود چون خبر این بدیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق
نکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر آنکس را که پی روی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیه است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ای محمد که راه
دین حق هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام آنچه معترضه بود در میان سخن یهود رد قبول ایشان را باز تمه کلام
ایشان را بیان میکند که میگفتند تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ اگر داده باشند
هیچکس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این را نیز باور مکنید که مسلمانان
با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست است و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ
بگو بدرستی که برتری و مهتری یا افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست تصرف خداوند است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد

آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ خاص میکرداند
بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ و خدای خداوند فضل بزرگ
است بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر او را امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار دویست اوقیه
از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آنمال را بتو و او عبد الله سلام رضی الله عنه که یکی از قریش هزار دویست اوقیه زر بامانت
بوی داد و ابن سلام او را ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین کردانی بِدِينَارٍ بیک دینار لَا
يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر مادام که باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سری ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص
بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بوی داده بودند و در ان خیانت ذَلِكَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا
سبب آنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ
گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریه نداند مباح است و مال او را بر خود حلال می دانستند و
دعوی میکنند توریه روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند در سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ چه در هیچ ملت و شرایع ادای امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت
حرام است بَلَى نه چنانست که اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ
هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریه بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقَى و پرهیز کند در باب حلال و حرام
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَشْتَرُونَ
میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی که با خدای کرده اند در ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَأَيْمَانِهِمْ
و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی صلعم تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا ببهای اندک و آن صاعی چند جو و خرمای
که ابن بود که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده اند و بدین افترا در پیش عوام سوگند
خورده أُولَئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ
در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا يَنْظُرُ
إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی که الم او منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا و بدرستی که از جهودان گروهی هستند
چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن
کتابی که نوشته و بر بافته اخبار ایشان است و آن مقولات بلغت عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید
که ایشان آنچه میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریه است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست از توریه وَيَقُولُونَ و میگویند

هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آن حرف و مهتری از نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست آن از نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود
ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و ایشان را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را
میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نشاید بدو حجت و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ که بدهد خدای او را انجیل
وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر مردمان را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما
بندگان یا پرستندگان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَكِنْ كُونُوا و لیکن گوید که باشید رَبَّانِيِّينَ دانایان و دینداران و استواران در دین
بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بیاموزید مردم را از کتابی که از حق فرو آمده بِمَا كُنْتُمْ و بسبب آنکه
شما که پیوسته تَدْرُسُونَ بخوانید و درس گیرید کتب را از معنی آیه چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد با فاده و استفاده
و از محمد بن الحنفیه رحمه الله در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة موید این قول
است و زبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر کونین زده از کمال توکل بغیر حق ملتفت نباشند چنانچه بر صفات
نفس فریفته کرده و روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده بلبل باران عرفان از سحاب مکرمت شسته نقش
حرف غیر از صفحه پندار شان و در لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان بخدای و بردباران در راه خدای قائم بالله و فانی
از سوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق است با او گویند آنچه از وی شنوند وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نمی سزد آنرا که خدای
پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ که فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ و پیغمبران را أَرْبَابًا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت
آنست که بعضی عرب ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند أَيَأْمُرُكُمْ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بِالْكُفْرِ
بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ بعد از آنکه هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن چون
فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران را میثاق انبیا اند و میثاق اعظم است که حق سبحانه از پیغمبران خواسته که
شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و مضمون میثاق چنین است لَمَا آتَيْتُكُمْ هر چه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل
و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که آن محمد است صلعم مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آنچه با شماست از کتاب
و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و
نعت او بر امم خود قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بدیشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ
و فرا گرفتید عَلَى ذَلِكُمْ برین که گفتم إِصْرِي عهد مرا قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ
گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ و من با شما مِنَ الشَّاهِدِينَ
از گواهانم بر اقرار ایشان فَمَنْ تَوَلَّى پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَلِكَ بعد از ین عهد و پیمان

ثم یقول
کو
معکم
فاشهدوا

فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان یا از مقام عهد و پیمان
افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون می‌طلبند و حفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین
حق می‌طلبند دین دیگر را وله و حال آنکه مر خدای را اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست
والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت وکرها و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نه رجحط حکم او باید نهاد و گفته‌اند
اهل آسمانها فرمان برداراند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهیت یا انبیا و اعدای ثقلین بطوع
و ازان ایشان بکره والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طائعان و ای کارهان و حفص
بغیبت خواند یعنی اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگو ای محمد که ایمان آوردیم بالله بخدای
که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وما انزل علینا و گرویدیم بانچه فرو فرستاده‌اند بر ما یعنی قرآن وما انزل و آنچه نازل
کرده شده علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان هم صحف ابراهیم بوده
چه ایشان در تحت شریعت ابراهیم بوده‌اند وما اوتی موسی و بانچه داده‌اند موسی که توریة است وعیسی که انجیل است
والنبیون و بانچه داده‌اند پیغمبران دیگر را من ربهم چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا علیهم السلام
که کتب ایشان نازل شده بود از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدائی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی
بهمه ایمان می‌آوریم نه ببعضی دون بعض چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم
در اوامر و نواهی ومن یبتغ و هر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین مسلمانی دینی دیگر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود
آن دین از وی وهو و او فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدگان باشد و در شان آنها
که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید کیف یهدی الله چگونه
راه نماید خدای استفهام بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قوما کفروا گروهی که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان
که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بمکه پیوستند چون حارث بن سوید
وطعمة بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وشهدوا و گواهی دادند ان الرسول
حق که فرستادهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم حق است و قول او صدق وجاءهم البینات و آمده
بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات بینه والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه
ستمکاران که وضع کفر کنند در موضع ایمان اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش و ورد
ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او والملائکة
ولعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مردمان و آن خواست کردن ایشان را

خالدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در لعنت که عقوبت است لا یخفف سبک گردیده نشود عنهم العذاب
از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند که ایشان مهلت داده شوند از برای رجوع یعنی یا در تاخیر عذاب
از وقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته‌اند از حق واصلحوا و بصلاح
آورند آنچه را که در آن فساد کرده‌اند فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی غفور آمرزندهٔ توبه است و توبه ح
کاران است رحیم مهربان است بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر خود فرستاد
حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنوده‌ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا
نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی‌بندد و خدای از همه راست‌گوی‌تر است پس چون او امیدوار باشم توبه کنان روی
بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را بر آن دوازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا
در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان او می‌بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد
الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان که ان الذین کفروا
آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی
ثبات ورزیدن بران تا باید توبه نیز کافر شوند لن تقبل توبتهم پذیرفته نشود توبهٔ ایشان واولئک هم الضالون
و آن گروه بر کفر اقامت کردند ایشانند گمراهان از طریق هدایت هلاک شدگان در بادیهٔ غوایت ان الذین کفروا
آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار و بمردند و ایشان کفار بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک
از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به و اگرچه فدا دهد آن همه یعنی اگر کافری آن مقدار زر که هیچ زمین را
از شرق تا غرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اولئک آنها که کافر مردند
لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من ناصرین و نباشند ایشان را هیچ کس از یاری
دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزء الرابع من اجزاء الثلاثین لن تنالوا البر هرگز
نیابید نیکوی و بدانچه طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما
تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که برفق انفاق و تصدق میکنید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدان که
نوا ز اطاعت میدارید یا دل که هم آن را وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید
یا سر که آنرا از اندیشه تعلق ما سوی الله بپردازید و گفته‌اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود رسد
و هیچ هرگز از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی رسد ❁ ما صرف وحدت کسی توانش کرد ❁ که دنیا و عقبی
فراموش کرد ❁ بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بحضرت نبوت پناه علیه الصلوة والسلام آمده گفت یا رسول الله

اطیب اموال و احب آن نزد یک من بیرحاست مرجای خدای حکم وضع کن آنرا و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت نازکی و خوبی
که حضرت رسول صلعم گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوهٔ آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ
این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت کرد وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از هر چیزی
خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال خود خواه یا از غیر آن فان الله به پس خدای بدانچه داناست و حسب نیات علیم
شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام هر انواع خوردنیها بوده است حلالا لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده‌اند که چون این
آیه فرود آمد فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای کان حلا
پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن را بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابراهیم
بوده‌اند حق نه این قول را تکذیب کرد و نمود که خوردن هر طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام
کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب بر نفس خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا
دهد هر طعام و شراب که دوست دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا داد و شیر شتر را که اتم مطعومات و مشروبات
دوست داشتی تقربا الی الله وفای بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت آن از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة
بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من
قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر ایشان بهمان بر انکار اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو بیارید توریة
صحیح را فاتلوها پس بخوانید آن را یعنی آیهٔ تحریم اینها از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون آوردن
توریة ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام ظاهر شد فمن افتری پس هر که افترا کند و ببندد علی الله الکذب بر خدای دروغ
در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد تحریم آن بر اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فاولئک پس آن مفتریان هم الظالمون
ایشان ستمکارانند و بی‌حسبتی از انصاف بدر رفته قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ
بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین
اسلام و مایل از غیر آن وما کان و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه که در روی زمین وضع عمارت من المشرکین
کرده شد و ساخته گشت للناس برای مردمان تا همه آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده و بکه
اسم بلدت مکه است یا اسم بقعه که خانه در روست از مرتضی علی علیه السلام سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای
پرستش خدای ساخته‌اند فرمود که نی پیش از آن بیوت عبادات بود اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید
بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت مبارکا مبارک گردانیده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر در کثرت
او تا حدیست که نظر هر و یک طواف و نماز برابر است با عبادات یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خانه خداوند هدایت

مقام ابراهیم

للعالمین مر عالمیان را که بوقت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را بجنت فیه درین خانه
در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها آیات بینات و آن سنگیست که از قدم خلیل الرحمن
بران بوده و آن نه یک آیه است بلکه چهار آیت است اول تاثیر آن سنگ از قدم ابرهیم دوم فرو رفتن قدم حضرت
در و تا کعبین سیم بقای رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که
آید درین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بجا نه آرد دست تعرض از وی کوتاه است
تا مادامی که در خانه باشد و گفته‌اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبت و مکافات جرمی که قبل از حج
مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابوالنجم صوفی گوید شبی طواف کعبه میکردم و نهایت وقتی صافی داشتم گفتم
خدایا تو فرموده که من دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد ناگاه هاتفی آواز داد که آمنا من النار یعنی که
مقام ابراهیم را یک آیه دانند در آن داخل حرم را یک آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را
ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیارست و ذکر آن تجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را
ذکر کرده چون میل قلوب بدان و اختصاص بقبلهٔ مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مستجد و هیچ پرنده بر بام خانه نشیند
و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانهٔ کعبه کند البته دیده‌اش اشکبار شود و اولیا هر شب ادینه در حوالی وی
حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضح بسیار است ❁ هر که چشم از اوصاف وی ارزد
کمال ❁ بجهان هیچ نکنیم که صد چندان است محققین گویند که نخستین خانه که در که صد اران حیث منظور ربه و لکن ینظر
الی قلوبکم موضع موضوع شد خانهٔ دل است و جمیع اجزای وجود برکت دل راه بحق یابند چه هرگاه اشعهٔ لوامع انظار ت
تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح و انوار انشراح از صفحهٔ وجه او لایح گردد و بصفت وسعت ولکن یسعنی قلب
عبدی متصف گشته مظهر اسرار لی یسمع ولی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب بدانها بر مطلوب خود
استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ سری قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت
است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت بسبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی
واسطهٔ ایمنی است از شمشیر قطعیت دوست و عاشقان را هیچ المی از فراق زیادت نیست ❁ نقلست بتیغم گر زنی باکی
بهجرم گر کشی طاقت ندارم ولله و مر خدا راست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع هر که توانائی
دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه و استطاعت بقول شافعی زاد و راحله است و بسخن صحت بدن و قدرت بر مشی
و کسبی که زاد از آن حاصل شود ❁ فرموده جمع زاد و راحله و صحت را استطاعت گویند و امن طریق نیز شرطست
ومن کفر و هر که نگرود بفرضیت حج فان الله پس هر آینه که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان

قل یا اهل الکتاب بگوای اهل توریة لِمَ تَکْفُرُونَ چرا می پوشید یا منکر و بد باشید بآیات الله بآیتها خدا در وجوب حج فرستاده وَاللهُ
شَهِیدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَی مَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگوای اهل توریة
لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِیلِ اللهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که بگرویده بخدای و دین حق قبول کرده را د
عمار یاسر و رفقای او که یهود ایشان را بگشتن خویش میخوانند تَبْغُونَهَا عِوَجًا میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف
یهود مسلمانان را میکنند در دین شما کجی است یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن نیست که ما نعت و صفت او برخی
که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که می طلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهید
بر راه راست و دین اسلام پسندیده است و از وصیت ابرهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر
عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم
میگوید إِنْ تُطِیعُوا اگر شما فرمان برید فَرِیقًا گروهی را مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یَرُدُّوکُمْ باز گردانند
شما را بَعْدَ إِیمَانِکُمْ بعد از ایمان شما کَافِرِینَ کافران را گروهدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این
جهود حقود و حسود بود پیوسته غیبت جوی و بدگوی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه درمیان یکجهتان انصار
افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان
شدند آن خصومت که بود بالکل و قتول شد شاس از زوی حسد تدبیری اکیختی که میان عداوت میان آن دو فریق تازه کند
و شخصی را فرمود تا میان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاس که حربی عظیم بود بین الفئتین سخنی درمیان افکند و قصیده
که در آن ایام مشتمل بر مفخرت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه درمیان آمد و ابیات قصیده بسامع
خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز سب خزرجیان
کردند و کار از مجادله بمقاتله رسید و دلیران طرفین قبایل و میدان محاربه پار اسستند و لفاز تیر انداختند و زدن کرده
غبار از سوکه بجا را بکیختند بیت ز بیکان کردی زرم برد ار ز دیگر سوی ابجهی درنگ و تاز ز دراقتاد نون نیزه وران
بگرزه ویزه و خنجر بران ف الحال جبرئیل علیه السلام بدین نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و آله بجمیع ایشان در آمده درمیان
دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من درمیان شما ام و داعیه رسوم جاهلیت داری پس از آنکه خدای تعالی شما
را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند
في الحال استغفار کنان سلاحها بر بیختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر
باز میگردیدند حق تعالی برین وجه خطاب میکند که وَکَیْفَ تَکْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَیٰ و حال آنکه شما اید
که خوانده میشود عَلَیْکُمْ بر شما آیَاتُ اللهِ قرآن وَفِیکُمْ رَسُولُهُ و درمیان شماست رسول او وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللهِ و هر که چنگ در

زنند بدین خدای یا کتاب او فَقَدْ هُدِیَ پس بدرستی که راه نموده شود إِلَیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بسوی راه راست یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتَّقُوا اللهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدن
است نزد اکثر علما این آیة منسوخ است چه تقوی بدان وجه که حق آن باشد هیچکس را متوانده بود پس عنایت
الهی بار این منت از ما رفع فرموده ناسخ این آیة فرستاد که فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزکاری کنید آن مقدار
که مقدور شما ست وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمان باشید بلفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة
امرست باقامة اسلام تا بر مسلمانی بمیرید وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللهِ بدین خدای که حبل المتین
است جَمِیعًا و ر شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم
امر میکند بر مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه الصلوة و السلام چه بی اگر بظاهر و باطن چنگ
در اتباع آنحضرت زنند نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید حاکه بی متابعت سید رسل
هرگز کی بمنزل مقصود ره نیافت از هیچ رو بهیچ دری ره نبرید آنرا که ز آستانهٔ او روی دل بتافت
وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از خدمت وی وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما افاضه
کرده و آن اسلام است و قران و هجرت بیلدا ایشان إِذْ کُنْتُمْ آنرا یاد آرید که بودید شما با یکدیگر أَعْدَاءً دشمنان که
پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَیْنَ قُلُوبِکُمْ میان دلهای شما برکت اسلام و میمنت خواجه انام
علیه الصلوة و السلام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برادران یکدیگر و گشتم و بودید شما تو اسطه ضلالت
و جهالت عَلَیٰ شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِنَ النَّارِ که از آتش دوزخ یعنی مشرف بودند بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را حال
در یافتی هر آینه بدوزخ می رفتید فَأَنْقَذَکُمْ پس شما را باز رهانید خدای مِنْهَا از آن حفره یا از آن آتش کَذَٰلِکَ
همچنان که بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد بیان میکند خدای و روشن میگرداند لَکُمْ آیَاتِهِ
برای شما دلایل وحدانیة خود را لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ و هر آینه باید
که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ بخوانند مردمان را بنیکوی که دین اسلام یا با ملاف مومنان با یکدیگر
وجهی را باشد که این داعیان موذنان اند که خلق را بعبادت خدای میخوانند وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند
بنیکوی وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و باز دارنده از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر
آنکه مخالف قران و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس وَأُولَٰئِکَ و آن گروه
که داعی خیر و امر معروف و نهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند وَلَا تَکُونُوا و مباشید ای مسلمانان
کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه

یُبَیِّنُ اللهُ

و سامریه و موشکانیه و از یهود و ملکانیه و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقهٔ دشمن دیگری و
اختلفوا و اختلاف کردند در دینی خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از
سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان
حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَٰئِکَ و آن گروه کافران و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ مرایشانراست عذابی بزرگ
یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ روزی که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ پس آنانکه سیاه
شود آرویهای ایشان حق تعالی میفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَکَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمَانِکُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان
خود مراد اهل کتاب اند که بیش ایمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار کردند و بدل
انکار کردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف کردند و نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از
استعداد سعادت ایمانی گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از سنت در ورطه بدعت افتادند
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بدانچه بوده بر که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
و اما آنانکه سفید باشد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت فَفِی رَحْمَةِ اللهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت
از قبیل تسمیهٔ محل است بنام حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هُمْ این سفید رویان
فِیهَا خَالِدُونَ در رحمت یا جنت جاوید مانند کانند تِلْکَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام
آیَاتُ اللهِ آیتهای خدای است در زواجر و بشایر و عده و وعید نَتْلُوهَا عَلَیْکَ میخوانیم آنرا
بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ براستی وَمَا اللهُ یُرِیدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از زد خود لِلْعَالَمِینَ
بر جن و انس یعنی برایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلهِ و مر خدای راست مَا فِی السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها ست
از نجوم و ملایکه وَمَا فِی الْأَرْضِ و آنچه در زمینها ست از ارکان و موالید وَإِلَی اللهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردیده
شود در کارها کُنْتُمْ هستید شما خَیْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلق أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده است لِلنَّاسِ
از برای مردمان قول آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در
جواب الست بربکم همه رحمت نموده و خیریة امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت علیه
افضل الصلوات تعلق و اعتبار بطاعت اکرم الرسل کن اکرم الامم نظم چون خدای پیغمبر ما را برحمت خوانده
افضل پیغمبران ما خیر الامم و گفته اند خیریت این امت در سه صفت یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید بمعروف
و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستحسن ندارد
وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللهِ بخدای و ایمان متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم است

وجوههم

چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند
أَهْلُ الْکِتَابِ علمای بنی اسرائیل از آنکه پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَکَانَ هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق
خَیْرًا لَهُمْ بهتر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگان اند یعنی ابن سلام و اصحاب او وَأَکْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان
بیرون رفتگان از دایره دین لَنْ یَضُرُّوکُمْ شما را ضرر نتوانند رسانید إِلَّا أَذًی مگر اندک رنجی که شما را اکنون دعوت کنند یا بهتانی بر
مسلمانان بندند یا اهل ایمان را بتمثال خود ترسانند که وَإِنْ یُقَاتِلُوکُمْ و اگر کارزار کنند با شما یُوَلُّوکُمُ الْأَدْبَارَ پشتها بر شما گردانند
و بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشود یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مدد کاری ضُرِبَتْ و ضرب کرده
شده عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت جزیة است أَیْنَمَا
ثُقِفُوا هرجا یافت شود آن ذل با ایشان باشد إِلَّا استثنای منقطع است یعنی خدای لازم ایشان است لیکن ایشان را
زینهار میدهد بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ بعهدی از خدای که قبول جزیة است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان باذن خدای تعالی بعد از قبض
جزیة وَبَاءُوا و باز گشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شده اند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضع
گشت عَلَیْهِمُ الْمَسْکَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بر ایشان چون احاطه بیت
مضروب را ذَٰلِکَ آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ کَانُوا بسبب آنست که ایشان هستند که از روی عناد
یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللهِ کافر میگروند و کفران باحکام توریة یا معجزات محمد صلعم وَیَقْتُلُونَ الْأَنْبِیَاءَ و میکشتند پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق او
ما واجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما موجب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این ابلغ است از آنکه اعتقاد
حقیقت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه از ابا یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان آیات را درعداد قاتلان
می آرد ذَٰلِکَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَکَانُوا یَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حده خدای
آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران او و ثعلبه اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشوده میگفتند ایشان
از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلام کرده اند و با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیة در شاد کرد لَیْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً
برابر بر کافران ایشان مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی بودند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند
مستقیم بر قول راست و عمل صالح و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه
و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت قرآن قیام
گرفتند یَتْلُونَ میخوانند آیَاتِ اللهِ قرآن آنَاءَ اللَّیْلِ در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشاء وَهُمْ یَسْجُدُونَ و ایشان
سجده کنند میکنند در ساعات شب و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
تاخیر عشا نموده مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدای را یاد نکنند

یؤمنون بالله صفت امت قایمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آرند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت
ویأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم یا بهر مأمورات شرع وینهون عن المنکر
و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا از منهیات ویسارعون و می شتابند فی الخیرات در ادراک
خیرات و اشتغال بمبرات واولئک و آن گروه یعنی امت قایمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین
از جمله شایستگان و پسندیدگان اند وما یفعلوا و آنچه میکنند من خیر از نیکی فلن یکفروه پس مر اینها سپاس
ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال ایشان نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفتند چنانچه توفیه
ثواب را شکر میگوید فی قوله وکان سعیکم مشکورا حفص در هر دو کلمه یا میخواند یعنی آنچه میکنند امت قایمه
از خیرات که در آن حسابر عند عمل ایشان ضایع نخواهد شد والله علیم و خدای داناست بالمتقین باحوال
پرهیزکاران ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بخواندند قرآن محمد ص و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند
لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علمای خود را یا آنچه رشوت
می گیرند از اراذل قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند من الله شیئا
از عذاب خدای چیزی را واولئک و آن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آتش
جاوید ماندگان اند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند بعلمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد و
خبیر لشکر کفار میفرمایند باخراج مشرکان در عیدها بر زبان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت
زار قومی که بزرگ و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فاهلکته پس هلاک
و نابود کرد آنرا باد مرکشت ایشان را وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بنابود کردن مزرعهات ایشان ولکن
انفسهم ولیکن ایشان استند که بر نفسهای خود ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مرتکب عقوبت می شوند صاحب یظلمون
کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها که نفقه میکردند لموقع در عدم انتفاع بدان کشت را بمار ده
که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق ما بسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه
است در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی پنهانی من دونکم از دون
مؤمنان که ازانهای جنس شما اند چنانچه جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا بایهود و عقد موالات بسته بسبب
نسبت قرابت یا حق رضاع یا جوار قرب رسم صداقت فرو نگذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از هم
نشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند درباره شما خبالا از روی تباهی

ودوا دوست دارند ما عنتم آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق آشکار شده است
دشمنی یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد که یهود پیوسته در
پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق با حضرت رسالت صلعم سخنان فتنه انگیز میگفتند
وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان اکبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند
قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الایات برای شما در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان
ان کنتم اگر هستید شما از روی انصاف تعقلون تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان چگونه
اند و مکامن ضرر که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار رسم دوستی میزنند
انتم بعنه است اولاء بتحقیر یعنی آگاه باشید شما بد آن خطاکاران یا جفاکاران طرح افکنید ی
پس بیان خطا میکند بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیزی
رسند که اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است
وتؤمنون و شما ایمان دارید بالکتاب کله بکتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند واذا لقوکم و
هرگاه که بشما رسند قالوا آمنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت
کنند عضوا علیکم الانامل میخایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را من الغیظ از غایت خشم و کینه
قل بگو ای محمد موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود اگر توبخت و حاصل المعنی اگر بخشم و دردی که از مؤمنان
در دل دارید میگذرانید تا بوقت مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان غلهای
که در دلهای است و مطلع بر آن کینهای که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعای علیم است حق سبحانه
و تعالی پیغمبر خود را صلعم فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را هم در آن خشم و کینه
و زنگی که دارید • بمیری از حسد پیوسته غمگین • که جز مرگت نخواهد تسکین ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما
نصرتی و غنیمتی چنانچه حرب بدر بود تسؤهم دلتنگ گرداند ایشانرا و بدحال شوند وان تصبکم سیئة و اگر
بشما رسد غمی و بلای چنانچه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوش دل و فرحناک شوند بدان و این علامت
کمال عداوت است که بغم کی شادمان و شادی کی غمناک گردند یفرحوا بها وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر خلاف
یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطه اعدا لا یضرکم شما را زیان نکند کیدهم
شیئا مکر و حیله ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بر آنچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط
رسنده است و احاطه کننده واذ غدوت و یاد کن ای محمد چون بامدادان بیرون شدی من اهلک از منزل خود

وان تصبروا

خود که اهل بیت بتول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنه ثلث من الهجرة
بوده آورده اند که ابوسفیان لشکر از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و با سه هزار سوار و پیاده که قصد [illegible]
و دویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلعم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان قتال
نماید و جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار قصد قتل
ایشان توجه نمودند در اثنای طریق عبدالله ابی با سیصد منافق لعنهم الله ترک لشکر اسلام مراجعت نمود و سید عالم
صلی الله علیه و آله وسلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشید کوه احد در قفا عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب
مدینه آورده و عبدالله بن جبیر با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود که توقف در مرکز و محافظت
آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود تسویه صف لشکر چنانکه اقدام کرد و این ماجرا است که حق سبحانه و تعالی فرمود که از
منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین میساختی و مهیا میکردی برای مؤمنان مقاعد جایهای ایستادن للقتال برای کارزار
و آنچنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود و قلب را بحمزه سپرد و حضرت مرتضی علی را بعلامت خود
تعیین فرمود والله سمیع و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتند علیم داناست
بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همت چون قصد کردند طائفتان منکم دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس
و بنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه بد دل کنند و باز گردند که بوقتی ابن ابی باز گشت والله ولیهما یعنی چگونه گریزند
و باز گردند و حال آنکه خدای ولیهما یار و نگهدار این دو گروه بود وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که
توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصرکم الله و بدرستی که خدای نصرت داد شما را ببدر موضعی که آنرا بدر گویند
و آن چاهیست منسوب ببدر نامی وانتم اذلة و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودند و ایشان
از حرب شما حسابی نداشتند فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشت منافقان بد دل نشوید لعلکم
تشکرون شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا لطف و نصرت بر شما زیاده گردد پس از مؤمنان در حرب بدر خبر رسید که
[illegible] یاد کن اذ تقول چون گفتی للمؤمنین گرویدگان را وقتی که درمانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نکند و بسنده نیست
ان یمدکم آنکه مدد کار کند شما را ربکم پروردگار شما بثلثة آلاف بسه هزار من الملائکة از فرشتگان منزلین فرود فرستادگان
از عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجاب
بعد از نفی یعنی مددکاری ما بدان ان تصبروا و اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید
و اشهر بکواهی آنست که صبر رسول روز بدر از حق سبحانه و تعالی مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس
از آن به سه هزار رسید و آخر به پنج هزار رسید چنانچه میفرماید ویأتوکم من فورهم و بیایند بشما از خشمی که ایشان راست بار فوز

باشند و هیجان دارند [illegible] هذا یمددکم که مدد میکند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف بپنج هزار سوار
من الملائکة مسومین از فرشتگان نشان کننده کان بر اسبان خود را و این عادت مستمر است میان مبارزان
که علامت بر خود یا بر اسب خود یا برجی • بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ نشانی
و از دنباله بر اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرفهای آن از عقب فرو گذاشته وما جعله الله
و نگردانید خدای را نشان ان امداد یا انزال آن ملائکه را اکثر شما را بروزی [illegible] الا بشری لکم مگر بشارت برای شما
بنصرت ولتطمئن قلوبکم به تا آرام گیرد دلهای شما وما النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم حاکمی که مددکم به
نصرت و خذلان او بمقتضای حکمت لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد یا به
بر دو منت کرد تا طرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان
و در آن واقعه فی الواقع شکست عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند او یکبتهم و اگر
خوار و نگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا پس باز گردند و هزیمت شوند خائبین در حالتی که بی بهره گان و نا امیدان باشند
دیگر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه [illegible] این دو قصه مشتمل بر فتح
و غنیمت و بر آن شکر باید کرد و دیگری مشتمل بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید در قصه احد اجمالا بر آن وجه
بوده که بعد از تسویه صفوف بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند لشکر مکه روی بهزیمت نهادند
اهل مدینه از لشکرگاه ایشان رخنه آغاز غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه که تعلق بدیشان
داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مبالغه فرموده بود اگر ما غالب شویم یا مغلوب شما از جانب موضع دیگر مروید برایید
تا راج و غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه عبدالله جبیر مبالغه نمود از تاکید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نرسید باوی توقف کردند باقی بغنیمت اشتغال نمودند
متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت
داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یارانش
قتیل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر طوفان بر کشتگان ایشان رسیده بار گشتند
و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهداء حمزه رضی الله عنه و جمعی از اصحاب
شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم جان [illegible]
رسیدن القصه هم بآن انجامید که سنگ بد گوهران در شاهوار درج لعل آبدار سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم
آزرده شد نظم • بود لعلش سهیل رخشنده • سنگ را رنگ لعل بخشنده • چون سهیلش دهن شکسته آمد

وما جعله الله
الا بشری لکم
الا من عند الله

سنگ ارد بر عقیق رنگ آمد ۞ و حضرت در میان کشتگان افتاده و جمعی از اصحاب بجانب شعب اُحُد رفتند و کافران
بازگشته روی بلشکر نهادند و حضرت رسالت صلعم چون از شهادت عم خود و مثله کردن او بعضی کشتگان و خوف یافت بر خاطر مبارکش
خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال اهل استیصال افکنند ندا از بارگاه کبریا و جلال این آیه بنزول اجلال یافت لیس لک نیست
ترا من الامر ازین کار که نفرین کنی شیء چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه تو نیست او یتوب علیهم کلمه او
اینجا بمعنی الا آنست یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قول آنست که داد برای عطف باشد و یتوب
معطوف است بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان
بقتل صنادید قریش یا منهزم شوند از پیش لشکر اسلام یا اگر توبه دهد چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشانرا چون
بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کردن کردند در غیر موضع آن و لله
ما فی السموات و مر خدایراست آنچه در آسمانها است و ما فی الارض و آنچه در زمین است یغفر لمن یشاء بیامرزد هر که را خواهد
و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کس را خواهد و الله غفور رحیم و خداوند آمرزگاراست دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة افزوده تو بر کنه از اضعاف
و مضاعف ... اجل در جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقتی معین اگر در اجل ... در ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال
مدیون مستغرق می شد واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما رستگار گردید واتقوا النار
و بترسید از آتش یعنی پرهیز از عملی که برساند بآتش التی آن آتش که اعدت آماده کرده شده است للکافرین مر کافران را و غیر
ایشانرا بالذات از برای کفار است و بالعرض از برای عاصیان تباه کار یا کافر را نماز تعذیب و مومن را نماز تادیب
و اطیعوا الله و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد که
رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید و سارعوا و بشتابید الی مغفرة بالخیری که سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردگار
شما آنها ملازم در مقابل لزوم جهت تشریف بندگان بوجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اولی که
جماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا هجرت قبل از فتح که یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد یا مقتضای خاص خود
ایست چرا در اصلاح قصه اُحُد نازل شد محققان گویند ان مسارعت بتقدم کل نیست بلکه بتقدم دلست ۞ بیت
این راه بپای تن بپایان نرسد ۞ تا جان ز تو قدم بجانان نرسد ۞ در بحر الحقایق آورده که نشان سیر درین راه بتقدم تو تنها که تزکیه
نفس است از اخلاق حیوانی و جز بدین قدم بمقام قرب و جنت و صال رسیدن محالست بیت بگذار ره هوا پرستی رو آر
سوی خدا پرستی و جنة و بشتابید بسوی بهشتی که ارزوی عظمت عرضها السموات پهنای آن آسمانهاست یعنی
مانند آسمانها والارض و زمینها صفت عرض ثابت کرد جهت آنکه وصف طول در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را

للمتقین

طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لایتجزی و موصل کرداند این طبقات را با یکدیگر تا
همه طبقی واحد گردد عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت آماده شد چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از ترک
الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء و در سختی مراد همه اوقاتست چنانکه هیچ وقت خالی از
مفرقی یا شرقی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری و درویشی یا بهجت و مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ
و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی ... طپانچه زد و فرمود که من هم می توانم که ترا طپانچه زنم و قادرم که
با طلبه از شکایت کنم اما نکنم و می توانم که از خدای تعالی عزت اسمه بنالم ولی ننالم و میسرم می شود که بقیامت حضرت برنم و داد خود
از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم نظم ۞ مردی کان بر
که بزورست و بردلی ۞ با خشم اگر برای دانم که کاملی والعافین عن الناس و عفو کنندگان از بندگان و در گذرندگان از کسی که بر ایشان ستمی
کرده باشند والله یحب المحسنین خدای دوست دارد نیکوکاران و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده
باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی علیهما السلام با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس
در آمد و از غایت دهشت پایش بجانب بساط در آمده کاسه بر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر رخسار مبارکش فرو ریخت
امام از روی تادیب نه از روی تعذیب در و نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ فرمود که خشم فرو خوردم و خادم
گفت والعافین عن الناس گفت عفو کردم خادم تمام آیه برخواند که والله یحب المحسنین حسین بن علی علیهما السلام جواب داد
که ترا از خود آزاد کردم نظم بدی را مکافات کردن بدی ۞ بر اهل صورت نه از بخردی ۞ بمعنی کسانی گره برده اند ۞ بدی را
نیکوی کرده اند والذین ۞ معطوفست بر الذین ینفقون مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و احسان
موصوف اند دوم تایبین غیر مصر و ایشانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناخوش یا او
ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بارتکاب معاصی و نزد بعضی فاحشه کاری ناپسندیده است و ظلم گفتار نا ستوده یا اول کبایر و
ثانی صغایر و گویند فاحشه زنا و ظلم قتل عمدست یا زنا آنکه مادون است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و در
تفسیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا منت کر شوند
و عده مغفرت که با استغفار باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب
و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای و لم یصروا و اصرار
نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد یعنی دیگر باسر آن فعل نرفتند و هم و ایشان که اصرار نکردند یعلمون
میدانند که عقوبت اصرار بر عذاب گناه عظیم است نزول آیه در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن
نزد وی آمد و نبهان را دل برو گشتن کرد و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع

قبل از ان زبان ندامت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک را بلوث و ای آلوده مگردان نبهان را خوف الهی
دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شتافت و صورت احوال بعرض آنحضرت رسانیده آنحضرت فرمود که
میان نماز و نماز چنین کارها میکنند حق سبحانه و تعالی برای تاکید امیدواری تایبان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابوالقیس فرود
آمده با بدالیش یا تقلید انصار که قصد گناه کرد و باز گشت فاحشه شده بتوبه و استغفار پناه آوردند اولئک
آن گروه تایبان که متسم بوده جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان و جنات و
و بوستانهای که میرود من تحتها از زیر اشجار آن الانهار جویها خالدین فیها جاوید باشندگان اند در آن و نعم و نیکو مزدیست
اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بوده من قبلکم پیش از شما سنن واقعها
میان جهانیان آنرا نعم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی است نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن راهست
و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند با انواع دینها فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و بینید بلاد و دیار
و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نا فرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان
هذا این کلام که در قصه اُحُد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم بیان سبب ... بیان
بیان حق است للناس برای عامه مردمان و هدی و زیادتی بصیرت و موعظة و پند و اندرز مشتمل بر رهبت و رغبت
للمتقین مر پرهیزکاران از او و لا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب اُحُد خواجه عالم صلعم بشعب درآمد
ابو سفیان علم جلادت بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت جل علا
تسلیه ایشانرا آیه فرستاد که سستی مکنید و لا تحزنوا و اندوه ناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وانتم
الاعلون و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب الحال ما از وی معارضه بر ایشان پیش و از ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا
برترید شما بآنست که کشتگان شما در جنت نعیم اند و از ایشان در دوزخ جحیم یا منتهای شما درجات عالیه خواهد بود و از ایشان درکات اسفل جحیم
آنست که ایشان بشارت بود مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان
یعنی بوعده حق که فرموده و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد
مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را بدر قرح زخمی والمی مثله مثل قرح بدیع
شما و تلک الایام و این روزها که هر روز نوکانی است نداولها می گردانیم از آن بین الناس میان مردمان
روزی بدولت و عشرت گوزد و روزی نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای
آنست تا پند گیرند ولیعلم الله و برای آنکه ببیند خدای تا بدانند اولیای او الذین آمنوا آنانرا
که بدو گرویده و یتخذ و برای آنکه فراگیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در هر که

جهاد کدام جانفدا کرده و کدام روی بگریز نهاده والله و خدای لا یحب الظالمین دوست ندارد ستمکارانرا
که ترک کانند ولیمحص الله و فایده دیگر در مداولت آنست که پاک کرداند خدای الذین آمنوا مومنانرا
از گناه چه بلا که با اهل ایمان می رسد کفارت ذنوب ایشانست و یمحق الکافرین و دیگر آنکه در نقصان افکند
و هلاک سازد کافرانرا ام حسبتم آیا پنداریدان تدخلوا الجنة اگر در آیید بهشت و لما یعلم الله
و نه بدید خدای الذین جاهدوا منکم آنها که را جهاد کرده اند از شما و یعلم الصابرین و ندیده شکیبایانرا بر فرمان
رسول یا صابران را بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده راحت
مشاهده نتوان رسید ۞ بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ۞ بهتر آنست که دیگر سخنی کل نکند و لقد کنتم
و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را
من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ملاقات کنید اسباب او از آنکه حربست فقد رایتموه پس بتحقیق بدیدید او را
می طلبیدید از مقاتله کین روا و انتم تنظرون و شما حال آنکه نگاه می کردید یاران و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر
میکردید در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم زخم خورده در میان کشتگان پنهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص
و عام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان
خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آن حضرت منهزمان را ملامت می کرد که چرا او را در قرار اختیار کردید
و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان عذرها کنند حق تعالی عذر ایشانرا آیه فرستاد و ما محمد و نیست بنده
ستوده شده من الا رسول مگر فرستاده پیش ازین قد خلت بدرستی که گذشته اند من قبله الرسل پیش
از وی فرستادگان افإن مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم باز میگردید شما
علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد می کنید یا مرتد می شوید و من ینقلب علی عقبیه و هر که بر گردد و
پس باز رود یا مرتد شود یا ترک جهاد کند فلن یضر الله پس زیانی نرسد بدان باز گشتن خود خدای را شیئا
چیزی را که ورود منفعت و ضرر او خارج بر درایت و سیجزی الله و زود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین
مر سپاس داران را و ما کان لنفس و نباشد و نشاید هیچ نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت
خدای و فرمان او کتابا مؤجلا نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی موجلا زمان او پیدا کرده
که پیش از آن نمیرد و از آن درنگذرد درین آیه تحریص مسلمانانست در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه
مقاتله با اهل عناد چه هر کرا داند که عمر او مقرر و اجل او مقدرست هر اینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک

وشروع در مهالک ومن یرد و هر که خواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداشت این جهان نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه
مقدر کرده ایم ومن یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهان نؤته منها بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو
برد در بهشت وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکرگزارندگان را بر نعمت جهاد وکاین من نبی و چند
از پیمبران یعنی بسیار پیمبران که در راه حق قاتل کارزار کردند معه ربیون کثیر و با او بودند بسیار خدادانان ربانی [illegible] معه
که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ده هزار ربی یعنی ربانیت نبی فقها و علما و اتقیا پیغمبر خود بودند فما وهنوا پس
سستی نورزیدند آن پیمبران و اصحاب ایشان لما اصابهم بدانچه برایشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد وما ضعفوا و ضعیف
نگشتند از بسیاری قرب وما استکانوا و زبونی نکردند با دشمنان تعریض منهزمان است و آنهائی که التجا با بن ابی نموده از
ابوسفیان خط امان میطلبیدند والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وما کان قولهم و نبود قول ربیان
بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب
منع نصرت و قتل صاحب دعوت بوده واسرافنا و درگذر از حد در گذشتن ما فی امرنا در کار ما وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای
ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه کافران فاتیهم الله پس بداد خدای ایشان را
ببرکت دعا و استغفار و بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت و غنیمت و یافتن غنائم وحسن ثواب
الآخرة و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت و رضا و لقا والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد
نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراضات از هر دو و توجه بانزدیکار هر دو ع من فارغ از
هر دو مرا وصل تو بس یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید مر کافران و منافقان چون آنچ
که از ابوسفیان امان کردند و در کشف آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند آن زمان که پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا
یافت شما را دیگر باره بدین رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی
اعقابکم برپاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس انکاه گردید شما خاسرین زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان
دشمن مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولیکم یار و دوستدار و مددکار شما است پس با کفار دوستی مکنید و نصرت
از غیر حق مجویید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری دهندگان است سنلقی زود باشد که در افکنیم فی
قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم خدای تعالی [illegible] در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود
ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرده باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان را سبب بوده بما اشرکوا بالله بانکه شرک
آوردند بخدای و انباز گرفتند ما لم ینزل به آنچه را که فرو نفرستاده است بانبازی او سلطانا حجتی و برهانی ما ایشان را
عذری بود و غرض نفی حجت است چه اگر بودی فرو فرستادی وماویهم النار و جای ایشان آتش دوزخ است وبئس مثوی الظالمین

و بد آرامگاهی است ستمکاران را دوزخ ولقد صدقکم الله هر آینه راست کرد خدای وعده وعده خود در آن باب
ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر می بودند چون صبر نکردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی
الله عنه نقل میکنند که خدای در هیچ موطن پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد هیچ برین سخن انکار کردند ابن عباس
فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرموده ولقد [illegible] نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم آنگاه که میکشتید کافران را
شتاب باذنه بقوت خدای یا بحکم او یا معونت او و در اول روز ظفر شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که نامرد دل
شدید وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید در امیر خود عبدالله جبیر و ترک اجر
گرفتید پس میل شدید بمغلوبیت من بعد ما اریکم پس از آنکه راه نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میداشتید از
نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبید یعنی غنیمت و نام طلبید و آن طایفه بودند که [illegible]
[illegible] مرکز فرمان بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم و از شما است من یرید الآخرة کسی که خواهد ثواب
[illegible] و سعادت شهادت و آن گروهی بودند که مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند
ثم صرفکم پس شما را بازداشت خدای و روی شما را بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان
لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان [illegible] ولقد عفا عنکم
و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما [illegible] مخالفت [illegible] والله ذو فضل
و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت علی المؤمنین بر گروندگان [illegible] اذ تصعدون
اذ

آنهنگام که دور میرفتید در هزیمت [illegible] ولا تلوون [illegible] علی احد بر هیچ یکی از مردان
بازنگرستید بر یکی که آن رسول است صلی الله علیه و آله و سلم والرسول یدعوکم و پیغمبر شما را میخواند فی اخراکم در عقب شما
میگفت الی عباد الله فانی رسول الله [illegible] فاثابکم پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم
غمی بعد از غمی [illegible]
فوت غنیمت [illegible] لکیلا تحزنوا [illegible]
علی ما فاتکم [illegible] ولا ما اصابکم [illegible]
[illegible] والله خبیر [illegible] بما تعملون [illegible] ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای بر
شما من بعد الغم [illegible] امنة [illegible] نعاسا [illegible] یغشی [illegible]
یعنی [illegible] طائفة منکم [illegible]
مرتضی علی علیه السلام [illegible]

[illegible] طایفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر
و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان
یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظن ناروا و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را می بود
که محمد را تمام نخواهد رسید یقولون میگویند هل لنا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر
و نصرت که وعده داده بود من شیء هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر نشد [illegible]
قبل خروج او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیار نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت کله لله مر خدای را است
[illegible] یخفون پنهان میسازند منافقان فی انفسهم در نفسهای خود از شکوک و شبهات
ما لا یبدون لک آنچه آشکارا نمیتوانند کرد لک برای تو و جهة خوف مسلمانان [illegible] کشف غطا و رفع
حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی ما را
من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی
اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر می بودید ای منافقان فی بیوتکم
در خانهای خود [illegible] لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنکه در ازل
کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف می
کردید هر آینه که مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع
اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از [illegible] آمنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او
واثق باشید ولیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند خدای ما فی صدورکم آنچه در سینهای شما است از اندیشها و بذات الصدور
تا پاک و خلاص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای داناست بدانچه در سینهاست
از سرایر و خفیات ان الذین تولوا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند [illegible] منکم از شما و هزیمت رفتند
یوم التقی الجمعان آن روزی که روی بروی آوردند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم
الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا ازیشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند ببعض
ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت رسول صلعم ولقد عفا الله و بدرستی که خدای در
گذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است حلیم
برده بار است و تعجیل ناکننده در عقوبت گناه کار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تکونوا مباشید

کالذین کفروا مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران گشته خود نسبی یا
اذا ضربوا فی الارض چون رفتند در زمین برای تجارت و بمردند او کانوا غزی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان
و کشته شدند لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا و کشته نشدندی [illegible]
پس نگاه ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید و این قول لیجعل الله تا بگرداند خدای ذلک آن مخالفت شما را یا گمان
ایشان را که اگر با ما بودندی [illegible] حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدای زنده
میدارد نه حذر و تدبیر ویمیت و او میمیراند نه سفر و نه حرب والله بما تعملون و خدای بهر آنچه شما میکنید [illegible] کان
از خیر و نیات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید
در خشنودی بر فراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدای ورحمة و بخشش از او و خیر مما یجمعون بهترست
از آنچه جمع میکنند از مال دنیا [illegible] آمرزش و بخشایش حق سبحانه و تعالی [illegible] کافران فراهم
می آرند از متاع غرور ولئن متم اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار
لالی الله هر آینه بسوی خدای که معبود شما است تحشرون حشر کرده میشوید و گفته اند اگر مرگ دریابد شما را
ای مخالفت کنندگان [illegible] نفس و هوا یا شهید گردید بتیغ ریاضت در طریق [illegible] شما را حشر با کسی خواهد بود که
دل و جان در راه او بذل کرده اید [illegible] اذا کان المسیر الی الله طاب المسیر الی الله بیت
کر مرگ رسد چرا هراسم کان راه بتوات می شناسم سرگان بره تو با پای مالت شایسته افسر و جالت
فبما رحمة من الله پس ببخشایش که ترا رسید از حق سبحانه و تعالی لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان
احد نزول آیة در آن وقت بود که حضرت رسالت صلعم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تعنیف و تشدید ننمود بکمال اسم
دلجویی و لوازم خوش خوی سنت بانهایت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرم خویی و نیکویی تو رحمت من
بود ولو کنت فظا اگر می بودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل نامهربان لانفضوا
هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو یا با تو نیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذر از ایشان
تقصیری که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و آمرزش خواه ازمن برای ایشان و اعمالی که در اداء حقوق می
ورزیدند وشاورهم فی الامر و مشورت نمای با ایشان در کاره که حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که
مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله [illegible] فاذا عزمت چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت
فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای نه بمشاورت ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست دارد توکل
کنندگان را و متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و بغیر او امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد

چنانکه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد
وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده از پس فرو گذاشتن او و علی الله بر کرم خدای
فلیتوکل المؤمنون باید که توکل مؤمنان و ما کان و نباشد و سزاوار نبود لنبی مر پیغمبر را ان یغل آنکه خیانت
کند در غنیمت بعضی اقوام صحابه رضی الله عنهم از پیغمبر صلعم درخواست نمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا
چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ گم شد حتی بعضی منافقان
از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلعم کردند حق تعالی ذمه جیب خود را خصوصا ذمه جمیع انبیا را
عموما ازین خیانت بری کردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند و من یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یات بما غل
بیاید بگناه آنچه کرده است یا بیارد آنچه را کرده یوم القیمة روز رستاخیز و علی رؤس الاشهاد و بدان فضیحت یابد
اگر همه سوزنی باشد بار نشسته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسن کهنه قبل از قسمت بر داشته بود نزد حضرت
رسالت صلعم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود در آن روز
کل نفس هر تنی را جزای ما کسبت آنچه کرده باشد از خیر و شر و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در وقت
افمن اتبع آیا هر که پیروی کند رضوان الله خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد کمن باء همچون کسی
که باز گردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت و مأویه جهنم و آرامگاه او باشد دوزخ و بئس المصیر
و بد جای باز گشتنست دوزخ هم اینها و اهل امانت که تابع رضوان حق اند درجات و خداوندان پایهای بلندند
یا رتبها از درجه هاست عند الله نزدیک خدای و الله بصیر و خدای بیناست بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت یعلمون
گذاری لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای تعالی علی المؤمنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان
ایشان رسولا من انفسهم پیغمبری از جنس ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای قرآن یا نشانهای
توحید و یزکیهم و پاک می کرد از ادناس مقتضیات طبیعت بشریات یا بهیج الحاج شریعت یا زکوه از ایشان
فرا می گیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا برهان گواهی میدهد و یعلمهم الکتاب و می آموزد ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه
و الحکمة و حدیث یا معارف عقلیه و ان کانوا بدرستیکه بودند مردمان من قبل پیش از بعث رسول صلعم
لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند بجهت تاریکی ظلمت
باطل مر جهانرا عالم فرای روشن او نور حق گرفت اولما اصابتکم آیا هر گاه که بشما رسد مصیبة نا بایستی از
هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قد اصبتم رسیده بود از شما بایشان مثلیها دو چندان را یافته بودید از کافران
دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن اسیر گرفته قلتم گفتید

از روی جزع انی هذا این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو بگو ای محمد آن آنچه بشما آمد
من عند انفسکم هم از نزد یک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب
غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز قادر و تواناست از فتح
و غنیمت و قتل و هزیمت قدیر توانا است و ما اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع یوم التقی الجمعان
در آن روزی که ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فباذن الله با مر خدای و بقضا و قدر او بود
و لیعلم المؤمنین و تا به بیند خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر شود و لیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند حضرت
الهی مر اهل نفاق و زیر بود و قیل لهم و گفتند مر ابن ابی را و او در وقت باز گشتن ایشان از راه اینکه
تعالوا بیایید و از حرب باز مگردید و بجای تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه
خدای او ادفعوا یا دفع کنید شر بیگانگان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا گفتند
اگر ما میدانستیم حرب میدانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانستیمی که آنجا جنگ خواهد بود
می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد با قوم خود صلح خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی
کفر آن روز که این سخن میگفتند اقرب منهم للایمان نزدیک تر بودند که بسوی ایمان یا ما اهل کفر اقرب بند در یاری دادن
که با اهل ایمان یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان
میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع نشود و الله اعلم و خدای داناتر است بما
یکتمون بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذین این منافقان آنانند که از
روی جهل یا بجهت فریب جهال قالوا لاخوانهم گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد
شهید شده بودند و قعدوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال
لو اطاعونا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا
کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید
عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که خود دفع قدر میکنند
در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید و لا تحسبن الذین و مپندار
آنان را اگر بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شدند در راه خدای که ایشان امواتا مردگانند ابن عباس
رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید
حق سبحانه و تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داده که در هوای بهشت طواف کنند و از میوهای

طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد
در پایه عرش خدای آویخته و ایشان میگویند خداوندا اگر خبر دهند یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم
تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی
فرمود جابرین انصاری که از شهدا بود از حق درخواست کرد که باز رجوع دنیا فرصت تا دگر شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بر موجب رفته که آمدگان از رجوع ممنوع اند و ممنوع باشند گفت پس خدایا از
سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده میندارید
بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان
میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا بوی شوند ایشانرا چون سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا همچو
زندگان یرزقون روزی داده می شوند از میوهای بهشت فرحین در حالی که شادمانند بما اتیهم الله
بدانچه که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و عطای
ورای آن مقصودیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوق پدید آید ذوات ایشان
را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند برزقون اشارت بآنست پس از آن بینبوع نور و مصدر
رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و تحیه واقع ابتهاجی زیاده از وصول و شرف افزونتر از بجاه و جمال
نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود مایه خوشدلی آنجاست که دلارا آنجاست میکنم جهد که خود را مگر آنجا
فکنم و یستبشرون و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند بالذین بآنانکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند
بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی
یا شادی ایشان بآنست که بر احوال آخرت بر احوال صاحب وقوف شده یقین دانند الا خوف علیهم آنکه هیچ
ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد و لا هم یحزنون و ایشان که اندوهناک کردند در مفارقت
دنیا و آنچه در و بگذارند یستبشرون شادمانی مینمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان
یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن مبذول ارزانی دارد
و ان الله و دیگر فرح دارند بدانکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار گرویدگان موحد
مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدای را و رسول را
وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابو سفیان از احد باز گشت سید عالم صلعم آخر همان روز که
شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکر یان احد در عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه

احد حاضر بوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در
حمراء الاسد معسکر ساختند جابر بن عمرو شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام با حیا
و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکسار نیست حق سبحانه و تعالی می ستاید بدین آیه انصار اکه اجابت
خدا و رسول کردند من بعد ما از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود ایشان را جراحتها للذین احسنوا آنکسانی را که نیکوئی
کردند منهم از ایشان بوفای عهد و اتقوا و برسید از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگ
یعنی بهشت آورده که ابو سفیان را بعد از رجوع عزم مراجعت روی نمود و بهزیمت استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت
مصمم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد نزول نمود هراسی در دل ایشان افتاد از و جاروای هزیمت
بمکه آوردند و در راه قافله تجار با طایفه از اعراب دید که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را از هر جا بجنبید
از ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر بسیار باز گشته اند و عزم جدال و قتال بلکه استیصال شما را در میان بر
بسته اند جماعت در حمراء الاسد با لشکر اسلام ملاقات نموده بر موجب فرموده ابو سفیان طرح تخویف انداختند و غایت اهل
مسلمانان را دریافته هیچ حال از تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب
ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه و تعالی در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان
آنانند که جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشان را مردمانی یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که ابو سفیان و
اصحاب جمع شده اند و متفق الکلمه گشته اند لکم برای قتل شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را
با جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد رسیدن این سخن مر مؤمنان را ایمانا تصدیق و یقین در کار خود
تا نترسیدند و قالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو
کار گذار است حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده و
آورده اند که روز احد ابو سفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که
در جواب او بگویید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود مقرر کرد که بمدینه
رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر باز گشته نعیم بیثرب آمد و هر چند مقدمات
تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود
حضرت با مجاهدان احد و جمعی دیگر که هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفتند و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار بدر
قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیه
فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیه سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابو سفیان

واتباع او بیند و ثمرهٔ حال مؤمنان اینست که فانقلبوا پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی
از موضع بدر بنعمة بعافیتی تمام یا ثوابی لا کلام من الله از خدای و فضل و زیادتی حرمت یا افزونی مال
تجارت لم یمسسهم سوء نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت آمدند
واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول و الله و خدای ذو فضل عظیم
خداوند فضل بزرگ است بر جمیع مؤمنان از مؤمنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود
یخوف اولیاءه می ترساند بوده دوستان خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل تاتار یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا
کرده بود تا بترساند بوده منافقانرا و از لشکر پیغمبر و ای کرد این شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان
گردد فلا تخافوهم پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان و خافون و بترسید از مخالفت امر من
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا و لا یحزنک الذین باید که اندوهناک نکردانند
ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر چون ابی ابن ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف
ورزیدند ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان لن یضروا الله هرگز زیان نرسانند خدای را النبی و دوستان
خدای را شیئا چیزی لب سارعت در کفر یرید الله میخواهد خدای الا یجعل لهم اگر کرده اند مر ایشانرا
یعنی ننهد حظا فی الاخرة بهره در ثواب آن جهانی و لهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ یعنی
بسیار و بیشتر ان الذین اشتروا الکفر بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا
الله هرگز زیان نکنند خدای را شیئا چیزی لب اشترا الکفر بدیشان عاید گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد و لا یحسبن الذین کفروا و نپندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود و نصاری و
مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهترست مر نفسهای ایشانرا
انما نملی لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را در دین باطل
خود ثبات ورزند و لهم عذاب مهین و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله و خدای
لیذر المؤمنین بر آن نیست که بگذارد مؤمنانرا علی ما انتم علیه بر آنچه که ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و انکار
و استهزاء در انکار بلکه مر آن حکمت الهی شد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا
کند پلید را که آلودهٔ نفاق است من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا جانی فانی تخلف
نموده با اعدای دین محاربه نکنند در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان که بغزالی وحی سید عالم را اعلام
و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت رسالت صلعم فرمود

کرامات مرا بصورت و جبلت بمن نمودند بهمان نسق بعینه که ذرات ذریه را بآدم صفی نموده بودند و مرا الهام
الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیهٔ ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین
دعوی بلند میکند و از حالات دل ما خبر ندارد تا غایتی که از ذرات میگوید که علم الیقین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق
آیه آمد که و ما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب برای امر پوشیده که
کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند و لکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن من رسله از فرستادگان خود
من یشاء هر کرا خواهد فآمنوا پس شما ای مؤمنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که متفرد است بعلم غیب
و رسله و باور دارید رسولانرا که بندگان برگزیده اند و وی شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد و ان تؤمنوا
و اگر ایمان آرید بر این وجه و تتقوا و بپرهیزید از نافرمانی و یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ
و لا یحسبن الذین و نپندارند آنانکه از دنیا رت مت یبخلون بخیلی میکنند بما آتاهم الله بآنچه خدای از مال و نعمت
من فضله بدیشان داده است از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهترست مر ایشانرا بل نه چنین است هو شر
لهم آن بخل بدترست مر ایشانرا هم در دنیا که باب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون
زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود و بجلوا به آنچه بخل کرده اند بآن از مالها که زکوة نداده اند فضحت
مر ایشانرا واقع باشد یوم القیامة روز رستاخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی عطا کرده
مالی و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری
و تندی زهر موی بر سر او ریخته باشد و دو نقطهٔ سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات است
پس آن مار را پایند طوق گردن او سازند مرد کنار روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا
مالک و انا کنزک من آن مال توام که در دنیا بدان مباهات می زدی و گنج توام که بسبب او طرح مفاخرت می افکندی
والارض گنج را از دل بیرون مال را بکن مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست و لله و مر خدایراست میراث السموات میراث
اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم بود لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار محققان گویند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پس از آن در ملک او نباشد
پس اموال آسمان و زمین را بر وجه مجاز گفته چه عاریت در دست ایشان و فی الحقیقت از آن خداوند است و لله ملک
السموات و الارض چه اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتیست که بخیل
را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت
باشد ای آنکه بجلک کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خورسند کنی این مال خداست صرف کن در راه او

و الله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که
بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنهارا که گفتند ان الله فقیر بدرستی که خدای درویش است و نحن اغنیاء و ما توانگرانیم
چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر صلعم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد
حق تعالی آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند ما قالوا
آنچه ایشان گفتند فخر با و عفار ابوداس اد کردند و قتلهم الانبیاء و دیگر بنویسیم نوشت کشتن ایشان پیغمبرانرا
بغیر حق بناحق و نقول و ما میگوئیم ایشانرا از نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش
سوزنده ذلک این عذاب شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق
فعل است و اکثر اعمال با یا بند و فعل ایشان قتل انبیا بود و عبادت عجل و امثال آن و ان الله و دیگر آن عقوبت
بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید ایرا از روی عدل شما را تعذیب
می سازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر
کرده و پیمان فرستاده الا نؤمن لرسول باینکه ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حتی یأتینا بقربان تا وقتی که بیارد برای
ما قربانی که تأکله النار بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربان حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف
نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خانه استاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سر را در پیش انداخته
متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتشی سفید بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده
در قربان پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه و تعالی
ایشانرا الزام میکند که قل قد جاءکم بگو بتحقیق آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای
روشن چون عیسی علیه السلام و بالذی قلتم و دیگر نیز آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست
چون زکریا و یحیی علیهم السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب خروج بود و پسر او یحیی را ان کنتم
صادقین اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان باید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کنند ترا اهل
باش فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که
جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر و الزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه و الکتاب المنیر
و کتابی روشن کنندهٔ حلال و حرام کل نفس ذائقة الموت چشندهٔ مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق
که همهٔ شما شربت مرگ بچشند و انما توفون اجورکم و جزین نیست که تمام داده شوید جزای اعمال خود را یوم القیامة
روز برخاستن از قبور فمن زحزح عن النار پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ و ادخل الجنة و درآوردند به بهشت فقد فاز

پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری با بود از حیاتی
دنیوی را بمتاعی تشبیه کرده که فروشنده در آن عیب بود و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بتحقیقت آن دانا
گردند معلوم شود که بهیچ نمی ارزد * در دیدهٔ اعتبار خواهیت * بر ره گذر اجل سرابیست * ایمن منشین ز
فی گرم و سرد گیتی * مشغول مشو برنج و زر دشتی لتبلون بخدای که شما آزمایش خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش
اهل شرک بعد از هجرت مهاجران دست تعدی بمال و ضیاع مرکب که در مکه داشتند دراز کردند و میفروختند و هر کرا از ایشان
در راه هجرت می آمد در آتش تعذیب و تهدید می سوختند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود
بنقصان و تلف و انفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و لتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین
اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین اشرکوا و دیگر میشنوید از آنکسان که
شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنان که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پیغمبر صلعم و هم بسبب خود و ان تصبروا
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و تتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و یا مشتم خیلی گذرید فان ذلک پس بدرستی که این
صبر و اتقا من عزم الامور از استواری کارهای و نیست درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست و اذ اخذ الله
و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کردند ایشانرا توریة و انجیل یعنی
علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه هر آینه ایشان بیان کنند للناس برای مردمان کتاب را اگر در شأن
محمد است صلعم و لا تکتمونه و بپوشند امر پیغمبر را حفص در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید
نعت پیغمبر را و مپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب یا پیمان را وراء ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثل است در
عدم التفات و اشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا بهای اندک را و آن مأکل و رشوتهای
احبار و اسافله بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند لا تحسبن الذین یفرحون
مپندار ای محمد آنانرا که شادی می نمایند بما اتوا بآنچه آموختند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و یحبون ان یحمدوا و دوست میدارند
که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته
سخنی دیگر آغاز کردند و چنان وانمودند که راستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیهٔ آن استحسان نیز بود این آیه
نازل شد یا در شأن منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر صلعم باز آمد ایشان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند
فلا تحسبنهم پس مپندار ای نبی و ای مؤمنان ایشانرا بمفازة من العذاب که اهل رستگی از عذاب قیامت یا عذاب دنیی
که قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه است و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز و لله
و خدایراست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها و الله و خدای علی کل شیء بر همه چیز تواناست

ابرار و عقوبت اشرار قَدِیرٌ توانا است آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصی
و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و نصاری از عیسی علیه السلام سوال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب
نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی علیهما السلام خبر یافته ایم و طلب معجزات تو مینماییم شاید اگر کوه
صفا را زر سازی آن را علامات یگانگی معبود تو بدانیم حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید
إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است از ستارگان و آنچه در میان اوست وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین
و آنچه روی اوست وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد شدن شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت
لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت لِأُولِی الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان
از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِینَ و این اولوا الالباب آنانند که
از روی خلوص یَذْکُرُونَ اللَّهَ و یاد میکنند خدای را قِیَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَیٰ
جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم یاد کرد حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من
احب شیئا اکثر ذکره شب و روز بجز از یاد تو در خاطر نیست ملکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست
یا مراد از ذکر نماز است که بر این هیات سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یاد کرد یعنی شکر است یعنی سپاس
میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت در آنست و بر نعمت قعود که مایه دادی صحت در آنست و بر راحت اضطجاع که آسایش تمام بسبب آنست
محققان گفته اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل که مورثی و حضوری تی باشد پس مراد ازین
ذاکران صاحب دلان اند که مشغول بذکر دل و جان اند قیاما در حالتی که قایمند یعنی متوجه با امر الهی و قعودا و قاعد باز
ایستاده اند از بلای و علی جنوبهم و بر جانب انداز انقلاب فنای یا قایمند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط
وقوف و علی جنوبهم آسوده کانند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار وهم غرور و خیال
بر دریده بخلوتگاه وحدت آرمیده ره و هم و خود بر خویش بسته بحق پیوسته و از خویش رسته وَیَتَفَکَّرُونَ حجاب کثرت از هم
و اندیشه میکنند از روی استدلال فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه
نماید بصانع حکیم و مبدع قدیم و جب و بعید و حیران از نظر دل ایشان رخواسته از غیبت بحضور آیند و از ذوی شهود در این
نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدن
باطل یعنی بی فایده کرده آن را بعبث و هزل سُبْحَانَکَ پاکی ترا است از آنکه چیزی بباطل آفرینی فَقِنَا پس نگاه دار
ما را بحمایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّکَ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل
مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر که را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ پس بدرستی که او را خوار گردانیدی

یعقوب وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست ستمکاران را از یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ یاری دهندگان
که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا بتحقیق که سَمِعْنَا
شنیدیم ندا زننده که باشکارا مُنَادِیًا ینادی میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلعم
یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلعم در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنود که زبان
بیان ندا میکند لِلْإِیمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ برین وجه که بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی
را و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا بیامرز گناهان ما را مراد کبایر است یا
مطلق گناهان گذشته وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّئَاتِنَا و درگذران و بپوش از ما سَیِّئَاتِنَا بدیهای ما را مراد
صغایر است یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران
رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنَا بده آنچه ما را وعده کرده
عَلَیٰ رُسُلِکَ بر تصدیق فرستادگان خود که تعلیم حاد است یا آنچه رسل بزبان وعده
فرموده از نصرت انبیا و مومنان یا آمرزش چنانچه انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه
نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمؤمنین والمؤمنات و چنان ابراهیم علیه السلام فرمود
رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد که واستغفر لذنبک
وللمؤمنین والمؤمنات وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ و رسوا مکن ما را روز رستخیز إِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ بدرستی
که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم و چهار خلیفه بزرگوارش ترتیب واقع شده و از حضرت رسالت صلعم از مرتبه شهود
خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته
از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا در رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا
ذنوبنا مرتضی علیه السلام از سر همت روی بطلب موعودات آورد که ربنا وآتنا ما وعدتنا
لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده پروانه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر
شده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
بآنکه گفت أَنِّی لَا أُضِیعُ من ضایع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما
ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم که مر عالی را اجریست این چگونه باشد
که مردان مهاجر را اعاقب بسیار یاد کرد و مهاجرات را از آن نصیبی نفرمود این آیه آمد که من علی

هیچ عامل را از شما ضایع نگردانم مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ از مرد و زن بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از
شما از برخی دیگر اند یعنی همه از یک دیگر مرد زنان از مردان و مردان از زنان مخلص سخن آنکه شما را در ثواب
یک حکم است هر که عمل کند مزد برد ذکورت و انوثت را در آن مدخل نیست فَالَّذِینَ هَاجَرُوا پس آنان که هجرت
کردند از شرک یا اوطان خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَأُوذُوا
فِی سَبِیلِی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بیازرب و ستم و صهیب که او را سیب اموال
برنجانیدند و کارزار کردند با کفار وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا و کشته شدند که در جهاد این عام مهاجرانند لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آینه در گذرانم از ایشان سَیِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ببوستانها که میرود
در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها پاداش دهم ایشان را ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای و صیغ
مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدای راست که نیکوی پاداش و پاداش نیکو نزدیک او است
در تفسیر آورده که مشرکان در عشرت بودند و فقرای مومنان بعبرت میگذرانیدند و در خاطر میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز
و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه و تعالی جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خطاب کرد و مراد درویشان امت اند لَا یَغُرَّنَّکَ
تَقَلُّبُ الَّذِینَ باید که فریب ندهد کَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِی الْبِلَادِ در شهرها براه تجارت چه آن تقلب
مَتَاعٌ برخورداری اندک است زود زایل شود قَلِیلٌ ثُمَّ پس آنگه بازگشت ایشان مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ
دوزخ باشد و بد آرامگاهیست دوزخ لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب
پروردگار خود و بمتابع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانها بران وجه که تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان باشند در آن
بوستانها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ در حالتی که این بهشتها پیشکشی باشد از نزدیک خدای نزل آن را گویند که در منزل مهمان مهمان را حاضر کنند
و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و بزرگداشت او باشد و هر گاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی و تماشای پرتو
انوار لقا تا چه باشد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرَارِ و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه بهتر است مر نیکوکاران را اتباع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ
و آنچه زیادتی نیک است بسوی باغ بهشت یعنی دعوت الکتاب بخواهم بهشت و دعوت دیدار بخواهم و بدرستی که از اهل کتاب
وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ بدرستی که قرآنست و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست خَاشِعِینَ لِلَّهِ ترسندگان مر خدای را لَا یَشْتَرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِیلًا
أُولٰئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده که توریه است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او عِنْدَ رَبِّهِمْ
إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ در حالتی که ترسکارانند با متواضعان مر خدای را بدل میکنند
با حکام توریه یا نعت پیغمبر بهای اندک را چنانچه احبار رشوت خوار آن گروه مومنان

خاشع متقین مرایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده نزد پروردگار ایشان
بدرستی که خدای زود حساب است آسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ای گروه مومنان آمَنُوا
صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد بر اعدا و حقیقت آنست که بر آمدن احکام شرعیه و بر طاعات را شاق باشد
اصْبِرُوا و شکیبائی نماید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقابله اعدا
را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا از ای کفار از مومنان باز توانند داشت و نزد
بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید
محققان گفته اند صبر کنید برمجاهده نفس بمنع از هوای و امر بطاعت مول و مصابره فرمایند بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در
بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایند بر رابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات
تا باز رسته شوید از جهت وجود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا باقی گر بقا خواهی فنا شو که فنا کمترین چیزه
که بزاید بقا است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ ای مردمان بترسید و پرهیز کنید الَّذِی از خشم و عذاب پروردگار
خویش خَلَقَکُمْ آن آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال السنه
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا و بیافرید از آن تن تنها جفت وی را که حوا است و اصح آنست
که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراکنده کرد و منتشر گردانید از او آدم و حوا بواسطه توالد
و تناسل رِجَالًا کَثِیرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از مخالفت امر خدای
الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ آن خدای که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر حاجتها طلبید و سوگند بیکدیگر میدهید
وَالْأَرْحَامَ بآن خدای و پرهیز کنید از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای است و بوده و
باشد کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا بر شما دیدبان و نگاه دارنده یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات
و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بر وقت غیرت بر نا پاک و بی پاکی از او شرم دارد هر که موقف بود با که خدای حاضر
و ناظر است در همه جای در و دیوار حاجب و بواب نیست در دیدن خدای حجاب در پس پردهای تو بر تو کی
تواند مخالفت با او وَآتُوا الْیَتَامَیٰ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان که بحکم وصایت
و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال ایتام تصرفات ناشایست میکردند خلل اکو سنند لاغر خود را در
رمه ایتام در آورده گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه و تعالی فرمود
وَلَا تَتَبَدَّلُوا و بدل مکنید الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ مال پاک خود یعنی فرا مگیرید مال جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن
منهید مال ردی را که بنسبت شما طاهر است وَلَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَیٰ أَمْوَالِکُمْ آمیخته با مالهای خود

و درستی که خوردن مال الیتیم یا تبدیل یا خیانت در آن هست نزدیک خدای گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان
نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بولایت عمومت اموال او را متصرف شد چون پسر بحد بلوغ رسید
مال خود را از عم طلبید در ادای آن تعللی میکرد و مرافعه ایشان بمجلس علیه نبوی افتاد و این آیه فرود آمد و غطفان گفت اطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب
الکبیر بزبان راند و تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وان خفتم و اگر می ترسید یا می دانید الا تقسطوا که عدل نکنید و راستی
نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه نقل میکند که این آیه در شان کسی فرود آمده که در حجره تربیت او بود
و ولایة تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق حرمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو
گذارد با نواع مشقت او را نرام می شد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیة فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین
مر یتیمان و ادای مال ایشان نا ورزیده عدالت و رزید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء روش
از زنان مثنی دو گانه و ثلث و سه گانه و رباع و چهار گانه تا که مختارید که اعداد مذکوره هر کدام که خواهید بخواهید
فان خفتم پس اگر ترسید یا دانید الا تعدلوا اگر عدل نخواهید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یکی از زنان
او ما ملکت ایمانکم یا کنیزکی گیرید آنچه را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرفست
ذلک ادنی این اختیار واحده یا سری نزدیکترست الا تعولوا که میل ننمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید.
و بدهید مر زنان را که در قید نکاح آورده اید کابینهای ایشان را و در حالتی که هست آنها
هدیه و عطیة از خدای بخشنده شده با ایشان پس اگر این زنان خوش خوی باشند و بخشند
مر شما را و بگذارند از سر چیزی از کابین از جهة نفس یعنی بطیبت نفس و خوشدلی پس بخورید
آن چیز را سازگار خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلعم بدین وجه تفسیر فرموده که
هنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و دردی نباشد ولا تؤتوا السفهاء و مدهید سفیهان را که فرزندان
اموالکم مالهای خود را خطاب با اولیای سفیهان است اضافه مال بدیشان جهة تصرف ایشان است در آن بحفظ ولایت
التی جعل الله آن مالهای که گردانیده است خدای لکم قیاماً برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام
امور دین چون حج و زکوة و جهاد و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم و بهره دهید سفیهان را یعنی
وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم و بپوشانید ایشان را جامه بقدر حال وقولوا
لهم و بگوئید بعد از منع مال مر ایشان را قولاً معروفاً سخنی نیکو و پسندیده مثلاً اگر یتیم باشد گویند این مال از آن تست
و من خزینه دار توام و بوقت تسلیم تو خواهم کرد و زنان را بر وعده کنند که خوش دل سازد ایشان را وابتلوا الیتامی
و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز در حسابات اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه

ق

حتی اذا بلغوا النکاح تا آنکه برسانند بحد نکاح و این کنایة از بلوغ است فان آنستم پس اگر دیدید
و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشداً از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فادفعوا
الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشان را که در دست شما بود ولا تأکلوها و مخورید ای اولیا
مالهای یتیمان را و تلف مکنید اسرافاً باسراف از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض
کرده باشد وبداراً و دیگر اتلاف مکنید در مال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن ان یکبروا از ترس
آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند ومن
کان غنیاً و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم باز دارد و عفت
خویشتن داری بجای آرد ومن کان و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در دست ایشان است فقیراً درویش
و محتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف بنیکوی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقداری که
اجرة مرسومی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گردانید الیهم اموالهم به یتیمان مالهای ایشان
فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مالها تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید وکفی بالله
و بسنده است خدای حسیباً گواه بندگان یا جزا دهنده را اعمال ایشان یا حساب کننده در روز جزا
آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلق و مردان خورد سال را میراث نمیدا ده اند
و میگفتند در مال کسی برد که بر دشمن قتال تواند کرد و بطعن و بضرب نیزه و شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف
تواند آورد چون حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه
بجناب نبوت پناه صلعم آمد و فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من
از او سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنا عم بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بینوا
گذاشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را طلبید و صورت ماجرا بجواب ایشان باز راندند ایشان همان
قانون جاهلیت را پیش گرفته خواستند که طریق پدران آبا و اجداد را رونق دهند که آیه آمد للرجال
مر مردان که خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند پدر و مادر والاقربون
و خویشان نزدیک وللنساء و مر زنان را نیز حصه ایست مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدین
و اقربا بگذارند مما قل منه از آنچه کم باشند از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود حق سبحانه و تعالی مقرر
ساخته برای ایشان نصیباً بهره مفروضاً باندازه پدید کرده واذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت
مواریث اولوا القربی خویشانی که میراث نمی برند والیتامی و یتیمان که بیگانه باشند والمساکین و درویشان

فارزقوهم پس بدهید ایشان را چیزی منه از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که حضار
مجلس را بسبیل تصدق چیزی دهند و گویند این بسبیل وجوب بوده و آیه مواریث و صایا منسوخ شده وقولوا لهم
و بگوئید مر این جماعت قولاً معروفاً سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الذین باید که بترسند آنانکه
لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافاً فرزندان عاجز و ضعیف خافوا علیهم
بترسیدند بر ایشان از بینوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس
قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مراعات مرعی دارند و فکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند بعد
از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند چه مرا ایشان را جایز هست یا نی و بر آیینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد
پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگری جایز نشمارند ع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از
خدای بترسند ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولاً سدیداً سخنی راست و درست لبی عاری از حیل و عزه
نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جرات یأکلون اموال الیتامی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلماً
از جهة بیداد و ستم انما یأکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم ناراً در شکمهای خویش آتش و چه آتشی در انوار آورده
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی بر انگیزد روز قیامت قومی را از گورها
و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان گفتند یا رسول الله آنها کدام طایفه اند فرمود که نمی بینند که خدای تعالی میگوید انما
یأکلون فی بطونهم ناراً و در تیسیر گفته است که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون او
او اگر زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید و بدین علامت هر کس شناسند که این آکل
اموال یتیمان است پس بر این سخن حمل اکل بر ظاهر انسب است وسیصلون و در روند و باشند که انداخته شود خورندگان مال
یتیم و حفص معلوم خواند معنی آنست که بزودی در آیند سعیراً در آتشی افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را
فی اولادکم در فرزندان شما و حاد در میراث ایشان یا میکرد اند بحکم خویش در باره که فرزندان شما سهام میراث
برین وجه که للذکر مر مردی باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت
نساءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان راست ثلثا
ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد وارث یک دختر فلها النصف
پس نصف مر او راست از آنکه متوفی گذاشت ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد مر هر یکی را منهما السدس
از ایشان حصه ششم یک است مما ترک از آنچه گذاشته باشد ان کان له ولد اگر باشد او را فرزند مراد از فرزند متوفی را
ولد و فرزندی خواه زن و خواه مرد فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده فرزندی وورثه ابواه
فلامه

و میراث برند همین پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او راست سه یک از مال و چون حصه ولادت کرد او
و نصیب ام تعیین مقرر شد که باقی نصیب الاب است فان کان له اخوة پس اگر باشند مر متوفی
را برادران مادری یا پدری یا بعضی پدری با بعضی مادری فلامه السدس پس مادر را باشد ششی یک
از متروکه و این نصیبها که بجهة ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها
وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم خوانده و عطی آنکه موصی میت است او دین یا بعد از ادای
دینی که در ذمه مورث باشد آباؤکم پدران شما وابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم
که کدام از ایشان اقرب نزدیک ترست و بکار آینده ترست لکم مر شما را نفعاً از جهة منفعت یعنی
نمیدانید که از اصول و فروع و ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرة بشفاعت
وحق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس گردد سهام مواریث را و فرض کرد فریضة ثابت
از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای هست علیماً داناست بمصلحت هر یکی از ورثه حکیماً حکم
کننده در تعدید میراث ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنچه گذارند زنان ان
لم یکن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه غیر از شما خواه
مونث و خواه مذکر خواه ولد باشد و ولد ابن ولد هر چند پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر زنان را باشد
فرزند بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک است مما ترکن از آنچه بگذارند زوجات
شما و این نصف یا ربع که حصه شماست خواهید گرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات شما یوصین
بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضای وامی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع
و مر زنان راست چهار یک مما ترکتم از آنچه میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند
ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از
غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولد شما را فرزندی بهر وجه که باشد فلهن الثمن پس آن
زنان راست ثمن که هشت یک باشد مما ترکتم از آنچه گذاشته اید من بعد وصیة از پس آنکه وصیتی
که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وان کان و اگر باشد
رجل یورث مردی که از وی میراث میگیرند کلالة کسی که والد و اولاد ندارد او امرأة یا زنی
بود کلاله وله و مر این مرد و زن نیز درین حکم داخل است اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر
مادری باشند فلکل واحد پس مر هر یکی را منهما از این برادر و خواهر السدس ششی یک یا حصه سه از

فرض کرد و امیدانی بر شما

از میراث کلاله و مذکر درین صورت یکسان است فَإِنْ كَانُوٓا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ بیشتر از برادری
یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بجای خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از هر دو نوع شُرَكَآءُ فِى ٱلثُّلُثِ انبازانند در یک
پی خرده ثلث ذکور بر اناث و این میراث برایشان میرسد مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَآ
وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی غَيْرَ مُضَآرٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بوارثه
در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و در دین زیان آنکه اقرار کند بدین مرکسی را که در ذمه
او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِّنَ ٱللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَٱللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
ومنات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و متوبه گناه ایشان عفو فرماید
تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ ٱللَّهِ اندازهای حکم
خدا است که از آن در نباید گذشت وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ و هر که فرمان برد خدای و رسول او را در بن حکمها يُدْخِلْهُ
در آرد خدای او را ببهشت جَنَّٰتٍ تَجْرِى بوستانهای که می رود مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ از زیر اشجار آن جویها
خَٰلِدِينَ فِيهَا در حالتی که داخل درین جنات جاویدان باشند وَذَٰلِكَ و آن ادخال مطیعان در جنت
بصفت خلود ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را
چون عیینه بن حصین فزاری که میراث بدهیم مگر کسی را که برپشت مرکب معامله تواند کرد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد
که هر که فرمان خدا و رسول نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ و درگذراند اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده
يُدْخِلْهُ نَارًا در آورد خدای در آتش و چه آتشی خَٰلِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن در مذهب صحیح
آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُۥ و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ ٱلْفَٰحِشَةَ
بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِن نِّسَآئِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَٱسْتَشْهِدُوا۟
پس بخواهید ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه آن زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل مِّنكُمْ از شما
که مؤمنان اند تا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ اگر این چهار تن بر زنا برایشان گواهی دهند فَإِن شَهِدُوا۟
پس نگاه دارید این زنان را در خانها تا بند کنید اصح آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده
که ایشان را در خانها محبوس ساختند حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ تا وقتی که ایشان را متوفی سازد ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان
کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی تعیین کند که از حبس خلاص یابند
و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه
کدام است خواجه که الثیب بالثیب ارجم والبکر بالبکر مایة جلدة تعذیب عام است پس بحکم این حرف امساک

منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَٱلَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَٰنِهَا
بیایند بفاحشه مِنكُمْ از شما که مسلمانان آزادید فَـَٔاذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت
کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ایشان را بدست ایذا باید کرد فَإِن تَابَا پس اگر توبه کردند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا
و کار خود را باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا۟ عَنْهُمَآ پس شما روی بگردانید یعنی دست بازدارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و
نفی منسوخ شده إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای است توبه پذیرنده از بندگان رَّحِيمًا مهربان بر توبه کاران
إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى ٱللَّهِ بر خدا است بطریق وجوب ... از روی وعده که خلاف برآن محظور
نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای آنکسانی است که يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بدی میکنند بِجَهَٰلَةٍ بنادانی و بیباکی
فرموده که گناه مؤمن بجهالت یعنی از روی شک و عناد و جحود و استکبار نیست و می شاید که جهل باشد بعقوبت
آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت میکنند بحق سبحانه و تعالی مِن قَرِيبٍ از زمانی نزدیک یعنی
پیش حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح آنست که
زمان قریب پیش از مرگست و اگر بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی را اگر یک نفس پیش از مرگ
توبه کند ملایک بطریق امتحان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش چابک بودی و مؤید این قول است که حضرت رسالت صلعم
فرموده که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل در زمان نزول او معلوم نیست پس
هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی و با درد و الم باش هردم
دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُو۟لَٰٓئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ ٱللَّهُ توبه دهد خدای
و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای بتوبه تایبان حَكِيمًا حکم کننده بانکه تایب را
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ بدیها میکنند
حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّى گوید بدرستی که من تبت
ٱلْـَٰٔنَ توبه میکنم اکنون سخن در شان توبه منافقان است و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت
معاینه در نزع از ایشان مقبول نیست وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود
ندارد قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا أُو۟لَٰٓئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنکه بر کفر بمیرند أَعْتَدْنَا
لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد
آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی

از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل بتصرف خود آوردی
پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر او را خود تصرف کردی یا او را
از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او
این کس ببردی و اگر زن قبل القای جامه بر و باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را برو دست نبودی و در اول ایام
اسلام همین قانون عمل کردندی تا وقتی که ابوقیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و باز ماند پسر ابوقیس
که از زنی دیگر داشت بتحت تصرف در آورده با او بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه دارد باو
دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت صلعم عرض رسانید خواجه عالم صلعم فرمود که بخانه بازگرد و پای اضطرار
در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین درد مبتلا بودند
روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله کلنا کبیشة بر کبیشه ما هم بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ام
و لباس محنت و ازان قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رأفت این آیت فرستاد که يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ای گروه گرویدگان
لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست مر شما را أَن تَرِثُوا۟ ٱلنِّسَآءَ آنکه میراث گیرند زنان را كَرْهًا از روی ناپایست
و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت برآن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت
بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت نفی ما عدا نمیکند لقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ چه قتل در وقت
عدم خشیه هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب بامر داینست که از زنان خود دلتنگ
آمده برای آنکه از مهر خود درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز
مدارید لِتَذْهَبُوا۟ برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ بعضی از آنچه ایشان را داده اید از مهر إِلَّآ أَن يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند
بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده بشهود عدول حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را
و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون زن سرباز زند از صحبت مرد مرد او را بود که از روی خلع طلب کند و گفته اند فاحشه زناست و حکم
آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب
فواحش نشده باشند بِٱلْمَعْرُوفِ بنیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بمور نموده است شرع از احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی بهتر از این
نیست فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را ناخواهید صبر کنید بر آن فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ
و اگر داند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز کرده خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدتُّمُ
و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَّكَانَ
زَوْجٍ بجای زن دیگر وَءَاتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَىٰهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنطَارًا مال بسیار بکابین

فَلَا تَأْخُذُوا۟ پس فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بدو داده اید شَيْـًٔا چیزی را اندک و بسیار أَتَأْخُذُونَهُۥ آیا میگیرید چیزی از آن
بُهْتَٰنًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُّبِينًا و گناهی ظاهر و گناه سوی بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین
آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته چون استرداد آن کند گویا ادعای آن آنست که آن مهر فرض کرده و این
بهتان صریح است وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و چه جهت تَأْخُذُونَهُۥ و ای شما باز میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است
بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر افضی کنایه از مباشرت وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنكُم از شما در وقت عقد
مِّيثَٰقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله
که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت از ازواج آبای خود را نکاح کرده اند حق سبحانه ازین نهی فرموده که وَلَا تَنكِحُوا۟ و بزنی مخواهید و بنکاح
در میارید مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم آنکه خواسته اند پدران شما مِّنَ ٱلنِّسَآءِ از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته
است قبل از تحریم که معفو عنه است إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً بدرستی که نکاح زن پدر بود عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل را اشراف عرب
کرده بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم و مبغوض بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شده
مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَآءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه
اشارت بدان است دوم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد
أُمَّهَٰتُكُمْ نکاح مادران شما و اسم ام عموم دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر
هرچند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر او هرچند حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و بنت نیز عامست هر زنی که نسب
او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل است وَأَخَوَٰتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی
بوده باشند یا برحمی که گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدر و مادری را وَعَمَّٰتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی
که با پدر کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود در صلبی بوده یا برحمی هر دو زن عمه آنکس است و این سه طریق ثلاثه متصورست یعنی پدری یا
مادری یا مادری پدری وَخَٰلَٰتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استوار داشته باشد
یا برحم گذشته خاله آنکس است و وقوع آن بر وجه مذکور امکان دارد وَبَنَاتُ ٱلْأَخِ و دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت
شود از وجه ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ ٱلْأُخْتِ و دختران
خواهران از هر وجه که اخوت ظاهر شود و تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد ایشان هرچند
پایان رود همه داخل بنات اخت اند وَأُمَّهَٰتُكُمُ و حرام کرده شده مادران شما ٱلَّٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شیر
داده اند شما را مرضعه مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده و زنی که
شیر گرداده باشد آن زن را که شیر او بوجه با ام الولد و رضاع واقع شود حرام رضاعی اند وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ و خواهران شما

حوردن امام ۴ باکثر برانند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب سی بکذار و پنج بار شیر دادن و خوردن
شرق حکم رضاع ثابت نمیشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر و رضاع همین
حکم دارد وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در ترتیب شما پرورش می یابند و شرط
در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول
کرده باشید فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده باشید بایشان این دخول
کنایه بیان حرمت است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات
زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما اند چون حضرت رسالت صلعم زینب را
بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح در آورد مشرکان اعتراض کردند
که زن پسر خود را خواسته این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسرخوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا
و دیگر حرام است آنکه بر شما جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میانه دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنکه از پیش گذشته
یعنی قبل از نهی تحریم آن معفو عنه است و برخی از مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام
جمع کرده بود میان دو خواهر لیا [?] در یهود او را جیل [?] مادر یوسف علیه السلام و در دین او حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای غَفُورًا آمرزگار است آنانی که از اهل ایمان در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان
بر کسانی در اسلام این عمل بجای آورده اند و بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت
را سرمایه تمام است نظم ❊ سرمایه عاصیان بیازار امید ❊ غفران تو و رحمت بی غایت تست ❊

الجزو الخامس من اجزاء الثلاثين وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان
إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مگر آنکه مالک شده است دستهای شما یعنی ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در روز
حنین از غنایم اوطاس مال بر قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بجنب [?] نسب می شناختیم
اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل وطی اسیران متردد گشتیم ایشان اگر چه
زنان بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه صلعم این آیه نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند
اما چون بسبب گرفتن ملک یمین شما اند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان
و گفته بعد وطی ایشان را حلال میدانند كِتَابَ اللَّهِ لازم باشد فرض خدای را در باب مناکحات ما بعد مذکورست
معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما نوشتنی در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کردانید مر شما را مَا وَرَاءَ
ذَٰلِكُمْ آنچه غیر این محرمات مذکورست و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة او بر خاله او و بر خواهرزادگان و برادرزاده با نکاح

مطلقه ثلاثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزویج خامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل آنها در کتب
فقه مذکورست و چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه طلب
زنانی را که غیر محرم باشند و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ مالهای خود را مُحْصِنِينَ در حالی که بان تزویج متعفف باشید
یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هرکه برخوردار
یافته اید و منتفع بِهِ مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً
مقرر کرده و مفروض ساخته در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که از ازواج و زوجاتید
فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان
عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزها بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی
در نفقه یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای است دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار ها در
بیان نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر کرا استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانائی و توانگری
أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید که نکاح کند بزنی
آنچه مالک آنست دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده اند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست
بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما و تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماءاند مِنْ بَعْضٍ
از برخی دیگر اند یعنی متشارکید در ایمان یا شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزکان نکاح کرده را
أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهرشان باذن مالکان ایشان باید
مُحْصَنَاتٍ در حالتی که آن کنیزکان نگاه دارند فرج خود را غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان باشند آشکارا
وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان پنهان فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آنهنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را
از حرام بسبب تزویج حفص بصیغه مجهول خواند و معنی آنست که آنهنگام که ایشان شوهر کرده باشند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند
بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس برایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حد
که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عامست
اما کنیزک را تغریب کنیزک نصف عام شمع [?] فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بمذهب در زنای عبید و اماء
رجم نیست ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسیست که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ از شما
که عزب باشند وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در حیات ولد خود

از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است هر کسی را که صبر تواند کرد از نکاح اماء رَحِيمٌ مهربانست برخصت دادن
بندگان در آن يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید
شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم است و اسمعیل علیهم السلام یا روش
پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز کردد بر شما بتسهیل اثقال و دفع احمال و تخفیف احکام آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ و راستکار و درست کردار در آنچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد
آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهد آنانکه از غفلت یا از روی عناد
يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی
بزرگ چون آیه تحریم برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عم و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عم و امثالهم
پس اگر خواهرزاده حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل
که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ
آنکه سبکبار کرداند شما را در احکام نکاح بروجهی که سبکبار شوید شیخ ابا یزید رحمه الله فرمود که مراد تخفیف است در اثقال عبادات
و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبکبار کردیم و گفته اند ضعف آدمی
آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف تا ضعیف در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بایشان
باز دارد یا در تراوش [?] او نیست و محنت شکیبایی محققان گویند حق سبحانه و تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد او را
بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس در حال او پدید آید رقم تهمت
ضعف بر صفحه حال او کشیده زبان اعتذار بگشاید و نیم او نظلوم جهول هم از زیر خود الت [?] دفع ما قال من آن ظلوم جهول که اول
کنتی ❊ چه آید از ضعیفان ای کریم و از جاهلان ❊ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای
یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و جنایات و سرقه
یا بعقود فاسده یا سوگند دروغ یا دعوی باطل و گواه زور الغصه نا حق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد
تصرف تِجَارَةً بازرگانی و سودی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس
خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را پیش بت قربان کردند یا خود را در مهالک و مخاطرات می افکنند یا ارتکاب ذنوب
یا خوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او بمباشرت اعمال که موجب سخط ربانیست إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای است

بِكُمْ بشمایانست رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت رحمتست وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند و بفعل آرد
منهیات مذکور عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود
باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی مراد از آتش دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که
نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از گناهان خورد شما از نماز تا نماز و از جمعه تا جمعه
و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز
کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا
برعکس علما را در کبایر اختلاف است بعضی برانند که هر گناهی که خدای نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن باتش باشد یا خلود یا ما
بالغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا عذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم کبیره است و غیر آن از گناهان
صغیره گویند و در انوار آورده که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حدی مترتب ساخته یا
در باب او وعیدی بصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات کاشی مذکورست که اگر
بپرهیزید از کبایر که اثبات غیرست در وجود و اقرار وجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قالب
محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمعست نظم
تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع ❊ غرقه شو در لجه دریای جمع ❊ در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه
تعلق با مور متعدده پراکنده سازند و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی ❊ چون تفرقه دلت حاصل زمرد را یکی سپار
و ملکه هم در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و
زنان از آن محروم اند و در جهاد با وجود غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر زنان از میراث می برند و زنان با ضعف
حال و کثرت احتیاج نصیب مردان گرفته اند راه حسرت می سپرت کاشکی ما را در دار رجولیت دخل بودی
تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیه آمد وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای تعالی افزونی
داد بِهِ بدان بزرگی از امور مال و جاه بَعْضَكُمْ بعضی از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی از شما دیگر که زنانند
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ
نَصِيبٌ و مر زنان را نیز بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بدیشان دارد چون عفت و طاعت ازواج
پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو بهره دیگر مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ
از کرم و بخشش او تا مراد شما را بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدایست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی

دانات پس هرچه دهد و بهره که دهد خیانت باو جزانت شاید که مقیس اگر توانگرت کرد اند او مصلحت تو از تو بهتر داند
در زمان جاهلیت فرزند اجنبیها پسر خواندند در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از ان نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ و برای هر یکی از شما جَعَلْنَا آزندیم مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا آن را از نصیب خود کنند وَالْأَقْرَبُونَ از انچه باز
گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده می کردند و رسم محالفه و معاهده در میان می
آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من از میراث بر تو
ترث عاقلک بی عاقل تو این سخنان را بگو کند و گوی می ساختند و حلیف را شد پس از حلیف مقرر بود چون ایت مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله حق از ما حلیفها دارند که با چیز میراث از دیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث
فرود آمد و هیچ سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و انکسانی که در محالفت دلبسته اند أَيْمَانُكُمْ
دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر طریق مجازت و سبب درین اسناد انکه مخالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی
فَآتُوهُمْ پس بدهید ایشان را نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت بآیت اولی
الارحام منسوخ است إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خداست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و خفایای
شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت قیس طریق نشوز
پیش گرفته با شوهر لجاجت بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و شکایت پیش پدر برد و باتفاق
بملازمت حضرت رسالت صلعم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت بقصاص شوهر وی حکم فرمود پدر و
دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهاده و جبرئیل علیه السلام آیه آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کار گذارانند سلطانانند
عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت صلعم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای
تعالی کاری خواست وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرًا و مفهوم آیت تفضیل مردان است بر زنان چه مردان ادب کننده و کار
فرماینده زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچه تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را که مردانند
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنان اند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم و جهاد و کمال صوم
و صلوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی
میراث و امثال آن و اکثر انبیا و آنچه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف است وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت داد مردان را
بر زنان بسبب آنچه نفقه میکنند بدیشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان
شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدا را یا قیام کنندگانند بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان
مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت با آنکه نگاه داشت مر ایشان و آن زنانی که

تخافون

تَخَافُونَ میدانید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گویید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان
نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه ها
یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد
و نشکند و هیچ عضوی را زشت نگرداند و گفته اند وعظ نزدیک نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب
وقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرا برند شما را و آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید
عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم از شما
راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیا
زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا
داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا
و داوری دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر از
طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا اصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ
سازگاری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا دانا بمعامله
زوجین خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و پرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید
بِهِ شَيْئًا بوی چیزی را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با مادر و پدر إِحْسَانًا نیکویی کردن
بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان و بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ
و با درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویش و ند شفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ
و با همسایه بیگانگان انکه خویشی ندارد با همسایه کافر و حقه جوار تا بجهل برای مقرر کرده اند و مطلقا همسایه
را ده خبر یابند و دفع ضرر باشد از ایشان و در صحیح مسلم بروایة انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل
الجنة الا من امن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرمود که هر گاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان
کنی پس حق همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرو گذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز
داری و همسایه دل که روح است نیکویی نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی
و همسایه روح که سر است از غیبت مواطن شهودات و مجال مکاشفات مانع نشوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر
و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که نظم همسایه و همنشین و همره همه اوست ؛ با دلق گدا و اطلس
شه همه اوست ؛ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ؛ بالله همه اوست و ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ

بِالْجَنْبِ و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت و صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت این
میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت
حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی است وَابْنِ السَّبِيلِ و با راه گذریان و مهمانان أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا بندگان
و پرستاران که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر که باشد
مُخْتَالًا خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فَخُورًا
نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی گزارد و نه باحسان خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست ندارد خدای
آنان را که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود در راه حضرت رسالت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران و مهاجران او نفقه مکنید که اندک زمان را فرومانده و محتاج گردید و مآل کار او
معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای آنان را دوست نمیدارد که خود بخل کنند وَيَأْمُرُونَ
و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ
از نعمت خویش یا مراد بیان نعت است و صفت سرور کائنات صلعم که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریه و آنرا میپوشیدند
وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت را صلعم می پوشیدند
عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که دوزخ است وَالَّذِينَ و برای آنان که بر عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان ملاحظه ناموس و
این ها مشرکان مکه بودند که بر دشمنی آنحضرت جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان نمودند یا منافقان که انفاق ایشان
مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
نگرویدند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد
دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا بد همدمی که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت
نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فبئس القرین حکیم الهی میفرماید نظم هر کجا که قرین توست ؛ آن سرانز
همنشین توست ؛ دوستی جو که جان بیفزاید ؛ در دو عالم ترا بکار آید ؛ دیو را همنشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ
اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون
کردندی حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بدیشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
بِهِمْ بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان عَلِيمًا دانا و جزا فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا بدرستی که

خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره وزن ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر با تعمق نظر
بکرده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره غیریست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد چندانی وزنی
بنود حقیقت این سخن نفی مبالغه است در نفی ظلم نه از ابواب معین همسنگ ذره کم نخواهد بود و نه بر عقاب مقرر
بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و فاسق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد
مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان مومن يُضَاعِفْهَا ثواب افزوده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را
زاید ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بمفضل و رحمت بی استحقاق عمل أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگی را مزد
اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا چون بیاریم
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال است خود
گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین گروه از امة تو شَهِيدًا گواه تا گواهی
شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطایف قشیریه مذکور است چون پیغمبر صلعم شنیع است ساخته اند شهید امت
بر میانند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع
شود در گواهی انبیا و آن روز قیامت است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شدند بخدای
وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوَّىٰ اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان
زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان مبعوث نگردند ما کنایت از آنکه ایشان آرزو میکنند آنکه خاک شوند چه
زمین بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی پنهان نتوانند داشت از خدای حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز نگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه
شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست جهت عبادتیست تا مور بها ملکن نهی است از کثات
سکر که مانع است از ادای عبادت ؛ روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه شراب خورده
که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سرافرازی و بیهوشی صدای اذان شام باستماع ایشان کرم
رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان بغایت سکر در سوره قل یا ایها الکافرون لا را که در چهار موضع مثبت است
حذف کرد و این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول نشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ
آنچه را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قومی روحانیه که رقم شهودی بر صفحه جان دارند که
نزدیک مشوید و قربت در مسجد جامع وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی هوا هشیار
شده دانید که چه میگویید و بشناسید که سخن با که میگویید المصلی یناجی ربه ای که در مستی هستی مانده

وایلادر خودپرستی مانده بر در ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان پستی مانده وَلَا جُنُبًا یعنی نزدیک مشوید
بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر اگر روندگان باشید یعنی مسافر باشید با نماز آب نبود در آن عمل
بر تیمم نماز توانید کردن دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن حَتَّى تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند
مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضَى
بیماران مراد بیماریست که در آن از استعمال آب ترسند أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ مِنْكُمْ
از خلا جای و بحدث شده باشد بخروج خارجی از احد أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاقی
بدن زن شود از غیر محرم و اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد امام مالک و امام احمد بر آنند که لمس بشهوت وضو را بشکند
و بغیر شهوت ناقض نیست ... مباشره فاحشه را که تماس فرجین است بی حایل دانسته را آله ناقض وضو میدانند و بر هر
تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس وغیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا
طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است که بشاه اسلام در منزلی بی آب فرود
آمده بود و پس از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد گم شد و بسبب فقدان آن در
توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایة کردند بر سر او بخیمه در آمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
در کنار وی نهاده در خواب است زبان بطعن بگشاد و بر انگشتان نیز طعنه بر وزد ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد و بر صورت حال و ملال صحابه
اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و متقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
قصد کنید جزوی از اجزای ارض که پاک باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ تمام رویهای خود
وَأَيْدِيكُمْ و بمالید دستهای خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا هست عَفُوًّا در گذرانده از شما
و محو کننده آثار غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنها که داده اند
ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از کتب و از علم توریة يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و مراد
ایشان آن بود که نعت و صفت حضرت رسالت صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعث آنحضرت انکار نمودند وَيُرِيدُونَ
میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ اگر شما ای مومنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است
بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهود اند وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدا وَلِيًّا دوست و تولی امور شما وَكَفَى بِاللَّهِ
و بسنده است خدای نَصِيرًا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آن کسان که بدین یهودیه متدین شده اند يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغیر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت و صفات حضرت صلعم یا تاویل کلمات توریة
بروفق رای و طبع خود یا تغیر کلام بغیر مانند آیه رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلعم می آمدند و چون آنحضرت

را از امری سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منحرف شده همان کلمات جز که ایشان را منحرف می ساختند لاجرم چاره
از روی کار ایشان برداشته و خود که دشمنان یهود همخنان ترا که چه معنی از موضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند سَمِعْنَا
شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا را آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اخفار
عصینا میکردند و حقیقت آنست که بزبان قال ایشان سمعنا میگفتند و زبان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ
بشنو در حالتی که غیر شنونده باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادی
پس معنی کلام اینست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا بود و وجه ذم چنانچه است که اسماع شنیدن برد میگویند بشنو
غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذمت بوده و
دیگر میگفتند رَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه ذم حش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود آنست رعونت بوده بر آنحضرت
و کلمه یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعرض میکردند آنحضرت را بر علی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند
لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالتی که دایندن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی معنی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند
بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت اوی باینه و بطریق سخن راعنا میگویند و آیه ذم آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ
و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که منسوب بود ایا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بنبانی موسی علیه السلام
معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن رات وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر تو وَاسْمَعْ و بشنوی
ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر ایشان را از استهزا اسید انام و طعن در دین اسلام
وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن براند است خدای تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده
بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازاة بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی ضعیف که معتد به
و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان می آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او
رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارداست که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب اشرف طلبید و گفت یا
معشر الیهود از خدای بترسید و دایره اسلام قدم نهید چه من سوگند میخورم که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما
آورده ام حق است و شما در توریه از حال من خبر داده اند مهیای گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نترا میدانیم و نه از نعت و صفت آن
خبر داریم آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسان که شما را کتاب داده اند یعنی توریه آمِنُوا بگروید و گرویده بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرود ستاده ایم
بر بنده خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مرآنچیز را که با شماست یا آنکه مطابق
کتاب توریه است در اصول دین پس بدان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویهای شما را یعنی صورتهای را نیست
سازیم با اثر چشم و ابرو و بینی و لب و دهن بر و نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَى أَدْبَارِهَا بر پس سات قفاها

آن یعنی تبدیل رو را بصورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا منبت سازیم
تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان
بر پس سر بود و این نهایت در غایت زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را کما اصحاب و دور کنیم از رحمت خود یا
مسخ سازیم أَصْحَابَ السَّبْتِ همچنانکه براندیم یا مسخ گردانیدیم كَمَا لَعَنَّا روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند و
روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر آینه خواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا
يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنانکه او را شرک آرند و بدو شریک گیرند در عبادت وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ
ذَلِكَ آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان یا بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد رحمه
فرموده که می آمرزد قبل از عذاب هر که خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ هر که شرک آرد بخدای و
انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَى پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که بر آن مستحق عذاب الیم گردد
و چون فرقان این که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعید و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند
ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم و پسران ما مالک ممالک نبوت بودند و سالک مسالک فتوت بوده اند
و ما بر سبیل الاتیان معز و مکرمیم حق تعالی و تقدس ستایشهای ایشان را نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمی نگری بدیده
بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ می ستایند و ثنا میگویند نفس خود را این که نحن ابناء الله و احباؤه
پاکیزه گی و پکنائی نسبت میدهند چنانچه منقولست بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت
صلعم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نه ایشان گفتند ما همچنان ایشانیم سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما
نیز در پکنائی مثل اینهاییم زیرا که اگر گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی از خود که
تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکی یاد کند و بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند
وَلَا يُظْلَمُونَ و آن گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فَتِيلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه
خرما باشد یا بمقدار فتیل از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خواهند کشید و نقصان بپاداش و
مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنگر ای محمد ایشان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و در می بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَكَفَى بِهِ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان
إِثْمًا مُبِينًا گناهی بزرگ که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون اخطب
و سعد بن خثیم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با هفتاد تن از اشراف قوم بمکه آمدند و زعما و اعیان آنجا
او را بر جنگ حضرت رسالت صلعم تحریض کردند و پنجاه کس از بطون قریش بر پشت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه

باز چسپانیده با ایشان بر حرب و جدال اسلام سوگند خوردند و خاطر از این فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس یعنی ابو سفیان از
روسای اهل کتاب که طریق زایران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام قیام بطریق
آبا و کرام خود مشغول می باشیم محمد آیت او ربت با دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت راست نام نهاده و دین
پدران ما را بدی داند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخن گفتند دین شما حق ترست و آیین شما انسب تر ابو سفیان
گفت ما را اعتقاد شما و ثوق اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق
سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَلَمْ تَرَ ایا نمیدانی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی
آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریه که بواسطه عداوت مسلمان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو
که قریش راست و گفته اند جبت ساحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان بود و ایشان متابعت وی می نمودند
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ و میگویند آن جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا
در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هَؤُلَاءِ این گروه کفار قریش أَهْدَى راه یافته ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
سَبِيلًا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَئِكَ آن گروه متعنت و متعصب
الَّذِينَ آنکسان اند بخواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت حق وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای
براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع کند عذاب از وی أَمْ لَهُمْ یا ایشان راست
یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت غیر از
خود سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر نصیب ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید
حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر لو فرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آنگاه لَا يُؤْتُونَ
النَّاسَ ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نَقِيرًا بآن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است
در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فیروزی بیشتری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ
از فضل خود که آن بعثت حضرت رسالت است صلعم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت است صلعم و عرب
جمیع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان لقوله تعالی ان ابرهیم
کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و گفته اند فضل آنست که حق سبحانه و تعالی مباح گردانید او را
جمع میان بیشتر چهار زن و یهود برین حال حسد می بردند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی
حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابت پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد برند

چاین صورت مخصوص بآنحضرت نیست فَقَدْ آتَیْنَا پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ اِبْرَاهِیمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود
و عیسی اند علیهم السلام الْکِتَابَ یعنی توریة و زبور و انجیل وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ایشان را با وجود نبوت
مُلْکًا عَظِیمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است
چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشت و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است که اگر حسد نمایند بواسطه کثرت
ازواج است پس داود و سلیمان بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و از کتاب قرآن
و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام ربعت با تایید ملائکه فَمِنْهُمْ از یهود مَنْ آمَنَ بِهِ کس بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم
بامحمد صلعم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ صَدَّ عَنْهُ کس است که اعراض کرد از خبرها در باب نسا و تصدیق نکرد و باز داشت
وَکَفَیٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است بدوزخ سَعِیرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه ...
بپوشیدند و کفر ورزیدند بِآیَاتِنَا بدلایل وحدت یا آیات قران یا معجزات سَوْفَ نُصْلِیهِمْ زود باشد که ایشان را درآریم
نَارًا در آتشی و چون آتش كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوست های ایشان با آتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم
برای ایشان جُلُودًا غَیْرَهَا پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله
منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل شود بر سبیل تحقیق آنست که احراق از ان بیرون و بحال باز آرند پس این تبدیل وصف است
نه تبدیل عین و تجدید این حکم از جهت لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را یعنی هر زمانی پوست ایشان را تازه می سازند تا احساس عذاب ایشان کمتر نشود
تا بچشند عذاب و آن چشیدن دایم باشد اِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستی که خدای است عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب کافر منع
نتواند کرد حَکِیمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند ایشان مومنان در آن
أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِیهَا مر این بهشتیان را باشند در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
زنان پاکیزه از نجاسات بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا در سایه با نهاکه آفتاب آن را زایل نکند چون
در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایت از آسایش و راحت ...
نکته مندفع میشود سخن کسی که بگوید چون در بهشت آفتاب نیست که حرارت او حادث شود پس ظل چرا باشد و فایده او چیست
حقیقت ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مشارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه
از زوال بیرا از نقص و اشتمال مقدس و مراد از ظِلًّا ظَلِیلًا آن سایه است بی زوال بپذیرند یک ... در سایه گریز که آنرا زوالی نیست
اِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ اینکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن حضرت رسالت

ملا ظلیلا

صلعم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان طلحه طلب دارند کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت
و مادر کلید بوی نمی داد و میگفت اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد المدار بطریق ارث بما
رسیده و عثمان مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد انتظار می کشید آخر الامر بزور از سلافه
آمدند با واز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حضرت بگذرد کلید برد داد و گفت تو ستانی به که
بتعدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت صلعم آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی
بستاند عباس رضی الله عنه برخواست که یا رسول الله چنانچه ضیافت سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابه خانه نیز
بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد
و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت رسالت صلعم گفت اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح
بمن ده گفت اینک بستان با امانة الله القصه بعد از آن نبی بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی علیه الصلوة و السلام
رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابه با اهل البیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم میدیتی داده فی الحال جبرئیل علیه السلام
باین آیه نازل شد و حضرت رسالت صلعم فرمود که یا علی شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه از آن کار که بیرون کار از مردم
بشما نفعی خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که حذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان طهارت
حضرت اختیار فرمود کلید ببرادر شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم ادای امانت درین
قضیه مخصوصه نازل شد اما تمام امانات در حکم داخلست در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل
که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چنانچه وجود اظلال نسبت با آفتاب پس
همچنان وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و با اشعه عالم افروز از افق طالع شده
بزبان حال میگوید أَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا چگونه ظلال متواری میکردند و اثر ایشان بکلی محو می شود بر همین منوال
چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق علای ذاتی و الله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات
وجود ظلیت باهل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید نظم جلوه بها
پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید خیمه از شیر آمد و هر روبه او کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَإِذَا
حَکَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اگر حکم کنید براستی
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ نیکو خبریست که شما را بآن پند میدهد بر ادای امانت و عدل
در حکومت إِنَّ اللَّهَ کَانَ بتحقیق که خدای است سَمِیعًا شنوا بقول عثمان که گفت بامانت بَصِیرًا بینا برسال
نزد مفتاح بوی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان أَطِیعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ

و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرا سرایا اند
که حضرت رسالت صلعم در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب نزول است که حضرت نبی صلعم خالد بن ولید
را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد چون که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مرد
مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من بسبب اسلام خود در منزل مانده ام اگر اسلام مرا دست
گیری خواهد کرد باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی در خانه خود
ساکن شد و خالد بامداد آن لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از ان مسلمان کسی را نیافت پس او را اسیر
و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمان است و من او را امان داده ام خالد گفت
از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی خالد و عمار بسیار
شد و بجانب نبوت مآب آوردند و صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلعم امان عمار را برقرار گذاشت
و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه نازل شد فرمان برید اولی الامر را یعنی امرا سرایا ثعلبی فرموده که اولی
الامر علما اند و درین بودن اشارت اقتدوا باللذین من بعدی در شان ایشان نافذ شد و از آن گفته که جمیع صحابه نیز گفته اند
یا فقها یا علما یا ارباب عقول و رای نزد عرف اولی الامر خطاب کنند و پیران طریقت که تربیت اهل سلوک اشتغال نمایند
و سالکان را فرمان برداری ایشان لازم است قطعه هر که بر خط فرمان دلیلی فرستند کی میرسد پیش روی بر راه آوردن
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد باید پیش پیروی راه نمایان کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید
فِی شَیْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس بازگردانید آن را بکتاب خدای وَالرَّسُولِ و رجوع
کنید با رسول در زمان حیات او بسنت آنحضرت بعد از وفات او إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید تا از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ گروید بخدای وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و رسول نمایند که ذٰلِکَ این رجوع خَیْرٌ
بهتر است شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا و نیکوتر از جهة عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد که گفت
که پیش او امت حکم خود کنند محتاج گشتند یهود منافق را بمحکمه نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب اشرف میل می نمود
عاقبت پیش حضرت رسالت صلعم آمدند حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن
جهود زد که من بحکم محمد راضی نیستم بیا نزد امیر دیگر رویم و دیگر باز مرافعت کنیم القصه بدر خانه عمر رفتند یهودی با وی
دعوی و حکم نبی صلعم باز گفت از منافق استفسار نمود که بدین وجه است گفت آری من بدین حکم راضی نیستم و از تو حکم طلب
نمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم بر استی که میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه با شمشیر کشیده
بیرون آمد و سر منافق را بینداخت و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بدین وجه باید داد و آن روز حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لقب نهاد و حق سبحانه تعالی این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِینَ یَزْعُمُونَ بسوی آنکه
گمان می برند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ بدانچه فرستاده شده است بر تو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ و بدانچه
پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یُرِیدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ یَتَحَاکَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کعب بن الاشرف
که بغایت طاغی و یاغیست وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه مامور بودند جهان بایمان و همه مکلفان نیز مامورند أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ بآنکه کافر شوند
بحکم طاغوت وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت حق شیطان أَنْ یُضِلَّهُمْ آنکه گمراه کرداند
ایشان را که مایل طاغوت اند ضَلَالًا بَعِیدًا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند نمود وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون گویند مر
منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بدانچه خدا فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او کند
رَأَیْتَ الْمُنَافِقِینَ بینی منافقان که از روی عناد یَصُدُّونَ عَنْکَ اعراض میکنند از تو صُدُودًا اعراض کردنی از روی عداوت
فَکَیْفَ پس چون باشند و چه خواهند کرد إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِیبَةٌ عقوبت صد و دو لو اعرض عا قدمت ایدیهم
بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل بود مر آن منافق را ثُمَّ جَاءُوکَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار
بگشایند و دیه قتل خود طلبند یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ که سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم ما بمرافعه کس دیگر
تا بازبرابر بدر خانه إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی که بالا حق شود وَتَوْفِیقًا و تألیف و موافقت که بین المتخاصمین پدید آید أُولَٰئِکَ
آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِی قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان است
از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشان را بموعظه یعنی منع کن از نفاق و دروغ
وَقُلْ لَهُمْ و بگو ایشان را در خلاء فِی أَنْفُسِهِمْ در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِیغًا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در
دلهای ایشان که ای شما به که از ان نفاق کردید و آن تهدید است بقتل یا بجلوه مکاره برایشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم
هیچ فرستاده ببندگان خود إِلَّا لِیُطَاعَ مگر آنکه فرمان برند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدا وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
آنگاه که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جَاءُوکَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب
آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را
لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدا را تَوَّابًا قبول کننده توبه گناهکاران رَحِیمًا مهربان بآمرزش طلبان در
معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمی واقع شد در آب ماهی که هر دو از ان مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه
ایشان بمحکمه سید عالم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد و از روی بی ادبی گفت
که معلوم است مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که فَلَا وَرَبِّکَ یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند و بحق
پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد و ایمان حقیقی حَتَّىٰ یُحَکِّمُوکَ تا وقتی که ترا حکم سازند فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در آنچه

عنهم

اختلاف افتد میان ایشان تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا یاد در دلهای خود تنگی
وگرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند و منقاد فرمان تو تسلیما فرمان
برداری بظاهر و باطن بی اعراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب ابی بلتعه بجهت بیرون آمدند حوالا و بدیشان رسید و پرسید که حکم
کرد صادر شد حاطب [illegible] که از برای پسر عمه او در این سخن بود نه کردن تاب می داد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت
قاتل الله هولاء این چه کرده اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و او را متهم میسازند که بنی اسرائیل آورده اند در زمان
موسی گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند
تا هفتاد کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدا که اگر محمد صلی الله علیه و آله
وسلم فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود همین گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ولو انا و اگر چنانچه کتبنا علیهم
فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا
من دیارکم یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند ما فعلوه نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم الا
قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ولو انهم و اگر ایشان که منافقان اند فعلوا بکردندی ما
یوعظون به آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف می نمایند بآن لکان خیرا هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل
واشد تثبیتا و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان واذا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین
ایشان لآتیناهم هر آینه بدهیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثواب آنرا که نعیم و
جنات ولهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راهی راست که از آن بمقصد رسند یا بهشت روند
آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدا بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده
و زار و نحیف گشته حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا تغیر کرده و روی تو [illegible] بود بگو
درد رنج گشته گفت یا رسول الله [illegible] که در جدائی تو آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم بیت ای آرام جان زندگانی
مشکلات پی تماشای جمال تو شادمانی بود مشکلات حالا در اندیشه آنم که چون یک اجل در رسد و مفارقت
ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم [illegible] رفیق و چه حیله پردازم از مرگ [illegible] می ترسم که از تو دیدار
تو محروم مانم دور وسخت محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر ببهشت روم هر آنگاه که درجه رفیعت چگونه رسم
و بعضی گفته اند که ثوبان عبد الله انصاری را رضی الله عنه که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از
استفسار موجب گریه گفت تو نزدیک من از نفس من و مال و ولد من دوستری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم
از آنکه فردا تو در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوار محروم مانم حق سبحانه و تعالی

دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته آیه فرستاد ومن یطع الله و هر که فرمان خدای برد
در اوامر و نواهی والرسول و فرمان برداری رسول نماید در احکام و حدود فاولئک پس آن گروه
فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین با آنکسانی که انعم الله علیهم کرده است خدای بر ایشان
من النبیین از پیغمبران و رسل و اولوا العزم این داخل اند والصدیقین و راست گویان که پیش از همه تصدیق
انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان در راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است جمیع شهیدان
والصالحین و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وحسن و چه نیکویند اولئک این جماعت
رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها رفیق اند در معالم آورده
که مراد بنبیین حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله وسلم و صدیقین اشارت بمرتضی علی علیه السلام و صالحین
صحابه مخلص آیه آنست که هر که امروز کسی دوستدار دبا او خواهد بود المرء مع من احب نظم بچو بلبل دوستی گل گزین
تا شوی با او بهر محل همنشین زاغ چون مردار شد همنفس بار او مردار خواهد بود و بس ذلک بودن
با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی کرامتی است از خدای وکفی بالله و بسنده است خدای
علیما دانا بمقاصد و نیات یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید
سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات
مختلفه او انفروا جمیعا یا سیر کنید برای اجتهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وان منکم و هر آینه کسی که از شما
لمن لیبطئن کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد و مراد ابن ابی است
و اصحاب او که در روز تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شمارا ای مومنان مصیبة واقعه چون
قتل و هزیمت قال گوید آن مبطل منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن چون نبودم
معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم و اگر برسد شمارا فضل من الله نیکوی زیادت از
خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن مخالف از غبطت کان لم تکن چنانکه گوئی نبوده بینکم
وبینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور انداخته و سخن بر وجهی گوید که گوئیا هرگز نمانده
و صحبت شما نرسیده او آنکه یا لیتنی کنت معهم کاشکی بودمی درین غزوه با مسلمانان فافوز پس فیروزی یابم
با فتح فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت بهره فراگرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی
سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروخته
زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بالآخرة بسرای جاویدانی و نعیم غیر فانی ومن یقاتل و هر که کارزار کند

فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته در درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید بر دشمن ظفر
کرد فسوف نؤتیه زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نیاید وما لکم
و چیست شمارا ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید بکارزار اشتغال نمی نمایید
فی سبیل الله در راه و فرمان برداری خدای والمستضعفین و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار
و این جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان را از هجرت بمدینه منع می کردند من الرجال
از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان والنساء
و از زنان چون ام شدید و غیرها والولدان و از کودکان چون ابن عباس رضی الله عنه که میگوید من و مادر من از
مستضعفان بودیم از زنان و ولدان الذین و این مستضعفان آنکسانی اند که بزبان تضرع یقولون میگویند
یعنی دعا میکنند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها
دهی که ستمکاران را اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا و بگردان برای ما
من لدنک از نزدیک خویش ولیا کسی که دوستدار و متولی کارها باشد واجعل لنا و دیگر بگردان برای ما من
لدنک نصیرا از نزدیک خود یاری دهی کاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه تعالی دعای ایشان را مستجاب
گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلعم فرستاد تا در روز فتح
مکه بمراد دلنوازی نموده مهمات ایشان سرانجام نموده و بصری و حامی جهت ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید
هکمت که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه بوی داد او یار ضعفا بود و مدد کار بیچارگان الذین آمنوا و آنکسانی که گرویدند
بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا و آنکسانی که کافر شدند از
تنی و بیهوده و بفرمان یقاتلون مقاتله می نمایند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی
بفرمان او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان و از مکاید و حبایل
او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که وسوسه و حیله شیطان کان ضعیفا هست سست ولی قوتی ندارد
که فریبات مجرد از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون
عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که ما را دستوری
ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار ایشان از حد گذشته و بحکم الهی قیل لهم گفته شد مر ایشان را که از کارزار
کفار کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را
وآتوا الزکوة و بدهید مستحقان زکوة را فلما کتب پس آنگاه که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت

علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس
بیم میبرند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنانچه ترسیدن از خدای باید ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سخت تر
و این ترسیدن حمل بضعف بشر باید کرد نه بر کراهیت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند وقالوا ربنا
و گفتند ای آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را
لولا اخرتنا چرا ما را نگذاشتی فارغ و ایمن الی اجل قریب تا اجلی که نزدیک است بهرکس اگر این سوال از منافقان
صادر شده چندان عجیب نیست و اگر از مومنان واقع وقوع یافته از روی خوف و بد دلی سخن کرده باشند و باز توبه
کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند نه بر وجه
انکار قل بگوای محمد مر ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا آنچه تمتع میگیرید از دنیا
قلیل اندک است در جنب آخرت والآخرة و سرای آخرت خیر بهتر از دنیا و فاضلتر لمن اتقی مر آنکس را که
پرهیز دارد از شرک یا از همه منکرات ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهد کرد
فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرما ست پس بوعده استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت
وقوع خواهد پذیرفت مبندیشید که هیچ کردن را از کمند رهائی نیست و در هیچ بنای از حدوث این واقعه خلاصی
متصور نی اینما تکونوا هر جا باشید خواه در مکه و خواه در مدینه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو
کنتم و اگر چه باشید فی بروج مشیدة در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده فلک یعنی
بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند و در کار تو چون سلیمان هم سازند
هم عاقبت این حجره ثانی ترا ترکان اجل برای ماتم سازند حکیم ثنائی قدس سره دارد هیچی خانه کل آبادان
دل من اینما تکونوا خوان چون درآید اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وان تصبهم و اگر رسد
منافقان را حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود یقولوا میگویند هذه این نیکوئی من
عند الله از نزدیک خدای است وان تصبهم سیئة و اگر رسد بدیشان درشتی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود
یقولوا هذه گویند این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی بسبب تو رات تو که شآمت بوده در انوار
فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه ها در آن سال بر منوال سابقه نبود
و نرخها روی بگرانی نهاده منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم و خلاصه بنی آدم کردند حق سبحانه
تکذیب قول ایشان را میگوید قل کل بگو که هر قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت من عند الله از نزدیک
خداوند است و ماده اوست فمال پس چیست و چه حالات هؤلاء القوم مر این گروه جهود و منافق را که لا یکادون

ویفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که
می‌شنوند و فهم نمیکنند و از آن سؤال ایشانست که میگویند ما اصابک آنچه بتو رسیده من حسنة از غنیمت و فتح
فمن الله از فضل خداوندست و ما اصابک و آنچه بتو رسیده از هزیمت و قتل اصحاب من سیئة فمن نفسک از نفس
تست و بعضی معنی آیه برین وجه فرو می آرند که ای انسان آنچه نیکوئی بتو رسیده از فضل و کرم خداوندست و هر بلائی که ترا
پیش آید بسبب گناهان تست و ارسلناک و فرستادیم ترا للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه آنقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند و کفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه برسالت تو
من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بر طاعت
خدای میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در بحر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بوصف
فناء الله و بقاء بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده
در هر معامله که با خلق مینموده کما قال و ما رمیت اذ رمیت و چنانکه خلیفه نموده در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال تعالی
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و ظاهرست خلیفه بی شایبه بصفت مستخلف • چون آنحضرت از خود و شد رد دوست
بیشکی فرمان این فرمان اوست • ما رمیت خاکش گوید رمی • کین نکندی تو وا فکندیم ما • تو درافکندن نه الا که
فعل فاعل را بود بی علتی • عقل اینجا ره ندارد وهم نیز • چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز • و من تولی
و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس نفرستادیم علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب
معاصی محافظت کنی و بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند و یقولون و میگویند منافقان در حضور تو
طاعة از فرمان برداری و از تو حکم فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت طایفة شب
با یکدیگر میگویند گروهی منهم از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگوید غیر آنکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول
مخاطب مؤنث است و ما علیهش جز عاید بطایفه یا خطاب بحضرت پیغمبرست صلعم والله یکتب و خدای می نویسد
در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین باو خدای می نویسد ما یبیتون آنچه میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعرض عنهم
پس روی بگردان از عقاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل برایشان جاری نیست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای
و کار خود با وی گذار و کفی بالله و بس است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت
کننده مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا برایشان
ظاهر گردد باثار راستی که این کلام حقست و لو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام
مخلوقی چنانکه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فیه اختلافا کثیرا در او اختلاف بسیار از تناقض

معنی و تفاوت   زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست   خواه بجهت لفظ و خواه از روی معنی و اذا جاءهم و چون بیاید
منافقانرا امر کاری یعنی مهمی من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
بر مصالحه قوی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم باشد چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان
اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و فساد است • زیرا که خبر نکو سبب تهییج فتنه
است در مساوی دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان و لو ردوه و اگر باز
گذارند آن خبر را الی الرسول برای پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند و الی اولی الامر منهم یا بپایه داران و خداوندان
امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرا و سرایا لعلمه الذین هر آینه بدانند آنرا آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند
خبر او یعنی تحقیق نمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر که دانند که کدام خبر را افشا کنند و کدام اخفا کنند و باید کرد و لولا فضل الله
و اگر نه فضل خدای بود علیکم بر شما بارسال رسل و رحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبرست
صلعم و یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی میکردید شیطان را
الا قلیلا مگر اندکی از شما که بید و عصمت و بانی از وساوس شیطان ایمن می ماند بدو و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از
بعث رسول و نزول آیه قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرای راهب
و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای
خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمانرا از
لشکر ابوسفیان میترسانیدند و بعضی از صحابه برفتن را کاره بودند و حضرت فرمود که اگر همه مسلمانان تنها باشم می روم این
آیه آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشد بتو در جهاد الا
نفسک مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگری غمناک مشو و حرض المؤمنین و ترغیب کن مؤمنانرا بر قتال خبر کان که
بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس الذین کفروا شدت
کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان
ترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد والله اشد بأسا و خدای سخت ترست در هیبت
و صولت از قریش و اشد تنکیلا و سخت تر از عقوبت و عذاب ایشان من یشفع هر که درخواست کند شفاعة حسنة
درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر او را نصیبا
بهره از ثواب آن نصیب منها و هر که درخواهد و من یشفع درخواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود
ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد شفاعة سیئة یکن له باشد مر او را کفل منها نصیبی از وبال آن و کان الله و هست خدای

علی کل شیء مقیتا بر هر چیز صاحب قدرت و توانا یا نگهبان همه چیز و گواه بر همه چیز و اذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شود بر
شما فحیوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گوئید باحسن منها نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب
گوئید و علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان
تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و ثواب
و جواب و آداب آن در جواهر از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم
باشد برو رد باید کرد بلفظ علیک ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء هست بر هر چیز حسیبا حساب کننده
پس شما را بجهت جواب آن حساب خواهد کرد الله خداست که لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مر او را پرستش نیست که
لیجمعنکم بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت که برانگیزانند لا ریب فیه هیچ
شکی نیست در آن روز یا در باد جمع آن و من اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی از وی راست گوی تر حدیثا
از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است آورده اند
که قومی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام از اسلام خویش بمدینه خبر فرستادند مسلمانانرا
در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که
فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اند فئتین بر دو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی
از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اجازت اقامت بادیه نمودند و
از مدینه بیرون رفته بزرگان پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما دو گروه نشوید
و بر کفر ایشان اتفاق نکنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و اسیر بما کسبوا بآنچه عمل
کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافر نمودند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که
گمراه ساخته است خدای و من یضلل الله و هر کرا خدای گمراه کند فلن تجد پس نیابی تو له سبیلا مر او را راهی بحق ودوا
دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا چنانکه ایشان شده اند فتکونون سواء پس
تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا منهم اولیاء پس نگیرید از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند
و محقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض و بانحا فان تولوا
پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید و اقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث وجدتموهم
هر کجا یابید در حل و حرم و لا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری و لا نصیرا و نه یاری دهندگان مگر آنانرا
و قتل آرید الا الذین یصلون مگر آنانرا که پیوند گیرند و پیوند کنند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم و بینهم میثاق

میان شما و میان ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان مقرر کرده که هر که بجوار
ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم یا پیوند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای
ایشان و کراهیت داشتند ان یقاتلوکم آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم و یا کارزار کنند با قوم خود از کفار ایشان
بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین گونه عهد کردند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای
لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا که ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه
با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما و لم یقاتلوکم و کارزار
نکنند با شما و القوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت و
نداد خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان سلطانی در قتل انفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا انسلخ
الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که یابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
یریدون ان یأمنوکم میخواهند که ایمن باشند از قتل شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یأمنوا قومهم و اراده
این دارند که ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشانرا الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا
فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا الیکم السلم و القا کنند بسوی
شما صلح و طلب امان را و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا
فاقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث ثقفتموهم هر کجا دریابید ایشانرا و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم
شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض و بقتل و اسر ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع
مکر ایشانست و ما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمن را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق   الا خطأ
مگر کشتنی بخطا و من قتل مؤمنا خطأ و اگر مؤمنی را بکشد بخطا فتحریر رقبة پس لازمست آزاد کردن بنده
مؤمنة گرویده و دیة مسلمة و دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون
سایر موارث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیة را از و عفو نمایند نزول آیه در شان عیاش
بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر
از فراق او ناله و فریاد درگرفت ابو جهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از
عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته بافتاب
میانداختند تا از مسلمانی باز گردد حارث بن زید او را بر و بگذشت و گفت ای عیاش هم عیاش این است چرا انکی حق
دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و از آنکه از وی میطلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را

برزش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو مر باطل بودی عیاش از سیاست در غضب
شد و سوگند که اگر ازوی بر قوت یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده بمدینه اسلام کرد و حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت هجرت و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها دید یا یافت
و بنابران سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد
عیاش بران صورت نادم شده بحضرت رسالت آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع
شده منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا بیین شد فان کان پس اگر مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن
شما اند یعنی کافران وهو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل اوست ازاد کردن بنده مؤمن و اداء
دیه باهل او نیست زیرا که میان مؤمن و کافر وراثت نیست وان کان من قوم و اگر کشته شده باشد از قومی بینکم
وبینهم میثاق میان شما و میان ایشان پیمانست یا اهل ذمه بود حکم او در دیه و کفارت حکم مسلمانانست فدیة مسلمة
پس بر وی اولا دیه ادا کرده شده الی اهله باهل او وتحریر رقبة مؤمنة و ازاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد
پس هرکه نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس روزه دو ماه
ازپی یکدیگر توبة وان حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن من الله از خدای است
وکان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیه و کفارت آورده اند که
مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید
و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و
دیه او بر موجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازان پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم او در خون هشام کردند و با زبیر روی
بمدینه نهادند و چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطانی مقیس را بران داشت که زبیری بیگناه را بکشت و با خود
گفت بقصاص نفسی بکشتم و مرا دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد که ومن یقتل و هر که
بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بقصد و عمدا و حلال داند کشتن او را و غضب الله علیه پس پاداشت او دوزخ است
خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند دران وغضب الله علیه و خشم گرفت خدای برو ولعنه و براند او را
دور ساخت او را از رحمت خویش واعد له و آماده ساخته برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب
این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت صلعم سریه بر قومی فرستاده و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه بکوه پایان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او تکبیر گفت
و بر مؤمنان سلام کرده و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال برو تاخت بضرب

بشمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسالت صلعم رسید بغایت تمام شد گفت
ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شرک تبرا نمود و بیگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب
آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود که بکلمه لا اله الا الله ... و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس
شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ این آیه نازل شد
که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک
بپرسید و تامل کنید و تفحص کنید ولا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلم هرکس را که اظهار کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید
لست مؤمنا تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمن ازان کلمه گفتی تبتغون میطلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فدی
دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار
است که بعوض شما خواهد داد تا پای بند رشوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول
که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما
بانکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی
گمان چه و بال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدای است
بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان در خانهای خود من المؤمنین از مؤمنان
غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای بتمامی
باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز غازیان میکنند وانفسهم در نفسهای خود که معرض قتل است
می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت دین پروری کند با کسی که در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید بن ثابت میفرماید
که این آیه فرود آمد در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رضی الله عنه گفت یا رسول الله حال من چون باشد تا بینا ام و محروم از دولت
... آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس غیر اولی الضرر
فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود
علی القاعدین بر نشینندگان بعذر درجة پایه که غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و هر را از قاعدان بعذر
که میل جهاد دارند ولی نتوانند و مجاهد که بخود جهاد کنند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که
آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد داد وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد
خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان و بعذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهاست بلند است
از خدای در آخرت و گفته اند درجات است و میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو هفتاد سال و مغفرة آمرزش

ورحمة و بخشایش وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بدیشان در ازدیاد اجر
این نمود در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و
چون رؤسا قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحرب گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه
وتعالی در شان ایشان فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جانهای ستانند ایشان را ملائکه که اعوان ملک الموت
ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و موافقت با کفار و آن ممنوع
بود قالوا گفتند ملائکه از روی سرزنش که ایشان را فیم کنتم در چه کار بودید با کافران و با کدام طایفه بودید از مؤمنان و کافران
قالوا گفتند کنا بودیم ما مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه کفار غالب بودند قالوا
گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را الم تکن ارض الله آیا نبود زمین خدای واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فیها
که شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران بمدینه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأویهم جهنم
جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا و بازگشته است ایشان را بدوزخ و این عقوبت بر تارکان هجرت است
الا المستضعفین مگر کسانی که بجانب واقع ضعیف و عاجز اند من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان و کودکان
لا یستطیعون حیلة توانائی و چاره سازی نتوانند ولا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را
فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم که عفو کند از ایشان لفظ عسی
ایما میکند بانکه ترک هجرت امر خطری بود وکان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده
گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله هرکه هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین
مراغما کثیرا مواضع بسیار ... وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه و
... روایت میکنند که در مکه بسیاری که اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید بر ترک هجرت
نازل شد و نوشته آن بمستضعفان رسید گفت چاره میتوانم و راه مدینه میدانم و میترسم که ناگاه بمرض اجل در مانم و
بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر بستر برگرفته از مکه بیرون برید پسران او بشارت پدر را انقیاد کرده
استعداد او را مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نمودند او از موت بر جذع ظاهر شد دست راست خود را در دست چپ نهاد
وگفت خدایا این دست ازان تو و این دیگر ازان رسول تو بتو بیعت میکنم برانچه بیعت کرده است رسول تو با تو و این بگفت
و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و شامل تر بودی حق تعالی آیه فرستاد
ومن یخرج من بیته هرکه بیرون آمد از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او ... ایشان
ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و ... فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت شد

مزد او علی الله بر نزدیک خدای وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه تا خیری که در هجرت کرده
رحیما مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح
پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید ان خفتم اگر
ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالبیت چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بودند و حال بی ترس نیز قصر باید کرد ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند مر شما را
عدوا مبینا دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم و چون باشی در میان ایشان بوقت خوف اعادی فاقمت لهم
الصلوة پس خواهی که امامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم و پس باید که بایستد
گروهی از ایشان معک با تو و نماز گزارند و گروهی دیگر رو بروی دشمن بایستند ولیاخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند
آنانکه نماز می گزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس سجده کنند نمازگزارندگان فلیکونوا
پس باید که باشند آنها که نماز می گزارند من ورائکم از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه دیگر که نماز بگزارند بعض
لشکر دوند ولتات طائفة اخری و بیایند آن طائفه دیگر که لم یصلوا نماز نگزارده اند و با پس میداشته اند
فلیصلوا معک پس با تو بگزارند رکعت دیگر ولیاخذوا و باید که بردارند ایشان نیز حذرهم
آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره واسلحتهم و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و نیزه و
کمان ود الذین کفروا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لو تغفلون اگر شما که غافل شوند عن اسلحتکم
از سلاحهای حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خویش چون الثنیه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمل آورند
بر شما میلة واحدة یکبار حمله و هرچه آنند ببرند نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بغزوه رفته بود همین که به
عسفان رسید کافران حرب را دید صف راست کرده و قتال و جدال مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام
در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمده و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت
رسالت پناه صلعم با جماعت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نمودند بعد از فراغ
اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و ترک تهاجم شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم
یکی از زمره کفر آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن نهایت مبالغه بتقدیم میرسانند
فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة
عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمده کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و فقها در چگونگی این نماز
اختلاف بسیار است در کتب فقهی مقررات ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر

بایستند نمازرا بی من مطر از باران که گران گرداند اسلحه را او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل
سلاح ان تضعوا اسلحتکم که بنهید سلاحهای خود را وخذوا حذرکم و بهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشت
خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین اماده کرده
است برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده فاذا قضیتم الصلوة پس چون ادای خوف را و فارغ شدید از آن
فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حال قیام که شمشیر می زنید وقعودا و در حال نشستن که تیر
می اندازید وعلی جنوبکم و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال
در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور وقعودا و در حال اشتغال
بأکل و شرب و مصاحبت با خلق وعلی جنوبکم و در زمان توجه بنام و مژده الا تخافوا بنتیجه چنین خوف تواند بود
هر که نه در خوف کم شد هوش او ... نشنود الا تخافوا گوش او ... خایفان را الا تخافوا گفت
ترس ... هر که خوفش نیست چون گوئی مترس فاذا اطمأننتم پس چون آرام یابید و از آن ایمن شدید فاقیموا الصلوة
پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان
کتابا موقوتا فرض موقوت یعنی محدود باوقات که اخراج او از اوقات آن روا نیست ولا تهنوا و سستی
مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد
که حضرت رسالت صلعم بعد از جنگ احد فرمود است که از عقب ابی سفیان روند صحابه از جراحات متألم بودند حق
سبحانه و تعالی میفرماید که ان تکونوا تألمون اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحها فانهم یألمون
پس هر آینه که کافران نیز دردمند و زخم خورده اند کما تألمون همچنانکه شما هستید وترجون و امید میدارید
من الله از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وکان الله و هست
خدای علیما دانا بمصالح بندگان حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانه قتادة بن
نعمان نقب زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشت تمام راه آرد می ریخت
تا بخانه طعمه و او آن را بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر
دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی
رفته بود پی برد و جهود را بخیانت بگرفت زید گفت درع طعمه زرهی در انبان بود بودیعت بمن داده و جمعی را بر آن
گواهی داد تا قتاده صورت حال را بحکم علیه نبوی رفع کرد بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی آن که اگر
که طعمه گفت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و در ای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد بیم که حضرت قصد عقاب یهودی کرده
خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم
الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما
اریک الله بآنچه ترا آشکار داینده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصیما
دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت باش از خاین واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصد
که بعقاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای است غفورا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان
بر وی ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنکه یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که
خیانت او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا هر که است بسیار
خیانت کننده یعنی قصه راس اثیما گناه کاری مستغرق در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و
پنهان می کنند خیانت ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشانست
و اسرار و اخبار ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمیدارند اذ یبیتون آنهنگام که شب
تدبیر و تزویر میکنند ما لا یرضی آنچه نمی پسندد من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب شادی
میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چون بسوگند او را که مسلمان است باور خواهد کرد و قول یهودی که کافر است التفات
نخواهد فرمود وکان الله و هست خدای بما یعملون بآنچه میکنند از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه
علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء و شمایید ای گروه بنی ظفر که از جهت جاهلیت جادلتم عنهم دفع میکنید از
خاینان خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه
خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا
بر ایشان نگاهبان تا بگذارند که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا
و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای
بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان رحیما مهربان بتفضل خود بر و در ین ترغیب است قوم طعمه
و قوم او را بتوبه و استغفار ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس
چنین نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله علیما و هست
خدای دانا بسارق درع حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره یا آنچه خطا واقع
شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از و صادر گردد ثم یرم به بریئا پس تهمت کند بآن گناه بیگناهی چنانچه طعمه

نسبت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر می شوند بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل
شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو که وحی فرستاد تا از حقیقت منهم اعلام داد
ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة هر آینه قصد کرده
بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک با آنکه ترا بگردانند از حکم راست وما یضلون و در خطا و ضلالت نمی
اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است وما یضرونک من شیء زیان نمی توانند رسانید
بهیچ چه تو در پناه عصمت خدای وانزل الله فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة و بیان احکام آن
وعلمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور
و آن علامات ربوبیه حق جلال او شناخت عبودیه نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق آورده که آن علم ما کان و ما سیکون است
که حق سبحانه که در شب اسری برای حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت
ما کان و ما سیکون وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک بر تو بنبوت عظیما بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت
کلی که تراست نیست لا خیر في کثیر من نجواهم نیست نیکویی در بسیار رازهای گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که در شب
مشورت درخلاص طعمه نمودند و گفته اند نجوی اسم مناجیان است یعنی هیچ نیکویی در آن راز گویان نیست الا من امر مگر کسی
که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن خیریست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف
اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میانه مردمان که کدورت از دلهای ایشان
ومن یفعل ذلک و هر که بکند انچه مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که
بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر شد
له الهدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و احجاج ویتبع و پیروی کند غیر سبیل
المؤمنین غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید برگشت بجانب مکه
و مرتد شد و از آنجا نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند
که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت کرده در منزلی کاروان را مشغول
ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار و قول آنست که از جده دریا نشسته بود کیسه
دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف او را بدریا انداختند و این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نوله
ما تولی و اگذاریم او را در آن سرای با آنچه دوست میدارد درین سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دایره کفر و حرمان
داخل گردانیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد بازگشت است دوزخ ان الله لا یغفر

بدرستی که نمی آمرزد خدای ان یشرک به آنرا که شرک آرند بخدای ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه جز شرک است لمن
یشاء مر هر که خواهد نزول آیه در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانیده که یا
رسول الله پیرم در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کس را دوست نگرفته ام
و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدا را اگر گریختن عاجز گردانم و
حال آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر در درگاه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیه مژده داد که گناهان را غیر از
شرک امید آمرزش هست ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا
بعیدا گمراهی دور یعنی نهایت در ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون حق تعالی
الا اناثا مگر مادگان را تا بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را
بتی که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان ساخته بودند و گفته اند مراد از اناث ملایکه اند
برعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدایند وان یدعون و نمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته
از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لعنه الله برانده است خدای او را از درگاه کرده از
رحمت وقال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه بگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که
این ابعث النار گویند و هزار کس از آدمیان که نهصد و نود و نه بعث النار خواهد چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم
و ایشان را گمراه میگردانم از طریق حق ولامنینهم و در آرزو می افکنم ایشان را و در می آرم در چشم ایشان امانی باطل
چون طول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و حشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب ولامرنهم و میفرمایم ایشان را
فلیبتکن پس می شکافند آذان الانعام گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارت است
بآنچه عرب داشتند از بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید ان شاء الله تعالی ولامرنهم و ایشانرا
میفرمایم ایشانرا فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله آفریده خدای را بصورت یا صفت چو خصی کردن انسان و
نیز ساختن ذوات و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرتست یعنی اسلام یا استعمال
جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان ولیا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی من دون الله بدون خدای یعنی هرچه
شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت بدو
وا رسد و بی بهره بود با زیان کند ثواب بهشت و حصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان
ویمنیهم و در آرزو می افکند ایشانرا بآنچه که نیابد وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان
الا غرورا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئک آن گروه پرستنده تابعان و

ایشان وماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون عنها ونیابند از آن دوزخ محیصا گریزگاهی
که بدان پناه کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند سندخلهم زود
باشد که درآریم ایشان را جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین
فیها ابدا درحالتی که داخلان جاویدان باشند در آن ابدا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده
کرده خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق و کیست راست گوی تر من الله قیلا
از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرة
کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شد و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود یا
نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیه آمد
لیس بامانیکم آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود با آرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی ونه با آرزوی اهل کتاب
که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی کار با آرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاضت
باید بیت بآرزو و هوس بر نیاید این معنی ❊ بآب دیده و خون جگر تواند بود من یعمل سوءا هرکه بعمل آرد کاری
بد یجز به جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا این حکم عاملات همه عاملان را آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه
متالم گشتند گفتند یا رسول الله کیف الصلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار
بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت صلعم فرمودند بیمار نمیشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلا بتو میرسد
گفت بلی یا رسول الله جواب فرمود که همو ذاک آن جزای اهل ایمانست و در تیسیر فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بعد ازین بحث فرمود
که ای اصحاب مومنان را جزای گناه در دنیا دهند تا بجزای رسند و شما را هیچ گناهی نیست و دیگران را و آنانرا که ایشان تاخیر کنند روز
قیامت بدیشان رسانند حسن بصری رحمه الله میگوید که عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید ولا یجد له
ونیابد عامل سوء برای نفس خود من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری که مدد بدو رساند ولا نصیرا
و نه یاری که از عذاب آتش برهاند ومن یعمل من الصالحات وهرکه بجای آرد از عملهای صالحه چه هیچکس را قوت اقامت کل آن نیست
من ذکر او انثی از مرد و زن وهو مؤمن درحالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمانی اعتبار ندارد فاولئک
پس گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم میخوانند یعنی درایند
ولا یظلمون وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم
نشود ومن احسن دینا و کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه از آنکه گردانید نفس خود را لله برای
خدای یا منقاد کرد روی خود را در سجود حق تعالی وهو محسن وحال آنکه داننده است بنیکوئیهای ترک کننده واتبع

وپی روی کرد ملة ابرهیم دین ابراهیم را حنیفا درحالتی که ابراهیم یا این پیروی کرد حایلست از همه دینها بدین اسلام
واتخذ الله و گرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی
که تشابهست بکرامت با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم علیه السلام قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی
فواید یافته بودند درین سال بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار
تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاده نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بفرستد و چون پیغام خلیل
بدوست رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی
بهر نوع که هست چاره میکردیم اما شنیده ام که پیسه فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که
این طعام بدیشان دهد القصه گندم عملا زمان ابراهیم ندادند و بهای نیز نیافتند بالضروره بازگشتند و ایشان زانزم آمد
که شتر خالی بشهر درآیند چه کسی به نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی
شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم ازین حال تنگدل شد روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره زوجه
ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید خرم شد و خوشحال گردید سر یکی بگشاد آردی در غایت سفیدی و پاکیزگی
بیرون آمد پاره ای از آن خمیر کرد و نان بخت بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام
او رسید پرسید که این از کجاست گفت از دوست دوست مصری تو ابراهیم گفت از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت
ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیم بود
لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابرهیم خلیلا ذکر محبت بکنایه باز نمود فاتبعونی
یحببکم الله و درین معنی گفته اند عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که بجای تو محبوب باشند خلیل سالک بود
و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و نموداریست و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر
دادند که ذاهب الی ربی از جذبه بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لیلا لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود سری ابراهیم ملکوت
السموات والارض قدم حبیب گردانیدند که دنی فتدلی نظم خلیل از خلت تا ز شتابش ❊ هیچ ازچاو شان بار کاسش
ولله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هرکه را خواهم از اهل امکان
و زمین بدوستی برگزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت
ویستفتونک و طلب فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه جائیکه کرفت
و اعتراض عیینة بن حصین که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میدیدیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت

بدست آرد قل الله یفتیکم بگو که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان
وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد بآنچه خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان
که زنانند اللاتی آن زنان که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده
است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنند ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشان را
اگر جمیله باشند و مالهای ایشان را فرا گیرید والمستضعفین و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان
و بیچارگان من الولدان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید وان تقوموا و دیگر حکم میکند آنکه
اگر قیام نمایند للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا
من خیر آنچه میکنید از نیکوی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان پس هر آینه که خدای هست
به علیما بآن دانا و بآن جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود و زن
بسبب تعلق دل بر فرزندان بفراق ایشان رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر جا که میخواهی برو که من ترا بحل
کردم و میگویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن
و من نوبت خود را بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که وان امرأة خافت و اگر زنی بداند و دریابد
من بعلها از شوهر خود نشوزا سر باز زدنی از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدن از
مجالست و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح آرند
میان یکدیگر صلحا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد
نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند والصلح خیر و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت
ارباب سیر آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و او
بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلعم برسید و سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن
بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را
بعایشه می بخشم و حضرت بوی مراجعت نمود و روز نوبت او در خانه عایشه می بود و این آیت در قصه وی نازل شد
واحضرت الانفس الشح و فرود آورده شد نفسها را بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخل و از بهت که هر یک از زوجین
مسامحت و مروت بخل می ورزند وان تحسنوا و اگر نیکو ورزید در زندگانی وتتقوا و بپرهیزید از نشوز
و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا آنچه میکنید از احسان و خصومت دانا
ولن تستطیعوا و اگر نتوانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید

بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالت صلعم
با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود و میگفت خدایا این قسمت در آنچیزیست که من مالک آنم
از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه مالک آن و من نیستم یعنی در دوستی یعنی چنانچه از همه ازواج دوستتر میداشت
ولو حرصتم و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بر آن فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل با یکی
غربات در قسم یعنی میل قلب و میل با فعل یکی جمع مکنید و اگر چنین باشد فتذروها پس میگذارید آن دیگری را
کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی آنچنان زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار وان تصلحوا و اگر آرید آنچه
تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وتتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان الله
کان پس بتحقیق هست خدای غفورا آمرزنده گناهان ماضی رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل
وان یتفرقا اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدای هر یکی را
من سعته از جود و احسان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را یا بدلی پدید آرد وکان الله واسعا و هست خدای
بسیار بخشایش بر بندگان خود حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله و مر خدا راست ما فی السموات
و آنچه در آسمانهاست از جوهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواکب سفلی ولقد وصینا هر آینه وصیت
کرده ایم و فرموده الذین اوتوا الکتاب آنانرا که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و
آنها را که نیز قبل از ایشان بوده اند وایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم و میفرمایم ان اتقوا الله بآنکه بپرهیزید از نزک حجای
وان تکفروا و اگر کافر شوند فان الله پس بدرستی که مر خدا راست آنچه ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
وما فی الارض و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک او یند بکفر و معصیت شما متنفر نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع
نمیشود وکان الله غنیا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده در ذات
خود اگر خدا گویند و اگر نگویند ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن
وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن وکفی بالله وکیلا و پسندیده است خدای کافی مهمات
بندگان ان یشأ یذهبکم اگر خواهد خدای ببرد شما را فانی گرداند ایها الناس ای مردمان ویات باخرین
یارد یعنی ایجاد دیگران اگر فرمانبردارتر باشند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت
آن قوم این اند یعنی پارسایان وکان الله و هست خدای علی ذلک برین ایجاد و اعدام قدیرا توانا
من کان یرید هرکه باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرا چون مجاهد منافقی که از ارتکاب جهاد برای
غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خدایست ثواب الدنیا والآخرة پاداش دنیا و آن که خسیس است و پاداش

آخرت و آن شریف است پس چو اگر کس طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند اگر با شرف مایل گردد خسیس
تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی القتل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیز محقر
باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیعًا و هست خدای شنونده
مر قولها بَصِیرًا بیننده مر فعلها یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان کُونُوا قَوَّامِینَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل
یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلّٰهِ و باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمهٔ اوست و در تیسیر از ابو المعالیه نقل میکند که مردی
از انصار گفت کسی را بر پدر من حقی بوده است و من بدان گواهم و مرا باز میدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من
این آیه نازل شد که گواهی باز مگیر و آید و اگر چه بر نفسهای خود تنها باشد أَوِ الْوَالِدَیْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِینَ و خویشان
نزدیک باشد إِنْ یَكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِیًّا توانگر أَوْ فَقِیرًا یا درویش یعنی غنی
احترام مکنید و بر فقر و حرمت افلاس او ترحم منمایید فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر داستی
که شهادت بدیشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمود فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای
آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید
فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عدول و میل خَبِیرًا دانا و شما را بدان مکافات
خواهد کرد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسان که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند
یا رسول الله ایمانی داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و پیغامبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران
بر تقدیر مسلمانان را میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید بقول و زبان ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میگوید که ایمان آورده اید
بزبان و مؤمنان بقول ای اهل کتاب میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میگوید ایمان
آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او که محمد است وَالْكِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ و بآن کتاب که خدای
فرستاده است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِی أَنْزَلَ و آن کتابها که نیز فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش
از قرآن و محققان میگویند ای کسانی که ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان از روی تصدیق ایمان آرید
بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که فرمودند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
اشارتست بآنکه در هر طرفة العینی نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود ع وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه جنید قدس سره منقول است که فرموده اند که سی سالست که ایمان آورده ام و در هر نفسی
تازه کردم و هنوز در آنم نظم دم بی حق زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن کفر راه است تراهم در کشیدن دار هستی

سوی ظلمت سرای خود پرستی خودی کفرست نفی خویش کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ
یَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر شد بخدای وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او وَكُتُبِهِ و بکتابهای او وَرُسُلِهِ
و بفرستادگان او وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد
ضَلَالًا بَعِیدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن
گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند بعد از توبه کردن ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی
علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله و سلم
لَمْ یَكُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار مر کار را بخاتمه آنست و خدای دانسته
که خاتمه امور ایشان بکفر و طغیانست وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلًا و نیست که راه نماید ایشان را راهی که حق باشد و گویند
الْمُنَافِقِینَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشان راست
عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک الَّذِینَ و منافقان آنانند که یَتَّخِذُونَ الْكَافِرِینَ میگیرند کافران أَوْلِیَاءَ مِنْ
دُونِ الْمُؤْمِنِینَ دوستان بدون مؤمنان أَیَبْتَغُونَ آیا می طلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران و از دوستی
ایشان ارجمندی و عزت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لِلّٰهِ جَمِیعًا مر خدای راست همه هر که را عزتی
رسد از و رسد و او بمه دوستان را مژده عزت داده که لله العزة و لرسوله و للمؤمنین وَقَدْ نَزَّلَ
عَلَیْكُمْ و بدرستی که خدای فرستاده بر شما ای مؤمنان فِی الْكِتَابِ در قرآن حق سبحانه و تعالی در مکه آیتی فرستاده
که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن منشینید و مخالطت مکنید و آن آیه اینست که و اذا رأیت الذین
یخوضون الا یه اینجا در مدینه نزد کافران می نماید و میگوید خدای در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ
بدرستی که چون بشنوید آیَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدای را از قرآن که یُكْفَرُ بِهَا کافر شوند بدان
وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده شود بدان فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان
حَتَّىٰ یَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ در سخنی غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا
بدرستی که باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که عادت
اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی آید بصحبت ایشان إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ
بدرستی که خدای جمع کنندهٔ منافقانست وَالْكَافِرِینَ و کافرانرا و نامرویدگان فِی جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِیعًا
همه ایشانرا الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ آنانکه انتظار می برند بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر

واقع شود شما را فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قَالُوا گفتند مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما
و مدد کاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِینَ نَصِیبٌ مر کافران را نصیبی
از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قَالُوا گفتند مر کافران را أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْكُمْ نه غالب و مستولی بودیم بر شما
و توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ و باز داشتیم یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از مؤمنان
بآنکه سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم
خود شریک سازید فَاللّٰهُ یَحْكُمُ بَیْنَكُمْ پس خدای حکم کند میان شما و منافقان یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز
که غیر او کس را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ و نگرداند خدای و ندهد لِلْكَافِرِینَ مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِینَ
بر مؤمنان در روز قیامت سَبِیلًا حجتی که بدان ایشان را الزام سازند یا در دنیا بدهد ایشان را بر مؤمنان
دستی إِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که منافقان یُخَادِعُونَ اللّٰهَ مکر می کنند با دوستان خدا از اظهار اسلام و اخفای
کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدای جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را
نوری چنانچه مؤمنان را داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور
منافق منطفی گردد و ایشان در ظلمات بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی که از کاری کراهیت دارد اگر کسی از اصحاب
پیغمبر ایشان را دیدند نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند یُرَاءُونَ النَّاسَ می نمایند خود را بمردمان و ریا
میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا یَذْكُرُونَ اللّٰهَ و یاد نمیکنند خدای را إِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی و آن
نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و بس و آن نیست یاد کرد دل اندک است و در قوة القلوب
آورده اند که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا هر چه
در دست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدای از همه بزرگتر است و لذکر الله اکبر و منافقان ریا میکنند
مُذَبْذَبِینَ در حالی که متحیر و مترددند بَیْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ع نه با گروه مؤمنان
اند تا ایشان را باشد هر چه آنها راست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ع و نه با کافران که بر شکل باشند هر چه برایشانست
وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِینَ مگیرید کافران را أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ دوستان
بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی کنند أَتُرِیدُونَ آیا میخواهید أَنْ
تَجْعَلُوا لِلّٰهِ که بدهید خدای را عَلَیْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِینًا حجتی روشن و آن موالات کافران است

که موجب عقوبت و خذلان است إِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که منافقان فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقهٔ
زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر بجهت آنکه ایشان بدل کافرند و کفر با خدا و مکر و استهزا
با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرک اول در آرند
مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده هر چند بجا آرکجد
اند ما دخل در سوختن نمیکنم و بر همین منوال بهر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم
رسند آتش آن درکه گوید حکم ما در دلست نه بزبان بیار تا از دل چه نشان داوید و چون در دل ایشان
جز نشانهٔ شرک و شک نیابند آتش در ایشان بپیچد و ابد الآباد در آن عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ
و نیابی تو مر ایشانرا نَصِیرًا یاری کرده که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد و همه منافقانرا
درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند
آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت
پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّٰهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خدای را برای خدای یعنی اطاعت نکنند مگر
برضای خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ
الْمُؤْمِنِینَ با مؤمنان باشند و از شماران ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ
و زود باشد که بدهد خدای مؤمنان را أَجْرًا عَظِیمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند
مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند مر شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر
گوئید بر زبان برداری وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید توحید او را از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات
شما بفضل اوست نه بشکر وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهندهٔ شاکران
عَلِیمًا دانا بحقوق شکر و ایمان الجزو السادس من اجزاء الثلاثین لَا یُحِبُّ
اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سخنی بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آنکه
آشکارا کردن کسی که بر وستم کرده باشند چه او را رواست که شکوه ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند
مردی منافق از قومی ضیافت خواست و او را طعام نداند آنکس زبان گشید و جا بر زد دست علم
از پی مروت آن قوم شکایت کرد صحابه او را بر آن شکایت عتاب کردند این آیه در عذر او نازل شد که
مظلوم را شکایت از ظالم جایزاست وَكَانَ اللّٰهُ سَمِیعًا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم
عَلِیمًا دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا خَیْرًا اگر آشکارا کنید نیکوی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ

الله

ما نهان یعنی آرید آن را او تعفوا عن سوء یا عفو کنید از بدی که شما را مواخذه رسد فان الله پس بدرستی
که خدای هست عفوا عفو کننده بدان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و
ثواب عفو کنندگان درین آیة ترغیب است مظلوم را بر عفو تا متحلی شوند با خلاق ربانی و مانکه رخصت تعلم
داده اند از آن در گذرند ان الذین یکفرون بالله بتحقیق و یقین آنها که کافر می شوند بخدای و رسله و پیغمبران او
و یریدون ان یفرقوا و میخواهند آنکه جدائی افکنند بین الله و رسله میان خدا و رسولان او بانکه ایمان آرند بخدای
و کافر شوند به پیغمبران و یقولون نؤمن ببعض و میگویند ایمان میآریم ببعضی از پیغمبران و نکفر ببعض
و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله و سلام
علیه و علیهم اجمعین و یریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و
حالآنکه ایمان بخدای تمام نمی شود مگر بتصدیق رسل وی اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریق میطلبند
هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بگوی محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان
گفت بوجهی زیرا که ایمان که ایشان راست معتبر و معتد نیست واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای
برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا و کسانی که ایمان آوردند بالله بخدای
و رسله و بفرستادگان او و لم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی در ایمان بلکه بهمه گرویدند
اولئک آن گروه که مؤمنان اند و حقیق اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایبه
خوانده یعنی خدا دهد اجورهم مزدهای ایشان که وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدای
آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود
چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب صلعم آمده گفتند اگر راست میگوئی
که پیغمبری بیار کتابی چنانچه موسی علیه السلام آورده آیة آمد که فی الحال که یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل
کتاب یعنی در میخواهند ان تنزل علیهم اگر فرو آری بریشان کتابا من السماء از آسمان کتابی یکبار چون توریه یا کتابی
نبشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که معاینه می بینیم که فرود می آید یا بنام هر یکی از ما کتابی که
نوشته که فرستاده اند که تو رسول خدای پس حق سبحانه و تعالی تسلیه پیغمبر میدهد آنحضرت را صلعم که این سوال
ایشان تو ملول مباش فقد سالوا موسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواسته اند از
موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا
پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای خدای را بعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه

یعنی

یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیت در
دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای
موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و آتینا موسی و دادیم موسی
را سلطانا مبینا سلطنتی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشند گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا
فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان
پیمان را بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بزبان یوشع علیه السلام که در آیید در دروازه شهر
اریحا سجدا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وقلنا لهم و گفتیم ایشان را
بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی
کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین نیز تجاوز نمودند واخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یکی
ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستند پیمان خود را گردانیدیم بایشان آنچه کردیم
از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم بایات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة و بقرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر
بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق ناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است
یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم محتاج با قلوب ما در پوشش است و فهم آنچه محمد میگوید ندارد نه چنان
است که میگویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود
ایشان فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام رضی الله عنه و یاران او
یا ایمان غیر معتبر وبکفرهم و دیگر عقوبة ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم
و دیگر بگفتن ایشان بر مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وقولهم و دیگر بگفتن ایشان
که انا قتلنا المسیح ما کشته ایم مسیح را عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم رسول الله که او فرستاده خداست
مر عیسی را نه قول یهود است وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم و لکن مشتبه
شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا فیه
و بدرستی که اختلاف کردند در شان عیسی علیه السلام لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد در قتل او چه در دیدند که
مهتر خود را در آویختند که این است و بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبر نیافتند آغاز اضطراب
و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گویند شبیه عیسی بر روی یهودی پیش بود روزی
دیگر که پای دار آمدند و مقتول را بنظر در آوردند گفتند الوجه وجه العیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به

نیست چه دو از العیسی و قتل او من علم دانشی الا اتباع الظن مگر اتباع پی روی گمان میکنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند
عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای بر داشته است او را و بمحل کرامت برده وکان الله عزیزا و هست خدای
غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی علیه السلام و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت رفع
عیسی علیه السلام وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر که ایمان آرد بعیسی علیه السلام
قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته
اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و این وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد
و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم
بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کلام و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین
بماند و آنگه متوفی شود و مؤمنان بر و نماز گزارند ویوم القیامة و در روز قیامت یکون باشد عیسی
علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری آنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم
من الذین هادوا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهود اند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان
طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام
بیاید انشاء الله تعالی وبصدهم عن سبیل الله و دیگر باز داشتن ایشان و منع کردن از راه خدای کثیرا
بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغمبر را صلعم و بازداشتن کفند بدو ایمان میارید او پیغمبر موعود
نیست واخذهم الربوا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ
ربوا در توریة واکلهم اموال الناس و دیگر خوردن ایشان مالهای مردم را بالباطل برشوت و غصب و سایر وجوه
محرمه واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین منهم برای کافران از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم
لکن الراسخون فی العلم لکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند منهم
از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او والمؤمنون و مؤمنان از مهاجر و انصار یؤمنون بما انزل الیک
ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و آنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی کتب
والمقیمین الصلوة و ایمان می آرند بگذارندگان و برپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع ایشان
نماز مقرر بوده والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الآخر
روز قیامت اولئک آن گروه که مصدق اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را اجرا عظیما
مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو

کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و سید المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و
بدعای او امه هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل کتاب است که می گفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه و تعالی
میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح است والنبیین من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب
علیه السلام واوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بسوی ابراهیم و دو پسر و پیغمبران او و عیسی و ایوب
و یونس وهرون وسلیمان و تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل
و تعظیم است چه ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی انبیا اشراف انبیا و مشاهیر ایشان
وآتینا داود و عطا دادیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر
اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة بوده ورسلا و رسل دیگر فرستادیم که در قرآن قد
قصصناهم علیک نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو من قبل پیش ازین چون یوسف و زکریا و یحیی
والیاس والیسع و عزیر و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم علیک و رسولان که خبر ایشان فرستاده ایم و نام ایشان
بر تو ظاهر نکردیم وکلم الله موسی و سخن گفت خدای موسی را تکلیما سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است
و اگر این کلام با موسی بر ذروه طور بود با حضرت پیغمبر در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بی اسطه
خبر یافته و درین وحی هیچ عارف و کاملی جز بتعلیم محمد رسول الله صلعم اطلاع نیافت بیت موسی ز طور اگر چه
سخن گفت با خدای * بالا روش پایه طور محمد است رسلا پیغمبران مبشرین مژده دهندگان مر اهل ایمان را
ومنذرین و بیم کنندگان مر کافران را و منافقان لئلا یکون تا نباشد للناس مر مردمان را علی
الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت
کند و از شرک باز دارد وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل
حکیما حکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز
آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار صلعم آمدند و گفتند یا محمد احبار یهود از دین و آیین تو سوال
کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست
مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلعم گفت بخدا که شما می دانید که من پیغمبر خدایم ایشان
گفتند نمی دانیم و هیچ گواهی نداریم آیة آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد بر نبوت
نبوت تو میکند بما انزل الیک بآنچه فرستاده است فرود بتو که قرآن است و معجزیست روشن و دلالت کننده بر
نبوت تو انزله فرود فرستاد قرآن را بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو و آن علم است با انزال قرآن بنظمی که

عاجز آیند از بیان مثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند بنبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلعم و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا بدرستی گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده‌اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست که خدای بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه راه نماید ایشان را راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان در آن و همیشه ساکن آنجا باشند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما فرستاده‌ء بِالْحَقِّ بسخن درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانکه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود جهودان را میگویند در طرف نکوهش عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الزانیه گویند و ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غال مشوید بدان مثابه که او را ابن الله گویند وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و مراد از کلمه بشارتست بوقوع ولدی بی مساس احدی أَلْقَاهَا برسانید کلمه را خدای إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه و تعالی بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب بترسایان است و گویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آنست که الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله عبارت است از سه چیز وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم العلم یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را آلهه ثلاثه می گفتند حق سبحانه میفرماید انْتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَكُمْ باز ایستادنی که آن خیر باشد شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات

خود که تقدس دارد به هیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سُبْحَانَهُ پاکی یاد میکنم او را أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه بر استغنای حق سبحانه و تعالی از ایجاد ولد چه ولد برای کفایة والد باید و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کفایت امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود چه چیز میگویم در شان او که شما آن را عیب می‌دارید گفتند که تو میگویی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس از آن عیب نکرد موافق قول آنحضرت آیه آمد لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد از آن أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدا را و چون عبده ملایکه را نیز فرزندان خدا می‌دانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه از بندگی عار دارند فرشتگان که مقرب اند ببارگاه ربوبیت در معالم آورده که اینها حمله عرش اند و در انوار گفته که کروبیان اند در حوالی عرش وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود تا ایشان را تمام جزا و مکافات بدیشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ تمام بدهد خدای مزدهای ایشان را موعود وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید مر ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف کرده اند و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نیابند برای خود مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی روشن از پیش پروردگار شما که آن محمد است صلعم با معجزات و دین اسلام وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر که قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در ثوابی که بازاء ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بران از محض انعام و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبدالله

انصاری منقول است که من بیمار شدم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله‌ام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهری چند است پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد که يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میراث میکنند از تو بجهت کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نگرداند از میراث و از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا میراث میگیرد از خواهر إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ و اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث و الا مراد مذکر است حجب برادری کند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند برادران و خواهران او رِجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مؤنث يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای احکام میراث لَكُمْ برای شما أَنْ تَضِلُّوا تا گمراه نشوند یا بیان میکند آنچه درست و راست است برای کراهیت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیز از مصالح عباد در محیا و ممات داناست

سوره مائده

بسم الله الرحمن الرحیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید بعهدها که با یکدیگر می کنید بعقود شرعیه چون عقد و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شد بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون نخجیر و گاو کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآیه غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه چنان حلال دارنده باشید صید را وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای حکم کند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بشقاوت و بی باکی

و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی فرمود رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود با آنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا و امنا باشند که کارها بی مشورت ایشان قطع نکنم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دل پذیر بود قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که حضرت رسالت صلعم با صحابه بعمره قضا توجه نموده بودند چون بسمع رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلاده آراسته رسم هدیه بکعبه می برد و صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد درین آمد و هدی را که نام زد کعبه بود و حرمت شعایر مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را قتال در او وَلَا الْهَدْيَ و نه هدیه که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان می کردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ می طلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بکسب تجارت و کافران نمی طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و می طلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت در دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ آنکه باز داشتند شما را از حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد درگذرید و بانتقام آن آن خواهید که احرام قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاید امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت وَالتَّقْوَىٰ و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا و یاری مکنید عَلَى الْإِثْمِ بر بدی که ترک امر است وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بنافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را

نزدیک ذبح آن مراد ذبیحهٔ کفارست که بنام لات وعزی وغیر ان می‌کشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما
آنچه بفشردن گلو مرده باشد که کافران گوسفند را خناق میکردند تا بمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه
بسنگ و چوب زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده و مرده باشد یا در چاهی افتاده مرد
وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشند دیگری ورا و مرده شده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ باقی آنچه خورده باشد درنده
و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از آنها ذبح او را و در وی زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود
را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست
بر حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می‌آوردند
و بران قربان میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است
آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنند بِالْأَزْلَامِ به تیرهای اقداح
باید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی
رجوع بدانها کردی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل می‌بوده می‌سپرده اند بر یکی نوشته که امرنی
ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم که آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور
هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست دران خریطه کرده تیری بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی
الحال بدان امر اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بود یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع
بدان خریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزور است بر انصبای معلوم یعنی شتران کشتندی و بازلام
قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن
ذَلِكُمْ فِسْقٌ این استقسام فسق بیرون رفتنست از دایرهٔ اسلام زیرا که افترا است بر خدای که
رب او را نخواسته باشد یا شرک اگر غرا او را میگویند الْيَوْمَ آن روز که روز حجة الوداع بود يَئِسَ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ ناامید شدند کافران از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان
وَاخْشَوْنِ و از من بترسید این آیه نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت بر ناقهٔ عضبا
سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم برای
شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را
که حج گزاردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگزارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام
دِينًا دینی که از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و این

محرمات مذکوره شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد
یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که آمرزگارست مر او را درین گناه رَحِيمٌ
مهربان بروی که باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمد و گفتند یا رسول الله ما در جای میباشیم که
ما ستغلهار سگان و رهان شکاری مهمان داری میکنیم و سگان آل دریح و آل جوریه جانوران وحشی
میگیرند بعضی از آنها است که ما در می‌یابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند و ذبح میکنیم و برخی آنست که نارسیده ما
سگ هلاک کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیه آمد که
يَسْأَلُونَكَ از تو می‌پرسند از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند برایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو
حلال کرده شد بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه
تعلیم داده باشید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه سباع چون سگ و یوز و باز از طیور چون چرخ
و غیر آن مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مودب و معلم ایشان را می‌آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ
از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب و آنچنان است که از پی شکار روند وقتی که خداوند سرد هد
ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکاری را نگاه دارند و از وی نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال
مِمَّا أَمْسَكْنَ از آنچه که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی از فقها در
شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذرست وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
و یاد کنید نام خداوند را عَلَيْهِ برای تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله
اللهم اید نا صدورنا باید گفت و بسم الله نیز کفایت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه
حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد
الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این آیه أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد از ذبایح شما را آنچه بنام خدای
وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ طعام آنها که ایشان را کتاب داده یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ
حلال است بر شما وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز ایشان را حلال است در دین ایشان چه ایشان نیز شما
ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که
گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امهٔ مومنه نیز حلال است وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان
پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات

لَتعلمونهن

نزد بعضی آزادانند پس امهٔ کتابیه حرام باشد بمذهب و نزدیک عمانیند پس بقول او اما از کتابیات
مساوی باشند و هر را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را
مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عقد و صلاح جویید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشند بزنا
وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرنده دوست پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان
بدو واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شود
کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران است يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما
محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشویید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای
ذقن در طول وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشویید دستهای خود را از مرفقین و مرفقین موصل ذراع
و عضدات وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را نظر بظاهر می‌کند که تمام سر را مسح باید کرد و نزد ع
وضو مسح ربع سر فرض باشد و ش میگوید آنچه که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست
وَأَرْجُلَكُمْ و مسح کنید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب
قدم هر منفصل که میان قدم است حفص وَأَرْجُلَكُمْ بطریق جوادست بخیالکه و عذاب من و حرامم و حفص
بنصب خواند عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر بیماران باشید و استعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید
أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بوده
باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حائلی
باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود
یا میسر نشود و قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید خاک پاک و هر چیزهای که از جنس زمین باشد
الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ برویهای خود و دستهای خود مِنْهُ از آن خاک بدو
ضربه یکی برای وجه و یکی برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمی‌خواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ
عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلَكِنْ يُرِيدُ و لیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک گرداند از حدث
یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب و یا تمام گرداند نعمت خود را بر شما بآنکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت

آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج نماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای
خود را که توجه بدنیا کرده اید بشویید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و
تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و اگر چه شما را جنابت رسیده است
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویهٔ طاعات و اسرار از ملاحظهٔ اغیار و ارواح را از زرامش
بغیر ما و سترا را از لوث وجود که آلودگی از ان کثیف نیست بیت وجود که وجب لا یعاد له ذنب
بیت ای بپندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک ره را نمازی میکند وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي
وَاثَقَكُمْ بِهِ که محکم ساخت بان یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که لیلة العقبه با حضرت
رسالت صلعم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا فرمان بردار
امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت الشجرة واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این مراد بیعت مجلس
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینهای مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ
باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را یعنی
نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی قوم گروهی از شرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان
کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى که عدل نزدیکتر است به تقوی و چون عدل با کفار بمرتبهٔ تقوی اقرب قیاس
باید کرد که با مومنان در چه مقام خواهد بود نظم عدل کن زیرا که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطهٔ ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و
ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کرده و وعده اینست که
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر
شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند قرآن را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند و بعضی و آن آورده اند
که حضرت رسالت پناه صلعم در غزوهٔ غطفان بجرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر
خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده
بود و حضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه زده و جامهای تر بر درخت انگنده و اعراب مشاهده کرده مهتر

خود را کوشند در باب که مید در پای آن درخت بکیه فرموده و یارانش از وی دور شدند درین محل رو بدست می توان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی گفت کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلعم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن زد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفت ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی فرموده اذ هم قوم وقتیکه قصد کردند قومی یعنی غورث و یاران او ان یبسطوا الیکم ایدیهم که بکشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل و هلاک شما فکف ایدیهم عنکم پس خدای باز داشت دستهای ایشان را از شما و مضرت ایشانرا بگردانید از شما و بعضی برآنند که نزول آیه در قضیه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتی که بکنار ایشان رفته بود جهت دیه عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد انشاء الله العزیز و اتقوا الله و بترسید از خدای در کفران نعمتها و علی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر و رماننده از شر اوست و لقد اخذ الله و هر آینه فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در موافقت موسی علیه السلام و محاربت با جباران و بعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی با تفتیش احوال قوم خود کنند یا مانند آن و فای قوم شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی اریحا و انبیا ما همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آنوقت مساکن جباران بود و این نژاد عمالقه می گفتند مردمان بلند و توانا از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که با ارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی بودند و بفرستاد و با قوم خود نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس جبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عنق می گفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان درازی قدهای ایشان بلند بود و دزمیر آورده اند نهصد گز یا هشتاد بس بساتین ایشان از دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس برنتوانستی داشت و پنج تن در یک پوست انار ایشان بگنجید نقبا باز گشته گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده نافرمانی کرده بمصر باز روند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان بر خلاف آن قوم

ایز

ترتیب نمایند پس لشکرگاه آمده موسی و هارون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دل کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون از سبط و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود باستادند غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که با این جباران چگونه جنگ کنیم و قال الله و گفت خدای انی معکم بدرستی که من با شمام بنصرت دین شما با دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن و آتیتم الزکوة و بدهید زکوة بارباب استحقاق و آمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا و عزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان را بجای دارید و اقرضتم الله و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه داده نیک لاکفرن عنکم هر آینه درگذرانیم از شما سیئاتکم گناهان شما را و لادخلنکم و در آریم شما را جنات تجری بوستانها که جاریست من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر بعد ذلک پس هر که کافر شود بعد ازین شرط و عهد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده است سواء السبیل راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا جزیه بر ایشان وضع کردیم و جعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بمثابه که متابعت نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفتی دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند و کلمات توریة را بدل میسازند بتاویلات فاسده و نسوا حظا و ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلعم و لا تزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع می شوی علی خائنة منهم بر خیانت از جهود الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فاعف عنهم پس درگذار از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و اصفح و روی بگردان از ازرای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیه السیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای یحب المحسنین دوست میدارد نیکوکاران را و من الذین قالوا و از آنانکه گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند نسبت دادند بنصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن جا بوده یا آنکه گفتند سخن انصار الله و بر سر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس بهره خود را ترک کردند مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیطا که احمد مرسل است صلعم

فاغرینا پس برانگیختیم بشوم پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر و البغضاء و بغضهای نهان در دل الی یوم القیمة تا روز قیامت و الحال آنست که نصاری سه فرقه اند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران برانند که دشمنی انگیختیم میان ایشان و یهود و سوف ینبئهم الله و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد ایشانرا خدای بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میگرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید که آنرا پنهان میداشتید من الکتاب از توریة چون نعت محمد صلعم و از توریة و انجیل چون بشارت عیسی بآمدن احمد علیهما السلام و یعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه مهم دینی بآن وابسته نیست نقل است که یهودی با آنحضرت گفت کدام است آن کثیر از تو عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از وی گردانید و قصد یهودی آن بود که منافقه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه نوبت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور نوری روشنایی که دفع کنندهٔ ظلمات ضلالات است و کتاب مبین و کتابی روشن کننده و بجود روشن کننده اند بنور حضرت رسالت صلعم و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی نقد الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است صلعم که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واقع بر آن بمراتب اعتدالات ملکی و حیوانات و انسانی آنحضرت عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلعم انا سید ولد آدم و آدم و من دونه تحت لوائی نظم اینکه اول شد پدید از جیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب بعد از آن آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح قلم یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت و آدم است نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود بود واجب بر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش یهدی به الله راه می نماید خدای بدین نور پاک یا کتاب من اتبع رضوانه آن را که پیروی خشنودی او میکند سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق بهشت است و یخرجهم و بیرون می آرد ایشانرا از تاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنی

ایمان

ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت و توفیق خود و یهدیهم و راه می نماید ایشانرا الی صراط مستقیم از راه یکی براه راست که نزدیکترین راههاست بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند بدرستی الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم ملل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بعین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و اصغر و چه دورست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملک بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله از ارادت خدای شیئا چیزی را یعنی کیست مانع نتواند شد ان اراد اگر خواهد ان یهلک المسیح ابن مریم که هلاک کند عیسی پسر مریم و امه و مادر او را و من فی الارض جمیعا و آنها که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدای را نشاید و لله ملک السموات و الارض و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه در میان این است یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده ای آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده چنانچه ما بینهما را ایشان میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون والدین یا از مردی بی زن چون حوا یا از زنی بی مرد چون عیسی و الله علی کل شیء قدیر او خدای قادرست بر همه چیزها و قالت الیهود و النصاری و گفتند جهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خداییم او ما را چون پدرست و در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابرهیم لحمی رحمة الله فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرد که یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که ل روم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی و ابیکم و احباؤه و دیگر گفتند ما دوست داران خداییم قل فلم یعذبکم پس بگو چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسرست و در آخرت بسخن ایشان باتش دوزخ ایاما معدودات پس اگر پسر می بودید شما را عذاب نمیکرد زیراکه پدر برنج پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست نخواهد پس شما نه پسرید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانید ممن خلق از آنها که خدا آفریده است و بجز سایر آدمیان بر بدی و نیکی با داش خواهید یافت یغفر لمن یشاء می آمرزد خدای هر کرا خواهد و آنها اهل ایمانند و یعذب من یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها منکرانند و لله ملک السموات و الارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم و نفوذ در آن و درین و ما بینهما و آنچه در میان اینها باشد و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میگرداند برای شما راه حق را علی فترة من الرسل

را انقطاع از وحی و فترة از ارسال رسل ان تقولوا تا نگویید شما که ما جاءنا من بشیر نیامد بما بشیری مژده دهنده و لا
نذیر و نه بیم کننده فقد جاءکم پس آمد بشما بشیر بشارت دهنده مومنان بکرامت و نذیر و ترساننده کافران
بعذاب والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز توانا است اگر خواهد رسولان پی در پی فرستد چنانچه مدت هزار و هفتصد
سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بوده هزار پیغمبر فرستاده و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل اراده دهد چنانچه
در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلام بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و خالد
بن سنان از عرب و درین آیه منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود
من بنما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم تا زنگ ید ظلمات باطل همه جهان عالم زدای روشن او و نور حق گرفت و اذ
قال موسی و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای
گروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدای را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید در میان بعضی را
پیغمبر تا شما را راه نماید و در هیچ امه آن مقدار پیغمبر مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل و جعلکم ملوکا و گردانید شما را
پادشاهان یعنی [illegible] فرعونیان بودید حالا مالک نفس خود ید و منازل شما وسیعت و در آب جاری
نیست چون منازل ملوک و اتیکم و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر ما لم یؤت
احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از عالمیان زمان شما یا قوم ای گروه ادخلوا الارض المقدسة درآیید بزمین پاک
کرده شده که زمین شام است یا ولایت طور و حوالی آن فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که ایلیا و اینها
که ولایات المقدسات التی کتب الله لکم آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما
باشد بشرط جهاد با جباره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبا خود میگفتند اگر ما را برگرده
باشد بمصر باز گردیم موسی علیه السلام گفت و لا ترتدوا علی ادبارکم و باز گردید بهان راه که آمده اید فتنقلبوا
خاسرین که اگر چنین کنید باز گردید زیان زدگان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب العباد قالوا
یا موسی گفتند ایشان ای موسی ان فیها بدرستی که در ارض مقدسه قوما جبارین گروهی متغلب و با قوت
و شوکت که متفاوت با ایشان نمی توانیم و انا لن ندخلها و ما در نمی آییم در آن زمین بجهت جنگ حتی یخرجوا منها
تا وقتی که بیرون آیند ایشان از آن فان یخرجوا منها پس اگر بیرون آیند از آن بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند
فانا داخلون پس ما در آیندگان باشیم بدان قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنکه
ترسیدند از خدای انعم الله علیهما و انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و آن یوشع و
کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادخلوا علیهم الباب درآیید بر جباران از باب قریه آن ناگهان

وان

وایشان را در ره که در تنگ گیرید و بیجا رها مکنید فاذا دخلتموه پس چون در آیید درین وجه که گفته شد
فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالبید زیرا که ایشان جسمی چند بی دل و تن آوارانند بی حاصل این سخن بالهام
این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام و علی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین
حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قالوا یا موسی گفتند یا موسی انا
لن ندخلها ابدا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها مادامی که ایشان درین موضع اند
و تو او کس را تصدیق میکنی و سخن ده باور نمی کنی فاذهب انت پس برو تو و ربک و پروردگار تو
فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدا و — قاعدون ۴
رسول و گفته اند مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سیادت پس هرون را که از و بزرگتر بود سید گفت
کنند قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی من مالک نیستم مگر نفس خود را و اخی و برادر
خود را فافرق بیننا پس جدا کن میان ما و بین و میان این گروه بیرون افکنان از دایره فرمان قال گفت خدای
فانها بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرام است بدیشان نه در آن و نه مالک شوند بران بسبب
نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر شوند در زمین تیه که شش فرسنگ است
پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه
رفتندی و شب جایی بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام
با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و
در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع
را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت انبیا و اریحا بگرفت و
بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم خود دعا کرد و حکم که چهل سال سرگردان
باشند و موسی علیه السلام از آن پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی
ایشان فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین بر قوم فاسقان در بیان گفته اند که خطاب
با حضرت پیغمبر است صلعم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و
نافرمانی سزاوار این بودند موسی علیه السلام بودند و اتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم
که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی براستی و درستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا
بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگری داد اکر

با قابیل زاده اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توأم هابیل را لیوذا می گفتند و او چنان جمال نداشت
چون برسیدند لیوذا را که توأم قابیل بود نام زد قابیل کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم
بوده او بمن اولی است آدم علیه السلام گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مراد درین جا اختیار قابیل مسلم
نداشت و گفت تو هابیل را پیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوبتر است بدو می دهی آدم گفت که اگر سخن
من باور نمیداری هر یک از شما قربانی کنید با آنچه می توانید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین
خبر داد چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یکی ازیشان قربانی قربان هابیل گوسفند دار بود — اذ قربا قربانا
بره فربه که بغایت دوست می داشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک
اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت
اگر این مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شده قربان یکی ازیشان
که هابیل بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد و لم یتقبل و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود آتش از قربانی او درگذشت و بخورد آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال درآمد
دود حسرت دیده بصیرت او را تیره کرد قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشم برای آنکه
قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قال گفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای
من المتقین از پرهیزکاران که در قربان خود را خالص ساخته اند لئن بسطت پس اگر بکشایی و دراز کنی
الی یدک بسوی من دست خود لتقتلنی مرا بکشی ما انا بباسط نیستم من گشاینده — لاقتلنک
یدی الیک دست خود بسوی تو لاقتلک تا بکشم انی اخاف الله من می ترسم از خدای رب
العالمین که پروردگار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر
قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید من میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی باثمی بتوبت گناه
در قتل من و اثمک و بیاید اثم گناه تو که آن سبب رد قربان بوده و این اراده از هابیل
موافق حکم خدای بود فتکون پس باشی بسبب این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ
و ذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس
آسان گردانید مر قابیل را یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او
نست که بمرد را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس
سر او را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز چنین کرد تا هابیل در خواب شده

ابر سنگی نهاده

بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بدان سنگی که بر روی زد و خونش پریشان ساخت
فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان در دنیا که بقیه عمر در دنیا ملول و مردود بود و در آخرت
خود ظاهر است که نصف عذاب دوزخ مر او را است تنهای خواهد بود چنانچه امام ثعلبی رحمة الله از عکرمه
خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جای پنهان و جهل او در پشت گرفته
بهر طرف میرفت و ابن عباس گفت که یک سال میکشید تا گشته بوی گرفت و سباع و طیور بروی
غلبه کردند که هر وقت میکشید [illegible] و بسیار بتنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را
یبحث فی الارض که میکاوید زمین را بمنقار خود و بهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل بسبب
آن بود تا نماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوأة اخیه جسد برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد
در خاک و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاکی بر آن بپاشید تا پوشیده گشت قال
یا ویلتا گفت قابیل ای وای من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب
مانند این زاغ در این عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را پس آنکه قابیل بهمین طریق در
خاک هابیل را کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان برآنکه یک سال او را می کشید
و گویند ندامت او بدان بود که پدر و مادر او را تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندای شنید
که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا می دید ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست کسی
نابینا ازان خود کشته شد من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل سبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل
انه من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده
او فساد فی الارض یا آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ارادت یا زنا بشرط احصان
فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هر که ترک حرمت نفس کرده
و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل و امداد جمیع کرده است در استحلال غضب الهی و من احیاها و هر که سبب
بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا از رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس — جمیعا
پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود این کلام ترهیب است
از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس و لقد جاءتهم و هر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا
فرستادگان بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که
بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین اسراف کنندگان

بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا در گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم
از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب
نبوت ماب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان
بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی در آن موضع
بسر برده شیر و بول شتران اشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صبای الحاق کرده پانزده شتر خاص آنحضرت
را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول بود صلعم با چند نفر از عقب ایشان رفته و بدیشان رسیده
مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد
و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و
دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق سبحانه آیه فرستاد انما جزاء الذین جز این نیست که جزای
ایشان یحاربون الله و رسوله حرب کنند با رسول خدای و دوستان و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین
فسادا از برای فساد که قطع طرق و قتل و غارت است ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند
و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال برده بردار او تقطع ایدیهم
و ارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ
اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برانید ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بجای
حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و نفی را بر
حبس فرو آورده تا ضرر در شهرهای دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلعم برخود تا دست و پای ایشان
را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند الحاصل ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد
لهم خزی برای ایشان فی الدنیا خواری و رسوائیست در دنیا و لهم فی الاخرة و برای ایشان است در آخرت
عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از اهل
حق اقتدا من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر محارب ترک حرب و توبه کرد
یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد ازو ساقط شد و خون و مال او را
مطالبه نتوان کرد و اگر مسلمانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس میگوید که حدود از وی می افتد و او را
بجرم نتوان گرفت مگر مالی که بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم تواند کرد و
قول شش آنست که قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حدود آدمیان فاعلموا ان الله

آیه ۳۴ غفور رحیم پس بدانید که خدای غفور آمرزنده است گناه را بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و ابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل
بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کل در تقرب بحضرت الهی امتثال
اوامر و نواهی در لطایف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمال است از ریا و تجرید احوال است از عجب و تخلیص
انفاس از طلب حظوظ در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضایل است و آن عاملان بدلایل
و آن عارفان ترک وسایل عابد بمعاملت توسل جوید و عالم بکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر
کند عابد فکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم بدین آیه دارد که اولم ینظروا
فی ملکوت السموات و الارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم در رابطه شیخ
اسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا طلبید یافت
من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب مان بی طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده
این طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد یارب داد تست این قدر ارشاد تو بخشیده
تا بدین بس عیب ما پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش
و جاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدای ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که رستگار
شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده که درین آیه فلاح بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقت
نه دهد اول ایمان که اصابه انوار است در بدن و حقیقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی دهد دوم تقوی که
منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیم ابتغاء
وسیله و آن فنای ناسوت در تجلی لاهوت و عارف بسبب آن از اوصاف هستی بیرون می آید چهارم
جهاد و آن اضمحلال انانیت و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از ترکی وجود باز رسته بنور شهود
نظم چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت بفکن پرده
کثرت تا در نظرت اندک و بسیار نماند ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بپرستش صنم
و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا تمام آنچه در زمین است از نقد و جنس از صنوف
اموال و حشم و مثله معه و مانند آن با آن یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافران باشد لیفتدوا
به تا آنرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان
عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک در آن روز یریدون میخواهند کفار

میدارند و قصد میکنند ان یخرجوا من النار اگر بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان
بیرون آیندگان از آتش و لهم عذاب مقیم و مر ایشان راست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد و السارق
و السارقة و مرد دزد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای راست ایشان چون اخذ نصاب
کنند که ربع دینار است نزد شش یعنی ده درم نزد ع سه درم یا زیادت چندانکه باشد از حرز یعنی
جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهانی بر
دارند جزاء بما کسبا جزای با داش میدهید ایشان را پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک
حرمت در مال مؤمن نکالا من الله و عقوبت میکند ایشان را عقوبت صادر از حق تا بینند و شنوند و باز
دارد او را از رجوع بمثل آن عمل و الله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم داناست بحکمت آنچه بدان
حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه پس از ستمکاری خود یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد
کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و جازم باشد بر آنکه دزدی عود نماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای
قبول کند توبه او اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است گناه او را
رحیم مهربانست که برو در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آنحضرت است و مراد
امت یعنی دانسته اید ان الله آنکه خدای له ملک السموات و الارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب
من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید و یغفر لمن یشاء و می آمرزد هر کرا خواهد یعنی سارق
را بعد از توبه و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از مغفرت و تعذیب قدیر تواناست یا ایها الرسول
ای فرستاده خطاب تشریفست که آن حضرت را یاد کرده و انبیاء دیگر را بنام مخاطب می ساخت چنانچه
یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم چون نوبت بخطاب
حضرت رسالت پناه رسید صلعم او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها الرسول لا یحزنک الذین
اندوهناک نگرداند ترا کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در کفر
من الذین قالوا از آنانکه گفتند آمنا ایمان آوردیم ما و آن گفتنی است بافواههم بزبانهای ایشان و لم
تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند
و من الذین هادوا و بعضی از آنکسان که دین یهود دارند سماعون شنوندگانند قول را للکذب برای
آنکه دروغ گویند بر تو چه ایشان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و
نشنیده بودند و ایشان در مدینه بودند جاسوسی میکردند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروهی دیگر یهود

لم یاتوک
نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیه
بسبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند آن بود که زنی و مردی و حد
این زنی بحکم توریه رجم ملاحظه بزرگی ایشان کرده که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به
یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدیشان فرستند تا حد زانی محصن از وی
پرسند اگر گوید تازیانه زنند قبول کنیم قول او را اگر برجم فرماید سخن وی مشنوید جمعی از ایشان با زانیین بمدینه
آمدند و صورت حال با یهود در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت
آمده از حد زانین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام امر
حکم رجم نازل شد فرمود که رجم باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریه فرموده که این زانی را چهل تازیانه زنند
طلا کرده تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده و بازگونه بر دراز گوش نشانده گرد شهر بگردانند جبرئیل
آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریه رجم است نه جلد حضرت
فرمود که در میان شما جوانی در فدک است ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند
که اعلم ایشانست گفتند آری داناتر همه روی زمین است بتوریه حضرت فرمود که میان من و شما در توریه او حکم باشد
گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بطلب او امر فرمود بعد از چند روزی او را حاضر کردند حضرت فرمود
که ای ابن صوریا گفت بلی حضرت فرمود که میان من و ایشان تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت
سوگند داد بدان خدای که توریه موسی نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد
و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد محصن زانی رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم
که توریه مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چگونه حضرت فرمود که خدای من
حکم کرده که چون چهار گواه بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که
در توریه نیز حکم عین فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل بر جلد و ترجم قرار داده اند پس
حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یحرفون الکلم تغییر میدهند
کلمها را یعنی آیه رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرد آن و بعوض آن جلد و ترجم می نویسند
یقولون میگویند یهود آن خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فخذوه پس
بگیرید آنرا و قبول کنید و ان لم تؤتوه و اگر حکم بشما ندهند و بجلد نیز ما نید فاحذروا پس حذر از قبول آن و
من یرد الله فتنته و هر که خواهد خدای ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را فلن تملک له پس سوال آورد و مالک نتوانی شد برای او

من الله شیئا از خدای چیزی برای دفع آن فتنه اولئک آن گروه الذین آنانکه در ازل لم یرد الله
نخواست خدای ان یطهر اگر پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قلوبهم دلهای ایشان را لهم فی الدنیا خزی
مر ایشان راست در دنیا خزی رسوائی بآنکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آن سرای
عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ
بستن اکالون للسحت خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند بجهت حکم نزد تو فاحکم
بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه و تعالی مخیر ساخته آنحضرت
را درین آیة میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا
پس زیان نتوانند رسانیدن بتو چیزی را وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و
عدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وکیف یحکمونک و چگونه حکم می
سازند ترا وعندهم التوریة و حال آنست که توریة نزد ایشان است فیها حکم الله در آن حکم خدای برجم ثم یتولون
پس ایشان رو بگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده باشی موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین
و نیستند آن گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریة را فیها هدی
در وی راه نمودنی بحق ونور و روشنائی که شبهات ظلمات را دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریة پیغمبران
بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را للذین هادوا برای آنانکه متدین بدین یهود والربانیون
و حکم کرده اند علمای ربانی والاحبار و زاهدان ایشان نیز بر ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بآنچه مامور شده
بودند بر آن از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بر آن کتاب شهداء
گواه که بیان آن کنند براستی چون این صورت فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون و از
من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی باحکام مبین ثمنا قلیلا بهاء اندک را که رشوت
بی اعتبار و جاه ناپایدار است ومن لم یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود
فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر اهل اسرائیل فیها در توریة
ان النفس بالنفس اگر یک نفس را بکشند بقصاص بکشند یک تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یک تن دو تن می
کشند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر چشم بچشم حکم کردیم در بردن روشنائی در کندن والانف بالانف و بینی بر
بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها ذات
قصاص باشند یعنی قصاص کنند در آنچه را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات

وکیف حکم

نگاه می توان داشت چون فراشی و کوفت و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق به پس هر که
تصدیق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدیق کفارة له کفارت باشد مر گناه
متصدق را یا کفارت معفو عنه باشد بسقوط قصاص از وی و اجر عفو کننده بر خدای باشد ومن
لم یحکم و آنها که حکم نکردند بما انزل الله بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یک
تن دو تن می کشتند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشان ظالمان اند که وضع حق میکنند در غیر موضع
آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم یعنی انبیاء بر پی پیغمبران بعیسی ابن مریم عیسی مریم را مصدقا در حالی که
باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیزی را که پیش از او فرستادیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه
الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودنی بتوحید ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا
و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آن چیز را که پیش از او بوده از توریة
وهدی و گردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین و پند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل
الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بما انزل الله فیه و بآنچه خدای فرو فرستاده است در و
مر احکام است در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنچه حکم نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کرده
چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند پس آن گروه بیرون رفتگان اند از حکم خدای یا ایمان اگر
انکار حکم کنند وانزلنا الیک الکتاب و فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالی که
مطابق است لما بین یدیه من الکتاب مر آن را که پیش از او بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه و نگاهبانست
بر کتب که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه در آنها تغیر میدهند از وی راست میشود و گواهست مر آن کتب را
فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده خدای بر تو از رجم و تسویه در قصاص
این آیة ناسخ حکم تخییرست که قبل ازین گذشته ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشان در حالی که
مایل باشی عما جاءک من الحق از آنچه که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما ساختیم
شرعة شریعتی ومنهاجا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت
شود بحدیث پیغمبر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه می ساخت شما را یک امة
متفق بر یک ملة ولکن لیبلوکم و لیکن می آزماید شما را فی ما آتاکم در آنچه شما داده است از شرایع مختلف
مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیش گیرید بسوی
خیرات که اتباع شرایعست الی الله بجانب خدای مرجعکم جمیعا بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر خواهد

الفاسقون فاولئک هم

کرد شما را وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت وان
احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاد بتو سبب
نزول آیة آن بود که بعضی احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد شاید که او را
از راه ببریم و بشنیده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما اشراف قوم و دانایانیم
چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در اموال خصومتهاست
و ترا حکم می سازیم اگر در قصاص حکم چنان کنی که رضای ماست ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول این
تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم و پیروی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن
از ایشان از آنکه ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر رو بگردانند
و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدان که اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای ان
یصیبهم ببعض ذنوبهم اگر برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیا یا در عقبی وان کثیرا من الناس
لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیة جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیة آمد که
افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیت را یبغون می طلبند حکم زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن ومن احسن من الله و کیست
نیکوتر از خدای عز و جل حکما از جهة حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن
احکام حکم اوست آورده اند که عباده صامت با ابی در مجلس حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده
گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای تعالی
و رسول از همه بیزار گردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد الله گفت از ایشان و از روزگار و حوادث لیل و نهار
می ترسم و از مظاهرت و معونت یهود که حلفای من اند هرگز بیزار نشوم آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای
زمره گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصاری مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم اولیاء بعض برخی ایشان دوستان
اند مر برخی را جهة موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست و بمعاونت و
موافقت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات
یهود و نصاری ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان
بر نفس خود ظلم میکنند فتری الذین پس تو می بینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و
اتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری جهودان یقولون میگویند نخشی می ترسیم ان تصیبنا دائرة از آنکه بما رسد از گردش
روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل

کرد و فرمود فعسی الله ان یأتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتح را از برای رسول و یاران او مراد فتح
مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک او امر من عنده یا بر کندن و فرمانی از نزدیک خود
بقتل یهود و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه نهان داشتند در نفسهای
از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلعم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مؤمنان یکدیگر را
اهؤلاء آیا این گروه اند الذین اقسموا آنکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظترین سوگندان خود
انهم لمعکم که ایشان با شما اند امروز پرده ایشان دریده شده معلوم شد که گفتند دروغ گوی حبطت
اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیانزدگان یعنی با فتضاح در دنیا و
فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان من یرتد منکم هر که برگردد از شما
عن دینه از دین خود این آیة اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات ت
حضرت صلعم تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه
کذاب و طلحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داده بود که اگر کسی مرتد
گردد دین حق بی یار و مددکار نخواهد ماند فسوف یأتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را یحبهم
او دوست می دارد ایشان را ویحبونه و ایشان نیز دوست می دارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع و
متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و ایشان قوم
اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیة روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم
هذا یا اشارت بمجاهدان کرد روز قادسیه که دو هزار مرد بود از نخع و هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر
قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری برانند که این قوم و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت
جنگ کردند یجاهدون صفت این قوم میکنند و میگویند جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون
و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی
کرم اوست یؤتیه من یشاء عطا میدهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضلست بر خلق خود علیم
داناست بکسی که استحقاق آن دارد عطا را در محبت و محبوبیت سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده اراده ت
توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن و کرامات بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت
طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را با حضرت قرب
نزدیک گرداند و محبت بنده حق آنکه برای او از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم است

ومحبت بنده حادث نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم
هرگاه صدمات سطوات ذو الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد دیگر
باره هبوب از نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف ساخته فان حب
العبد الله افنا و الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله العبد ابقاء الاهوتیة فی فناء الناسوتیة
در منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات مکوس بعبادت و فراغت از قوة اسباب تفرقه
و در نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیة بفناء رسم حدوث در عین ازلیت از
سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق در آن
ساعت با خضر علیه السلام بودم گفت از محبت حق با بنده کای گفت ملایک ملکوت طاقت شنیدن آن ندارند
و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طایر آشیانه منه بدا و الیه یعود در هوای
سویدا طران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شود و آن مرغ در خاک و خون
غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة بود پر و بالش بسوخت و جان
بداد نظم پس که مرغ سحری از غم گلزار بسوخت جگر لاله بران دلشده زار بسوخت حضرت
شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حق سبحانه و تعالی آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال
محبت دریافت بحکم سلطان محبت گفت دیگرت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان ان صورت بحضور آمد
و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات واردات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بکمال خود
جمعا و تفصیلا و ان از مقام جمع بجمع و آن شهود جمال ذات است و مرات ذات بتوسط کاینات
نظم معرق که کس بر جمالش نشناخت در ملک ازل لوای خوبی افراخت نه طاس سپهر بود و نی مهره مهر
هم خود با خود نرد محبت می باخت و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر هیچ و کرانه مشاهده کلمات
جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود مینماید نظم جانان که دم عشق زند با همه کس کی از ید
دامنش دست هوس مرات شهود ذات آمد وجود با صورت خود عشق همی بازد و بس
یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در ورای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان
متعبد زایل را در مقصود کلی دانسته و بلذات وصال فرخنده و بمحنت فراق دردمند گردند نظم
ای حسن تو کرده جلوه‌ها در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورده
در بوی تو لیلی دل مجنون برده وز شوق تو وامق غم عذرا خورده
و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه

افعال

افعال و آثار بیرون برده‌اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثار مذکور متعلق هم قبلگاه توجهات
ایشان بجز ذات متعال صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست بیت بیرون ز حدود کاینات است دلم بر
تر ز احاطه جهات است دلم فارغ ز تقابل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم و ازین کلام
حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از تکمیل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب
العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده‌اند که چون بنگ
در نگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه آواز است
زیر پرده مگر خویش را خریدار است زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را بالذات نیست بلکه از جهت مشاهده
خود در ویست پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که
درین آیت انسانی را ثابت بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی توان برد بتامل وافی والله الموفق والکافی آورده
که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت مآب آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نظیر که خویشان ما اند سبب
مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده‌اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما در دین اسلام ایم پیوند
خود از ما گسسته دارند و ما را واسطه سوال از معاملت اصحاب تو محروم می‌مانیم حال ما در صحبت چگونه باشد
آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند انما ولیکم الله جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدا است و رسول او دوستدار
او و الذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده‌اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این سخن آیه بشنید گفت
رضینا بالله و رسوله و بالمؤمنین اولیا پس صفت مؤمنان میکند الذین یقیمون الصلوة آنانکه
بپای میدارند نماز را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند
در نماز و زکوة خود و گفته‌اند این حال مخصوص است بیؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت
حرصی که بر احسان دارند و چشاء رغبتی که در اداء آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در شان امیر المؤمنین
علی علیه السلام نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حجره طاهره
بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع بودند و جمعی در قیام بودند و دیده مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد پرسید که هیچکس
چیزی داد وی خاتمی از زر بانقره بحضرت نمود و گفت این خاتم بمن دادند حضرت پرسید که این عطا که کرده است
درویش او را علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سایل گفت اعطانی وهو راکع حضرت رسالت صلعم
تکبیر گفت و این آیه برخواند و من یتول الله هر که دوستدارد خدا را و رسوله و رسول او را والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آورده‌اند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستی که لشکر خدای هم الغالبون

ایشان غالبان اند در حجرات که رفاعة بن زید و سوید حارث آن یهود که اظهار اسلام می کردند تا خر منافق شدند
و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت اظهار با سلام مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دینکم هزوا و لعبا دین شما را
باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از آنکه کتاب داده اند ایشانرا
من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و الکفار میگویند کافران را اولیاء دوستان و اتقوا الله
و بترسید از خدای در ترک نهی او ان کنتم صادقین اگر هستید مؤمنان چه ایمان اقتضای میکند که با دشمنان
حق دوستی نکنند و اذا نادیتم و چون بانگ زنید و مردم را بخوانند الی الصلوة بسوی صلوة اتخذوها
هزوا و لعبا میگیرند منادات بانماز را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از نماز استماع اذان نماز برخواستند یهود
با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند در معالم آورده که ترسایی بود در
مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغگوی شبی خادم او آتش خانه
او می آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن بجست و خانه را با ایشان جاعت که در وی بودند تمام
بسوخت ذلک این استهزا از ایشان با اذان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون نمیکنند که درین
استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر اخطب و رافع بن رافع با تنی یهود از حضرت
رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری و بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل
الی الآخرة الایة چون نام حضرت عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی
بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب مراد
یهود اند هل تنقمون منا آیا عیب و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید الا ان آمنا مگر آنرا که
ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الینا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و بآنچه
فرستاده اند پیش از ما چون توریه و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون و بدرستی که بیشتر شما فاسقانند قل
هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک بدتر از آنچه کنند که دین شما بدترین ادیانست و اهل دین کم بهره ترند
یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند مثوبة عند الله از جهت جزای که ایشان را ثابت نزدیک
خدای پس بیان میکند که بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را و غضب علیه و خشم گرفت بران
و آن یهود اند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بعوض غضب خود در آورده و جعل منهم القردة
و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه اصحاب السبت را و الخنازیر و خوکان

چنانچه

چنانچه اصحاب السبت را منکران مایده عیسی و عبد الطاغوت و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله
است یا کعب الاشرف با آنکه در معصیت فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر
مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان ببدترین مکانی باشد و اضل و گمراه
ترند عن سواء السبیل از میانه راه راست و اذا جاؤکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل
نفاق قالوا آمنا گویند ایمان داریم بشما و قد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به و ایشان بیرون
بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج والله اعلم و خدای داناتر است بما کانوا یکتمون بآنچه هستید
که می پوشید از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و تری کثیرا منهم و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان یسارعون فی الاثم
شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گرفتن ربوا و العدوان و در ظلم یا تجاوز از خدا و اکلهم السحت و در خوردن ایشان
رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نمیکنند ایشانرا
علماء ربانی و الاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را و اکلهم السحت و خوردن ایشان
رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست آنکه ایشان می سازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که
پیش از هجرت رسالت صلعم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت به
یثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکت از مال ایشان برداشت بجهت این
نقصان بذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که قالت الیهود و گفتند جهودان
ید الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی بما چیزی نمیدهد و روزی بر ما تنگ کرده است
غلت ایدیهم بسته باد دستها از خیر و لعنوا بما قالوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن و ای
بلکه یداه مبسوطتان یعنی جود او وافر و کرم او وافیست ید صفتیست مر خدایرا از صفات چون سمع و بصر و
وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت او دخل نمودن نباشد در شایع آورده اند که این از
متشابهات است و متشابه را بنظام تفسیر نشاید کردن بلکه معنی را موافق محکم ادا باید نمود و چنانچه این محل
این سخن و لا یة بر عایة جود میکنند چه با دله در اعطا بید واحد و اقوی باشد اینجا که عطا را بیدین نسبت
میدهد دلیل است بر آنکه اعطای آن اکثر من آن یحصی است ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق
مشیت و مقتضی حکمت و لیزیدن کثیرا منهم و زیاده میگرداند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک
آنچه می آید بتو از پروردگار تو یعنی طغیانا و کفرا تا زمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند و با آنکه قرآن سبب
رفع کفر و طغیان است باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذای که صالحت

... مرض مریض روی او زونی مید هد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکنده در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق
نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشاند آن آتش را خدای بانکه منازعت در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد وَاتَّقَوْا
و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیه و نصرانیه لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هرآینه ما درگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان
ایشانرا وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و در می آوردیم ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با ناز و نعمت
وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنرا که فرود می آید بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ
فَوْقِهِمْ هرآینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی برایشان فراخ
شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای بر میداشتندی
مقتصدة از بسیاری که بر زمین ریخته بودی مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت
ایمان آوردند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ و بسیاری از ایشان بد است آنچه ایشان میکنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده
بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تمام آنچه فرود می آید بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چون حکم رجم
و قصاص و از رمت و بحش در نکاح او و حکم جهاد و غزا و دوان لَمْ تَفْعَلْ و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکردی رسالتهای اورا زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانکه
بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان و کس ابقیقی تو
دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نمی نماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس رضی الله
عنه منقولست که آنحضرت را صلعم شبها پاسبانی میکردی چون این آیه نازل شد سر مبارک از خیمه که از ادم
دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان بروید و باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو
والانجیل ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وقتی که اقامت کنید
توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دینست ازان تا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا زمانی که بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود مِنْ رَبِّكُمْ

از آفریدگار

از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاد میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن در آن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا
بیدادی و ناگرویدگی طغیانا و کفرا پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان ناگرویدگان فلا تأس
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه دین یهود گرفتند
وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابیان و ترسایان بجملگی مَنْ آمَنَ هرکه ایمان آورد ازینها بدل صافی و نیت خالص
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
پس هیچ ترسی نیست برایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت
ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا هرآینه ما گرفتیم بزبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان
بمحمد صلعم وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام
كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه آمد بدیشان رسول بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ بآنچه نخواست و دوست نداشت
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلعم وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
و گروهی را بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا و می پنداشتند بنی اسرائیل
أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ که نباشد بلای و محنتی ایشانرا از تکذیب و قتل انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس
عرض کرد خدای توبه برایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ
بسیاری از ایشان بانکار محمد صلعم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه ایشان میکنند و حساب
آن با دانش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار منست و آفریدگار شماست
یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را
شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هرکه شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای الجنة
حرام کرده است بر وی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکارانرا
و منع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان از فرط نادانی که قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند

الله یکی از سه آلهه است معتقد ملکوتیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک گشت میان خدا و مریم
و عیسی و هر یک ازینها آله اند و خدای یکی ازین سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست خدای در وجود
ذاتی واجب مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم
شرکت وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند
لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هرآینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک و
دایم بود أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ بخدای از قول تثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند
ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار
است تایبانرا رَحِيمٌ مهربان است بر مستغفران مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان اورا خدای
میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش ازو فرستادگان
خدای و اورا معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد
عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجب تر است و اگر بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر مخلوق شد
و آن عجیب تر است پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَأُمُّهُ
صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا
وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند چون سایر حیوانات محتاج بغذا بودند
و با وجود احتیاج صفت ربوبیت برایشان اطلاق کرد انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم
برای ایشان نشانها ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان که أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن
و پذیرفتن حق قُلْ بگو ترسایانرا أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میپرستید بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنرا که
بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن ندارد
که مثل خدای برساند زیان از بلا و عنا یا عطا کند سود از صحت و غنا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحقست
هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطل شمارا الْعَلِيمُ دانا بعقاید فاسده شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق
باشد مراد مبالغه یهودست در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
أَهْوَاءَ قَوْمٍ هوای قومی را از اسلاف خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت
پیغمبر وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و بنفس گمراه ساختند بسیاری را وَضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود

عن

عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از طریق راه راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کرده شدند کافران
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بزبان داود علیه السلام که اهل ایله را لعن
کرد و گفت اللهم العنهم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بزبان عیسی علیه السلام بر که اصحاب مائده را لعن کرد ذَٰلِكَ
این لعن مر ایشانرا بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ از عمل زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا
كَانُوا يَفْعَلُونَ بخدا که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیه تهدید عظیمست آنها را که نهی منکر نمایند با آنکه توانند
تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا دوستی
میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص کرد لَبِئْسَ
مَا قَدَّمَتْ هرآینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز
است أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای برایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان جاوید باشند در
عذاب وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدای و پیغمبر خود وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ
و آنچه فرستاده است بآن پیغمبر یعنی توریة مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هرآینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی
و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل
کفر دوستی نکردندی وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا ولیکن بسیاری مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ خارجند از
دایره ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هرآینه می یابی تو سخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ بآنکسانی که گرویده اند جهودانرا وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانرا که شرک آوردند یعنی بدترین دشمنی
مر مؤمنان جهودان و مشرکانند بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و می یابی نزدیکترین
آدمیان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مؤمنان الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میگویند ما تر سایانم
چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذَٰلِكَ آن قرب و مودت بِأَنَّ
مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین
وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند که مراد ازانها که قرب
مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که از جعفر بن ابی طالب قرآن استماع کردند رضی الله عنهما دل ایشان بمسلمانی مایل شد
و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی برآنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت

خود بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرستاد و چون ایشان با شاه بحضرت رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس
برایشان خواند بسیار بگریستند و اسلام قبول کرده اند با یکدیگر گفتند قرآن چه مشابهتی تمام دارد با آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده
و مقصود از قایلان انا نصاری ایشان اند الجزو السابع من اجزاء الثلاثین وَاِذَا سَمِعُوا و
چون شنیدند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلعم مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ آنچه فرستاده شده رسول
تَرَیٰ اَعْیُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ بریزد اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ
از آنچه شناختند از سخن راست یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر
فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ پس بنویس ما را با گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم یا ما را داخل امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود در حق
جعفر را سرزنش کردند که زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنید و قبول نمیکنیم ما اهل حبشه بچه جای که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیده حق خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ و چیست ما را که ایمان نیاوریم
بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ یُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه طمع میداریم
که در آرد ما را پروردگار ما در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ با گروه صالحان کرامت حضرت رسالت فَاَثَابَ
هُمُ اللهُ پس جزا داد ایشان را بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِی
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشند در آن وَ
ذٰلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ و اینست پاداش نیکوکاران وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا
بِآیَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده
اند که روزی حضرت رسالت صلعم برای صحابه وصف قیامت میکرد و از هول آن همه باز میشود ده تن از صحابه که مرتضی و ابن
مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله از آن جمله بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیه
العمر روزها بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک
دنیا کرده گلیم پوشند و گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسیده با ایشان گفت
شما را مور نیستم بآنچه فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام
نمایید و بخسپید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می
آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای مؤمنان لَا تُحَرِّمُوا
حرام مکنید طَیِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَکُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای برشما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید

از حد و دالی که آنچه حلال ساخته است شما حرام سازید اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ
دوست نمیدارد آیا تجاوز کنندگان از حد در گذرندگان وَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللهُ و بخورید از آنچه روزی داده است شما را خدای
حَلَالًا طَیِّبًا در حالتی که پاک حلال باشد وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که
اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده کانید بعد از نزول آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده
ایم آیه آمد که لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِی اَیْمَانِکُمْ بلغو در سوگند و لغو بمذهب
شی آنست که قصد بر زبان کند و چون لا والله و بلی والله و نزد ح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و
نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَلٰکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ ولیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْاَیْمَانَ بآنکه
به بندید سوگند بعقد او بیمین معقود آنست که بزبان گوید بدل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکند فَکَفَّارَتُهُ
پس کفارت شکستن آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاکِینَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول شی و نصف
صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب ح و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول
دو رطل و رطلی نیم است و بر هر تقدیر طعام باید داد مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ از میانه آنچه میدهید اهل خود را از غله و نه اَهْلِیکُمْ
دون اَوْ کِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش است بقول شی چیزی جامه که بآن نماز تواند گزارد چون قمیص و سراویل یا
ردا و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافت باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند اَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ
یا کفارت آزاد کردن بنده است شی در وی ایمان شرط میکند ح میگوید که سالم و بی عیب می باید خواه مؤمن
و خواه کافر فَمَنْ لَمْ یَجِدْ پس هر که نیابد ازین کفارت ثلاثه فَصِیَامُ ثَلَاثَةِ اَیَّامٍ پس کفاره
او روزه سه روز است پی در پی و نزد شی تتابع شرط نیست ذٰلِکَ این که مذکور شد کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ کفاره
سوگندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا اَیْمَانَکُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از
شکستن یا نگاه دارید زبان خود را و سوگند مخورید کَذٰلِکَ همچنین که سوگند کفارت بیان کرد یُبَیِّنُ
اللهُ لَکُمْ آیَاتِهِ بیان میکند و روشن می گرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ شاید که شما
شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم مفسران برآنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیه نازل گردانیده اول در
مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و در آن روز حلال بوده دوم وقتی
که عمر و معاذ جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم جواب آمد که قُلْ فِیهِمَا اِثْمٌ
کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس اشتغال مینمودند بدان سیم
در مهمانی عبدالرحمن عوف که امام ایشان در نماز شام قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ را بحذف لا ات خواند آیه آمد که لا

تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکَارَیٰ اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میانه ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی
ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص
از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بشرب خمر اشتغال نمودند و در حال مستی سعد و فاضل اشعار
شعوی بر هجاء انصار بود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آنرا
بعلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد آنحضرت زبان نیاز برگشاده اللهم بین لنا فی الخمر
بیانًا شافیًا این آیه تحریم فرود آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره مؤمنان اِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست
که خمر و هر چه درین داخل است وَالْمَیْسِرُ و قمار و بهر عامت نرد و کعب و بیضه و غیر آنرا وَالْاَنْصَابُ
و بتان را که منصب کرده اند برای عبادت وَالْاَزْلَامُ و تیرهای قداح رِجْسٌ پلیدیست مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ
از وسوسه بدترین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید
بدین اجتناب اِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ جز این نیست که میخواهد اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمْ که افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
دشمنی و خصومت فِی الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَیْسِرِ و در باختن قمار وَیَصُدَّکُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِکْرِ اللهِ
از یاد خدای وَعَنِ الصَّلٰوةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است
یعنی بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید و در تیسیر آورده که دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین
ساخته است و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام است باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشیده و آن سرهم
حرام است پس این نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل
شیطان است و هر چه کار شیطان است حرام بود پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هر چه بودن از و فرض است حرام
باشد ششم اگر رستگاری با اجتناب منوط متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب از و است حرام بود هفتم گفت
سبب دشمنی و خصومت و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت باشد حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدا و
هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب منعت از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید
از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیدات که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت
بیت که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر پرستنده بت است مر بت را نظم می تلخی دان جگر آمیخته
بر جگر پاکان ریخته بیت بجز دان مردکه چیزی چشید کش قلم بخودی در کشید وَاَطِیعُوا اللهَ و فرمان برید خدا
را در اجتناب از خمر وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در آنچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید
از مخالفت فرمان خدا و رسول فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید اَنَّمَا عَلیٰ رَسُولِنَا

الْبَلَاغُ الْمُبِینُ رسانیدن روشن پس چون حکم با شما رسانید تولی و اعراض شما او را
ضرر نکند آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شرب ربان
خمر بوده اند و حال شرب اجل چشیدن چون باشد آیه آمد که لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا نیست بر آنها که
ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُوا گناهی از آنچه خورده
اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیست که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند یعنی نیست اِذَا
مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای پسندیده
ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشد بر تقوی خود وَاَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند و
اللهُ و خدای یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری
در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند
از حرمان شکاری متألم می شدند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللهُ
ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ بچیزی
از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تَنَالُهُ اَیْدِیکُمْ می رسد بآن دستهای شما چون صغار
صید وَرِمَاحُکُمْ و نیزه های شما چون کبار صید و این ابتلای برای آنست که لِیَعْلَمَ اللهُ تا بداند
خدای و دوستان او مَنْ یَخَافُهُ آنکس را که از وی می ترسد بِالْغَیْبِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده
فَمَنِ اعْتَدَیٰ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذٰلِکَ بعد ازین فَلَهُ عَذَابٌ اَلِیمٌ
پس مر او راست عذابی دردناک یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ
مکشید شکار را و آن بمذهب ع حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و مستوحش بود خواه ماکول اللحم و
خواه غیر آن و نزد شی مراد حیوانی بری است که ماکول اللحم بود و در هر مذاهب سگ گزنده و گرگ درنده و موش
خاره و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید
وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ و هر که بکشد صیدی را
از شما مُتَعَمِّدًا یعنی داند که حرام است و قتل صید بر وی حرام مراد ابوالیسر است رضی الله عنه که گورخری را
بنیزه طعنه کرده بشکست پس متعمد اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد عمدا یا بخطا فَجَزَاءٌ
مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وی واجبست جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ
از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند اِنْ یَحْکُمُ بِهِ حکم کند بدان جزا ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ دو خداوند

عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم میتواند بود هَدْيًا
در حالتی که آن چارپا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسد أَوْ
كَفَّارَةٌ یا بروست کفارهٔ آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ
صِيَامًا برای آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشندهٔ صید در احرام وَبَالَ
أَمْرِهِ گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفاره باید دانستن که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است
قربانی باید کرد و مماثله نزد شافعی در خلقت و هیات است چنانچه مثلا در شتر مرغ شتری و در گورخر
گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره و علی هذا و بقول ع ان صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد
اگر بهای قربانی باشد قربانی شد قربانی بخرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم
صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یکی روز روزه دارد و نزد ... هر درویشی را مدی طعام
باید داد عَفَا اللَّهُ درگذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرد
در جاهلیت یا آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ
پس خدای انتقام کشد ازو وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام است
بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محلید
و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخلند وَطَعَامُهُ و طعام دریا نیز حلال کرده شده یعنی آنچه آب
بکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند
وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شده بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامی که باشید احرام
گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ
سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه از نهب و
قتل در روست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را برابطهٔ قوام مهمات مردم یعنی کار با حج ... زند
یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در وی از قتل و غارت ایمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی
و ذوات قلاید را هم سبب قیام کارها یعنی بانها از تعرض و حرامی مأمون و مصون مانند ذَٰلِكَ آنچه گفته شد
لِتَعْلَمُوا برای آنست که بدانید أَنَّ اللَّهَ تحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است أَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها داناست

پس آنچه منع میکند از حلال و حرام از روی حکمت است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربان
است بر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفات
تا ایشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ
و آنچه پنهان می دارید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ برابر نیست
پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر بشگفت
آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و زدائت دارد نه بقلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگاری
یابید و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
سوالها کردندی یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که اشتر من گم شده کجاست حق سبحانه و تعالی که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزهای که اگر ظاهر کرده
شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و مپرسید از چیزهای که اگر پرسید از آن
حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای
از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای درگذرانید آنرا و بر آن تکلیف نکرد و بندگان را آورده اند که چون آیهٔ فرضیت
حج نازل شد سراقه مالک گفت آیا هر سال فرض شده حضرت رسالت ازو اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را
اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانای آن نیست فَاتْرُكُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ و این
آیه نازل گشت که خدای درگذرانید و بدین سوال شما را مواخذ نساخت وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است
که عفو میکند حَلِيمٌ بردبار است که بعقوبه تعجیل نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسید از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی
پیش از شما که طلب ناقه نمود و حواریان که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان از
کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان بگرویدند و سبب نزول عقوبه شدند پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد و بقول و فعل فضول اشتغال ننماید و درین باب گفته اند قطعه بگو آنچه گفتن ضرورت شود ❊ دگر
گفتها را فرو بند در ❊ بجای آر فعلی که لازم بود ❊ ز افعال بیحاصل اندر گذر ❊ آورده اند که عمرو بن لحی
هفت قبیلهٔ عرب را از بزرگ قبایل که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف
ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات

در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن
و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخص را
بیماری بودی یا مسافری داشتی جز حکم بحیره داشتی و آنرا سایبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی سابع
را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند اذان ماست در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی میگفتند از آن خدایان ماست
از او ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود پیوست و برادر حکم
او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری
نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمیکردند و آنرا حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلعم اهل جاهلیت
این قبایل سبع سنین بدین آیین بودند و داعیهٔ ایشان این بود که خدای تعالی رد سخن ایشان کرد و آیه آمد که مَا جَعَلَ
اللَّهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقهٔ گوش شکافته
وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقهٔ بچرا باز گذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ و نه شاتی که برادر پیوسته وَلَا حَامٍ و نه حمایت کنندهٔ ظهر خود
وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و بر می بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ نمیدانند حلال و حرام
را و در تحلیل از عقل کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را که ای گمشتگان
تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده است از حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید برسول که بیان
کنندهٔ آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است مارا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان که لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ
و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنمای می باید کرد تا کار
کس بتحقیق انجامد نظم از مقلد تا محقق فرقهاست ❊ این یکی کوه است و آن دیگر صداست ❊ منبع گفتار
این سوزی بود ❊ وان مقلد کهنه آموزی بود ❊ دست در پیمانه زن ای براه ❊ دست در گوهر زن ای انقی
بجاه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام صلاح
آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ آنکس که گمراه شد إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون راه یابید شما را
و از جملهٔ اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود و بگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا
و چاه است ❊ اگر خاموش بنشینی گناه است ❊ این آیه فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند که بر کافران
و تمنای ایمان ایشان نامینمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان ضرری را

مضرتی إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت مر شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده اید که میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی نصرانی که از انصاری بودند
بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت
شام رسیدند بدیل بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت
خویش مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکهٔ او را باهل او رسانند ایشان
بعد از وفات او رخوت را بحوزهٔ تصرف در آوردند و آنائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال
نقره در آن بود از میان امتعهٔ وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان صحیفهٔ
بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند و چون آنای مذکور در میان آن نیافتند رجوع به تمیم و عدی
کردند ایشان انکار کردند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت صلعم آمدند این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان
شما إِذَا حَضَرَ چون حاضر شوید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامات مرگ پس باید که گواه شوید حِينَ الْوَصِيَّةِ
بهنگام وصیت اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنْكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان
أَوْ آخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی اهل ذمه و حالا این منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمان نمی
شنوند باجماع إِنْ أَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْكُمْ پس بشما رسد مُصِيبَةُ
الْمَوْتِ مرگ رسیدن یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون بموت مشرف شوید دو کس بر وصیت خود
گواه گیرید از مسلمانان یا غیر ایشان اگر مسلمان نباشد و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا بازمیدارید آن دو تن
را که غیر شما اند مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید
شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لَا نَشْتَرِي بِهِ بدل نمیکنیم بوی سوگند ثَمَنًا بهای را که آن مال فانی ست
یعنی برای طمع مال فانی سوگند بدروغ نمیخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر مشهودٌ له نیز خویش باشد که سوگند بدروغ
نمیخوریم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللَّهِ گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده إِنَّا
إِذًا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لَمِنَ الْآثِمِينَ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلعم تمیم و عدی
را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی بخوریم و بر نمود ناداشت
از ایشان باز داشتند بعد از آن آن آنای گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثهٔ بدیل در آن
مجادله از حد گذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده ایم اما سبب آنکه ما را بینه نبود انکار کردیم و انکار

پیش آوردیم دیگر باره بمجلس شریف حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرافعه نمودند آیت آمد که فان عثر اگر
اطلاع یافتند علی انهما استحقا اثما براکه این دو گواه کسب کردند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو گواه
دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین من الذین استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع
شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه اول بودند در ذکر مراد بمراد اولیاء میتند وحفص استحق
معلوم میخوانند واولیان بر قرارت اوست یعنی دو گواه که احق واولی اند بشهادت ازان دو بیگانه زیراکه
خویش اند ومنشاء بحقیقت اوایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه
لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارترست وراست از گواهی آن دو تن که قبل ازین
گواهی داده اند وما اعتدینا وما ستم نمیکنیم وازحد در نمیگذریم درین گواهی انا اذا بدرستی که ما آن
هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه صلعم
که عمرو عاص ومطلب بن ابی وداعه برخواستند وسوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این مال حق بدیل بوده
وایشان خیانت کرده اند بعد ازان حضرت حکم فرمود تا انما را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد
یمین بشاهد ادنی نزدیکترست ان یأتوا بآنکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها
بروجهی که حق آن است او یخافوا ونزدیکست بآنکه بترسند ان ترد ایمان ازانکه رد کرده شود سوگند بر
مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان که ایشان خورده اند ومدعی سوگند خورد وایشان بظهور خیانت وسوگند
دروغ رسوا شده اند واتقوا الله وبترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ واسمعوا وبشنوید از خدا را
سمع اجابت والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خاینان وگواهان دروغند یوم
یجمع الله الرسل یاد روزی کنید که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که ماذا اجبتم
بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی شمارا در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید قالوا
گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست مارا در جنب علم تو انک انت بدرستی که تو علام الغیوب
داننده نهانهائی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند وچه در دل نهان داشتند وچه چیز اجابت نمودند وچه چیز
انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت عیسی مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم
علیک وعلی والدتک برتو وبر مادر تو اذ ایدتک یاد دار چون قوت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا
بکلامی که احیای دین کردی یا احیای موتی وگفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن گوی با مردم
فی المهد در گهواره وآن معجز تو بود وکهلا وسخن گوی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت وکهولت

از روی فصاحت وبلاغت یکسان است باین استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق
علما قبل از سن کهولت باسمان رفته ودر همان سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید
واذ علمتک الکتاب ودیگر یاد کن ای عیسی چون آموختم ترا کتاب یعنی کتابت وخط والحکمة
وفهم چیزها والتوریة والانجیل ومعانی حقایق توریه وانجیل واذ تخلق وآنرا که می سازی من
الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیئت مرغ باذنی بدستور من فتنفخ فیها پس میدمیدی دران صورت
از گل ساخته فتکون طیرا پس میشود مرغی زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه واز علت بیرون می آری کور
مادرزاد را وچشم او روشن میکنی والابرص وپاک ودور از علت می سازی ابرص را باذنی بامر من واذ
تخرج الموتی وچون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بفرمان من واذ کففت بنی اسرائیل ویاد کن
چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهود را عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده
بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن ازانچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند
منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا واحیا وسایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مگر جادوئی که
روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحرست واذ اوحیت الی الحواریین ویاد کن ای محمد آنرا که وحی کردم حواریان را از زبان
پیغمبر خود ان آمنوا بی که ایمان آرید بمن وبرسولی وبفرستاده من قالوا آمنا گفتند ایمان آورده ایم
واشهد وتو گواه باش باننا مسلمون بآنکه گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن
آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک
هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد بر ما
مائدة من السماء خوانی از آسمان مائده گویند آنرا اگر بر طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند قال
اتقوا الله گفت عیسی بترسید از خدای ومثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان
مر کمال قدرت او را وصحت نبوت مرا قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولکن
نرید ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم ازان مائده طعامی وتطمئن قلوبنا وآرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش
بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود ونعلم ان قد صدقتنا وبدانیم که راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدا در
خواهید بشما ارزانی دارد ونکون علیها وباشیم بران مائده من الشاهدین از گواهان وقتی که از ما گواهی
طلبند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز
روزه دارید اگر از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که ما

عیسی ابن مریم

این کاری کردیم طعام میدادیم پس از خدا درخواه تا مارا طعام دهد وسلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال
مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید ودعا کرد چنانکه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم
ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجاء عطاردی گفته اند که هفتاد ونه نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است
واز نضر بن شمیل نقل کرده اند که هرکه بگوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق
سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی
از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان مارا عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان مارا وآخرنا
وآنانکه از پس ما می آیند تا اول وآخر ما ازان خوان بهره یابند وآیة منک وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی
صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من وارزقنا وروزی کن مارا آن خوان یا توفیق شکر بر آن
وانت خیر الرازقین وتو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها علیکم من فرو فرستنده ام
این خوان را جهت اجابت سوال شما فانی اعذبه پس هرکه کافر شود فانی اعذبه میکنم بعد از خیانت لا اعذبه آن
عذاب بکسی احدا من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد وسفره سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمد و
سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه درآمد وگفت اجعلنی من الشاکرین ودیگر گفت که خدایا این
جواز رحمت کن وعقوبت مگردان وضو ساخت ونماز گذارد وبگریست وگفت بسم الله خیر الرازقین ومندیل از سفره
برداشت وروغن ازوی می چکید نزدیک سر او نمک ونزدیک دم او سرکه وبر حوالی آن انواع تره مگر گندنا وپنج
گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون وبر دوم عسل وبر سیم روغن وبر چهارم پنیر وبر پنجم قدید شمعون پرسید که یا روح
الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود از هیچکدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه وتعالی بقدرت
خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر گوئید تا نعمت زیادت شود گفتند یا روح الله اگر ازین آیه آیتی دیگر بما نمائی
موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای تعالی فی الحال بجنبش درآمد عیسی علیه السلام
فرمود که بحال اول شو باز بحال ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید زبانی ترسان شده ازان مائده نخوردند عیسی علیه السلام
فرمود تا درویشان وبیماران ومبتلایان را طلبیدند وگفت بخورید که شمارا عطاست ودیگران را ابتلا هزار وسیصد تن ازان طعام
بخوردند وهیچ ازانچه بر خوان بود کم نشد هیچ فقیر ازان طعام نخورد الا که توانگر شد وهیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت
پس مائده بر آسمان رفت ودیگر روز چاشتگاه باز آمد واغنیا وفقرا همه ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غیب شد
روزی آمد وروزی نه همچون ناقه صالح وحی آمد که ای عیسی مائده مرا بفقرا ده نه باغنیا وتوانگران ازین حکم مضطرب
بر مائده شک آوردند وآنرا بر سحر وجادوی حمل کردند وشصت وسه تن وبقول صاحب معالم سیصد وسی تن مسخ

شدند بصورت خوک وبعد از سه روز بمردند واذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت خدای پسر مریم را بعد از رفع
او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت عیسی را برای توبیخ وتقریع نصاری ءانت قلت آیا تو گفتی للناس اتخذونی
مر مردمان را که بگیرید مرا وامی ومادر مرا الهین من دون الله دو خدای بدون خدای قال سبحانک گفت عیسی پاکی
تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردن ما یکون لی نسزد ونشاید مرا ان اقول آنکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه مرا از اولی
نباشد ان کنت قلته اگر بوده ام من که گفته ام آنرا فقد علمته بدرستی که تو دانسته آنرا تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات
منست ولا اعلم ومن نمیدانم ما فی نفسک آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام ومن نمیدانم آنچه تو نهان
داری انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیدهائی ما قلت لهم نگفتم مر ایشان را یعنی امه خود را الا ما امرتنی به
مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن با ایشان پس آنکه فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان با امر اند بودی تو نگهبان ایشان
که من از توحید وتعبد من گفتم ایشان را آن ان اعبدوا الله که پرستید خدایرا ربی وربکم پروردگار من وپروردگار شما پس
من خود مربوب ومخلوق گفتم نه رب وخالق وکنت علیهم وبودم بر احوال وافعال ایشان شهیدا گواه ونگهبان
ما دمت فیهم مادامی که بودم میان ایشان فلما توفیتنی پس آنهنگام که فرا گرفتی یعنی بردی باسمان یا میرانیدی کنت
انت الرقیب علیهم بودی تو نگهبان ایشان ومراقب احوال واعمال ایشان وانت علی کل شیء وتو بر هرچیز شهید
گواهی ومطلع بران ومراقب آن ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را از انکه فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان
تواند وبنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد وان تغفر لهم واگر بیامرزی پس عالی ومعاد فراب عتاب ایشان را بآنکه
از کفر توبه کرده باشند وایمان آورده فانک انت العزیز الحکیم پس بدرستی تو توانا در هرچه کنی از عفو وعذاب
قال الله هذا گفت خدای مراد آنست که گوید وارادا لفظ ماضی برای تحقیق وقوعست کانه که قیامت قایم شده
وخدای گفت یوم این روزیست که درین روز ینفع الصادقین سود دهد راستگویان را صدقهم
راستی که واقع شده ازیشان در دنیا لهم جنات تجری مر ایشانراست بهشتها که میرود من تحتها الانهار در زیر
درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان
نهایت ندارد رضی الله عنهم خشنود گشت خدای ازایشان بطاعت ورضوا عنه وخشنود گشتند
ایشان ازو بنیل کرامت ذلک این دخول جنات یا حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگ
است لله مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وما فیهن وآنچه در سماوات و
ارضین است وهو علی کل شیء واو بر همه چیز قدیر تواناست بذات از عجز وضعف منزه ومقدس
تبارک وتعالی وتقدس

سورة الانعام بسم الله الرحمن الرحیم

الا ما امرتنی به

الحمد لله سپاس و ستایش مر خدای راست و مرجع ثنا بحضرت کبریاست الّذی از خداوندی که بقدرت کاملهٔ خود
خلق السّموات بیافرید آسمانها بی عمدی و مددی و الارض و زمین را بی اصلی و ماده و جعل الظّلمات
و النّور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نورات و شیطان آفریننده
ظلمت حق سبحانه و تعالی فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است
و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرمود که هدی و ضلالات و ازین جهت ظلمت را
بلفظ جمع یاد آورد که ضلال متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که ملت و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید
آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظلایف نور قلب
را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی روحانی ثمّ پس با این همه دلایل و اثبات الّذین کفروا
آنانکه کافر شدند بربّهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند بتان را اما عدول میکنند از پرستش
آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الّذی خلقکم وی آن کسی است که بیافرید شما را من طین از گل یا آنکه اگر خلقت
شما را از طین یعنی ابو البشر را مخلوق ساخت ثمّ قضی اجلا و حکم کرد مدتی را که چون بر آید بمیرید و اجل مسمّی عنده
و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قایم باشد ثمّ انتم تمترون
پس شما شک میارید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از اوست پس شک نباید کرد که معاد خالق بدوست
و هو الله و اوست خداوند بحق و معبود مطلق یعلم سرّکم میداند آنچه پنهان دارید و جهرکم و آنچه آشکارا کنید
فی السّموات و فی الارض میداند آنچه در آسمانها و زمینها پنهان است یعنی در دل مخفی دارید و یعلم ما تکسبون و آنچه آشکار است
یعنی بزبان می آرید و جهرکم و میداند آنچه میکسبید از خیر و شر و شما را بر آن جزا خواهد داد و در فتوحات می آرد
که سرّکم اشارت بجنبیت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر
خلافت که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی
را صورتیست جسمانی و روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرّش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه
خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مراتبت ذات و چنین در یک روش خصایص ربوبیت پیدا و
دیگر روش نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون از
نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر و بی مقدارتر رباعی چون در خود از اوصاف تو یابد اثری
حاشا که بود نکوتر از من دگری و اندم که فتد بجانب خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری
پس حق سبحانه و تعالی میداند که هم اسرار خصایص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما در عالم شهادت

میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و
دانستن این دانایی سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض اشتغال بحظوظ بزروه
استیناس بنعیم روحانی متصاعد گردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خورد گذرد آدمی میتواند
از کوشش کز فرشته بفضل درگذرد و ما تأتیهم من آیة و نمی آید بکافران آیتی من آیات
ربّهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود در ایشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن
الّا کانوا عنها مگر که هستند از آن آیه و معجزه معرضین اعراض کنندگان فقد کذّبوا بالحق
پس بدرستی که دروغ داشتند قرآن را لمّا جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید
بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون اوست استهزا میکردند و ظهور
آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا آنهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سنیه
خیر الانام علیه الصلوة و السلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند و ندانستند کفرهٔ
قریش کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی
که در وی پیغمبری بوده و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل
قرن میکند مکّنّاهم فی الارض چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین و آرامگاه دادیم یا در آن و اهل آن در آن
متصرف ساختیم با ایشان اعطا کردیم از مکنت ما لم نمکّن لکم آنچه شما را ندادیم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت
مال و استظهار حشم و خدم و ارسلنا السّماء و فرستادیم ابر را علیهم بر ایشان مدرارا باران ریزان در پی هنگامی که
محتاج بودند بدان و جعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویها آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند در زمین و رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند
فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت و انشأنا و بیرون
آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید میکند بهلاک در
اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از
خدای تعالی آورده و ما یم و در ضمن آن مکتوب ایمعنی مندرج باشد که تو رسول اوی آیه آمد که و لو نزّلنا علیک و اگر فرستیم
بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس بر بسنجند و ببسایند آنرا بدستهای خود و شبهه
ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الّذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که کافر اند ان هذا الّا

آنچه بما آورده الّا سحر مبین مگر جادویی روشن بر هر کس و قالوا و گفتند کافران لو لا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستید
بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبرست و لو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک
ایشان و مرحلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثمّ لا ینظرون
پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون منکران میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که
و لو جعلناه ملکا و اگر گردانیدیم ما رسول فرشته را لجعلناه رجلا هر آینه گردانیم او را ممثل بصورت مردی چنانچه
جبرئیل را علیه السلام بصورت الکلبی متمثل میساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملک بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند
مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوه قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس با چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم
و للبسنا و هر آینه در آن حال پوشیده کردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه
رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الّا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را از قول
کافران تا غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت صلعم ننشیند و میگوید که و لقد استهزئ برسل و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند
به پیغمبرانی که بوده اند من قبلک پیش از تو نحاق پس فرود آمده است بالّذین سخروا بآنکه سخریه کرده اند منهم از رسل یعنی
بایشان استهزا نموده اند ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که برگرد
ایشان درآمد قل بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی یمن و گاهی شام و بر
دیار عاد و ثمود بگذرید ثمّ انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذّبین آخر تکذیب
کنندگان قل بگو ای محمد و بپرس از ایشان که لمن ما فی السّموات و الارض برای کیست آنکه در آسمانها و زمینهاست از روی
خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قل لله تو بگو خدای راست کتب نوشت خدای علی نفسه
الرّحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از فضل و جود رحمت را که قبول توبات و عفو از معصیت در احادیث آمده است
که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش اینکه ان رحمتی غلبت غضبی و می شاید که مراد
رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادست
بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است نظم در عدم ما مستحق
کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما میشنود
لیجمعنّکم بجزای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در
قبور تا در روز قیامت لا ریب فیه در روزی که در وقوع آن هیچ شکی الّذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای
خود فطرت اصلیت و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نگوانند

آورد و له و مر خدای راست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللّیل و النّهار در شب و روز یعنی اوست مالک
مکان و زمین و آنچه مکان و زمان آنرا فرا گرفته و هو السّمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم
دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج
و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو از اجله
خونیان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه بشب و روز بر آن اشتمال دارد
از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگو غیر خدا را اتّخذ
ولیّا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السّموات و الارض خدای پدید آرندهٔ آسمان و زمین است
و هو یطعم و اوست که میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و لا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیازست
از خلق و خلق بوی محتاج اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون انّ الله هو الرّزّاق
ذو القوّة المتین قل انّی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اکون اوّل من اسلم باآنکه باشم اول کسی که گردن
نهد حکم خدا را برآنکه نبی سابق امت باشد در دین و لا تکوننّ من المشرکین و مرا گوید که مباش از شرک آرندگان
قل انّی اخاف بگو بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربّی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم
عظیم از عذاب روزی بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگردانند عذاب خدا را حفص بصیغه مجهول خوانده یعنی
هر که بگرداند عذاب از و یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستی که حق بر و بخشایش فرموده است و ذلک
و این بخشایش خدای الفوز المبین رستگاری هویدا است و ان یمسسک الله بضرّ و اگر رساند
خدای بتو سختی چون مرض و فقر فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا الّا هو مگر او
و ان یمسسک بخیر و اگر رساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فهو علی کلّ شیء پس او بر همه چیزی از آنها
قدیر تواناست و هو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیت
نه بمکان است بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات و هو الحکیم و اوست
محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بحقایق احوال بندگان نقلست که شبهای قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق
کند و اخبار علمای نصاری رسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اند هم انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی
دهد برسالت تو و حقیقت کتاب تو آیه آمد که قل بگو در جواب ایشان که ایّ شیء چه چیزست اکبر
شهادة بزرگتر از جهت گواهی یعنی بزرگتر از گواهیها قل الله بگو خدای بزرگترست از جهت شهادت
شهید بینی و بینکم او گواهست میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما اوست و اوحی الیّ

وبمن وحی کرده اند این قرآن را لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگرچه در و نشانست نیز همت آنتا
النبی کرده باحد الثقلین ومن بلغ و دیگرانرا بیم کنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس و قایل
گفته که هر کرا قرآن بدو رسید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نذیر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی
رحمة الله فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلعم ائنکم لتشهدون آیا شما بدرستی گواهی میدهید ان مع الله
که با خدای هست آلهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو من باری گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو جز این
نیست که او اله واحد خدایست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم واننی بری و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون
از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب
یعرفونه می شناسند رسول خدای را بصفتی که مذکورست در توریت کما یعرفون ابناءهم چنانکه می شناسند
پسران خود را بحلیه و صفت ایشان را و معرفتی روشنست آورده اند که حضرت از عبد الله سلام پرسید معرفت شما حضرت رسالة را
صلی الله علیه و آله و سلم که خدای از آن خبر میدهد چگونه معرفت فرزندانست بر چه وجه می تواند بود ابن سلام نفی آن کرد
برسالة حضرت صلعم متعین ترم از آنکه بصحت نسبت پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
که خدای توفیق رفیق تو گرداند ای عبد الله فقد اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شدند در نفسهای
خود از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند و بتان ما را نزدیک او شفیع خواهند
بود او کذب بآیاته یا انکه تکذیب آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و کهانت نام نهند انه لا یفلح الظالمون
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که حشر کنیم مر ایشانرا از
عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند
این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما که شریک خدای میساختید الذین کنتم تزعمون آنانرا که گمان می بردید که ترا
شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا
بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبوده ایم شرک آورندگان دروغ گویند و از آن سوگند مشرکان چون
روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید
که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا
جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم
بر نفسهای خود بنفی شرک از آن وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که از آن افترا

میکردند

میکردند مر خدای را نقل است که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالة صلعم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده
بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن ملعون گفت من ندانم که چه میگوید الا آنکه
لب می جنباند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم و از کفار کسی هست من یستمع الیک
کسانی هستند که فرا میدارند گوش بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا علی قلوبهم افکنده ایم بر دلهای
ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم و در گوشهای ایشان
وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها
ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در نشان و تکذیب ایشان بغایت رسید حتی اذا جاؤک
تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر اند ان
هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان وهم و ایشان یعنی کافران
ینهون عنه باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وینأون عنه و دور میشوند بنفس خود یعنی نه خود ایمان می آرند
و نه دیگری را میگذارند و گفته اند این آیه در شان ابو طالب است و معنی این که نهی میکند دشمنانرا از تعرض رسول بجنابه
و خود از دین او دوری میجوید وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمیدانند
که این قهر بدیشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده
در آتش هر آینه می بینی امری در غایت شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس گویند
یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و پیش ازین تکذیب نکنیم آیات پروردگار
خود را ونکون من المؤمنین و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون
روند مومن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار و توحید حال برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا
ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش این در دنیا چون اعضا بشهادت جوارح
ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا لعادوا
هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی
که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و حشر را منکر شدند
وقالوا و گفتند ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر از زندگانی ما بدنیا وما نحن بمبعوثین
و نیستیم ما برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر ببینی اذ وقفوا علی ربهم چون باز داشته شوند کافران بحکم خدای یا

یا موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا
بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد قال گوید خدای فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید کافر میشوید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة تکذیب کردند
بدیدن خدای را یا باز گردند لقای ثواب بغتة ناگاه بیاید برایشان قیامت ناگهان قالوا یا حسرتنا
گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در زندگی دنیا وهم یحملون
و ایشان بار بر دارند گوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم اوزار
هم گناهان خود علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناه لازم ایشان باشد و از ایشان
منفک نگردد در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوی
و گوید مرا می شناسی مومن گوید نه ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که در دنیا بسیار ترا سوار بودم
وارد و یوم نحشر المتقین الخ و نفد الله ... و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش او آید چیزی
بغایت زشتی و ناخوشبوی گوید مرا می شناسی مرا میدانی گوید ترا نمیدانم گوید کردار ناپاک توام بسیار در دنیا
بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیه وهم یحملون علی ظهورهم عبارت ازینست الا ساء
ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که میکشند وما الحیوة الدنیا نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان
مغرور اند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان و مشغول دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت
خیر للذین یتقون بهترست برای کسانی که پرهیز میکنند جهت آنکه سرایی باقیست و لذتهای او خالص از
شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی
تعقل نمیکنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات
کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق
حالا کسی بر ما نیست مطلع اگر راست گویی باز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گویست و اخذ
بجا میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آنچنانست
که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافراز اند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق
بال قصی دارد اگر نبوت نیز با ایشان باشد و باز گردد با بنی دیگر از اشراف قریش و لعبیه آل لوای
بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت رسالة صلعم گفت ما از تو هرگز

دروغ ای محمد نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم
بتحقیق میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب
فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند
ولکن الظالمین ولیکن ایشان ستمکاران اند بآیات الله یجحدون انکار میکنند انتهای
خود را از روی عناد پس از برای تسلی آن آنحضرت میفرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب
کرده اند رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه
ایشانرا تکذیب کردند واوذوا و بر آنکه رنج بر ایشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد ایشانرا
نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران
ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعده های خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده
ولقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبإ المرسلین از خبر فرستادگان که از ایشان چه آزارها
بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده گفت الله لاغلبن انا و رسلی وان کان
کبر علیک و اگر چنانست که گران شد بر تو اعراضهم روی گردانیدن از قبول دین حق فان استطعت
پس اگر میتوانی ان تبتغی که بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود بر ایمان قوم میخواست که معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند
تا باشد که بدان مومنان در آیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شده
و بر تو دشوار می آید پس اگر میتوانی که نقبی در زیر زمین و بدان در آیی او سلما فی السماء یا نردبانی
پیدا کنی و بآسمان بر آیی فتأتیهم بآیة پس بیاری برای ایشان آیتی چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش
صورت متوجه آنحضرت است و در معنی امت را میگوید مباش فلا تکونن از نادانان درین جمله
که کفر و ایمان بمشیت خذلان و توفیق منست انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا
الذین یسمعون آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از
این اجابت باید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه
بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی وی بازگردانند مر ایشانرا برای جزا و مکافات
وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمیفرستند بروی آیة من ربه آیتی

از پروردگار خود یعنی معجزه که ما می طلبیم ازو قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ بگو مر ایشان را که خدای قادر است
عَلٰۤى اَنْ یُّنَزِّلَ اٰیَةً بر فرو فرستادن آیتی از معجزات و لٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ
ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستوجب بلا و هلاکت زیرا که حکم الهی برین وجه عرف نفاذ
پذیرفته که چون معجزه طلبیدند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گردانید و مر ایشان ایمان نیارند عذاب استیصال
بدیشان فرو آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وَ مَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین
وَ لَا طٰٓئِرٍ و نه پرنده در هوا یَّطِیْرُ بِجَنَاحَیْهِ بپرد بالهای خود این کلمه برای تاکیدات
چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدیم و فلان سخن بگوش شنیدیم یا آنکه طیران کنایت از سرعت باشد
پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنست که نیست هیچ جنبنده و پرنده اِلَّاۤ اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ
الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی هرکدام از تسبیح
حق سبحانه و تعالی غافل نیستند وَ اِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتٰبِ فرو نگذاشتیم
در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر دلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ
اِلٰى رَبِّهِمْ یُحْشَرُوْنَ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند
وَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل ربوبیت
وَّ بُکْمٌ گنگانند از گفتن سخن درباب وحدانیت و ایشان فِی الظُّلُمٰتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد
در تقلید ند مَنْ یَّشَاِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای گمراه کرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد
وَ مَنْ یَّشَاْ یَجْعَلْهُ و هر کرا خواهد کرداند تائب و نگاه دارد عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بر راه
راست قُلْ اَرَءَیْتَکُمْ بگو ایشانرا که چه می بینید اِنْ اَتٰىکُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه
بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْکُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما ساعت و هول آخرت اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ
آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید
راست گویان که بتان نه خدا یند بَلْ نه چنانست که بتان را خوانید بلکه اِیَّاهُ تَدْعُوْنَ او را میخوانید
و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فَیَکْشِفُ پس دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ آنچه او را
بکشف آن میخوانند اِنْ شَآءَ اگر خواهد وَ تَنْسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارند
مَا تُشْرِکُوْنَ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَاۤ و هر آینه بدرستی که فرستادیم
رسولانرا اِلٰۤى اُمَمٍ با امتان آنچنان مِّنْ قَبْلِکَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند

فاخذنٰهم

فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بِالْبَاْسَآءِ بسختی و تنگی وَ الضَّرَّآءِ و با فقها و بیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُوْنَ
تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز بذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَاۤ اِذْ
جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا پس چرا وقتی که آمد عذاب ما بدیشان زاری نکردند و روی تضرع و تذلل
بدرگاه ما نیاوردند اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَ لٰکِنْ قَسَتْ و لیکن سخت شده بود قُلُوْبُهُمْ
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰنُ و آراسته بود برای ایشان
ابلیس مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات
هلاک کننده چنانچه در حدیث آمده است که ثلاث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس
چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاده و مردعوی و لاف که از کبر ناشی است او سر زد
سرمایه او همین بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه نجات ادبار می اندازد و صفت عجب و خود
بینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند نظم
مرد معجز را اهل دین بنود ❁ هیچ خودبین خدای بین نبود
بخبر زان جهان و ست نکیت خویشتن بین و بت پرست یکیست فَلَمَّا نَسُوْا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان مَا
ذُکِّرُوْا بِهٖ آنچه پند داده شده بودند بآن از بأسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بگشادیم بر ایشان اَبْوَابَ
کُلِّ شَیْءٍ درهای همه چیز از نعمتها و راحتها یعنی چون به بلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت
نیز امتحان کردیم حَتّٰۤى اِذَا فَرِحُوْا تا وقتی که شاد شدند بِمَاۤ اُوْتُوْا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها
و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و مراسم شکر
گذاری و لوازم سپاس داری قیام نمودند اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً گرفتیم ایشانرا ناگهان فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ پس
ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و نا امیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا
آخر آن قوم که ایشان ستمکارانند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و تمامی هلاک کردم اعدای خود را وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ و حمد مر خدا را که پروردگار عالمیان است و بر هلاک ظالمان و چون ظالم از آن روی
که سبب خلاص مردمانست از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرف مرا نیست مهلک ایشان
سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگو چه می بینید اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَکُمْ شنوای
شما را تا کر شوید وَ اَبْصَارَکُمْ و بینای شما را تا کور شوید وَ خَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِکُمْ و مهر نهد بر دلهای
شما تا فهم و هوش در و نماند مَّنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ کدام خدای است غیر الله که بقدرت و کرم خود یَاْتِیْکُمْ بِهٖ

یتضرعون

بیارد برای شما آنچه گرفته است اُنْظُرْ کَیْفَ نگاه کن و در نگر که نُصَرِّفُ الْاٰیٰتِ چگونه میگردانیم
آیتها را از اسلوبی با سلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکره و تنبیه
ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُوْنَ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قُلْ اَرَءَیْتَکُمْ بگوای
محمد کافرانرا چه می بینید و چه کنید اِنْ اَتٰىکُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان
بی مقدمه که تنبیه کند بر آن اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند
بغته آنست که شب فرو آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ یُهْلَکُ هلاک
شوند بدان عذاب اِلَّا الْقَوْمُ الظّٰلِمُوْنَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ و نفرستادیم مر ازا
اِلَّا مُبَشِّرِیْنَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را ببهشت وَ مُنْذِرِیْنَ و بیم کنندگان کافران را بدوزخ
فَمَنْ اٰمَنَ پس هر که ایمان آرد وَ اَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ
ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاویدانی وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب
آن جهان وَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب
بِمَا کَانُوْا یَفْسُقُوْنَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَّاۤ اَقُوْلُ لَکُمْ بگو نمیگویم شما را
عِنْدِیْ خَزَآئِنُ اللّٰهِ که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَ لَاۤ اَعْلَمُ الْغَیْبَ
و نمیدانم غیب را مادامی که وحی بمن نیاید تا هر چه بپرسید جواب بگویم وَ لَاۤ اَقُوْلُ لَکُمْ اِنِّیْ مَلَکٌ و نمیگویم شما را که من فرشته ام
تا بعبث نکنم اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوْحٰۤى اِلَیَّ پیروی نمیکنم مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ یَسْتَوِی
الْاَعْمٰى آیا یکسان باشد نابینا وَ الْبَصِیْرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم
اَفَلَا تَتَفَکَّرُوْنَ آیا فکر نمیکنید هیچ تا تمیز توانید میان حق و باطل وَ اَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بسبب قرآن
الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ آنکسانرا که می ترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل اَنْ یُّحْشَرُوْۤا اِلٰى رَبِّهِمْ که حشر کرده
لَیْسَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ نیست ایشانرا بجز از خدای و لَا شَفِیْعٌ
کافه زیرا که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنو ایشانراست اِلٰى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار ایشان
وَّلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دین وَّ لَا شَفِیْعٌ و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند
لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ باشد که پرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت
رسالت صلی الله علیه گفتند همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و
صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو خواست نشست

وسخنان

وسخنان درباب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم
کفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشانرا اعذر خواهی تا بروند شاید که ما ایمان
حکم تو کنیم عمر گفت که فرمود که یا رسول الله چنین میتوان کرد که تا ببینم مهم رؤسای قریش بچه میکشد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بدین مواعده وثیقه التماس نمودند
پس نزد بود که اسباب کتابت حاضر آوردند و مرتضی علی علیه السلام را امر کرد تا این صورت در حیز
کتابت آرد آیه آمد که وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار
خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدٰوةِ وَ الْعَشِیِّ بامداد و شبانگاه یا مگر اراده نماز بامداد و صلوة عصر
یُرِیْدُوْنَ میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهٗ رضای خدای را و گفته اند وجه صلابت یعنی میخواهند
خدا را و پس شیخ یعقوب چرخی قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه برخواند که
یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجهست
اول ارادت دنیای تُرِیْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْیَا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیی بنقصان
دین راضی بودند و از درویشان مسلمانان اعراض نمودن ارادت آخرت محض کما قال و من اراد
الاخرة و سعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد سلامت بنقصان دینی رضا دادن و در موافقت
و العفت برای درویشان کشادن سیم ارادت حق محض کما قال یریدون و نشان او پای بر کونین نهادن
از خود و خلق آزاد گشتن بیت مارا خواهی خطی بعالم در کش ❁ در بحر فنا غرقه شو و دم در کش
مَا عَلَیْکَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَّ مَا مِنْ حِسَابِکَ و نیست
از حساب عمل تو عَلَیْهِمْ مِّنْ شَیْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا بسبب هیچ وجه از آن
فَتَکُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وَ کَذٰلِکَ پس چنانکه پیش از تو آزموده ایم
فقرا را با اغنیا همچنان فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از اشراف برخی از ضعفا در امر دین و تقدیم ساختیم
این ضعیفان را بر او تا عرب درسبقت بایمان لِّیَقُوْلُوْۤا تا گویند بزرگان اَهٰۤؤُلَآءِ آیا این گروهند که
بنعمت ایمان خاص شدند بتوفیق و هدایت مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ منت نهاد خدای بر ایشان مِّنْۢ بَیْنِنَا از میان ما
اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ آیا نیست خدای بغایت دانا بِالشّٰکِرِیْنَ بشکر گویندگان نعمت اسلام وَ اِذَا جَآءَکَ
الَّذِیْنَ و چون بیایند بتو آنانکه یُؤْمِنُوْنَ بِاٰیٰتِنَا ایمان آوردند بآیتهای ما فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ پس
بگو سلام بر شما باد مرادمان درویشان اند که حق تعالی از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن بهر کدام که خلوت

مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آمدی آنحضرت بسلام بر ایشان پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند
که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و
اجرام بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب
ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون
مؤمنان گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام
کوی که بشارت است در این سلامتی و درعی برحمت و بگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشت پروردگار
شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبه
خلف مبرا بود انه من عمل منکم بدرستی که هر که از شما بکند سوءا کاری بد بجهالة بنادانی
یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بتبعه آن و نداند عقوبتی را که بدان مترتب است ثم تاب من بعده
پس توبه کند بعد از آن عمل و اصلح و بصلاح آرد کار خود را بانکه عزم بر عدم عود بآن گناه فانه غفور
رحیم پس بدرستی که او آمرزنده است تا پایان رحیم مهربان است بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک
بر تو ذلت می نویسد ملک بر تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است
که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیت شفاست مر بیماران گناه را
و شفا مشروط بپرهیزست یعنی توبه و استغفار قطعه دردمندان گنه را روز و شب
ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست وکذلک و همچنان
تفصیل کردیم در این صورت دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات و از او در وصف
مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد و لتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی
حق از باطل امتیاز یابد کرد نقل است که چون قریش آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بدین آبا دعوت کردند
آیه آمد که قل انی نهیت بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند که ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنان را که
شما تدعون من دون الله می پرستید بدون خدا یعنی بتان را اگر آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان
نمایم قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستی
که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و ما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند
که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف میکنی و تهدید مینمایی
آنچه از عقوبت میتوانی بما برسانی و پیش ازین ما را مترسان این آیه نازل شد که قل انی علی بینة بگو بدرستی

نی

که من بر حجتی و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق
و باطل و کذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه
شما شتاب مینمایید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تأخیر و تعجیل عذاب الا لله مگر خدای را یقص
الحق میگوید خدای خبرهای درست و هو خیر الفاصلین و او بهترین کارگزاران است تا بیان کنندگان قل لو ان عندی
بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید یعنی عذاب لقضی الامر هر آینه گزارده شده
بینی و بینکم بودی میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی والله اعلم
و خدای داناترست بالظالمین بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان و عنده و نزدیک اوست مفاتح الغیب
خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها
نمیداند آنرا الا هو مگر او پس تعجیل تأخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلعم
مرویست که مفاتیح غیب پنج چیزست که کس آنرا نداند مگر خدای بعد از آن این آیه نازل شد و برخواند که ان الله عنده
علم الساعة تا آخر و معنای آیت در آخر سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و یعلم و میداند خدای ما فی البر
تت آنچه در بیابانهاست از نباتات و حیوانات والبحر و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت
و بحر عالم غیب و ما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر میداند خدای آنرا که چند برگ از درخت
افتاد و چند برگ بر آن باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه
است در احاطه علم حق بجزئیات و لا حبة و نیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی زمین مراد تخمیست که در زیر
زمین افتد و لا رطب و نه تریست و لا یابس و نه خشکی است الا فی کتاب مبین مگر در کتابی روشن ثبت شده یعنی
لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفات رطوبت یا یبوست
خالی نیست و بعضی برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ
ثم ثبت یافته و هو الذی یتوفیکم و اوست آن خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند باللیل بشب توفی
واگرچه حقیقت تمام لاجرم اینجا استعاره کرد از مرگ برای خواب چه میان این دو حالت در زوال احساس
و تمیز اشتراک بل آن از علل و از النوم اخ الموت اشارت بدینست و یعلم و میداند خدای ما جرحتم آنچه
کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث برای ترشیح
است در توفی لیقضی اجل مسمی تا وفا کرده شود اجلی نام برده یعنی مرگ ثم الیه مرجعکم
پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بآنچه بودید

که عمل میکردید و جزا دادن آنست که جزا دهد بر کردارهای شما و هو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده
زبر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو میفرستد بر شما حفظة فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را یعنی
می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکم در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت
روز رستخیز مشاهده نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عملی بجای آرد که در وقت
نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد قطعه نه اندیشی از آن روزی که در وی جگرها خون و دلها ریش بینی
دهندت نامه اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی مکن بد و رکنی بارها در آن کوشش که اندر نامه
نیکی بیش بینی و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت
یکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او را بردارند فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند
هفت از ایشان ملایکه رحمت و هفت از ایشان ملایکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت
سپارد و چون جان کافر آن بردارد بملایکه عذاب دهد و هم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نکنند و در قبض
ارواح تأخیر ننمایند ثم ردوا پس گردیده شوند مردمان بعد از موت الی الله و بخدای مولیهم الحق
که خداوند ایشانست و حقست یعنی درست کوی و راست کار الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم در آن
روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان که نه
که حق سبحانه و تعالی مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان
و این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان بی کر خلق را
یعنی ظلمت لیل و غبار و بخار والبحر و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد درماندگی و سختی در شبها
و کشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا از روی زاری باشکارا و خفیة و پنهانی
لئن انجینا و میگویید اگر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت و محنت لنکونن هر آینه
باشیم ما من الشاکرین از شکر گویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدای نجات
میدهد شما را منها از ظلمات بحر و بر و من کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس اگر
شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان
یبعث علیکم بر آنکه بفرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره
که بر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا
قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالمین و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش

بان

یا من فوق کبار و من تحت صغار او یلبسکم شیعا یا در هم آمیزد شما را تا هم گروه گروه که هر گروهی سودای
و تمنای و آرزوی و مدعای بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند
بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی بعضی مراد سوف مختلفه است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف
الآیات میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند و کذب به و دروغ
میداند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق و آن عذاب یا
کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاهبان که مهم شما را بمن گذاشته
باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر مر هر چیزی را از وعد و وعید وقتی
است که در آن قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آنرا
و اذا رأیت الذین و چون ببینی تو آنکسانرا که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت گوی
می نمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن و منشین
با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر آن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموش
گرداند شیطان بر تو اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت است و مراد امتند فلا تقعد پس
منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی خدا را مع القوم الظالمین با گروهی ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا
میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال آیه خوض
کردندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که چون ببیند که کفار شروع در
تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود
در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجدند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم
که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کردن آیا آثم باشیم یا نه آیه آمد که و ما
علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون پرهیز کنند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از
جرایم و آثام ایشان من شیء از چیزی و لکن ذکری و لیکن بر ایشانست که پند دهند ایشان را پند دادنی
و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون
تا باشد که پرهیز کنند از عمل و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند
دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغول و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و لعب عبادت
اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که بغیر ایشان از ایشان بدان دعوت میکند با آن سخریه و استهزا میکنند تا

خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذارند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را از
زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ
کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد یا گرفته نشود نفسی بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا
نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده
که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب
باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا پذیرند از و أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا آن گروه آنکسان اند که سپرده شده اند بملایکه
عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محرق
سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ بگو ای محمد أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ آیا می پرستیم
بدون خدا یعنی می پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند
اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد
شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ بعد از آنکه خدای راه نموده ما را باسلام و از مضیق کفر و
ضلالت خلاص داده و اگر از دین حق باز گردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان
فِي الْأَرْضِ در زیر زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره
کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى
الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما دیوان او را بطلب فریب دعوت میکنند و او متردد است
در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیطان میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بمنزل نجات
میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت بکسی کرد که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه
خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مؤمنان اند او را براه شارع که منهاج شریعت است میخوانند و دیو
فریبنده او را بر بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد خود را بکاروان رساند و در زمره ایشان داخل شود
و اگر با دیوان باشد در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ
اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست آن خداوندی که بسوی او تحشرون

جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ
و زمین بِالْحَقِّ برای اظهار حق چون مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی مر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد
آن چیز مراد قیامت است و حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست
پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که در دمند در صور و آن نفخت که در آن خواهند دمید سه دمیدن
و ذکر آن پیدا شد ان شاء الله العزیز عَالِمُ الْغَيْبِ اوست خدای داننده غیب که عالم ملکوت وَالشَّهَادَةِ
و دانای شهادت که عالم الملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ
دانا که کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را علیه السلام که
ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدان اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ
مر پدر خود آزر را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدای إِنِّي أَرَاكَ
بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی که تابع تو اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ
و چنانکه بدو نمودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ نمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ عجایب و بدایع آسمانها
وَالْأَرْضِ و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر است حق سبحانه و تعالی
ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری مر وی منکشف ساخت تا استدلال
کند بر آن قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از آن کسانی که با موقن بود در استدلالی در معالم
آورده که نمرود بن کنعان که پادشاهی روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن
بلد طلوع نمود که در شعشعه آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکمای
مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوت عدم بفضای صحرای
وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بدست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم
نه پیوسته نمرود بفرمود که تا میان زنان و شوهران تفرقه کردند بر هر دهی از ایشان و یکی موکل ساخت و آزر را
که از معتمدان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد
و ما در دلش را کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفت بفرمود تا بر حامله
یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بمادر ابراهیم علیه السلام
از حمل ظاهر نبود از آن در گذشتند و دیگر کس بدو التفات نکرد تا وقت که وضع حمل نزدیک رسید ادنی

برسید که اگر پسری زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان
دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم بزاد و در خرقه پیچیده همان جا گذاشته در غار بسنگ استوار کرد و آزر را
که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس کاوشگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد در خاک دفن کردم
و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی روز دیگر بغار در آمد دید که ابراهیم انگشتان خود می مکید از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون
می آمد خورش وقت شد و بشهر مراجعت فرمود القصه ابراهیم علیه السلام چون تربیت از بستان عنایت الهی می کشید
بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که باروی دلفروز
بود زاینده نورش روز تا روز چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گویند
هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بهر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی گفت با آزر که پسر تو که آرزو کرده خبر
مرگ او بدروغ دادم جوان رسیده است در غایت خوبروی و نکوخوی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه السلام
بوی نمود آزر بجمال پسر خورسند بر آمد و با ادنی گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم را
از غار بدر آورد نماز شام بود در بیابان نظاره گلههای اسب و شتر و رمههای گوسفند جمع بود نظر ابراهیم از مادر پرسید که
اینها چه چیزهاست مادر وی را خبر داد که ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالی از وی
میپرسید مادر گفت هیچ مخلوق از خالقی چاره نیست که افریدگار او باشد و مدد تربیت پرورش یابد پروردگار من
کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم
گفت خدای نمرود کیست گفت مادرش بانگی بر وی زد که خاموش این سخن مگو در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند
و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون شب
بر وی در آمد و تاریک شد رَأَىٰ كَوْكَبًا دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق و بعضی که
ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم هَٰذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام
یا انکار بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم
فرو روندگان را که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه برفتند و شب چهاردهم بود طبق سیمین
بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید بَازِغًا بر آینده و تابنده و جمعی ماه
پرستان پیش وی بسجده در آمدند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت آیا اینست پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن
وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ
يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمع متوجه آن شده هم
سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را بر آینده و بجهان افروز درخشنده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت اینست بَازِغَةً
که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار من است هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در نور و روشنائی
فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد گفت ای قوم إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ قَالَ يَا قَوْمِ
از آنچه شما انباز میگیرید با خدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی خود را متوجه ساختم
لِلَّذِي مر آنکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی
که مایلم از همه ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آورندگان در تفسیر مذکور است که چون ابراهیم
علیه السلام بشهر در آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تختی نشسته و غلامان
ماه منظر و کنیزان پری پیکر در گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است گفت مرا بدین او آورده اید
گفت خدای همه است گفت این ملازمان کوال چه کسان اند گفت آفریدگان او و بنده ابراهیم تبسمی فرمود گفت ای
مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که از ایشان خوبتر بودی القصه پیوسته مذمت
بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله کردند چنانکه در [illegible] حق سبحانه و تعالی خبر داد و
وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند قوم او و مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من محاجه
باطل میکنید فِي اللهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید و حال آنکه خدای مرا راه نموده وَقَدْ هَدَانِ
است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا مکن که ایشان بلاها بتو خواهند
رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شرک آورده اید
بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نمیتوانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا مگر آنکه خواهد پروردگار من
چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ
همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل
تمیز نمی نمائید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما انباز گرفته اید وَلَا تَخَافُونَ و نمی ترسید
شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللهِ از آنکه شرک می آرید بخدای و شریک او می دانید مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچه را که فرو
نفرستاده است خدای بشریک کردن عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا حجتی و برهانی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام این
دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر دانسته که بدانید که از او باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضر اگر حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب

الذین آمنوا

میدهد کرستراوارتر بایمنی ان کنتم تعلمون آنکسانی اندکه ایمان آورده اند ولم یلبسوا ونیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را
بشرک اولئک آنگروه لهم الامن مرایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وهم مهتدون وایشان راه یافته
کانند وتلک وآنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت وبرهان ما بود که از روی دوستی
آتیناها ابراهیم دادیم آنرا به ابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر
میداریم پایهای بلند من نشاء هرکرا خواهیم در علم وحکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم
خداوند حکمت در بر داشتن وفرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هرکس در رفع وخفض او
ووهبنا له وبخشیدیم ابراهیم را اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب وپسره
کو اسرائیل است کلا هدینا هریکی را ازین هر دو راه نمودیم ونوحا هدینا ونوح را هم نمودیم نوح را پیش از ابراهیم قبل
ومن ذریته وهدایت دادیم از ذریه نوح وبعضی گفته اند از ذریه ابرهیم واول اصح است زیراکه
یونس ولوط که درین آیتها مذکور ندارد در ذریه ابراهیم نبوده اند وباقی که از ذریه ابراهیم اند از ذریه نوح است
بانفاق حق سبحانه وتعالی که از ذریه راه نمودیم داود داود راکه از پیغمبران است از اولاد یهودا و
وسلیمان وپسر اورا سلیمان وایوب وایوب راکه پسر اموص است از اسباط عیص ابن اسحق
ویوسف ویوسف بن یعقوب را وموسی وهرون وموسی وبرادر او هرون راکه پسران عمران اند از اولاد
لاوی بن یعقوب وکذلک وهمچنین که ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم
نیکوکاران فراخور استحقاق ایشان وزکریا ودیگر راه نمودیم زکریا را واو پسر آذن بن مسلم است از جمع
بن سلیمان ویحیی وپسر او یحیی را وعیسی وعیسی که پسر مریم است ومریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک
بنی اسرائیل بوده اند وگفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان وازینجا معلوم میشود که نسب از طرف
مادر صحیح است چه عیسی را ذریه نوح یا ابراهیم یاد کرده وحال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن وحسین
علیهم السلام از اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باید دانست وشبهه درین مسئله نمیکند والیاس
ودیگر الیاس راکه بقول اصح پسر یس بن فنحاص بن عیزار بن هرون است واکثر گفته اند مراد ادریس است دور
مینماید چه ادریس علیه السلام از آبای نوح است نه از اولاد او کل من الصالحین همه این پیغمبران شایستگانند
واسمعیل ودیگر اسمعیل راه نمودیم که پسر ابراهیم است والیسع والیسع راکه پسر اخطوب است وبابن العجوز مشهور
ویونس ویونس بن متی را ولوطا ولوط راکه پسر هاران بوده وهاران حضرت ابراهیم صلوات الله علیه
وسلامه وعلی نبینا وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والمرسلین وکلا فضلنا وهمه را فضیلت دادیم به نبوت

بر

علی العالمین برملائکه وجن وانس ومن آبائهم وهدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریا
تهم وبرخی را از فرزندان ایشان واخوانهم وبعضی را از برادران ایشان واجتبیناهم
وبرگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم وراه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست
ذلک این دینی که انبیا بدان متدین بودند هدی الله دین خداست یهدی به راه می نماید بدان
دین بفضل خود من یشاء هرکرا خواهد من عباده از بندگان خود ولو اشرکوا واگر شرک آرند این پیغمبران
بخدای با وجود این همه فضل وکمال لحبط عنهم هرآینه باطل کرده وبیسود از ایشان ما کانوا یعملون
آنچه ایشان کرده باشند زیراکه کفر محبط اعمال است درین آیه تهدید عظیمست مرمشرکانرا اولئک آنگروه
انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند که دادیم ایشانرا کتاب والحکم وداده ایم حکمت در فصل دانی
امور والنبوة پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب وحکم ونبوت هؤلاء این گروه معاندان از
قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که ما برگماشته ایم ومهیا کرده ایم رایمان بدینها قوما گروهی راکه از روی
صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدان چیزها کافر مراد پیغمبران ومتابعان ایشانند وگفته اند این قوم انصارند
با انصار است واهل مدینه وچون در وقت نزول آیه این سوره هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت
بشارتست بایمان ایشان اولئک الذین آنگروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین خود
فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنحضرتست که برآن متفق بوده اند از توحید واصول دین
نه فروع مختلف بها در مفاتح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه وتعالی حضرت مصطفی را صلعم فرموده که فبهدیهم
اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن واحوال ایشان را پیروی نما اشارتست برآنکه هر وصف وسیرت هر یک مطلع
شده کاجود واحسن از اختیار فرماید زیراکه اقتدای پیغمبر برایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست
ودر فروع نیز روا نباشد چه شریعت ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف
خواهد بود واز صفات سینه واخلاق هرچه با همه ایشان مستوفی بوده نزد او تنها مجمع است پس از همه
افضل واکمل است بیت هرچه خوبان جهان داده اند ۞ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ۞ هرچه از ند
برای دلبران ۞ جمله تراهست وزیادت بران قل بگو ای محمد باکافران که لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه
بر پیغام رسانیدن از خدا اجرا ان هو نیست مزدی بیش از من هیچ پیغمبر از امت مزد دعوت نطلبیده
این تبلیغ الا ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیان را وما قدروا الله وتعظیم نکردند جهودان مر خدای را چنانچه
سزای تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را

با حدوث چه نسبت خاک وآب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناختن الهی سوال کردند فرمود
که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هرچه آن بر هم نهاده دست عقل وحس ووهم ۞ کبریایش
سنگ بطلان اندر آن انداخته ۞ وحضرت حقایق پناهی خلاصة ظلال کالهم بالفیض الالهی در شرح رباعیات
فرموده اند که معرفت وادراک حق سبحانه وتعالی باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسماء وصفات ممتنع است
مرحق سبحانه را زیراکه ازین حیثیت بحجاب عزت محتجبست ودر وادی کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او وما
سوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقفت تخیال در مکمن تو خیال خود مرکجان
وامام علام قدس سره در اسرار التنزیل آورده که ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت از تو وبال بیت
کنه خردم در خور اثبات تو نیست ۞ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست ۞ وگفته اند معنی آیه آنست
که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله
علیه وآله وسلم آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بآن خدای که توریه را بر موسی منزل گردانید که تو در توریه دیده
که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن تن پرور خود تویی
او در غضب شد وگفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل ناساخته است این آیه که این ها خدا را چنانچه می باید وصف
بکردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاد خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشر هیچ چیز از وحی
واحکام شرع بمجملی صفتی را که انزال کتب وارسال رسلست از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل الکتاب الذی
بفرستاد آن کتاب را که جاء به موسی آمد بوی موسی یعنی توریت نورا در حالی که بود روشنائی دهنده وهدی
للناس وراه نماینده مردمانرا تجعلونه قراطیس ماکردانیده اید آنرا قراطیس صحیفها وطومارها وورقها پراکنده
تبدونها اشکارا میکنید آنرا که میخواهید وتخفون کثیرا وپنهان میسازید بسیاری از آن چون صفت مصطفی صلوات الله
وآیه رجم وغیر آن وعلمتم وآموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوه والسلام ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید
انتم ولا آباؤکم نه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحرام وحلال قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاد واین جواب
آنست که فرستاد توریه را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود وبگذار ایشانرا تا بوستان فی خوضهم یلعبون در اباطیل
واوقات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله وبس ماسواه
هوس وانقطع النفس حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که قل الله دل را بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فروگذار
شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود فرموده اند علیک بالله ودع ماسواه بیت چون تفرقه دلت حاصل زیمه
دل را بیکی سپار وبگسل زهمه ۞ وهذا کتاب انزلناه واین قرآن کتابیست که فرستادیم آنرا مبارک بسیار فایده

وبابرکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش ازوی بوده از کتب ولتنذر وتا بیم کنی از کتاب
وحوض نامیده اند یعنی تا توبیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها وهرکه گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق ومغرب ومن حولها
را قری جمع قریه باشند واورا از قری گرفته اند که بمعنی جمعست پس هر جا جمعی باشند از شهر وقریه آنرا قریه توان
گفت ومکه را ام القری گفت بجهة آنکه زمین از تحت او بسیط کرده اند یا آنکه قبله اهل قریاست ومجمع ایشان
در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة وآنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر
چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر وقران دست
دهد وهم وایشان که بدین وکتاب میگروند علی صلوتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت مینمایند
در آنکه نشانه ایمان وستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب واسود بن عنسی دعوت نبوت کردند وحضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم ازسبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت ستمکاری ایشانرا شرح داد
که ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد ونسبت علی الله کذبا بر خدای دروغ
وگفت من پیغمبر او وقال یاگفت اوحی الی وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء ووحی نکرده اند وهیچ سلم اباطیل
ومزخرفات بر هم میبافت ومیگفت که این وحی است که بمن فرموده آمده واسود عنسی میگفت شخصی بر من ظاهر میشود
بر جاری نشسته وسخنان برالقا میکند ومن قال وکیست ظالم تر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نا زل
گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل گردانید گوینده این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان
نبوت بود روزی که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة می نوشت وتقلب اطوار از علقه ومضغه وعظم ولحم
ملاحظه کرده بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنیده از روی تعجب بر زبان او جاری شد که فتبارک الله
احسن الخالقین حضرت رسالت صلعم گفت بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد ومرتد گشته گفت
اگر محمد صادق است بر من هم وحی فرود می آید چنانکه بروی می آید واگر کاذبست من هم گفتم چنانکه او میگوید ولو تری واگر بینی
تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات وشدتهای مرگ والملائکة
وفرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانندگان دستهای خود را از برای قبض روح ایشان ودر نیایج گفته که دستها
کشاده بضرب عذاب ایشان وعمود آتشین بر ایشان می زنند ومیگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را
از جسدهای خود بچون قابضی مسلط که از روی غلظت وعنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان که بر دارید نفسهای
خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد
عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق برخدای

چیزی که نه راست باشد وکنتم عن آیاته تستکبرون و بودید که از آیات او گردن کشی میکردید و تعظیم
نمی‌نمودید و در آن تامل و تدبر نمی‌کردید ولقد جئتمونا فرادی و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فردی تنها
نه مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم نه یار و مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم
اول مرة نخستین از رحم مادر برهنه پای برهنه و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده
بودیم در دنیا یعنی آنچه بدو می نازیدید و بدیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود
نه از پیش برداشتید ای توشه با خود برداشتید وما نری معکم شفعاءکم و نمی‌بینیم با شما شفیعان شما را
الذین زعمتم آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان
خدا اند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و حفص بنصب نون خواند منقطع
یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید
که گمان می بردید که شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده تخم است تا از
وی نبات روید والنوی و شکافنده دانه است تا از وی نهال بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی
نبات که نشو و نمای حیاتی دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را
از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه
من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده میرانده الله است
فانی تؤفکون پس کجا برگردانیده می شوید از وی فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب
یعنی تاریکی برد و روشنایی آورد وجعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات
روز بر آسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را دوری
مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدان متعین گردد ذلک این کار که تسییر و تدویر
شمس و قمر است برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوند غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر
ملک خود وهو الذی و اوست آن خداوند که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها
لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا
و نجوم را بجز این منافع دیگر است چون زینت سما و رجم شیاطین و غیر آن و در تفسیر کبیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه
دینی و دلیل قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم را از فلک دلیل موقت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت
میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که مبین و روشن کردیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون

ظهورکم

برای گروهی که دانند و بران استدلال کنند وهو الذی انشاکم و اوست الهی که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن
که آدم است علیه السلام فمستقر پس شما را قرارگاهیست و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب
و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار دارد مستودع اوست چون
صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است
و محققان را درین آیه اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول شد رباعی قومی که حقایق و معانی گویند
با خلق بجا تر نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بی زبانی گویند قد فصلنا الآیات بدرستی که ما
بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل
من السماء ماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم به بآن آب
نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی را مجمل ذکر فرمود آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است نخرج منه بیرون می آریم از گیاه سبز حبا
متراکبا دانها بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون آریم از خرمابنان من طلعها از شکوفه
و غنچه وی قنوان شاخهای دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی درهم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات
من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آوردیم بان ما آن درخت زیتون را
والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ وغیر متشابه
و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظروا الی ثمره
بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد تخم خود را بغایت خرد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی
او چگونه شکلی و مزه و نفعی و لذتی در و پدید آید ان فی ذلکم بدرستی که درینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست
بر وجود قادر حکیم مر گروهی که بگروند لقوم یؤمنون وساختند کافران و اصحاب آنکه گروه زنادقه اند یعنی مجوس
که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بر غم خود لله برای خدا شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند شیطان
شریک خداست هر چه خیریست خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شریست شیطان خلق میکند و او را اهرمن
میخوانند وخلقهم و حال آنست که او آفریده است دیوان که از انس شیطان ملکی شیطان نیز مخلوق اوست
و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بر بافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر
و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سبحانه پاک خدای
وتعالی و برترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند نیست بدیع السموات والارض

وجعلوا

پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة حال آنکه
نیست مر او را زنی و فرزندی از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زن و شوهر مشاکلت و جنسیت
شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را و خالق را مانند
نیست وهو بکل شیء علیم و او داناست بهمه چیزها و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کس مثل و مانند
او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال و ناممکن بود ذلکم این که بدین وصفها موصوفست الله
خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق
کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه پس او را پرستید وهو و او با وجود این همه صفات
علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگان لا تدرکه الابصار در نیابد او را دیدها
وهو یدرک الابصار و او در یابد خداوند دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که موقوفست بر کنه شی
و احاطه بدو بر نفی رویه چه رویه بی ادراک ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد نبیند بصرها
او را در دنیا چه رویه در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر
دانا باسرار و در نیا هیچ گونه که اوست باریک بین نهان و آن کی نه بیند آنچه او بیند و کی نداند آنچه وی داند
قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد شما را نشانهای روشن بشما حجتها من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه
پس هر که بیند منفعت او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن
بدوست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ
است و بس وکذلک این تصرف که در آیتهای گذشته کردیم نصرف الآیات میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف
و رجا و از وعد و وعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا تا گویند اهل مکه درست خوانده و تعلم کرده
از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه صلعم از جبر و یسار که دو بنده بودند از بنی روم تعلیم میکرد
و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه و تعالی میفرماید که تصرف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که
این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر تصرف آنست که بیان میکنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که
میدانند که این کلام خدایست نقلست که در مکه کفار عرب آنحضرت را صلعم بدین آبا دعوت میکردند این آیه نازل
شد اتبع ما اوحی الیک پیروی آنچه وحی کرده شده بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و دیگر
لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و
باقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک

نمی آوردندی وما جعلناک و نگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا برین کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو
علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما در بند و اگر نه ما خدای
ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم آیه آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستید
من دون الله بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابله دشنام گویند خدای را عدوا
از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه و تعالی نهی کرد از دشنام
کسی که مستحق نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای
هر گروهی عملهم کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست
مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا یعملون
بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام
عصا بر سنگ زد و ده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده بدم زنده کرد از این نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان
آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد
مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگند اغلاظ و شداد یاد کردند که اگر این معجزه بما نمای
ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود و حالی جبرئیل علیه السلام
نزول نمود و پیغام آورد که حق تعالی فرمود که اگر خواهی این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا نبوت
ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی
این معجزه ظاهر سازم اما عذاب در پی عذاب و اگر بگذاری تا توبه کنند حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آنگه
واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان
نشانه آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای
نبوت که میخواهید عند الله نزدیک خداست و او را اظهار آنچه خواهد قادرست وما یشعرکم و چه چیز دانا
کرد شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که معجزات چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند
لا یؤمنون نخواهند گروید ونقلب افئدتهم و میگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق وابصارهم از دیدن راه
حق پس ایمان نیارند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاورده اند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین
بار چون شق قمر و غیر آن ونذرهم و میگذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون تا در برای خود سرگشته میروند

الجزو الثامن من اجزاء الثلاثین ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة بسوی ایشان فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی واگر سخن میکنند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم واگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء هر چیز را که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی ونبوت حضرت رسالت پناهی ما کانوا لیؤمنوا نبودند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر اگر خواهد خدای ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وکذلک وچنانکه برای محمد دشمنان هستند جعلنا ما کردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الجن والانس گردنکشان از جن وانس شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمان یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه میکنند وخبر میدهد بعضی از جن جن را وبعضی از انس انس را زخرف القول سخنان دروغ آراسته غرورا از برای فریب ولو شاء ربک واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم پس بگذار ایشان را وآن دروغها که می بافند وازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان زنگین بی اصل برای فریب خلقت ولتصغی الیه وبرای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسان که لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بآخرت ولیرضوه وبرای آنکه پسندند آنرا ولیقترفوا وبرای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کنندگان اند افغیر الله بگوای محمد که آیا بغیر خدای ابتغی حکما میطلبم کسی را که حکم کند میان من وشما وهو الذی واوست آنکس که انزل الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآن را مفصلا بیان کرده شده در حق وباطل والذین آتیناهم الکتاب وآنکسان که دادیم ایشانرا کتاب چون علمای یهود ونصاری یعلمون میدانند انه منزل که فرو فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو بالحق براستی ودرستی فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک کنندگان یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شده مباش در ان شک ومخاطب امتند بالحد وتمت وتمام شد کلمة ربک حجت آفریدگار در بیان توحید ونبوت صدقا از روی راستی در اخبار ومواعید وعدلا واز روی عدالت در اقضیه واحکام لا مبدل لکلماته هیچکس نیست تبدیل دهنده مر اخبار واحکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وتعالی وعده محافظت قرآن کرد که وانا له لحافظون وهو السمیع واوست شنوای گفتار همه العلیم دانا با سرار همه وان تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار وجهله وگویند که مرا دار ض کثرت یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل کفر را یضلوک عن سبیل الله گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا می رسند ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را وگمان

بالآخرة

انهای ایشان بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون ونیستند ایشان الا که دروغ میگویند در تحلیل حرام وتحریم بحیره وانتساب فرزند بوی واتخاذ شریک در عبادت وی ان ربک هو اعلم بدرستی که پروردگار تو داناتر است من یضل عن سبیله بآنکس که گم میشود از راه دین وهو اعلم واو داناتر است بالمهتدین براه یافتگان براه ما فرکان پس بخورید فکلوا مما ذکر اسم الله علیه برو در زمان ذبح او ان کنتم اگر هستید بآیاته بآیات او مؤمنین باور دارندگان حلال وحرام گرویدگان وما لکم وچیست شما را الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای برو در وقت ذبح کردن وقد فصل لکم وبدرستی که تفصیل کرد خدای وبیان فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده بر شما وتفصیل در ان آیتست که حرمت علیکم المیتة لاحمة وخرض حرم معلوم نخواند بیان کرد خدای آنچه حرام ساخته است بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچار شده اید ومحتاج گشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضروره وان کثیرا وبدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون گمراه میکنند خلق در تحلیل حرام وتحریم حلال باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانش یعنی بی دلیل وحجتی بر آن ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم داناتر است بالمعتدین بآنانکه از حد در گذشتگان اند وذروا ودست بدارید ظاهر الاثم آشکار کناه وباطنه وپنهان او را یعنی ترک کنید مر کناهان را اگر کناه با آشکارا باشد یا پنهان وگفته اند که محارم میکنند وبزنا مایل شوید بعضی بر آنند که کناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند وباطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده اند که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست وباطن اثم نعمتهای عقبی است چه هر دو سبب مشغول میشود از حضرت مولی یا ظاهر خطوط نفسانیست وباطن خطوط قلب یا کناه ظاهر ملتست بمشتهیات نفس بجوارح وگناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را از ان اطلاع افتد وباطن آنکه میان او وخدای بود وحقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال وافعال سیئه است که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد وگناه باطن عقاید فاسده وعزایم باطلاست ودر حقایق میگوید که بعضی آنکه اثم ظاهر سیئ یعنی بدنی جسمانی وباطنیست یعنی در دل روحانی گناه را بر ظاهر قول وفعلی باشد موافق طبع ومخالف شرع وباطن که از صفات حیوانیت واوصاف سبعی شیطانی پس حق سبحانه وتعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را وتحلی یابید باخلاق ملکی وربانی امام قشیری میگوید که چون حق تعالی نعمت

تماذکر اسم الله

ظاهره وباطنه بتو ارزانی داشت که نعمت ظاهره وباطنه اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر آن ترک کناه ظاهر وباطن است ودر ترک کناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران ودر ترک باطن خلاصی قلوب است از عقوبات جهان بیت ظاهر وباطن پاک کن از لوث کناه تا از ان صورت ومعنی تو پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند کناه را ظاهرا وباطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال داشتند کفتند ای محمد گوسپندی که میمیرد کشنده اوکیست وموذی که آفریننده او ست گفتند واعجبا چیزی که یاران تو میکشند وسگ وچرخ هلاک میکنند حلال وپاکست وهر چیز خدای میکشد حرام ونا پاکست ازین سخن وسوسه در میان ضعفای اهل اسلام افتاد آیة آمد ولا تاکلوا ومخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او وآن حرام دانند هم فروگ التسمیه را خواه بعمد وخواه بسهو شی بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمانان حلال اگر چه تسمیه نکرده باشند وفرق میکند میان عمد ونسیان اگر بعمد باشد حرامست والا حلال وانه لفسق ودرستی که خوردن او فسق است وان الشیاطین وبدرستی که دیوان لیوحون وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که فرقه خود میخورید وآنچه خدای کشته است نمیخورید وان اطعتموهم واگر فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرام است انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرکست او من کان میتا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له نورا وداده ایم او را نوری وحجتی در راه نمایی که تمیز کند میان حق وباطل یمشی به فی الناس میرود بان نور در میان مردمان براه راست بی راه نحسین کرد شود یعنی باشد کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بیرون آینده از ان کذلک چنانکه آراسته اند ایمان در دل مؤمنان زین للکافرین زینت داده برای کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیة در شان حمزه علیه السلام وابو جهل لعین نازل شده در وقتی که ابو جهل ازروی جهل وجرات نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بی ادبی کرده که ذکر آن لایق حال نبوت ومحل استماع مخلصان امت نیست وحمزه در ان روز بشکار بود چون باز آمد وشکایه ابو جهل با او حکایه کرد حمزه خشمناک بر سر آن نا پاک رفت وکمان بر سر او زد وکلم نهاد دست بزبان زد پس زنده بنور اسلام حمزه است وگرفتار آنان ابو جهل وگفته اند در باب ابو جهل لعین فرود آمد وهر دو در تمام ازار سید مختار بودند وانحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین هر دو تن عزیز گردانی ودعای آنحضرت در باب جمت

اجابت یافت پس صاحب نور حمزه وظلمت ابو جهل است ومحققان گفته اند موت بهوای نفس است وحیات بمحبت حق یا موت بنکرت وحیاة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیگرست وحیوة بشریه دیگر عالمیان بحیوة بشر زنده اند ودوستان بحیوة معرفت زنده باشد که حیوة بشریه بسر آید کل نفس ذائقة الموت هر که حیوة بسر باید فلنحیینه حیوة طیبة وازینجاست که المؤمن حی فی الدارین بیت مرد هر کرا جانش تو باشی خوشا جانی که جانان اش تو باشی شاه کرمان این آیة بر خواند که اومن کان میتا فاحییناه کفت نشان این حیوة چیست از خلق عزلت وبا حق خلوت ودوام ذکر زبان ودل بزرگی این حیوة را نظم فرموده رباعی بر روی خلایق در محبت کشای می باش بکلی متوجه بخدای ذوق زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرای غافل مشو از ذکر دل وکذلک وچنانکه در مکه بزرگان گنهکار است جعلنا افریدیم فی کل قریة در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان گنهکاران مو ضعش یا گردانیدیم بزرگان هر دهی وشهری را مجرمان آن تا لیمکروا فیها تا مکر کنند در ان موضع ومردم را از ایمان باز دارند چنانچه زرسال مکه بر سر چهار راه کسان باز می داشتند که موسم بر که باید واز حال محمد صلعم سوال کند گویند ساحرست وشاعر وکاهن ودانسال آنست وما یمکرون وحیله نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وما یشعرون ونمیدانند ایشان که شوم مکر بصاحب او بر سد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل ومتابعان او میگفتند که ما وبنی عبد مناف در هر شرفی که داریم شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست که بوی وحی می آید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق تعالی آیة فرستاد که واذا جاءتهم آیة وچون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه اثبات نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نؤمن گویند ایمان نیاریم بدین یا معجزه حتی نؤتی تا وحی کرده شود ما را مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدا را یعنی وحی وکتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود آید امام ثعلبی گوید مراد رسل اسم حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در آیة یا ایها الرسل مخاطب نبوت وان رسل تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که حق تعالی تمامی انبیا را با وی جمع نکرد واورا به یا ایها الرسل خطاب فرمود هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان نموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلعم گفت که اگر نبوت حق است سزاوار ترم بدان چه از تو اکبرم ومال از تو پیش تر حق سبحانه وتعالی فرمود که نبوت بمیر ومال نیست منفصل کمالاتست الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل رسالاته آنجا که میکند پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا که جرم کردند صغار خواری ورسوایی

است

عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذابی سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند
با مؤمنان و بد میگفتند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید بطریق
حق شناسا کرداند یشرح صدره للاسلام بگشاید دل او را برای قبول اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان
یضله آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت
بمثابه که سر باز زنند و از سخن حق ابا کنند کانما یصعد گوییا که بالا می رود فی السماء در آسمان یعنی گریزد از
قبول حق و میخواهد که با آسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را
یجعل الله میکند خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیگروند و
توحید را تصدیق نمیکنند وهذا و این اسلام صراط ربک صراط راه پسندیده پروردگار تو مستقیما
در حالتیکه راستست و در وی کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون برای
گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر پند پذیران راست بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای و هو
ولیهم و او ناصر ایشانست در دین و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از
تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و مخصص یحشرهم خواند یعنی خدای
جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشانرا پس گوییم یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستیکه بسیار
یافتید من الانس از آدمیان که باغوا اتبع خود ساختید وقال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من
الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخوردار یافت بعضنا
ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا با رزوهای نفس راه می نمودند و تمتع
جن با انس آنکه انقیاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون
یکدیگر بودند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی رسیدیم
اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد از آن قیامتست از قبور یعنی مبعوث شدیم حال
ما چون خواهد بود قال گوید خدای النار مثواکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی
که شما جاوید باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بر میرد قتل کند ان ربک
بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان
وکذلک نولی و چنانکه فرو گذاریم کفار انس و جن را نولی مسلط گردانیم بعض الظالمین بعضا یعنی
ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا او میگذاریم برخی را بر برخی مالک دینار فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده که حق سبحانه

فرمود که زینت میکردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز میگذارم ایشانرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت
در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک تمتع بدیگری نمی توانند رسانید و این صورت
واقع میشود بما کانوا یکسبون بانچه کسب میکنند از معاصی و خطایای دیگر حق سبحانه خطاب کند از روی
توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران
از شما اگر پیغمبر آدمیان بوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل
بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذیر گویند و ایشان رسل رسولانند بر جن بحکم سخن
از جن پیغام حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم رسانیدند قال تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر
حق سبحانه و تعالی میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب
مرا وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا بدیدن این روز که قیامتست قالوا گویند در جواب
که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنکه
آنست که فریفته کرده ایشانرا زندگانی دنیا یا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه حشر آمدند بگناه خود معترف
شدند وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند کافران
ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده
کسانی دیها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل دیها و شهرها غافلان باشند
یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشند و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد
الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسید لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی
تا ما پیروی کردیم ولکل و هر عمل کننده درجات مراتبست در ثواب و عقاب مما عملوا از برای
عملها که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بیخبر از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی
و پروردگار تو غنی و بی نیازست از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمت است برایشان بتکلیف طاعت جهت
تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیازست از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان ان یشاء اگر خواهد
یذهبکم ببرد شما را و عید اهل مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما
ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگان کما انشاکم چنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریه
قومی دیگر که پیش از شما بودند انما توعدون بدرستی که آنچه وعده کرده داده اند شما را از قیامت و
متعلقات لآت هر آینه بودنی و آمدنیست بیشک وما انتم بمعجزین و نیستند شما عاجز کنندگان

مر خدایرا در بعث و حشر قل بگو ای محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد قریش اند عمل کنند علی مکانتکم هر یک بر حال
خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدیدیست میگوید شما بر حالت خود
باشید که انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
من تکون آنکس را که باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که
نیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زود بدانید که دنیا بکجا رسد
و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را
سوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا گل پای آنها را که امروز ند جزو ∴ باش تا گل بینی آنها را که
امروزند خار ∴ تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور ∴ تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار ∴
آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی
و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای احد و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان
دادندی و آنچه برای بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی از آن بحصه
آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب
بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان کم کردندی کفتندی
ایشان فقیرند و محتاج حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید وجعلوا لله و مقرر کردانیدند برای خدا
مما ذرا از آنچه خدا آفریده است من الحرث از کشت زارها والانعام و چهارپایان نصیبا
بهره و برای بتان بهره فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا راست بزعمهم بادعای باطل
و گفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم فما
کان لشرکائهم پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نرسد بخدای و در
تصرف نمیکنند وما کان لله و آن نصیبی که مر خدا راست فهو یصل پس آن می رسد الی شرکائهم به بتان ایشان
یعنی بهتر را از نصیب خدا بر میدارند و نام زد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد حکمیت که ایشان میکنند وکذلک
و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زین لکثیر می آرایند من المشرکین بسیاری
از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشانرا شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان
بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لیردوهم تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه
سازند ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده گردانند بر ایشان دینهم دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند

از کیش اسمعیل علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه را ایشان از آن نهی میدهد
فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وقالوا هذه و گفتند این انعام
وحرث چهارپایان و کشت حجر حرامست لا یطعمها نخورند و نخورد آنرا الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه
و مردان را مطلق دخل زنانرا نمیدادند بزعمهم بگمان خود بی حجتی و برهانی وانعام حرمت و میگفتند این
چهارپایان حرام کرده شده است ظهورها پشت ایشان برای بار و سواری بحار و سوایب و حوامی
وانعام و دیگر چهارپایانست که برای قربان بتان لا یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدایرا علیها بر ذبح
آن بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افتراء علیه و دروغ افترا میکردند افترا کردنی بر خدای سیجزیهم
زود باشد که خدای جزا دهد ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنچه افترا میکنند وقالوا و گفتند ما فی بطون
هذه الانعام آنچه در شکم این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان خالصة لذکورنا پاک مر
مردمان ما و محرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وان یکن میتة
و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان از زن و مرد در خوردن آن بچگان شریک باشند
سیجزیهم وصفهم زود باشد که پاداش دهد خدای وصفهم وصف ایشانرا که دروغ بخدای می بندند
در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان
در حل و حرمت قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را
سفها از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب
دختران خود را زنده در گور می کردند که نباید در خورسن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده
یا اگر بزرگ و محتاج شوند جهاز عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرموا
و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا یعنی بحایر و سوایب وغیران افتراء علی الله
و بر بافته اند افترای بر خدای قد ضلوا بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت وما کانوا مهتدین
و نیستند راه یافتگان بطریق حق وهو الذی و اوست آنکس که برای شما انشاء پیدا کرد جنات
بوستانهای از انگور معروشات بر داشته و چفته بسته و غیر معروشات و بر زمین افتاده بی چفته
و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنست که در کوه و بیشه رسته
باشد والنخل و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب
مختلفا اکله در حالتی که مختلف ثمره هر یک از آنها در هیات و کیفیت والزیتون و دیگر پیدا کرد

زیتون را والرمان وانار را متشابها در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او وغیر متشابه و مانند
نیست ثمره بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میانه واین کلوا من ثمره بخورید از میوه‌های هر یک اذا اثمر
چون میوه پیدا کند واگرچه نارسیده وخام باشد وآتوا حقه وبدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید
یوم حصاده در روزی که درودن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه‌ها مبالغه است در اتمام تصدق و عدم تاخیر در
ادا اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقات نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد واین آیه مکی است
وبعضی گفته اند مراد زکوة است وآیه مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود خرما
های آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد ولا تسرفوا از حد در مگذرانید در صدقه یعنی هرچه هست
یکبار تصدق مکنید و در معالم گفته منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز نمایید در بخل و امساک امام اقسری رحمه الله
فرموده که هرچه در حفظ نفس خود کنی اسراف است اگر همه یک گنجه باشد و هرچه برای خدا بود اسراف نیست واگرچه
هزار خزانه بود انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشان را
ومن الانعام واوست که بیافرید از چهارپایان حموله آنرا که بار کشد چون شتر وگاو وفرشا
وآنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است وفرش صغار آن که از خوردی بزمین
نزدیک است مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را روزی داد خدای و حلال کرد بر شما
ولا تتبعوا وپی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی در راه او مروید و حلال مسازید قول او
انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا ثمانیة ازواج واز چهارپایان هشت
زوج زوج آنرا گویند که با جنس خود فرا وجه کند پس ذکر زوج انثی بود وانثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج
میگویند اما مراد آنست که گفتیم واین هشت زوج است خود هر یک از زوج دیگری من الضان از آنچه پشم
دارند وایشان را میش خوانند اثنین دو زوج یکی قوچ ودیگری میش ومن المعز واز آنها که موی دارند
وایشان را بز گویند اثنین دو زوج دیگر نر وماده قل آلذکرین آیا دو نر را حرام کرده خدای یا دو ام الانثیین
ماده را ام الانثیین آنرا که حرام کرده مشتمل است بر وی ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه
آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم باری معلوم که دلالت کند
بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست
ومن الابل اثنین واز شتر دو زوج نر وماده ومن البقر اثنین واز گاو نیز همان منوال دو زوج
قل بگو آلذکرین حرم آیا هر دو ذکر از شتر وگاو حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده
را از ایشان اما اشتملت علیه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثیین رحمهای

هر دو ماده ام کنتم شهداء یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان اذ وصاکم الله آنهنگام که وصیت کرد
خدا شما را بدان تحریم سبب نزول این آیه آنست که عوف بن مالک بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت
ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت
خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای
اکل وانتفاع آفریده است این کجا آمد چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکرست یا انثی مالک
ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود اگر باعتبار انوثیت است پس همه اناث
باید که در جهت داخل باشد واگر بواسطه اشتمال رحمت رحمین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است
یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نمی‌گویی گفت سخن گوی تا من بشنوم حضرت آیه برو خواند فمن
اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکسی که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبت دهد
بدو تحلیل و تحریم اشیا لیضل الناس تا گمراه کند مردمان را بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشان است
که قرار این مهم تعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلعم فرمود که من او را
دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از تن او در رنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید
گروه ظالمان را که مستدین بدین جاهلیتند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند پس انعام حلال شد پس حرام کدام است
آیه آمد که قل بگو ای محمد لا اجد نمی‌یابم فیما اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده محرما چیزی حرام
کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آنچیز مردار او دما مسفوحا
یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زنده گی از وی بیرون آید و جگر و سپرز
داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک وآنچه از وی توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست
او فسقا یا کشته شده باشد بفسق وآن چهارپاییست که اهل لغیر الله او آواز برداشته شده است
برای غیر خدا بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشند وآنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن
اضطر پس هر که بیچاره گی در مانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود ولا عاد ونه از حد
گذرنده در خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور رحیم پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذه
نکند او را اگر بضرورت از محرمات تناول کند مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت دهد وعلی الذین هادوا
وبر آنکسان که یهود شدند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری را که ناخن دارد چون شتر و سباع
وطیور و گفته اند هرچه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بود

ومن البقر والغنم واز گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیه‌های که در درون
ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه بر داشته باشد ظهورهما پشتهای ایشان یعنی
چسبیده بود بپشت و بپهلوهای ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی که بود متعلق بروده‌های ایشان
او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بود با استخوان چون دنبه وپیه با گوشت و مغز استخوان ذلک تحریم این
چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودان را ببغیهم بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون
و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از هر خبر فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب کنند ای محمد در خبری که حق
بتو وحی کرده ام فقل پس بگو ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشش بسیارست که مهلت
میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ولا یرد باسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن
القوم المجرمین از گروه مجرمان که تکذیب پیغمبر کنند حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود
سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهرست که از آینده
خبر داد و بعد از نزول این آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای شرک ما اشرکنا
نمی‌آوردیم ولا آباؤنا و نه پدران ما این حجت درست امانه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح مشیت
اوست یا بطریق استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی نفرموده اوست
واگرنه ما شرک نمی‌آوردیم ولا حرمنا من شیء وحرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده تحریم اینها
کذلک همچنین تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از این بوده اند
حتی ذاقوا باسنا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک
شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید
از برای ما ان تتبعون پی روی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را
وان انتم الا تخرصون ونیستید شما مگر گروهی که دروغ میگویید قل بگوای محمد اگر شما را حجتی نیست
بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی
لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی مر شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را
الذین یشهدون آنانرا که گواهی دهند ان الله بدرستی که خدای حرم هذا حرام کرده است
این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند برای خود فلا تشهد معهم
گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن ولا تتبع واز پی مرو اهواء الذین آرزوهای کسانی
که از روی

که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما در حلال و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی
مکن آنانرا که نمی‌گروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم بربهم یعدلون وایشان بپروردگار
خود برابر میگیرند بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم
ما حرم ربکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما علیکم بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست
از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده واین ده حکمست از امر و نهی واز جمله آن
الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین ونیکویی کنید با پدر و مادر
احسانا نیکویی کردنی در ثنا و صلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه
ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار صنعت ایجاد و ربوبیت
خود ساخت ولا تقتلوا اولادکم ومکشید اولاد خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج
نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست چرا مرتکب قتل ناحق
می‌شوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیک مشوید بعمل زشت یعنی گرد مشوید بزشتیها و ناپسندیدها و گفته اند فواحش
زنا است و مقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی
حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن وآنچه پنهان بود و گفته اند
ما ظهر خمرست وما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است وما بطن نیت ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی که
حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق آن قصاص یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم
این چهار نهی و یک امر وصیکم به امر کرد خدای بدان لعلکم تعقلون نگاه داشت آن تا مگر دریابید
و دانید که راه راست آنست ولا تقربوا ونزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید
الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجاوز مکنید تا بیشتر از آن نخورید
حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام کنید پیمانه را در کیلات
والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مواسات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع آورده
که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما قادر نیستیم بر آنکه وزن ما برابر باشد و پیمانه برابر
باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که لا نکلف نفسا تکلیف نمی‌کنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه
گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را غرض مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم
و یکی دیگر احکام آنست که و اذا قلتم چون سخن گویید در حکمت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید داد

ولو كان ذا قربى واگرچه باشد محکوم له ومحکوم علیه یا مشهود له ومشهود علیه خداوند خویش نزدیک
وبعهد الله وبعهد خدای که احکام شرعست یا نذری ... کنید اوفوا وفا کنید ذلکم این سه
امر ویکی نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید وان
هذا ودیگر شما بخوانم حکم دهم را وآن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید واثبات نبوت
وبیان شریعت صراطی راه من مستقیما راه راست تابحت فاتبعوه پس متابعت کنید ومروی
این راه را ولا تتبعوا السبل وازپی مروید راههای پراکنده وادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها
جدا سازد ودور گرداند شما را عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصیکم به فرموده است
خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از ضلالت ودوری از حق عبد الله مسعود رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راه
خداست پس بکشید خطها از راست وچپ آن وفرمود که این راههاست بر سر راه ازان دیوی هست که میخواند
مردمان را بآن پس این آیه برخواند که ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه محققان بر آنند که صراط متعین نگردد
الا میان بدایتی ونهایتی وعارف داند که بدایت هم از یکیست ونهایت هم بیکیست وحضرت شیخ صدر الدین قونوی
قدس سره در اعجاز البیان فرموده که احاطه حق اشیا را ثابتست والله بکل شیء محیط وآن احاطه وجودی یا علمی یا غیر
اقول منتهای هر صراط وغایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله
تصیر الامور رباعی هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود ، هر گوشه که رفتیم بهای هوی تو بود
سوی دگر راهیست ، هر راه که دیدیم بر سوی تو بود ، ثم پس بخوان برایشان که آتینا موسی الکتاب دادیم
موسی را توریة تماما برای تمامت کرامت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیل
وهدی ورحمة وخداوند هدایت وبخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای پروردگار
خود بملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب واین کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارک
بسیار نفع فاتبعوه پس پی روی کنید او را واتقوا وبپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که رحمت کنند
بسبب متابعت وی ان تقولوا وفرستادیم این کتاب را تا نگوئید ای زمره عرب که انما انزل الکتاب
جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود ونصاری
وان کنا ودرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرائت ایشان مر کتاب خود را لغافلین
بیخبران را یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست واتقوا وبرای آنکه نگوئید لو انزل
انا

که فرستاده بودی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان وترسایان الکتاب لکنا اهدی هر آینه ما بودیم
راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما را بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار
شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی ورحمة وهادی گمراهان که هر که متابعت او کند بمقصود رسد ورحمة وبخشایشی
مر مومنان را واین هر سه صفت قرآن است وبعضی بینة را بمعنی گواه گیرند وگویند مراد ازان حضرت رسالت است
صلعم که گواه امتانست وهدی ورحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت ورحمت است مر اهل ایمان را فمن اظلم
پس کیست ستمکارتر ممن کذب بایات الله از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را وصدف عنها واعراض
کرد ازان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا برمیگردند از آیات ما سوء
العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که
اعراض میکردند از آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن وبغیران
الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان
او یأتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او ومراد ازین علامات قیامت باشد
وآن بسیارست واز جمله وقایع عظام خروج دجال ویاجوج وماجوج وطلوع آفتاب از مغرب او یأتی یا آنکه بیاید
بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یأتی روزی که بیاید بعض
آیات ربک بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب وشبی که
آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد ودرازی از اشتهیدان واهل اوراد که دریابند که چون از ورد فارغ
شوند انتظار صبح برند وصبح برنیاید در گمان افتند ودیگر باره ورد باز گیرند وچون تمام شود اثر صبح برنیاید
در گمان افتند ودانند که کار عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع وزاری وتوبه واستغفار
مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند وآفتاب از افق غربی برآید وآوازه آن در همه خلق افتد آن مشاهده
کنند وچون آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود وایمان اضطراری باشد پس بسبب این لا ینفع
سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن امنت نبوده است که ایمان
آورده باشد من قبل پیش ازین وامروز ایمان آورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد
فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسی است که ایمان مجرد از عمل اعتبار نمیکند
واگر ایمان بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز وبعضی گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی ایمان
کافر درین روز سود ندارد وایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد وامام حسن بصری فرموده

که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشند اما امرها فروگذاشته باشند وخیر ناکرده چون
این آیه معاینه بینند وآنگاه خیری کنند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که دران روز ایمان کافر
وتوبه فاسق مقبول نیست ومؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب
طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این ابهام را انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظر این
علامتیم وچون ظاهر شود وای شما وخوشا حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنان که پراکنده کردند دینهم
دین خود را که بعضی از انبیا وکتب ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وکانوا شیعا وگشتند گروه گروه چون یهود به
هفتاد ویک فرقه ونصاری که هفتاد ودو فرقه شدند لست منهم نیستی تو در قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی
وقتی کارزار با ایشان نیست این حکم بآیه سیف منسوخست وگفته اند مراد ازین قوم اهل بدعتند ومعنی لست منهم فی شیء
آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله باخدایست اگر خواهد ایشان را عقوبت
کند واگر خواهد ایشان را توفیق دهد بتوبه ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون
بانچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة نیکوئی فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن
یعنی ده چندان امام زاهدی گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضلست بتضعیف ودر بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید
بحسنه پس او راست ده حسنه قبل ازان تا آن حسنه میتواند آمد حسنه ایجاد از عدم وآفرینش در احسن
تقویم وترتیب ورزق وبعثت رسل وانزال کتب وسنن حسنات وسیئات وتوفیق واخلاص وقبول حسنه
وتا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد ومن جاء بالسیئة وهر که بیاید بسیئة یعنی عمل بد فلا
یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون ایشان که اهل حسنه وسیئه اند
نخواهند شد بنقصان ثواب وزیادتی عقاب قل بگو مرین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که انّنی هدانی
بدرستی که راه نمود مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی
پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم است علیه السلام حنیفا در حالی که ابراهیم از همه دینها بدین دین
مایل بوده وما کان ونبوده ابراهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام واز یهود و
نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من ونسکی وقربانی من یا حج من ومحیای وزندگی من
یعنی آنچه من بر آنم در زندگی ومماتی وآنچه من بران میرم از ایمان وطاعت لله همه خدایراست رب العالمین پروردگار
آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انباز نیست مرورا یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم
چون بت پرستان وقربان بنام او میکنم نه بنام غیر او ودر وقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیه

نیز روا

که میگفتند لا شریک لک الا شریکا هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خودست بحق سبحانه
یعنی هرچه کنم وگویم ودارم همه برای خداست وبذلک امرت وبدین مامور شده ام وانا اول المسلمین
ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار در آنکه آن حضرت
را صلعم در رجوع بادین ایشان این آیه نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی ربا
طلبم پروردگاری ودر عبادت او را شریک سازم وهو رب وحال آنکه خدایست آفریدگار کل شیء
هر چیز یعنی ماسوی او مربوب ومخلوق او باشند ومربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس
وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر او باشد ولید مغیره میگفت ای صنادید
عرب متابعت من کنید وگناهان شما در گردن منست حق سبحانه وتعالی فرمود ولا تزر وازرة وبر ندارد هیچ
بردارنده وزر بار اخری بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی
پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در جزات
بما کنتم فیه بانچه بودید دران تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن را
ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم واوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خلائف فی الارض
خلیفهای زمین بعد از قوم نبی یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت ورفع بعضکم
وبرداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر برخی دیگر درجات بپایهای بلند در بزرگی وتوانگری
واشغال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه شما را داده اند از مال وجاه تا ظاهر شود
شکر اغنیا وصبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب زود عقوبت کننده است
ناسپاسان وناشکیبان را وانه ودرستی که او لغفور رحیم آمرزنده ومهربانست بر شاکران
وصابران

سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتیست باسمی از اسماء الهی چون اله ولطیف
وملک وصبور یا هر حرفی کنایتیست از صفتی چون اکرام ولطف ومجد وصدق یا امانتست بار المصور
یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال وتقدیر چنین گویند انا الله اعلم وافصل من خدای که صلعم
وبیان میکنم باز هم وانا ترم وحق از باطل جدا میگردانم ودر تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات
احدی ولام عبارتست از ذات با صفت علم ومیم کنایه از جامعیت است که آنرا معنی محمدی گویند صلعم
وصاد صورت محمدیت صلعم وقول ابن عباس رضی الله عنهما است که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایامی

بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف ازلت و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست
با تصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نمایش

نظم این چه راهست این برون از فصل و وصل ؛ کاندرو نه فرع می گنجد نه اصل
برترست از مدرکات عقل و وهم ؛ لاجرم گم گشت دروی فکر و فهم ؛ گه عیانی نه عبادت نه عیان
نه حقایق نه اشارت نه بیان ؛ چون بگلی روی گفت و گوی نیست ؛ هیچکس را جز خموشی روی نیست

کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد
فی صدرک در سینهٔ تو حرج تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن
پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بتو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو
کافرانرا وذکری و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مؤمنانرا اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان
ما انزل الیکم آنچه که فرستاده اند بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه
داشت اوامر و نواهی او ولا تتبعوا و پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستانرا
مراد اصنامند که کفار ایشانرا دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در کمراهی می افکنند
قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرند و فنی که متابعت غیر حق کنند و کم من قریة و بسیار از اهل
دهها و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک ایشان فجاءهم پس آمد باهل
آن ده و شهر باسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام و هم یا فرود
آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان قائلون خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص
این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت است و تصور و توقع عذاب در وقت پس بلیه
غیر منتظر صعبتر و بحسرت چنانچه لذت غیر مترقب خوش تر و لذیذترست فما کان پس سود نبود
دعویهم در خواستهای ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان باسنا بلا و عذاب
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود
که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنهٔ ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاص باشد
از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس وقت نزول عذاب توبه و
استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد شد انشاء الله
العزیز فلنسئلن پس خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آنکسان را که فرستاده شده اند

بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد و این سوال تعنیف و توبیخست
ولنسئلن المرسلین و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و این
سوال تشریف و تربیت و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن
پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم گفتار و کردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک
چه کرده اند و گفت و شنود ایشان چه بود وما کنا غائبین و نه بودیم ما پنهان و دور از اقوال و افعال
ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درستست و بوده
و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و هم خلایق در آن نگران باشند و این
صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که درازی عمود میزان
آنجاه هزار ساله راه است و گفته یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در پلهٔ نور دهند و سیئات را در کفهٔ
ظلمت فمن ثقلت پس هر کدام گران بود موازینه اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزون است
و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بلطف عنایت و آنرا که میزان
ایشان گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات ومن خفت
و هر کرا سبک سبک بود موازینه عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس
آن گروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان بهره های نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند
بما کانوا بسبب آنکه بودند که بایاتنا بآیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع
می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق و لقد مکناکم و بدرستی که ما ممکن گردانیم شما را ای آدمیان فی
الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین
تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش
اسباب زندگانی از مکاسب در تجارات و آنچه سبب سعیشت باشد قلیلا ما تشکرون
اندکی شکر میگویید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بر اساس شکرگذاری و سپاس داری قیام
مینماید نعمت بسی و شکر گذارنده اندکیست کوینده سپاس الهی ز صد یکیست
ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس تصویر
اجساد شما کردیم یا آفرینش شما کردیم یا آفریدیم از آدم پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم
للملائکة مر فرشتگانرا که اسجدوا سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را

فسجدوا پس سجده کردند آدم را از روی فرمان برداری الا ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن
نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز منع داشت
ترا الا تسجد انکه سجده نکردی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر
منه من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوکسی
فرمایند پس مانع آنست که من از روی بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و آن جوهر علوی لطیف نورانیست
وخلقته و آفریدی او را من طین از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین مغلطه خورد
که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعلی که لما خلقت بیدی عبارت ازانست و بنسبت غایت
که ونفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را

بیت ز آدم ابلیس صورت دید و بس ؛ غافل از معنی شدان مردود خس ؛ که چرا این خدمت این طین کنم
صورتی را من لقب چون این کنم ؛ نیست صورت چشم را نیکو بمال ؛ تا ببینی شعشع نور جلال و قیاس
نیز در افضلیت نار از خاک نا مستقیم بود زیرا که آتش خاینست هر چه بدو سپارند نیست گردان و خاک امینست
هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهترست و بهتر باشد آتش متکبرست و خاک متواضع و تواضع
از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد
چنانچه معرفت نقش ابلیس بسوخت فنفق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بتفصیل
مذکورست قطعه صورت خاک ار چه دارد تیرگی در تیرگی ؛ نیک بنگر گر معنی صفا اندر صفاست ؛ این معانی
خاکراست کاندر وصف او صاحب دل ؛ نکته گفتست گر زوی دیده جا را ضیاست ؛ جستن کو کرد احمر
عمر ضایع کردن است ؛ روی بر خاک سیه آور که یکسر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط منها
فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی
بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه و انحطاط معصیت که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد
ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نورشکان که برخاستان و مطیعان اند یا آنکه
که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که
تو من الصاغرین از خوار شدگانی و در نهایت آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان
پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که مسخ شد و از رحمت
نومید شد انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز

قیامت قال گفت خدای انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تا روز
قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او قبول نکرد و تا نفخهٔ صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود
که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ
صعقه است یعنی تو داعیهٔ ضلال آدمیان داری پس تا فرزندان او زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت ابلیس
فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت لاقعدن هر آینه بنشینم برای فرزندان
صراطک المستقیم بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و پس بیایم بدیشان و مترصد آن باشم که ایشان
راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی
در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی قبل از دنیا و آنرا
در چشم ایشان بیارایم وعن ایمانهم و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا
اندازم ومن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم ولا تجد
و نیابی تو ای خداوند اکثرهم بیشتر فرزند آدم را شاکرین شکرگویندگان یعنی کافران که منعم را شکر
نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالتی که
نکوهیده باشی و عیب ناک کنند خویشرا مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که پیروی تو باید
منهم از اولاد آدم لاملئن جهنم هر آینه پر کنم جهنم را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان
تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن باش در بهشت انت وزوجک تو
و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا
خواهید یا هر چه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندمست یا انگور
و نخورید و اگر خورید فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس
پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان
ما وری آنچه پوشیده کرده بودند عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آن چنان
بود که اهل بهشت عورات ایشانرا ندیده بودند و هیچ یک از آدم و حوا نیز یکدیگر را مشاهده نکرده بودند و گفته اند حق
سبحانه و تعالی ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشیده بود و ابلیس دانست که بنا فرمانی آن لباس از تن ایشان
دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان
ملایکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورت

دیگر آمده و قال وگفت مر آدم را و حوا را ما نهاکما باز نداشت و منع نکرد شما را ای دو تن ربکما آفریدگار شما عن
هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا ملکین مگر از آنکه نگردید شما دو فرشته در علو منزلت یا در حسن صورت
یا از استغنا از غذا او تکونا یا باشید شما من الخالدین از جاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را راه
نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل می‌نمود ابلیس تدبیری دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد
برای آدم و حوا و گفت انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت‌کنندگانم و از روی
شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان
سوگند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس فرود آورد بدین سوگند ایشان را و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکند ایشان را
بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که بچشیدند از میوهٔ درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت
آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ریخت تا عورت
یکدیگر را دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید ازین صورت منفعل شدند وطفقا و در
ایستادند و قصد کردند برگهای اشجار یخصفان می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می‌نهادند علیهما
بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و آنچه آنست که برگ انجیر بر ایشان بستند چون
هیئات ازاری شد و عورت خود را بدان بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف میکشیدند وناداهما ربهما و ندا کرد ایشان را
آفریدگار ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل
لکما و گفته بودم شما را و تجویز نکرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین
دشمنی آشکاراست و عداوت او در وقت از سجود آدم بر همه ملایکه روشن شده بود آورده‌اند که در وقت گریختن ایشان
حق سبحانه و تعالی گفت فرارا منی یا آدم از من می‌گریزی ای آدم گفت بل حیاء منک این گریختن بجهت حیاست
از حضرت تو پس بگناه معترف شدند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار
ما ظلمنا ستم کردیم ما انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی
گناهان ما را و ترحمنا و بخشایش بر ما نکنی لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران
قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرو شوید بزمین بعضکم
برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس هم دشمن یکدیگرند ولکم
و مر شما را فی الارض در زمین مستقر قرارگاه و متاع و برخورداری الی حین
تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قال گفت خدای

فیها

فیها تحیون در زمین میزیید و فیها تموتون و در زمین میمیرید و منها تخرجون و از زمین بیرون می‌آیید برای
جزای آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که بازگشت بهشت خواهد بود یا بنی ادم خطاب
عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی
بیافریدیم برای شما لباسهای بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم من الانعام
پس بیان فایدهٔ لباس میکند و میفرماید یواری می‌پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را وریشا
و دیگر فرستادیم لباسی که بدان لباس آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورات را بپوشد و آنچه ماورای
آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنچه
از کتان و ابریشم بود و گویند ریش اثاث خانه است ولباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی که از برای تواضع بپوشند
چون پشمینها و جامهای درشت ذلک خیر بهتر است از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می‌پوشند
و گفته اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان که وقایهٔ محاربه باشد از زخم تیغ و تیر و نیزه
و نزد محققان لباس تقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورات بدان مستور میشود و گفته
اند لباس تقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است
صوری و آن مفوض است بامر شریعت و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس صوری همین بدن بهره
مندست که ستر سوأة او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر خفی بهره دارند و بهر یکی چیزی
پوشیده میشود بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق است در طلب حق و بدان پوشیده میشود سوأة طمع دنیا و ما فیها
و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور میگردد سوأة تعلق بغیر حق و نصیب
سر از لباس غیبت الا تنهو و انوار لقاست و بدان پوشیده میشود سوأة رویت خلق یعنی مضمحل و متلاشی و
حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده اند و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت قهاری جلوه نماید
شعر مالک ملک اوست او خود مالک است * غیر ذاتش کل شیء هالک است * کل شیء ما خلا الله
باطل * ان فضل الله غیم هاطل * مالک آمد بیش و جهش هست و بس * هستی اندر نیستی خود
طرفه ایست ذلک آن فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت است که موجب ستر سوأة
آدمیان را بپوشید و ایشان را از خصیف برگ درختی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند
و قدر این نعمت بشناسند یا بنی ادم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان زنهار باید که شما را
در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نکند کما اخرج چنانچه بیرون آورد

ابویکم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما بر میکند از ایشان لباسهما جامهای ایشان را
لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان یعنی سبب آن باشد که ایشان مکشوف
العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم
می‌بیند شما را هو وقبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جای که شما نمی‌بینید یعنی اجسام ایشان
از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی‌آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می‌بینند پس
حذر از چنین دشمن لازم است انا بدرستی که جعلنا الشیاطین گردانیده‌ایم دیوان را اولیاء دوستان
للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی‌آورند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست
کافران ساخته‌ایم و اذا فعلوا و چون بکنند کافران و مرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم
بحیره و سایبه و امثال آن و چون کسی ایشان را ازان نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها یافتیم
بدین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای فرموده است ما را بدین فاحشه
پس تقلید را با افترا جمع کنند قل بگوی ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر نمیفرماید بزشتی و نا
پسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن خلال اتقولون
آیا میگویید شما علی الله برخدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو
امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست و اقیموا
وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمانی سجودی و مراد از سجود
نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید تا بجهة
که در مساجد خویش گذارید و بپرستید خدا را مخلصین درحالی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدا وادعوه
طاعت را کما بدأکم چنانچه بیافرید در ابتدا تعودون بازخواهید گشت بوی تا ثانیا بازآفریند
شما را بر عملها یا چنانچه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه نمود
بتوفیق بر ایمان و فریقا و گروهی را گمراه کرد بخذلان و چنان کرد که حق علیهم الضلالة ثابت و لازم گشت
بر ایشان گمراهی بمقتضای سابق یفعل الله ما یشاء انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا
الشیاطین واگرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود را و فرمان ایشان بردند من دون الله بدون خدای
ویحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتگان اند و فی نفس الامر
نه چنانند یا بنی ادم بعضی برآنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند خاص است بمشرکان چه

تعصف

تعصف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید برتری از ذنوب
تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده و باندک از طعام قناعت کرده آنرا
طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشان را
تمیز فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را که بدان آراسته آیید عند کل مسجد نزدیک
هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میکنید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز بپوشند
و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد زینت سرایرست نه آرایش
ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت زبان علما ستر عورتست برای نماز و علمای کشف حضور دل است
برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس * طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس
وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر
و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شره در خوردن آن انه
بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف‌کنندگان را یعنی آنهارا که زیاده از سیری بخورند
در قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که
آدمی را هرچه آرزو کند بخورد و دنی‌ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف است و باشد بفکر طعام و شراب
و در ابیات حقایق سمات مذکورست نظم خواجه را بین که از صبح تا شام * دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی * گاه پر میکند گهی خالی * فارغ از خلد و ایمن از دوزخ * جای او فرقه است
یا مطبخ * شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف
نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق صرف کنی قطعه یک جو از که خود دایم داشت * پند میداد راهبی در
دیر * کای پسر خیر نیست در اسراف * گفت اسراف نیست اندر خیر قل بگو من حرم که حرام کرده است
زینة الله آرایشی که خدای حرز فرموده یعنی جامهای متنوع الهی * التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج
بیرون آورد لعباده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و
معادن چون زره و خود والطیبات و دیگر حرام کرده است پاکیزه‌ها من الرزق از روزی یعنی از مستلذات
ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و غیر آن قل هی بگو این زینت
طیبات للذین آمنوا برای کسانیست که ایمان آورده‌اند یعنی باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة

پاکیزه وی شریک یوم القیمة روز رستاخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیاتها
احکام دیگر یا دلایل توحید را مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند قل بگو ای محمد
انما حرم جز این نیست که حرام کرد ربی آفریدگار من الفواحش گناهان کبیره را که موجب عقوبة عظیمست ما ظهر
منها آنچه پیداست از آن چون کفر و ما بطن و آنچه پنهانست چون نفاق والاثم و حرام کرد گناهی را که
بران حدی مترتب نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بناحق و این تاکیدست چه ظلم
و کبر بحق نخواهد بود و ان تشرکوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بالله بخدای و شریک گیرید در عبادت ما لم
ینزل به آنچه را که شرک آرید بخدای و شریک گیرید خدای فرو نفرستاده است بان بپرستش او سلطانا
حجتی و برهانی و ان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید و افترا کنید بر خدای آنچه نمیدانید از تحریم حرث
وانعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است
مرحیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء
پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بسر آید لا یستاخرون ساعة واپس
نمانند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اکثر اوقات را گویند و مراد نه ساعت نجومی است و لا یستقدمون
و پیشی نگیرند بر آن اجل بیت اجل چون فرود آید پیش و پس . پس پیش نگذارد یکنفس یا بنی آدم
گفته اند خطاب با مشرکان عرب است اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما
واضح آنست که عام دارند یعنی ای فرزند آدم چون بیایند فرستادگان شما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند
بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که پرهیزد از شرک و
تکذیب و اصلح و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسید
ایمن شوند و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امیدوار گردند برسند والذین کذبوا
و آنانکه دروغ شمرند بآیاتنا نشانهای ما یعنی تکذیب رسل کردند بروایات ما و استکبروا و کبر کردند و
تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عنها از ایمان بدلالات وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان
آتش اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون باقی اند بجای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی
کافرتر ممن افتری از کسی که افترا بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی با آنکه گوید زن و فرزند و شریک
دارد او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزل او را و این انکار نبوت نیز هست اولئک آن گروه متهمان مکذبان
ینالهم رسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه تعلیم تقدیر او نوشته شده از

عذ

عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا پاینده جزای آنچه نوشته در عمل ایشان یا بهره که برند از روزی
نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بدیشان رسلنا فرستادگان ما که ملک
الموت و اعوان اویند یتوفونهم و اگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند فرشتگان با ایشان
از روی توبیخ و تقریع اینما کنتم کجا اند آن بتان که پیوسته بودند که تدعون میخواندید و می پرستیدید
من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا
عنا گم شدند از ما یعنی غایب شدند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و شهدوا و گواهی دهند
علی انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا با آنکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان قال گوید خدای
یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشانرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت در میان آن امتان که در گذشته اند
پیش از شما بر دین و آیین شما من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که حق
سبحانه و تعالی گوید در آیند با یشان فی النار در آتش دوزخ هر کرا عناد و تکبر بیشتر باشد او بیشتر بآتش
در آید کلما دخلت هرگاه در آید امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان
باشند و بر یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان را و گبران گبرانرا و
علی القیاس حتی اذا اداركوا تا یکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند آنها که پس
روانند و از پی در آمده کان لاولیهم برای آنها که پیشوا بودند یعنی در باره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما
هؤلاء این گروه ضلونا گمراه کردند ما را فاتهم پس بده ایشانرا عذابا ضعفا عذاب دو چندان
که ما راست من النار از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید
خدای لکل ضعف هر یکی را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهة ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر
و تقلید و لکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمیدانند خطاب میخوانند یعنی نمیدانید و از عذاب یکدیگر ولیکن
خبر ندارید و قالت اولیهم و گویند پیشوایان لاخریهم مر پس روان را فما کان لکم پس نیست شما را
علینا من فضل بر ما افزونی که بران استحقاق عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا پس بچشید
عذاب را بما کنتم تکسبون بانچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا تکسبون
بدرستی و راستی که آنها دروغ داشتند بآیاتنا به آیتهای ما از قرآن و دلایل قدرت و استکبروا
و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم برای دعای
ایشان یا بجهة نزول رحمة بر ایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان

گشایند بلکه آنها بسجین برند که زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند
که بالای آسمان هفتم است و لا یدخلون الجنة و در نیابند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل
تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت
نرود و کذلک و مانند این پاداش نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمان را یعنی کافرانرا لهم
مر ایشانرا من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند و من فوقهم و از زبر ایشان
غواش پوششها باشند هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود و کذلک و مثل جزای این گروه نجزی
الظالمین پاداش دهیم جمیع ستمکاران والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و عملوا
الصالحات و عملهای شایسته دارند چون تصدیق و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیارست و ار
تکاب آن تمام فوق طاقت بشریست میفرماید لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم نفسا هیچ تنی را
الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجای آوردن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا است
که آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر آن که اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشتند هم
فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایمند و نزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای
بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان و قالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود
را بینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام
یا بعملی که این منزل جزای آنست و ما کنا لنهتدی و ما نبودیم که بقوة خود راه می توانستیم یافت لولا
ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایة ادا کنند زیرا که بی
رفیق توفیق الهی این طریق میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصود مراد نرسد رباعی.
گر بدرقه لطف تو نماید راه ، از راه تو هیچکس نگردد آگاه ، وانها که بره رسند باید رفتن ،
توفیق و رفیق ار نشود واویلاه لقد جاءت بدرستی که آمدند بما رسل ربنا فرستادگان
پروردگار ما بالحق براستی و ما بهدایت ایشان راه یافتیم بتوحید و نودوا و ندا کرده شوند اهل
بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت که وعده داده شده بود دید اورثتموها میراث داده شدید
آنرا بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت میراث گفت زیرا که عطای
بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت

و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنانرا میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان رسد
در بهشت و نادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را و از روی شماتت
گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها
حقا راست و درست است فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود ما را
پروردگار شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان آری یافتیم از انجا که خدای
گفته بود فاذن پس آواز دهد موذن آواز دهنده که اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند
بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست
که وضع عبادات کرده اند در غیر موضع آن الذین یصدون آنانکه باز میداشته اند مردمان را عن
سبیل الله از راه خدای و یبغونها عوجا و می طلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب
میجستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان برای آخرت کافرون ناگرویدگان بودند و بینهما
و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ و حاجب چون باره شهر که اهل دوزخ
به بهشت نتوانند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف
تلی باشد از مشک سپید و علی الاعراف رجال و بر اعراف باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بشناسند
این رجال هم اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سپید روی و دوزخیان سیاه
روی باشند و این موضع را بجهة آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند
یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بصورت رجال بود و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان
باشد چه از آن جا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند
و بخلاص از آن مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمة الله منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که
اعراف موضع بلندیست از صراط که عباس و حمزه و جعفر طیار رضی الله عنهم و علی علیه السلام بر آنجا باشند
و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سپیدی روی و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه روی و گویند بر اعراف کسانی
باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند بود یا یکی از ابوین ایشان راضی باشد و یکی نه و موحدان باشند
مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهة نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت
و نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را
بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید

٤٠

لم يدخلوها هنوز اهل اعراف بهشت در نیامده باشند وهم يطمعون وایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آفرین کسان که بهشت در آیند ایشان باشند ودر سوره رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات وسیئات اهل اعراف مساوی باشد وایشان هم در بهشت می نگرند وهم در دوزخ ودخول هیچکدام را مرجح نبود پس چون خلق را بسجود خوانند وآن آخرین تکلیفات روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد وبهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم وهرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه وتعالی فرموده بفرشته فرماید تا روی ایشان را بگردانند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای وگویند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین باگروه ستمکاران یعنی میان ما وایشان در دوزخ مکن ونادی اصحاب الاعراف وآواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه وزرقه عین وآن شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره وابوجهل وعاص بن وایل وامثال ایشان در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال وعمار وصهیب را بهشت برد وما را ابد دوزخ هرگز چنین نباشد وسوگند میخوردند که خدای بندگان وشبانان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذاب پدید ما اغنی عنکم دفع نکرد از عذاب شما را جمعکم جمع مال کردن دیو باکثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون وآنچه بود که گردنکشی می کردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل عرفات اشارت کنند بسوی بلال وعمار وسلمان وخباب وصهیب وامثال ایشان وکافران را گویند اهؤلاء الذین نه این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا رحمت حق در جنتند وچون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه وتعالی بکرم خود ایشان را گوید ادخلوا الجنة در آیید بهشت لا خوف علیکم هیچ ترس نیست بر شما از مخاوف شدایدها ولا انتم تحزنون ونه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب وخلاصه ابن عباس که چون اهل اعراف بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیأس پدید آید گویند خدایا ما را خویشان اند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید بهشتیان فرماید در دوزخ نگرند وخویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند ونام وکنیت ایشان را بخوانند وازیشان طعام وشراب خواهند چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار واواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را وتوقع کنند ان افیضوا اگر ریزند علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدا

حرمهما حرام کرده است طعام وشراب بهشت علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را لهوا ولعبا مشغولی وبازی چه ایشان در عید بحوالی کعبه می آمدند ودست می زدند وبازیچه میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا وبزینت فریفت ایشان را زندگانی دنیی وطول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیی غدار است کشنده ومکاری بازی دهنده نظم دردیده اعتبار خوابیست بر رهگذر اجل سرابیست مشغول مشو بسرخ وزردش اندیشه مکن ز گرم وسردش سرمایه آفتست زنهار خود را از فریب او نگهدار فالیوم ننساهم پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه فرو گذاشتند وبرخاک نکذاشتند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا وچنانچه بودند که از روی عناد بایاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات ما را ولقد جئناهم وهر آینه آوردیم برای این گروه کتابی را بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی آن ومفصل ساختیم هرچه بکار آید در آن علی علم واین بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی وآوردیم این کتاب را راهنمای ورحمة وخداوند بخشش لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند هل ینظرون آیا انتظار می برند یعنی نمیبرند ومنتظر نیستند الا تاویله مگر عاقبت کتاب حقیقت او را از وعد ووعید یعنی منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است از ثواب وعقاب تا ببینند که راست میشود یا نه یوم یاتی روزی که بیاید تاویله عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آنچه در وعد ووعید وآن روز قیامت است یقول الذین گویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل خود را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که قرآن نگرویدند در آن روز ظاهر شود صدق سخن خدای گویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادگان آفریدگار ما بالحق براستی وما تکذیب کردیم وآن خطای عظیم بود فهل لنا پس آیا هستند ما را من شفعاء از درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد یا آیا ما را باز گردانیده شویم بدنیی فنعمل پس ما کنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب وبوحدت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند ونه بدنیی ایشان باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم وگم شد ازیشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند ودروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای عزت پس دی روز دلم امید میداشت امروز برفت وناامیدم بگذاشت ان ربکم بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات اوست آنکسی که بیافرید آسمانها والارض وزمین فی

ستة ایام در شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان وزمین که روز مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده ودر تبیان گوید که شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست وقول اول اصح است واشهر است ودر آفرینش آن اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلست بر اختیار قادر مختار واشارتست برعایت تانی در امور وترک عجل واضطراب ونکته العجل من الشیطان والتانی من الرحمان مؤید این سخنست وفی المثنوی المعنوی نظم مکر شیطانست تعجیل وشتاب خوی رحمانست صبر واحتساب کشت موجود از خدا تا شش روز این زمان وچرخ وزنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین وچرخ آوردی برون این تانی از پی تعلیم تست صبر کن در کار دیر آی ودرست ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بر آفریدن عرش یا مستولی شد او را وبران یا مستولی گشت بران وتخصیص عرش باستیلاء حق بر وجه آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست وحقیقت آنست که استوا بر عرش صفتی است مر خدا را بلا تکیف ولا وصف واین از جمله متشابهات قرآنست تا بدان ایمان آوریم وتاویل آن بحق واگذاریم یغشی اللیل در میکشد خدای شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب وعکس را نگفت اکتفا باحد الضدین یطلبه میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حثیثا بشتاب کننده وروز نیز بسرعت طالب شبست والشمس والقمر وبیافرید آفتاب وماه را والنجوم وستارگان را مسخرات بامره رام شدگان بفرمان او الا له الخلق بدانید که مر خدا راست آفریدن بدیع والامر وفرمان نافذ یا امور است هرچه آفریده وتصرف در آنها تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت وفردانیت ودر ربوبیت رب العالمین آفریدگار همه عالمیان است ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا بزاری وخفیة وپوشیدگی یعنی بظاهر وهم بباطن او را تا شناسید تضرع نشانه احتیاجست ونهان داشتن دلیل اخلاص ومحتاج مخلص را روی ناامیدی نیست ع نومید نیم که نا امیدی کفرست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد درگذرندگان یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا وصعود بر مدارج سما ولا تفسدوا وفساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از صلاح آن با ایمان یا عدل وادعوه وبخوانید خدا را خوفا از بیم عذاب او وطمعا وبامید ثواب او ان رحمة الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیکست به نیکوکاران وایشان نه محسنند آما نیکوان وعاصیان وامید برحمت بی غایت وفضل بی نهایت است در مناجات شیخ الاسلام که خدایا اگر وفا

داران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم بتو نیز امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی وهو الذی واوست آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادهای سحابا ثقالا ابرهای گران بار را که آبگینه اند باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند وباد شمال بر را جمع کند وباد جنوب باریدن قطرات در آورد وباد دبور بعد از باریدن ابر را متفرق سازد وبر سر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء یعنی ابر آب را بدان زمین فاخرجنا بیرون آریم به بدان سوه من کل الثمرات از هر نوع میوه ها کذلک همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم وبیرون آریم مرگان را از قبرهای ایشان واحیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما پند گیرید وبدین صورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب وزمین پاک از شک وریگ که شایسته وصالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید بدرستی او باذن ربه بفرمان خدای وتشبیت او که بیرون می آرد باسانی وخوبی والذی خبث وان زمین که ناپاک بود وشورناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در آن هیچ نفع نباشد این تمثیلست که حق سبحانه وتعالی ایراد فرموده در شان مؤمن وکافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه ودل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ آب سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن ببارد انوار طاعات وعبادات بر جوارح او ظاهر گردد وچون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند واز وی هیچ صفتی که بکار آید ظهور نیابد بیت زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضایع مگردان کذلک همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم آیتها را وضرب امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت وفهم ادراک بجای آرند ودرین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا نوح بن مالک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم خود که اکثر اولاد قابیل بودند وبت می پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان او برید ودر عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید

عذاب یوم عظیم عذابی روزی بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملأ گفتند بزرگان
من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را
از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم
ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن ضلالتی هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی و لیکن من
رسول من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار
خویش و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما و اعلم من الله و میدانم از وحی خدا آنچه آمده
ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب میکردند شنیده بودند
و لیکن انسنند چون پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت او عجبتم آیا شگفت میدارید
و عجب میمانید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل
بر زبان مردی منکم هم از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و ترساند شما را از عاقبت
کفر و معصیت و لتتقوا و تا بپرهیزید از خشم خدای و لعلکم ترحمون و شاید که بر شما بخشاید بسبب پرهیز
کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و دعا کرد نوح بهلاکت قوم خود
و خدای حکم کرد تا کشتی ساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاده همه را هلاک کرد و نوح علیه السلام
با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن و الذین معه
و آنانرا که نیز با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن
و اغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنانرا که بدروغ نسبت داده بودند دلایل
وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح علیه السلام بودند
قوما عمین گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی
آیات و سور خواهد آمد ان شاء الله العزیز و الی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم برادر ایشانرا
در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه السلام بعاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هود است
و عاد پسر عوص بن ارم بن سام ابن نوح است علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالح
بن ارفخشد بن سام بن نوح است علیه السلام و بدین قول از انبیاء عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم بلند بالا
و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین قبیلهٔ عظیم تر نبود و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند
حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد که میان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای

قوم اعبدوا الله بپرستید خدا را و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او
و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملأ گفتند گروهی از
بزرگان و پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد و مانند آن اما کافران گفتند ای هود انا لنریک بدرستی که ما ترا می بینیم ممکن
فی سفاهة در بیخردی که دین قوم را میگذاری و دین محدث می آری و انا لنظنک و بتحقیق ما گمان میبریم ترا
من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگوئی قال یا قوم گفت هود علیه السلام ای گروه من لیس بی سفاهة
نیست مرا خفت عقل و جهالت و لکنی رسول و لیکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگار آفریدگار
عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای آفریدگار خود و انا لکم و من شما را ناصح نیک خواه
امین راست گوی دلی خیانت او عجبتم آیا عجب میدارید شما ان جاءکم اینکه بیاید بشما ذکر پندی
یا پیامی من ربکم از نزد پروردگار خود علی رجل بر زبان مردی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید
و او شما داند و سبب فرود آمدن ذکر بدو آنکه لینذرکم تا شما را بیم کند از عقوبت الهی و اذکروا و یاد کنید نعمتهای
خدا را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرت موت یا بکان
من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام و زادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش تنها بسطة
قوتی یا زیاده داد شما را از دیگران غلبه و کفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قد ایشان
شصت درع بوده و درازترین صد درع فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را لعلکم تفلحون
تا باشد که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه مر هود علیه السلام را اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله
تا بفرمائی که بپرستیم خدا را وحده یگانه یکتا و نذر و ترک کنیم و بپرستش فرو گذاریم ما کان یعبد آبائنا آنچه را که بودند که می
پرستیدند آباؤنا پدران ما و ما بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فأتنا
بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بدان وعده میکنی ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در نزول
عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع علیکم بدرستی که واجب شد بر شما یا فرود آمد بشما من ربکم از پروردگار
شما رجس و غضب عذابی و خشمی اتجادلوننی آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار این نامها که این بتان را
نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و کار ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و بعضی را حافظه میخواندند
بگفته آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این اسماء بی معنی مسماء اصنام را که جمادات
بودند قدرت بر آن نبوده پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت

سمیتموها انتم نام نهاده اید آنرا و آباؤکم و پدران شما ما نزل الله نفرستاده است
خدای بها بجواز عبادت ایشان من سلطان از هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمائید
فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین
از منتظرانم آورده که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هر گاه بلیه نازل شدی
توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته ریگ سرخ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد
عرض حاجات و طلب رفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم تجهیز آن سفر نمودند قیل
بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بکر رفتند و بر معونه بن بکر از اولاد عملیق بن لاود که در آن
وقت حاکم مکه بود نزول کردند و بعد از آداب و وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب
باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روساء عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت
بر شما بارد پس از معاونه در خواستند تا او را بند کرده نگاه داشتند که موضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت
خدایا بده قوم عاد را باران آنچه میخواهی فی الحال سه قطعه ابر آمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه منادی ندا کرد که ای قیل ازکوم
را متوای ازین سه قطعه بخواهی برای قوم خود اختیار کن ابر سیاه را اختیار نمود که باران او بیشتر می باشد و ان ابر بیرون
آمده با قوم روی بسلا نهاده و چون بموضع معینت که از قوم لوطیان رسید ندو بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشحال
و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند و عذاب الهی بدیشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که
آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل
در آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و حق سبحانه و تعالی از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فانجیناه
پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام و الذین معه و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند
برحمة منا و آن رهانیدن بخشش و بخشایش بود از ما بر ایشان و قطعنا دابر و بریدیم دنباله الذین کذبوا بآیاتنا آنانرا
که تکذیب کردند و دروغ پنداشتند نشانهای ما یعنی آنانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم
و ما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گرویدگان بوحدت معبود و رسالت هود علیه السلام
و الی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عابر بن سام بن نوح
علیه السلام منتهی میشد و مسکن ایشان زمین بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت میپرستیدند
حق سبحانه بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب که آنرا صالح بود علیه السلام و صالح به پیغمبری ثمود

مر سیده قال گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را بی
شریک ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی ثمود بسبب کثرت مال و توانائی
جسم تکذیب صالح علیه السلام کردند و ما را آیتی نمای که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح علیه السلام فرمود چه
آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتان را ارایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود
چیزی در خواه و ما نیز از خدایان خود چیزی در خواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر از متابعت او باید کرد برین
صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده
و سر افکنده سر بطال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا
فتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای صالح ازین سنگ بیرون آر برای ما ناقه مشابه بشتر بسیار موی آبستن صالح
فرمود که اگر خدای حق بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند ای
گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد نمودند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و بدعا از حضرت عزت
جل و علا طلب آن معجز نمود فی الحال صخره در حرکت آمده چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بران
وجه که دعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن می نگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شده فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف نمود در بادیه خذلان سرگردان ماندند و انکار از آستین استکبار بیرون کردند
نظم یکی بنور عنایت ره هدایت یافت یکی ببادیهٔ خذلان بماند سرگردان یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر
یکی زپی روی حق گرفت ملک جنان القصه آن شتر در میان آن قوم بماند و در مرعی ایشان میچرید و آب چاه ایشان بدو می رسید
و صالح بعد ازین معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار
شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدایست اضافه از جهت
تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره که این تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من
فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما او را در خوردن آن هیچ
مونتی نیامد و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیاخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی
دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باعث آنست که ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان
است در کفر و اذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین
من بعد عاد از پس هلاکت قوم عاد و بوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون
فرا گیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکهای برای تابستان و تنحتون الجبال و سوراخ میکنید

از کوهها یعنی میتراشید بیوتاً خانهای برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا
را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و لا تعثوا و تباهی مجویید فی الارض در زمین مفسدین
در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند
چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه استکبار و گردنکشی میکردند من قومه از قوم صالح
علیه السلام للذین استضعفوا مر آنکسانرا که ضعیف شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسانرا که
گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران اتعلمون آیا شما میدانید ان صالحاً مرسل آنکه صالح فرستاده
شده است من ربه از نزد پروردگار خود و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا
بدرستی که ما بما ارسل به بدانچه صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال
الذین استکبروا گفتند آنانکه گردنکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او انا تحقیق که ما بالذی آمنتم به بدانچه شما
گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم و مفسران آورده اند که قوم ثمود از ناقه در تنگ آمده بود و روز دیگر از نوبت
قوم بود آب چهارپایان و غا لبا کرد و دیگر تابستان بود بظهر وادی میرفت و انعام قوم از او هراسان شده بظهر وادی
میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشانرا غنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت
بدیشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را پی کنند پی کردند چنانچه تفصیل آن
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و کشتن سبب نزول عذاب شد بدیشان حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا
الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان
پروردگار خویش و قالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار بما آنچیز را که بما تعدنا
وعده میکردی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان پروردگار فاخذتهم
الرجفة و اگرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فاصبحوا پس بامداد
کردند یعنی گشتند فی دارهم در سرایهای خویش جاثمین بر روی در افتادگان و بجای مردگان
فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ماده ناقه کشته شد و خدای فرمود که من قوم ثمود
را بصیحه جبرئیل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهم کرد و قال و گفت صالح از روی تحسر یا قوم ای گروه من
لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مأمور بودم و نصحت
لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و لکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید و روی مینکنید
الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند و

و یاد کن لوط بن هاران بن آزر بن تارخ را که برادرزاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بابل هجرت
شام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد آن پنج شهر
بوده است سدوم و آن اعظم مداین بوده دیگر عامورا و داوما و صابورا و صعورا و گویند صغر و در هر شهری
چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست سال در میان ایشان بود
و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی مینمود و یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود و حق سبحانه و تعالی از ابتدا تا عاقبت
ایشان خبر داده میفرماید یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام
در میان ایشان بود اتأتون آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی لواط ما سبقکم بها که پیشی نگرفته بر شما بها
الفاحشة بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان انکم آیا شما و حفص
اگر خواند بطریق خبر یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی حاجت
من دون النساء بدون زنان که مباح شده اند بر شما پس شما بر حق نیستید بل انتم قوم مسرفون بلکه هستید گروهی
اسراف کنندگان و از حد درگذرندگان و ما کان
و نبود جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام
با لوط این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را اخرجوهم بیرون کنید لوط و دختران
او و آنها را که بوی ایمان آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی سدوم انهم بدرستی که لوط و متابعان او
اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این
جواب ازیشان نپسندید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله العزیز فانجیناه
پس نجات دادیم لوط را علیه السلام از آن و اهله و کسان او را از اهل بیت مؤمنان الا امرأته مگر زن او را
که واعله نام داشت و کفر خود را پنهان میکرد و کفار را باحوال لوط علیه السلام اعلام مینمود کانت من الغابرین بود آن زن
از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد و امطرنا و بارانیدیم
علیهم بر کفار قوم لوط علیه السلام مطراً بارانی و چه بارانی عجب که آن سنگ بود که بر سر قوم بارید
فانظر پس در نگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناهکاران
و الی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل صلوات الرحمن و سلامه علیه اخاهم شعیباً
برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قال گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من
بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله هیچ معبودی غیره جز وی قد جاءتکم بدرستی که آمد
بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما و در قرآن معجزه شعیب علیه السلام نیست و احادیث نیز

بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگویند که معجزه شعیب علیه السلام
آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه فرود آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وی صعود کردی و هر کینه از قوم او را
دو کیال بودی یکی بزرگ و دیگر خرد چون چیزی خریدندی به بزرگتر ستدندی و بخرد فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت
کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن آوردم فاوفوا الکیل پس تمام و راست
سازید آلت کیل را والمیزان و آلت وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید و لا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم
در چیزها ایشان یعنی خیانت مکنید در وقت خرید و فروخت و لا تفسدوا و تباهی مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد
اصلاحها بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذلکم آنچه میفرمایم خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشانرا
چنانچه از آن منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت و لا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ مال
توعدون بترسانید مردمان را و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کسی خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام
رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را و تصدون و باز دارید
عن سبیل الله از راه خدای من آمن آنکس را که ایمان آورده است به بخدای و تبغونها و میجویید برای راه خدا
عوجاً کجی یعنی طلب بطلان آن کنید و اذکروا و یاد کنید منت خدای را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلاً اندکی از
عدد و عدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم
دختر لوط را بخواست علیه السلام و خدای ایشانرا فرزندی داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام نعمت را بیاد ایشان داد
و گفت و انظروا و بنگرید کیف کان که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح
و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت و ان کان طائفة و اگر جماعتی و گروهی منکم
از شما آمنوا بگرویدند بالذی بآنچه که براستی ارسلت به فرستاده شده ام بدان و طائفة و گروهی دیگر از معاندان
لم یؤمنوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت
ما راست نه مؤمنانرا پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی پس
شعیب علیه السلام گفت اگر چه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند
خدای بیننا میان ما و گروه دیگر و هو خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنه
نیست الجزء التاسع من الاجزاء الثلاثین قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا
آنانکه سرکشی کردند در پرستش خدا من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت لنخرجنک یا شعیب

هرآینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و الذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا از دیه
خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد فی ملتنا در کیش ما که کفرست در کشاف آورده که چون کافران گفتند ترا
با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مؤمنان بوده اند
پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید با ملت کنید و لهذا شعیب علیه السلام جواب بدین تیره داد قال گفت شعیب
اختیار میکنید مرا العود او لو کنا و اگر چه باشیم ما کارهین ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آنرا کاره ایم
پس اگر عود کنیم با ملت شما گوییم بر خدای ایزد یک است و فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم
و بر بسته علی الله کذباً بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه و تعالی
ایشانرا امر کرده است که بدان طریق باشید و بدین سبب ازاله میکنند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما و اعتقاد
کردن که این ملت مأمور بهاست افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم او از مؤمنان باز گردند و باشند فی
ملتکم در کیش شما بعد اذ نجانا الله بعد از آنکه رهانیده ما را خدای منها از ملت شما پس مفتریان
باشیم و ما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان مگر آنکه
یشاء الله خواهد خدای ربنا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بر آن متعلق
شده باشد وسع ربنا رسانیده است پروردگار ما کل شیء همه چیز را علماً از روی دانش قدیم یعنی علم
او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدید دیگر
که مینمایید از اخراج مؤمنان اضطراب نمیکنیم بلکه علی الله برخدای توکلنا توکل کردیم و کار خود با وی گذاشتیم پس
شعیب علیه السلام روی از معاندان بر تافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت ربنا افتح
خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی
و قال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم
شعیب علیه السلام با گروه دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیباً
شعیب را در سلوک طریقه و دین خود انکم اذاً بدرستی که باشید شما که آیین قدیم را گذاشته
لخاسرون آنگاه از زیان زدگان کردن دین قدیم را گذاشته بدعت محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان گفته اند که کفار قوم
خود گفتند که اگر دین خود بگذارید و ترک کنید از زیان زدگان اید زیرا که مدار نفع شما در کم فروشی است و او شما را از آن منع
میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا
زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه شنیدند که آمد که زمین را

بلرزانید یا آنکه مجموعه زلزلات چه متر شده که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه
السلام فریادی زد که زلزله در شهرهای ایشان افتاد و همه بلرزه درآمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود
جاثمین بروی درافتادگان یعنی بزمین افتادند جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند
شعیب را هلاک شدندگان کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ
داشتند شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیانکاران در دنیا و عقبی بلعنت مثوبت و لزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام شادی عذاب مشاهده کرد از آن بلد عزم خروج نمود فتولی عنهم
پس روی بگردانید از کافران و قال یا قوم وگفت از روی تحسر که ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم شما
رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند خطاب
با این بعد از هلاک ایشان بود چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر
و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود تسلیه داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم
و غمناک شوم علی قوم کافرین بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک
ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید میفرماید کفار قریش را و میفرماید که و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در شهری و دیهی
من نبی هیچ پیغمبری را و او تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه گرفتیم اهلها اهل آن شهر را بالباساء بسختی و تنگی
والضراء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و بند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند یا بلا
مندفع گردد و چون بلا و محنت متنبه نشوند ایشان را براحت مبتلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم ما
مکان السیئة الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند بمال
و مرد بر حال انجا نیز اغاز کفران کردند و قالوا وگفتند ایمنی و لعنت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت
روزگارست قد مس بدرستی که رسید اباءنا پدران ما را نیز الضراء و السراء شادی و سختی یعنی
در زمان گذشته گاهی بود و گاهی فراخی وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این مذهب گذشتگان
پس ما همان طریق می سپریم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فاخذناهم پس ما گرفتیم ایشان را
بغتة ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند و هم لا یشعرون و ایشان نمیدانستند که عذاب نازل
خواهد شد و این حسرت عظیم ترست از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته و لو ان اهل القری
و اگر چه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند با اهل مکه و ما حول او آمنوا بگرویدندی بخدای و اتقوا و پرهیز
کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا هرآینه می گشادیم ما علیهم برایشان و میدادیم ایشان را برکات

الکی

برکتها و زیادتها من السماء از آسمان بنزول دعوات ایشان یا باریدن باران و الارض و از زمین
بیرون شدن حاجات یا رستن نباتات و لکن کذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردن رسولان را فاخذناهم
پس بگرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون بآنچه بودند کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی آورده که اگر
بگرویدندی آنندگان بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت من یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهدت
روشنی دادمی که برکة سما اشارت از آنست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکة ارض عبارت
از آنست نظم در زمین و آسمان در های جود ۞ می گشایند از پی اهل سجود ۞ از زمین بر لطاف باز کن
رسما و خوف پرواز کن افامن آیا ایمن شدند اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که عذاب کافران کردیم
ان یاتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بیاتا در شب و هم نائمون و حال آنکه خفته
باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان اوامن اهل القری یا ایمن شدند اهل شهرها آن
یاتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ضحی وقت چاشت و هم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی
میکنند یعنی بتصرف در جهات دنیا که بازیچه گاه جاهلان است مشغول باشند لطف سخن اینست که بعد از تکذیب رسل
از عذاب الهی ایمن نتوان بود بروز و نه بشب افامنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای
مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بروجهی که نداند فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای
الا القوم الخاسرون مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زده مرده جهان باشند او لم یهد آیا پیدا نکرد خدای
للذین یرثون الارض برای کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی ممکن شده اند در آن من بعد اهلها از پس هلاک آن مراد
کفار زمان حضرت رسالتند صلعم که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برایشان بیان کرد ان لو نشاء که اگر خواهیم
اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم و نطبع
و ما مهر می نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت لطیفه ختم قلب چه
اگر دل منشرحست آنچه می شنود در می یابد پس گوشت دل از استماع کلام حق فایده دارد نه گوش آب و گل نظم
این سخن از گوش دل باید شنود ۞ گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ۞ گوش با جان حیوان همدم است ۞ گوش بکر
مخصوص نسل آدم است ۞ گوش سر چون جانب آینده است ۞ گوش سر مهلت اگر اکنده است ۞ پس بجز تسلیه خاطر
حضرت رسالت صلعم میفرماید تلک القری آن شهرها که نسبت با تو مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن
نقص علیک خوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن و لقد جاءتهم و بدرستی که آمدند با اهال آن رسلهم
و بدرستی که آمدند پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیه السلام بالبینات بمعجزات روشن و دلایل واضحه فما کانوا لیؤمنوا

پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مصر بودند
بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلک مانند آن مهر سخت
که بر دلهای کفار گذشته بود نطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الکافرین بر دلهای کافران مراد آنهااند
از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند و ما وجدنا و نیافتیم ما لاکثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من عهد
وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم و ان وجدنا
و بدرستی که یافتیم اکثرهم بیشتر ایشان را لفاسقین شکنندگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم و فرستادیم
من بعدهم بعد از این پیغمبران موسی موسی بن عمران را بآیاتنا بمعجزات خود که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون
که نام او قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین
فارس و روم و چین و یمنست و ملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و
وضع کردند کفر را بمکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که
بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که غرقه شدن حضرت موسی علیه
از مصر برون بصحبت شعیب رسید و دختر او صفورا را بعقد درآورده عزم مراجعت بامصر فرمود و در ادای طریق بوادی
ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنا
سور آینده مذکورست حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی
ربوبیت منع فرماید موسی علیه السلام و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد و قال موسی و گفت
موسی علیه السلام یا فرعون انی رسول ای فرعون بدرستی که من فرستاده ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان
بسوی تو و قوم تو حقیق سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستوجب و راسخم علی ان لا اقول برآنکه نگویم
علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربکم
از نزد پروردگار شما آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواهست فارسل معی پس بفرست با من
بنی اسرائیل فرزندان یعقوب و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که متوطن آبا و اجداد ایشان
باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود
بمصر آمده بجا قرار گرفته و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهم السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان
که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و پسرش مصعب بنی اسرائیل را دوست میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد
ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل

دعوی

دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان ما یید پس ایشان را به بندگی
گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت
اگر هستی تو در دعوی خود جئت بآیة آورده معجزه و حجتی فأت بها پس بیار آن را ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست
گویان نمای معجزه خود را فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصای خود را از دست فاذا هی پس آنگاه عصا مر او را
ثعبان مبین اژدهای روشن ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها ی
دهن گشاده وا چند لمبی او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلا بر کنگره قصر فرعون و روی جانب
تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست هزار آدمی
فوت هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده او یی که عصای خود را بگیر که
من بتو ایمان آرم و بنی اسرائیل را بتو بسپارم موسی علیه السلام سوگند قفای ثعبان بگرفت همان عصا شد فرعون آمده
بر سریر تخت خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری پس دست بگریبان زیر بغل چپ درآورد و نزع یده و بیرون کشید
دست خود را فاذا هی پس آنگاه بود دست او بیضاء سپیدی که سپاس او در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان ن
و نظاره کنندگان را آورده که موسی علیه السلام مرد گندم گون بود چون دست در گریبان کشیده و بیرون آورده نورانیت
آن بمثابه بودی که شعاعش بر آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست راست خود بفرعون نمود
بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان زمین و آسمان روشن بود و روشن ساختی و باز بگریبان بردی
آورد و بحالت اول التقمه فرعون بعد از مشاهده این قوم دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان
مشورت کرد و قال الملا گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوییست
علیم دانا بسحر و مار در آن که چوب را اژدها می سازد و دست گندم گون را بیضا بیرون می آورد یرید میخواهد
این ساحر ان یخرجکم که بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصرست و حکومت بر بنی اسرائیل
فرعون چون این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس چه میفرمایید مرا و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن او را و
واخاه برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب زدگی مکن و ارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که
تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا
ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرنی چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام
و رؤسای سحره با قصی مداین صعید بودند در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که پیشتر از در فن سحر
مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر می باید رفت رفتند و پدر خود را آواز

داوند جواب ایشان باز داد کفتند یا بادشاه ملک مصر ما را طلبیده بجهة آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و صلاح
و کار و برگ آورده و ایشان را عصاییست که چون می افکنند اژدها می شود و هرچه پیش او می آید میخورد فرعون
کرده که ما را با ایشان معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسیدی بپرسید که ایشان وقتی که در خواب میشوند
آن عصا همان اژدها میکردد و بدانید که آن جادوی نیست چه سحر وقتی که ساحر در خواب باشد اثری ندارد و چون
حال بدین منوال باشد تمام که هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود والقصه برادران با ایشان گودا آن
و حصا جادوان که دو اند هزار کس بودند و دررا دالمیسر میکوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند حالج
حق سبحانه و تعالی خبر میدهد وجاء السحرة و آمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود
و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد وقالوا کفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا اگر باشیم
نحن الغالبین ما غلبه کنندکان بر موسی قال نعم کفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین
از نزدیکان من که هرگاه که خواهید نزد من درآیید آورده اند که مهتر انجماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور
میکفتند و دیگر حطحط و مصفی در لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عادور
واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم کفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استعجاب نمودند
معلوم شد که هرگاه موسی علیه السلام در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در
خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کنند و مجلس
مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتخرج نشست و مردم
بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بر یکجانب
ایستاده جادوان بر طریق ادب پیش آمده قالوا یا موسی کفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو بیفکنی
عصای خود را واما ان نکون نحن و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندکان حبال و عصی خود را قال کفت
موسی از روی کرم و تسامح و تحملی که انبیا را می باشد که القوا شما بیفکنید فلما القوا پس آنگاه که بیفکندند
جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادو کردند چشمهای مردم یعنی نمودند بدیشان چیزی که تخییل که
حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمانرا وجاءو بسحر عظیم و آوردند جادوی بزرگ آورده اند
که رسنها بزرک را مجوف تافته و بافته بجیوه و زیبق ممتلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اوقاف بران اسباب
کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن کرفتن و در
تفسیر عین المعانی آورده که در زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش افروخته چون حرارت آتش اثر کرد و گرمی آفتاب

از فوق از کرد آن اشکال درحرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از مارانند واوحینا و وحی کردیم الی موسی
بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک اینکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد دهن
کشاده فاذا هی پس آنگاه که اژدها شده بود عصا تلقف فرو میبرد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بدروغ
تخلق می نمودند و آن چهل و چهار رسن و چوب بود روایتی میگوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد و روی بنظارگان نهاد
آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی بهلاک کشتند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد حق سبحانه آن عصی را
حبال را معدوم کردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وبطل و زایل شد ما کانوا آنچه بودند
که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر کفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادویهای ما را باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب
شدند جادوان هنالک آنجا که موسی بر غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و باز کشتند
از آن موضع صاغرین خوار شدکان و نا امیدان و این جادوان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود
ساجدین سجده کنندکان و خدای را قالوا آمنا کفتند ایمان آوردیم ما برب العالمین به پروردگار عالمیان فرعون
کفت یعنی پروردگار مرا میخوانید کفتند تو که باشی رب العالمین رب موسی وهرون پروردگار موسی و هارون است
قال فرعون کفت فرعون با جادوان آمنتم به ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان اذن
پیش از آنکه دستوری دهم لکم مر شما را ان هذا بدرستیکه این عمل لمکر تدبیری خفی است که شما مکر نموده
ساخته اید آنرا فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله نما
لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل آنرا که قبطیان اند و این ملک را بشما و بنی اسرائیل اتفاق
شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این عقوبت که ترتیب داده ام این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و کفت
لاقطعن هرآینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف
بخلاف یکدیکر یعنی از هر شق عضوی ثم لاصلبنکم پس بردار کنم اجمعین همه را برای تفضیح شما و عبرت
کرفتن دیگران قالوا جادوان کفتند ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاقتریم از تشنه بآب
زلال زیرا که سبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبون باز کردندکانیم پس جوار
خواهان او باشیم و فی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته اندر آب و گل ❁ چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای جان حق رقصان شوند ❁ همچو قرص بدر بی نقصان شوند ❁ جون نقاب تن برفت از روی
روح ❁ از لقای دوست دارد صد فتوح ❁ میزند جان در جهان آبکون ❁ نعره یا لیت قومی یعلمون ❁
وما تنقم وتو که فرعونی انکار نمیکنی منا از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان آمنا مکر آنکه ما کرده ایم بآیات ربنا

بنشانهای قدرت آفریدکار لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی پس اوای از فرعون
بکردانیده متوجه حق شده کفتند ربنا ای پروردکار ما افرغ علینا بریز بر ما وافاضه کن صبرا شکیبائی
در کوی بلا تا جزع نکنیم و توفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان قال الملأ وکفتند مهتران
من قوم فرعون از قوم فرعون و ملازمان اتذر موسی آیا میکذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض
تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر کردانند ویذرک و پرستش ترا بکذارند والهتک و از عبادت
معبودان و خدایان تو دست باز دارند کفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پرستش کوکب میکرد
واصح آنست که او بر صورت خود تبان ساخته بود و هریک از قوم خود را بتی داده بود که این را بپرستید تا او را بمن
نزدیک کرداند و از این سبب میکفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند و من خدای بزرگ ــ القصه اعیان درکاه
فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قال
کفت سنقتل زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع کردد
ابناءهم ونستحیی وزنده بکذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما میکنند وانا فوقهم و ما بر ایشان
قاهرون غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید و مضطرب شدند بطریق
استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه کفت موسی مرکرده خود را
استعینوا یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین
مر خدای راست یورثها میراث میدهد آنرا من یشاء هر کرا می خواهد من عباده از بندکان خود درین
سخن وعده هلاک قبطیان است و درآمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نکو
یا ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین مر پرهیزکاران راست بنی اسرائیل این کنایه را مشتمل بر بشارت ایشان
در نیافتند و باز آغاز شکایت نمودند قالوا کفتند اوذینا ما را ایذا رسانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند
من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیائی از مدین یعنی از روز ما خدمت میفرمودند و پسران ما را میکشتند
ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش از این ابناء ما را
میکشتند و حالا نیز میخواهند همان دستور اشتغال نمایند قال کفت موسی علیه السلام از روی تفریح عسی ربکم
شاید که پروردکار شما و عسی از برای اطماعست یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن
شما را که فرعونست با قوم او ویستخلفکم و خلیفه کرداند شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر
یا ارض مقدسه فینظر پس بنکرد خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت کیف تعملون چکونه عمل میکنند اکر
ولنا

و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمن مؤمنان را بیان میکند
ولقد اخذنا و هرآینه ما کرفتیم آل فرعون تبع و خدم فرعون را بالسنین بقحط و تنکی و خشکسالی
ونقص من الثمرات و بنقصان بعضی از میوه‌ها تا ایشان لعلهم یذکرون باشد که ایشان پند کیرند و از کفر باز ایستند
ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکوی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه
کفتندی مر ما راست نیکوی و ما مستحق آنیم وان تصبهم و اکر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون
قحط و بلا یطیروا فال بد میکرفتند بموسی بموسی ومن معه و آنان که با وی بودند از مؤمنان و میکفتند این رنج و محنت
بشامت شما بما رسید الا بدانید انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست
و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده و شامت آن عملها بدیشان رسیده ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است
وقالوا و کفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تاتنا به هرگاه که بیاری یا هرچه بیاری بما من آیة از نشانه
که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن پس نیستیم
لک بمؤمنین ترا از کرویدکان و باور دارندکان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند فارسلنا پس فرستادیم
علیهم الطوفان بر ایشان طوفان و آنچیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا کیرد آنرا چون باران و سیل
والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ پیاده یا شپش والضفادع و بزغ والدم و خون
آیات مفصلات در حالتیکه این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیکر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه
بود و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان کردنکشی کردند از فرمان برداری وکانوا و بودند قوما مجرمین
کروهی مجرم یعنی ماندند در کفر که با وجود تتابع آیات از فرمان برداری و متابعت ایمان سر باز زدند ولما وقع و هرگاه که
واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد قالوا کفتند از روی تضرع یا موسی
ادع لنا بخوان برای ما ربک آفریدکار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای
تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل کردانی عنا الرجز از ما
این عذاب را لنؤمنن لک هرآینه ایمان آریم بتو و تصدیق کنیم لک مر ترا ولنرسلن معک بنی اسرائیل هرآینه بفرستیم
با تو بنی اسرائیل را هر جا خواهی بری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی علیه السلام و دفع کردیم عنهم الرجز
از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از آن زمان که ایشان هم بالغوه ایشان رسندکانند تا
بدان معذب کردند در آن اذا هم ینکثون ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران دید

و بظلمت ابرهای متراکم درماندند و آب بخانهای قبطیان درآمد و مردمان و زنان برپای ایستادند و کودکان را
بر بلندی نشانیدند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدانها
در نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از او نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب
دفع کند و ما ایمان آریم چون آب طوفان بدعای موسی علیه السلام مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر
گشت بنوعی که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت کردند و ایمان نیاوردند حق سبحانه و تعالی ملخ سواره را برکشت
برایشان تا اکثر مزروعات ایشان را بخورد دیگر باره پناه بموسی آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا را منکشف گرداند
ایمان آورند حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت کرد بمشرق و مغرب جمیع ملخها از آن دو
طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند
حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن
عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق شده که در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر وزغ را
فرستاد تا بجامهٔ خواب ایشان درمی آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخنی گفتی بدهن وی درآمدی باز
بتضرع درآمده و خبر کرده این بلا مندفع شد دیگر باره بر سر مرد و عنا رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنین
که سبطی بخورد آب صاف بود و چون قبطی میخورد خون بود و اگر ظرف خوردنی بنسبت هر یک چنین حال واقع بود باز نیز
عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا پس انتقام کشیدیم و اراده انتقام
کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب
آنکه ایشان کذبوا بایاتنا دروغ داشتند آیات قدرت ما را وکانوا عنها و بودند از تأمل در آن غافلین
بیخبران و اورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده
بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم
مشارق الارض شرقی از زمین شام و مغاربها و جهات غربی از زمین التی بارکنا آن زمین که برکت پیدا کردیم
فیها در آن بارانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیا عظام علی نبینا و علیهم السلام و تمت و تمام شد
و بنهایت رسید کلمت ربک وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل که آن حضرت
بود را اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره
و دمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و کرده
او از کوشکها و حصارها و منزلها نیکو وکانوا یعرشون و بودند که برافراخته بودند چون از تاکها چون عرشها

و جاوزنا

و جاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از
قبیله لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل
قوم را بر آن حالت دیدند قالوا گفتند با موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی تمثالی از
که او را پرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشان را خدایان بت که می پرستند قال انکم گفت موسی بدرستیکه شما قوم
تجهلون گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید بپروردگار که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید ان هؤلاء بدرستیکه
این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را درهم
خواهد شکست و تباه ایشان را بر دست ما باز آورد و خواهد شد و باطل و زایل و مضمحل ما کانوا یعملون آنچه هستند
ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال گفت موسی علیه السلام اغیر الله جز خدای طلب کنم برای شما معبود
ابغیکم الها و هو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و با نعام نعم تخصیص
فرمود و اذ انجیناکم و یاد کنید چون رها نیدیم شما را من آل فرعون از تبعه تبع فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را
سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران شما را جهة انقطاع نسل شما و یستحیون نساءکم و زنده
میگذاشتند زنان شما را جهة خدمت کاری و بنده که خود و فی ذلکم و در بین رها شدن بلاء بود یا در آن عذاب
محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی ع وعده کرده بود بنی اسرائیل را
که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم شما را از نزدیک حق تعالی که هر حکم را باید در آن باشد یعنی چون از دریا
گذشتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی ع از خدای تعالی درخواست تا آن کتاب
بفرستد حکم شد که سی روز روزه باش پس از آن بطور آی تا با تو سخن کنیم موسی علیه السلم سی روز روزه داشت
از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن را بچوب مسواک کرد و ملائکه گفتند ما از تو
بوی مشک می شنودیم از آن مسواک دفع کردی حق سبحانه امر فرمود تا جبرانه او را ده روز دیگر روزه دارد چنانچه می
فرماید و وعدنا موسی و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثلاثین لیلة سی شبانه روز از ذوالقعده
چون مدار حساب شهور عرب بر رؤیت هلال است و آن شب برای شبه و تاریخ را اعتبار کرده و اتممناها
بعشر و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذی الحجه فتم میقات ربه پس تمام شد وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود اربعین
لیلة چهل شبانروز و قال موسی و گفت موسی لاخیه هرون مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب میروم
بجانب طور سینا اخلفنی تو خلیفه من باش فی قومی در میان قوم من و اصلح و بصلاح آر هر کاری را که شایسته اصلاح
باشد از امور ایشان و لا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباه کاران را و لما جاء موسی و آنگهکه

که آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که مقرر و معین کرده بودیم و کلمه ربه و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را
کلام خود بی واسطه در میان آورده آورده اند که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بر خود تا هفت فرسنگ گردا
گرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمان
بنظر وی درآوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق سبحانه و تعالی با وی سخن گفت در ینابیع آورده
بیست و چهار هزار و در کشاف آورده که حق سبحانه و تعالی با موسی علیه السلام سخن گفت چهل شبانروز و چون موسی علیه السلام سخن حق شنید و از جام کلام
بی ملام ربانی جرعهٔ ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون جنت مشاهده
لقات قال گفت موسی ع رب ارنی ای پروردگار من نمای مرا نفس خود یعنی مرا تمکین ساز از رؤیت خود تا
ببینم که سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بران وجه واقع شده
که هر بشر که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بتعیین فانی مرا نبینی بلکه بجمال باقی بدیده مشاهده باید کرد و آن دیده
در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رؤیت را دلیل جواز رؤیت چه اگر رؤیت محال بودی موسی ع این سؤال نکردی
چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که موسی علیه السلام در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عارفتر
بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که آن ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قیام بمراد حق بودن کامل تر است
از قیام بمراد خود بیت لن ترانی میرسید از طور موسی را جواب ✱ هرچه آن طلب از دوست آید سر بگردون متاب ✱
اگرچه زخم لن ترانی رسید لطف مرهم راحت یافت که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم لن ترانی ولکن
انظر ولیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مداینست و قوت تحمل او از تو بیشتر فان استقر
پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود بتکلم تجلی من برو فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز به
بینی و طاقت دیدار حق داشته باشی و اگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فلما تجلی ربه پس چون
پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از عرش مقدار سوفار زن للجبل برای آن کوه بعد از آنکه حیوة و علم و رؤیت در وی
آفریده بود تا نور حق سبحانه و تعالی را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی نور خود را از ورای هفتاد
هزار حجاب بقدر درمی ظاهر کرد در آن ساعت مردها که در روی زمین بود بیهوش آمد و هر نهالی که [illegible]
داشت شکوفه یافت و عرصهٔ زمین رقم سبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت
بتان بروی درافتادند و پیران مجوس فرو مردند و بسبب آن تجلی جعله گردانید خدای آن کوه را دکا ریزه ریزه
و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از آن جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه و خر موسی صعقا و بیفتاد موسی علیه السلام بیهوش

از هول

از هول بیهوش افتاد از آنچه مشاهده نموده بود از پاره پاره شدن کوه و از غشیه تجلی یوم عرفه تا عصر او از آنچه بیهوش ماند فلما
افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرا آن نبود
در دنیا تبت الیک باز گشتم بسوی تو از سؤال بغیر اذن تو باشد و انا اول المؤمنین و من اول گروهم که ایمان بعظمت و جلال تو
با آنکه هیچ فردی را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای که زیک لمعه تو کوه بصد پاره شد ✱ چه عجب از مسکین عاجز و
بیچاره شود ✱ عجب ترست که کوه با آن عظمت تجلی دیدار نتوانست و دل آن بار الحکم ولکن [illegible] لطائف آن نظر است نکته
در این است که تجلی بر کوه بطریق هیبت بوده و تجلی بر دل بطریق رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و الا [illegible] اول را
معمور میسازد دل ببرق [illegible] که کوه بر نتافت دل آن است که آنچه عرش [illegible] اندر نتافت پس حضرت سبحانه بجهة تسلی دل موسی علیه السلام
و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود حال با موسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهة صلاح حال و نفاذ ذات
تو اند و بها که مباش انی اصطفیتک بدرستیکه من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا برادران که در زمان تو موجود بودند
برسالاتی به پیغامهای من که طلق زبانست و بکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم ترا به سخن گفتن بی واسطه فخذ ما اتیتک پس فراگیر
با اینک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکر گویندگان بر آن عطا و
2 کتبنا له و نوشتیم برای موسی ع فی الالواح که یا هفت یا نه یا ده بوده و در فوائد الفرا آورده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی
دوازده یا ده ذرع بوده و لوح از یاقوت سرخ بود یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که [illegible] نموده بود چون
[illegible] من کل شیء هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد موعظة
پندی و تفصیلا و بیان کردن لکل شیء مر هر چیزی از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم بموسی ع که فرا گیر الواح بقوة بجد و
تمام و عزمی درست و امر قومک و امر کن گروه خود را یاخذوا باحسنها فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است
کعزائم و احسن یعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بوده قولی آن است که احسن عزائم بوده و حسن رخصها یعنی
بنوعی با ایشان عمل کنند نه برخصت و در زاد [illegible] آورده که احسن جمع است [illegible] الواحی ساوریکم زود باشد که بنمایم
شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقین یعنی از منازل ایشان [illegible] یا شما را بولایت شام در ایام [illegible]
فرعون ماضیه که از دار [illegible] رفته اند شما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان که چون در مصر خراب شده باز
خداوندیم خالی مانده تا عبرت گیرید [illegible] و نعم با حال [illegible] تا به بیان
از عادیات دور کرده [illegible] شده خراب [illegible] بر طاق [illegible] عنکبوت [illegible] بر قلعه افراسیاب
ساصرف زود بود که بگردانم عن آیاتی از فهم آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس
و بعث [illegible] الذین یتکبرون آنانکه تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بغیر استحقاق یعنی [illegible]

نهم تا فهم سخن ما نکنند و از ذو النون مصری منقول است که خدای تعالی نخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان را بمکنون حکمتهای
قرآن لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب نمود و حقیقت حقیقی که در آن و برابر [illegible] وان یروا و اگر ببینند این
سرکشان کل آیة هر نشانه که بنمایم بر صدق نبوت محمد لا یؤمنوا بها نگروند بدان بهر مقامی که ترسیم [illegible] ابوهب ابلیس کیکو و بر
بدان از جهت سترة و عناد وان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست لا یتخذوه سبیلا نگیرند آنرا راه
از راه تکبر و مخالفت نمایند وان یروا و اگر ببینند سبیل الغی راه گمراهی و کژی یتخذوه سبیلا فرا گیرند آنرا راه گرفتنی
نمایند ذلک این گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات بانهم بسبب آن است که ایشان کذبوا دروغ شمردند سخن ما را وکانوا
و بودند عنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافلین نا آگاهان و بیخبران کفرا و هوا و تقلید اعراض و عناد است نه غفلت بمعنی
جهل یعنی مبدأ نشنیدند و نقصد نمیکنند و الذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا بنشانهای ما که قرآن است و بالایمان و روز
ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت باطل شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان که در حال کفر
ایا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون مگر جزای آنچه بوده اند که در دنیا عمل میکرده اند و اتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی تابعان
سامری و شنابعان او من بعده از پس رفتن موسی بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان گرفته بودند عجلا
گوساله یعنی بصورت گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل که از
مصر بیرون می آمدند بحیله آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما فردا عید داریم و بدان استعانت
و هر یک از زنان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن فرعون قبطیان
ان حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام بطور رفت سامری بحضرت هرون علیه السلام آمد و گفت این پیرایهای
در دست که در دست بنی اسرائیل مانده میخورند و میپوشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هرون علیه السلام بفرمود تا تمام
آن را جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را بامانت نگاه دار سامری سر این زر و نقره را در تصرف در آورد
و در زرگری ماهر بود همه را گداخت و در قالب ریخت و مجسمه ساخت گوساله ای ساخت اما بدن بی روح [illegible]
که از و آوازی پدید آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل اعلیه
بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک برداشته با خود میداشت بعد که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری
از آن خاک در دهن و شکم او ریخت خدای آن گوساله را زنده ساخت و بآواز آمد ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] بر
که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا نمی دیدند و نمی دانستند انه لا
یکلمهم آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند و لا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را راهی که بجایی رسد اتخذوه
فرا گرفتند او را بخدایی وکانوا ظالمین و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع در لطایف قشیری آورده

مذکور است که چه دوریست میان امتی که مصنوع خود را پرستید و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت
آزا که تو ساختی نسازد کارت ؛ سازنده تست در دو عالم یارت ولما سقط و آنهنگام که افکنده
شدند انت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی
در دست خود دارد و این لفظ در کلام عرب کنایت از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند غلبه
از عبادت او وراوا انهم و دیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی
ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ما ویغفر لنا و اگر نیامرزد
مارا لنکونن بخدای که باشیم من الخاسرین از زیان کاران و هلاک شدگان ولما رجع موسی و
آنهنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت
اسفا اندوهناک یا فرح کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اینچ
آنست که حق سبحانه وتعالی خبر کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال
گفت بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید از من من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید
و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم بفرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم
والقی الالواح و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب نیز برای خدا
خدا کرده بود در تبایع آورده که الواح را نیفکند اما زود از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و شکسته شد شش
سبع و هر چه بر آن مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام
بعد از معاینه با قوم لوح را القا کرد واخذ و بگرفت براس اخیه موی سر برادر خود را یعنی هرون علیه
یجره الیه بطرف خود میکشید او را بطریق معاینه نه از روی اهانت که موسی علیه آن بود که هرون
در منع ایشان تقصیر فرموده قال ابن ام گفت هرون علیه السلام که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر مادر و پدری
بود بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما
مرا سستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بودند که مرا بکشند از
بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت پس شاد مکن دشمنان را بی الاعداء بمن دشمنان را میکن که
آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی و مدار مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد
گوساله پرستان میار قال موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با
برادر تنگی کردم یا درانکه الواح را بیفکندم ولاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلم وادخلنا

ودرآر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در بهشت خود در دنیا و ریاض جنت خود در آخرة
وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از آثار بخشایش تست و بخشایش مجموع از
نظر بخشش تو نقطه تو برا بل سیل انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جویی از رحمت روانست زدریا
های جودت وام کردند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدایی
سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم جان بود
که حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش داده گوساله پرستان را نجزی المفترین پاداش دهیم
دروغ گویان را و مبتدعان را والذین و آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها از کبایر و از صغایر بیانند که آورد ثم تابوا
پس باز گشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها وامنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیگانگی
و رسول را بحقیت و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا آنست که تصدیق کردند از اگر حق تعالی توبه گناهکاران
گناهکاران قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان را
رحیم مهربان است بقبول توبه اربابان و لما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم
با تشبیه کرد غضب را که حامل موسی علیه بود بر آن فعل بکسی که آمر باشد بجزی و بران اغوا کند و از سکون آن
بسکوت تعبیر کرد و با آنکه غضب دلالت میکند بر آنکه در نفس خشم گرفته است برای مغضوب علیه لیکن گوییا که آنکه
نطوق است و سکوت آن نیز از سکوت العصه چون خشم موسی فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت آن الواح را
که شکسته بود و فی نسختها و در آن مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود دار کرامی ورحمة و بخشایش یعنی پاکست از
گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم از عقاب پروردگار خود را بهبون ترسکاران میکنند یعنی از عذاب حق ای
اوره اند که از حضرت رب العزة خطاب رسید که با موسی جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور بر دتا از عبادت
بحل اعتذار کننده موسی علیه با قوم گفت و قبول کردند و اختار موسی و برگزید موسی علیه قومه از قوم خود سبعین جلاد
هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قوم آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی
سخن نکرد و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی را از اولاد یعقوب با خود بیار تا کلام من بشنوند
و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود ببرد و چون بطور رسید ندایی پدید آمد و میان موسی علیه السلام حایل شد و موسی
علیه السلام بپرده غمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود
پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم

معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه
مضطرب شده آغاز زاری کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود فلما اخذتهم الرجفة پس آنهنگام که فرا گرفت
ایشان را آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند که لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل
و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک شد موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان
متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی
ایشان را من قبل از پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی و
در عین المعانی آورده که ایشان را میگردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را
بما فعل السفهاء بآنچه کرده اند بیخردان منا از قوم ما یعنی عبادت عجل یا جرات طلب رویت
ان هی نیست این کردار ازیشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بنده گان را یعنی ایشان کلام خود
شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی بدید ساختی تا روی بوی آوردند و در کتاب فصل الخطاب قدس سره
روح جامعه مذکور است که حق سبحانه موسی را اعلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید از روی جرات اقدام نمود
و دلایل در مرتبه محبوبیت حالت در قوت القلوب فرموده و من اولال المحبین من المستبشرین مناجات برخ الاسود
الی مولیه یضحکنی کلا نوم بلطف و نغمات و حضرت مولوی قدس سره گفته فی عاشق ترک ادب نیست یعنی ادب است
کفت و گوی عاشقان در کار رب ؛ جوشش عشق است نه ترک ادب ؛ هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ؛ نه ادب ماند درو نه عقل و هوش
و هم از مقام انبساط این سخن موسی علیه که تضل بها گمراه میکنی بآن فتنه و ابتلا من تشاء هر کرا میخواهی که گمراه شود
وتهدی و راه مینمایی هم بدان من تشاء هر کرا خواهی که راه یابد انت ولینا توی یار و متولی کارها فاغفر لنا پس بیامرز ما را
وارحمنا و ببخشای بر ما وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و ثبت کن برای ما فی هذه الدنیا حسنة نیکویی که قبول توبت یا توفیق طاعت یا روزی حلال وفی الاخرة و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که
مغفرت یا جنت یا سعادت یا رویت انا هدنا الیک بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو قال گفت خدای تعالی عذابی عذاب من
از صفت او است که اصیب به میرسانم او را من اشاء بهر که میخواهم از کفار ورحمتی وسعت و رحمت من از صفت او است
که رسیده است کل شیء بهمه چیزها رسیده است یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بلکه جان و جماد را [illegible]
تعاطف که حق تعالی خلق را از آن داد اسمه تا بدان تا بکه [illegible] رحمت نوح است که علی العموم و در این رحمت همه
کثود و همه را انصاف بدین رحمت دعوت فرموده توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت ذاتی بکل رحمت [illegible]
کرا نو اطلاق و امتنان به گوشه وان رحمتی است همه چیز را فرا رسید و حالت نموده و رحمتی وسعت کل شیء [illegible] وفات

بی سوال سایل و وسیلهٔ حاجت محتاج با ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی نظم
ای بداده رایگان صد چشم و گوش ٭ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ٭ در عدم ما مستحقان کی بدیم
که بدین جان و بدین دانش زدیم ٭ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ٭ لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود ٭ و دوم رحمت
وجوبیه که مقید نیز خوانند و آنهم از رحمت ذاتیه فایض شده باستحقاق بنده مران رحمت را نتیجهٔ رحمت امتنانیه
که خاک بقبل سابق افاضت و را بطهٔ دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود استعداد قابلیت
استفاضه داد و رحمت وجوبیه مقید جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا
پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزلهٔ ما يُؤْمِنُونَ
میگروند قتاده رحمة الله گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال
ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد شد حق سبحانه و تعالی رشتهٔ امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را برین
امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می‌نویسم الَّذِينَ آنانکه از روی صدق
يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است برآنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می‌تواند بود ٭
بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ٭ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ٭ در بحر الحقایق
فرموده که عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها و دهها است
و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه موجودات و اول همه مکونات اوست و نکتهٔ لولاک لما خلقت
الکون مؤید این معنی بیت تو اصل وجود آمدی از نخست ٭ دگر هرچه باشد همه فرع تست الَّذِي
آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می‌یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ
در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل
آنجا که از قول عیسی عم میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ
میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که بگرویدند بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و بازمیدارد
ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صلهٔ رحم یا انصاف
و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال می‌گرداند برای ایشان
الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده گشته بودند چون بحیره و سایبه و غیر آن

یا مسلمات محرمه بر یهود شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ برایشان خورشهای
پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربوا وَيَضَعُ و فرو می‌نهد یعنی تخفیف
میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بارگران ایشان را سبک می‌گرداند براحت خود و اوضاع شرع را و گویند
مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی عم بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو
صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک می‌گرداند و برمیدارد
از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقتی موسی علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است
در توبه و قصاص بی عفو و دیه و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانی که بگرویدند بدو
بهرین بنی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان
وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوت او قرآن
است و گفته اند مَعَهُ دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف
الواح که بر موسی علیه السلام فرو آمد و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بنیابت در شناخت
چه امور دین و دنیا از مفصلست و هویدا أُولَئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت
کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عذاب و فایض برحمت و ثواب قُلْ بگو ای محمد رسول عموم
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه ببعضی
دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدایی که بحقیق له مر وراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در لا اله هیچ معبودی مستحق عبادت نیست إِلَّا هُوَ مگر او
يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و بمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدایی که صفات او شنوده اید وَرَسُولِهِ و بگروید
بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ به پیغمبر امی الَّذِي یُؤْمِنُ آنکه ایمان دارد بخدا و بکلمات او و سخنان فرستاده او فرستاده اش
وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید او را سوره که گفته شد و فرمان داری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید و
بین قوم موسی و از قوم موسی عم أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می‌نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حق
که با ایشانست وَبِهِ و بحق و راستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام
و اتباع وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات موسی و فوت خلیفه اوی زمین نوشیدن هر کس
و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکشتن انبیا روی آوردند و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان متبرا گشتند
از صحبت ایشان ملال در خواستند در میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده

گردانید و ایشان بدان راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته و ساکن شدند و پیغمبر ما
صلعم شب معراج ایشان را دید و سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند و حالا مسلمانند و قبلهٔ ما
نماز میکنند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای دارند و این آیه در صفت ایشان است پس حق سبحانه از احوال قوم موسی علیه
السلام اخبار می‌نماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا
بدل است از اثنا عشر دوازده یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب‌اند
أُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم و است هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او از ذریت بنی اسرائیل
چون در تیه حیران شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی عم طلب آب
نمودند و وحی کرد خدای بموسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را چون در تیه آمدی با تو
بیخن در آمده و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو بر داشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد
فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد
اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را
و با آبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایه‌بان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت
آفتاب متأذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ برای ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین
وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه بسمانی و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها آنچه بمحض عنایت
مَا رَزَقْنَاكُمْ روزی داده‌ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند
و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند از نافرمانی
أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل
بعد از محاربهٔ جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه یعنی اریحا
وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوه‌ها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا
حِطَّةٌ و بگویید در خواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیند بدر
از درهای دیه سُجَّدًا در حالی که سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را
خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود بود که افزون کنیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم
ایشان را ثواب درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ

از بنی اسرائیل قَوْلًا سخنی را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطه
شعیرا و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِجْزًا عذابی از آسمان که
صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند
و اسألهم و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعه الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا
و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین
و عیونا و بر هر تقدیر مردم این دیه متعبد بوده اند بشریعت توریة و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بود
که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر حق کرده بر زبان حضرت داود
ملعون گشتند و مسخ شدند و حضرت حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمهٔ یهود با حضرت رسالت صلعم خطاب میفرماید
که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون درگذشتند از حدود او امر الهی و تجاوز کردند
از تعظیمی که مامور به بودند فِي السَّبْتِ در روز شنبه که ایشان ترک صید ماهی بود و ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ
چون می‌آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که منهی بود شکار ماهی ماهیان
می‌آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ و روزی که بسبب عمل نمیکردند یعنی تعظیم
آن مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی‌آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت
عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی و ماهی بسیار ظاهر شدی بر روی آب و بازی کردندی و چون بگذشتی
تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله ازمایندگان کنیم بِمَا
كَانُوا بآنچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از دایرهٔ فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی
بسیار میدیدند صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدبیر تمسک جسته در طلب
چارهٔ آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند و روز شنبه
که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا
بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت بگذشتند
و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشران فعل بودند و گروهی ایشان را نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب
خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی هر گروه ماهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بزمانی

وترک تعظیم سبت عذاباً با عذاب کننده ایشان شدیداً عذابی سخت در آخرت که عذاب دوزخ است
قالوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما درخواست از ما و محض معذرت بسبب خوار نمی پند
دادن ما بران معذرت از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ به سوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را
پند میدهیم تا نزد الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک این معصیت
کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بدان
یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا رهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی می کردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی
وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که بصید ماهی ستم کردند بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا
یَفْسُقُونَ بانچه بودند که از روی عناد فَسق میکردند خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات
یافتند یا هلاک گشتند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آنهنگام که گردن
کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا گفتیم لَهُمْ مر ایشانرا که
کُونُوا قِرَدَةً بوزنگان خَاسِئِينَ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه پند مؤثر نیفتاد
ناامید شدند ترک مساکنت نمودند میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان
در بسته روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود و در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه
شده هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان در جامهای ایشان می مالیدند سه روز زنده بودند و روز چهارم مرده بودند وَإِذْ تَأَذَّنَ
و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا
و حرب و جزیه گفته اند بخت نصر با بل قتل و اسیر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا مالیات خراج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد حکم فرمود بجماعه ایشان تا اسلام آرند
یا جزیه قبول کنند و این حکم تا روز قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود
عقوبت مرکافران را وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ و بدرستیکه او آمرزگارست مر کسانی را که توبه کنند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ
مهربانست که لیبرا از توبه بکناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین
أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهود نباشند مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند که بدین
موسی علیه السلام متدین شده تغییر و تحریف کلام ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بحضرت رسالت صلعم ایمان آوردند یا آنها که در شب
معراج با آنحضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفر و فسق و بلونا هم

وبازمودیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون علیش و فراخی نعمت وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشان را در نعمت شکر می بایست کرد و بنظر
استغنا ظاهر کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر می باید کرد آغاز نا سزا کرده گفتند ید الله
مغلولة پس بهیچکدام اختیار تمام عیار بیرون آمدند بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در و غش
باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمد خالی از ایشان خَلْفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث
گرفتند توریه را یعنی یا مو ختند علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این جهان
فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله و سلم که احکام خدای تعالی بگویند که در حکم رشوه می
گیرند وَيَقُولُونَ و میگویند سَيُغْفَرُ لَنَا و لهذا العبد از تلاوت این آیه سجده میکرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است
از قرآن و اختلاف در دو موضعست یکی آخر سوره حج بمذهب بعضی سجده هست و بمذهب دیگر نیست دوم در سوره
ص بمذهب بعضی هست و بمذهب باقی ائمه و نزد سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در غیر نماز واجبست در حال و اگر
فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمه دیگر سنت و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را در فهم
باشد انجا که اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میکشاید و رمز فافهم علی فخلک بکثرة
السجود از منظره شهود روی نماید سجده طاعتست خاص بل افریست زیبنده بر مخارق اهل اخلاص نظم
زینت تو بس کر بندگی تاج تو در سجده سرافکندگی شرم تو باد اگر بالا و پست سجده طاعت نبرد از سرت
تواز سجده او سرکشی هرکه ازین شیوه قدم درکشی حضرت شیخ الاسلام فرموده که سری که در وی سجودی نیست و کفی که در وی
جودی نیست کوا است و نعم ما قال بیت شرف نفس بجود است و کرامت بسجود هرکه این هر دو ندارد عدمش به که وجود
سوره الانفال بسم الله الرحمن الرحیم يَسْأَلُونَكَ میپرسند تو را ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتها که در بدر مانده
حلالست یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کرده اند جوانان را مدعا اینکه ما حرب کرده ایم
غنیمت ازان ماست و پیران گفتند بانتظار ما پشت و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید با هر قوم از مهاجر و انصار
داعیه افراز غنیمت داشتند بالاخر از حضرت نبوی پناه استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو که حکم
غنیمتها مر خدایراست وَالرَّسُولِ و مر رسول را و داور اوست که با مر او قسمت نمایند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت و منازعت منمایید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست
بمواسات با یکدیگر عباده بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد

که در غنیمت اختلاف کردیم و اخلاف ما از پیر اعتدال منحرف شده بود حق تعالی حکم آن از ما گرفته برسول خود تفویض فرمود
و او میان مسلمانان قسمت فرمود و ما خانها خود را باصلاح آوردیم اطیعوا الله و فرمان برید خدایرا و
رسوله و فرستاده او را در انچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت است
انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای بر ایشان وجلت قلوبهم
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لا یزال او یا از تقصیر اعمال خود در حضرت انعام و افضال او و اذا تلیت
و چون خوانده شود علیهم بر ایشان آیاته آیتهای او زادتهم ایمانا زیاده گرداند آن آیات مر ایشانرا ایمان را
یعنی هر گاه که آیه نازل و بر ایشان خوانده شود ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بانچه منزل شده بدان تقصیر
ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت که ظل الایمان
هویدا شود در کشف الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت روزنه دل در وی میتابد پس چون قرآن ما را سبب
فتوح جان است روزنه دل ایشان بر برکت آن قرآن فراخ گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی او فتد پس در نور کمال ایمان
شود و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل میکنند و اهل دنیا جهد بر کسی که در دنیا سلطان غلبه نوابیه حق متجلی
و منصور شد او را پروای ما سوای ما نه بلکه غرق حق بیهوده نمود و در دریای نظم هر که او در بحر مستغرق شود فارغ اگر بشنو در اوفتد
غرقه در با بحر دریا شد بعد غم دریا هست بروی تا کجا بعد الذین آن مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص
یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را با شرایط و آداب آن و ممارست قایم و مما رزقناهم و از آنچه روزی دادیم ایشانرا ینفقون
نفقه میکنند و کسی از آن گروه که اعمال قلب را از وجه و توکل و بعضی با اعمال جوارح که با صلوة و زکوة است جمع کرده اند
هم المؤمنون ایشان مؤمنان حقا با ایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد او مؤمن حق
مر این مؤمنان راست لهم درجات عند ربهم نزد پروردگار ایشان کرامت و منزلت با درجات بهشت و مغفرة
و آمرزشی مر تقصیرات ایشانرا و رزق کریم و روزی بزرگ بی مشقت باشد از که اکتساب و خالی از خوف حساب
امام قشیری فرموده که رزق کریم آن است که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد نظم تو ز دولت راه بروان و اعمال ار
بگذر ز سبب منعان از مسبب اگهی خرد نیست ز اسباب و وسایطهای بزرگ اصل ببینند دیده چون الکمل کر د
فرع ببیند دیده چون احوال شود آورده اند که چون کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بود ابو سفیان
با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمود و جبرائیل علیه السلام آمد و حضرت سید انبیا را خبر داد الحضرت
حضور ساحل با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند با آنکه بسر راه بر کاروان آیند
بس بعزم قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافت ضمضم غفاری را جهت استمداد او و اهل مکه فرستاد و خود

باکاروان از سر اجه روی بمکه نهاد و ابو جهل با بسیاری از مردم مکه بمدد کاروان بیرون آمد و متوجه بدر
شدند و حضرت صلعم در وادی زفران بود که جبرئیل علیه السلام آمد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و وعده مدارک او داده که
الحضرت صحابه را فرمود که خدایتعالی کالعیر اصحاب البکم ام النفر شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقابله کاروان
بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد بهترست حضرت سید الانام علیه السلام ازین سخن منغص شد و کبار مهاجر
و انصار حرب اختیار کردند و الحضرت فرمود که گو شا یکشنی کاه و قوم نظر میکنیم و نشان داد که ابو جهل را در فلان جا
کشند و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید بر زمین جای افتاد بجا الحضرت فرموده بود یک قدم خلاف نکرد
پس حق سبحانه سوره خود را فرمود که تورا خدای بموضع بدر که مصارع کفار خواهد بود کما اخرجک ربک چنانچه بیرون
آورد تو را پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق براستی و صواب و ان فریقا و بدرستیکه گروهی من
المؤمنین از گروه مؤمنان لکارهون هر آینه کاره بودند رفتن بدر را و آن کراهیت طبع بود از رنج سفر و آثار کراهیت
امر بطریق مخالفت بجادلونک جدال میکنند با تو در اینکه ما برای کاروان بیرون آمده ایم به حرب نه اسمی و مناسبه کار را
نیستیم جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آن که روشن
شد بر ایشان که جهاد واجبست یاد دانسته اند با اعلام تو که بر دست ظفر خواهید یافت و با وجود آن میروند
کانما یساقون گوئیا رانده میشوند الی الموت بسوی مرگ و هم ینظرون و ایشان میگرند با اسباب و علامات
مرگ و آن صورت لشکر قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده جه تمام لشکریان سیصد و سیزده نفر بود و نیز دو اسپ
داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و اذ یعدکم الله و یاد کنید از آنکه وعده داد شما را خدای احدی
الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کاروان که انها لکم آن شما راست و نود و دو دوست میدارید آن
غیر ذات الشوکة غیر صاحب شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را چه نشنیده اید که در کاروان بیش
از چهل سوار نیست و آن لشکر نهصد و پنجاه مرد بود پس شما اسیرانرا میخواهید و ریب ان یحق الحق
آنکه ثابت گرداند حق را بکلماته بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکة فرستاده یا بوعده های وی ظفر که مر شما را
داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد و برکند دابر الکافرین بنیاد کافرانرا
و مستاصل سازد و معاندان را لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام را ابقتل ایشان با نصرت دهد بمؤمنان
و یبطل الباطل و زایل کرداند کفر را با ضعیف سازد امر مشرکانرا ولو کره المجرمون و اگرچه نخواهند و کاره باشند
از آن کافران اذ تستغیثون ربکم و یاد کنید از آنکه فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتند ای غیاث المستغیثین
رب انصرنا علی عدوک و گفته اند سه صد دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کسی ترا نپرستد

رسیدند فاستجاب پس اجابت کرد خدای که مر شما را انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین یعنی من مدد کننده ام شما را بهزار از فرشتگان که از پی یکدیگر درآینده‌گان
مراد بالف من الملائکة الف است اینجا که مقدمه لشکر ملائکه‌اند با وجود اعیان و اتباع ایشان و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که بعد از آن هزار فرشته دیگر در روز بدر قتال نکردند و نبود آن سه هزار و پنج هزار که در سوره آل عمران مذکور است
جبرئیل بوده و در مسالک مذکور است که بود بعد از الفی نا بطرار شده نه و ما جعله الله یعنی نکرد این امداد خدای الا
الا بشری مگر بشارتی مر شما را بنصرت و لتطمئن به قلوبکم و تا آرام گیرد بدان قلوب شما و دلهای شما از ملالت و لن
شما دور شود و ما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای تعالی نه از ملائکه و عدد ایشان
ان الله عزیز حکیم بدرستی که خدای غالب است دوستان خود را بنصرت دهد حکیم است کار است دشمنان را مقهور سازد
اذ یغشیکم النعاس یاد کنید آنگاه که پوشید در شما خواب سبک را صحابه را در آن شب که روز آن التقا بود
خواب بود و غم علم دشمن جا داد از جا که منزل ایشان در ریگستان بود که در آنجا قدم در خاک فرو می‌رفت و آب
نزد اشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت امنة منه برای امنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم
شدند علی الصباح سلطان آغاز وسوسه کرد که شما را غازی می‌باید گزارد و بعضی محدث و جنب و آب نیست الا یها و دل
تا از آن تکاسل فرو می‌رود و کافران در زمین سخت‌اند و بر آب قادر و شما مکوید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست
این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرو فرستاد و جامه‌ها فرمود و شما غسل کردید و گرسنه دو علیکم و فرو فرستاد بر شما من السماء
از آسمان باران از طرف ایشان ماء آبی لیطهرکم به تا پاک گرداند شما را به آن از حدث و جنابت و یذهب عنکم
و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و غلبه با شما چگونه بود و لیربط و تا به بند و علی قلوبکم
بر دلهای امیدوار بلطف حضرت باری و بثبت و برای آنکه ثابت گرداند به آن باران الاقدام قدمها
شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمگاه مومنان محکم شد و در زمین
چون وحی کرد در ریگ بر ورد گار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که با مدد مومنان آمده اند و مقصود وحی این بود
که انی معکم من با شمایم در امداد و اعانت با ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس ثابت سازید
یعنی دلهای جمیع مومنان را با تکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که بشارت دهید در دلها که او داده
که فرشتگان بر صورت آدمیان در پس صف لشکر مومنان می‌رفتند و میگفتند شاد باشید که خدا یاری دهنده و غالب شوید و خدای بار
شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک‌اند و نصرت مر شما راست پس ای فرشتگان ثبات دهید
که من سالقی زود باشم که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنان که حق پوشیده‌اند الرعب ترس و بیم را

فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی سرهای ایشان را از تن جدا کنید امام
واحدی رحمه الله از ابن الانباری نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند ندانستند که در ضرب قصد کدام عضو باید
کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان سر انگشتان
و گفته اند مراد تمام دست و پایست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله خلاف کردند
خدای را و رسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله و رسوله و هر که خلاف کند خدای و رسول او را پس بدرستی که
خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مخالفان را در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذلکم این است عقوبت ای
کافران فذوقوه پس بچشید آن را عاجلا وان للکافرین و بدرستی که مر کافران راست آجلا عذاب النار عذاب
آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که ایمان آورده‌اید اذا لقیتم چون به بینید الذین کفروا آنان را که کافر شده‌اند زحفا
انبوه و در هم پیوسته جهت حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بدیشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید
این حکم در اول اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر بازگشتن نمی‌رسید و آیه الان خفف الله عنکم منسوخ
شد چنانکه مذکور میگردد ان شاء الله و من یولهم و هر که بگرداند بدیشان یومئذ در آن روز دبره پشت
برگردیده باشد برای جولان یعنی که از پی آن گریزد تا غافل شود پس باز گردد یا متحیزا الی فئة یا بگروهی پیوستن
رود و جنگ کند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشم از
خدای تعالی و ماواه جهنم و بازگشت او دوزخ باشد و بئس المصیر و آن جای بود که از حرب و قتال
ساخته بود حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده و همهای بازگشت آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد لشکر
کفار بیکبار حمله کردند حضرت رسول آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت
من فرموده بجا رسان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بر کف دستی انگیز آن حضرت کف خاک و سنگ ریزه
برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار انداخت حق سبحانه آن سنگ و خاک را در چشمهای مشرکان
تا بخود مشغول شدند و ملائکه از اطراف در رسیدند و مومنان در آمدند بعضی را کشتند و بعضی
و بعضی دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر کردند این گفت کشتم و آن گفت اسیر گرفتم آیه آمد فلم
تقتلوهم پس شما نکشتید ایشان را بقوت خود و لکن الله قتلهم و لکن خدای ایشان را بکشت بآنکه شما را نصرت
داد و بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت اذ رمیت و نینداختی ای محمد تو آن سنگ و خاک را بر روی ایشان
چون بینداختی و انداختن تو بآنکه سنگ در چشم تمام دشمن رود و لکن الله رمی و لیکن خدای افکند

آن را یعنی بچشم همه رسانید اضافت فعل بعید از راه کسب و نفی از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه
و تعالی راه نمود صحابه را رضی الله عنهم بنفی احوال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله
قتلهم اما چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تجلی بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت
فعل را بوی کرد اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که و لکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در معنی بی یسمع و بی یبصر
صلعم لا یسعنی در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلعم سبب در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس ازاله
سبب در ما رمیت بجهت حکم باشد نه بجهت عین و این کلام در مرتبه قرب فعلیت و در نفحات الانس مذکور است که
جامع مکررات که بنا بر کمال حال مصطفی صلعم استغراق او در حالت فنا فرمیز از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام خود نسبت فعل از وی نفی کرد هر چند نشانه
فعل وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک را بر روی دشمن تو نینداختی خدای انداخت و هم از آن جنس فعل
از داود علیه السلام حاصل آمد فرمود و قتل داود جالوت ای داود جالوت را او کشته تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی و دیگر
پیغمبران صلوات الله و سلامه فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده را محل آفات و حوادث و میان
آنکه فعل بنده را بخود اضافه فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث نظم ما رمیت اذ رمیت گفت
حق کار حق بر کارها دارد سبق گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست تا بنه مغلوب
کس این سر نیافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت اذ
رمیت در مقام فرض بوده و این سخنان در جواهر التفسیر آورده و لیبلی المومنین تا بیازماید الی المومنین گرد خدای آنچه کرد
تا دین خود را ظاهر گرداند تا عطا دهد مومنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطایی نیکو که آن نصرت و غنیمت
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا
بهویت خود شان باقی سازد و امام قشیری قدس سره گوید که بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا
قطعه چو دانستی که این درد از کجاست ز رنج خویشتن می باش خرم گر او زهرت دهد خوشتر ز شکر
ور او زخمت زند بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعای شما شنود علیم
دانا بر نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم این است کار که دیدید و ان الله و آن نیز هست که خدای
موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در
وقت خروج از مکه تا بستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد دار و بنصرت ده از این دو لشکر آنکه راه
یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوستر و در روز جنگ ابوجهل نیز همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک

پس حق سبحانه و تعالی روی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت
کردید فقد جاءکم الفتح آمد بشما فتح یعنی آن دین که بمن دوستر است و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای
کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معاندت رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل
این جهان و عقوبت آن و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی
و دفع نکند عنکم از شما فئتکم گروه شما شیئا چیزی را از بلا و لو کثرت و اگر چه بسیار باشند انبوه
و ان الله بدرستی که خدای مع المومنین با مومنان است بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسان که ایمان آورده‌اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را و لا تولوا
و برمگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای و یاد وی مگردانید از رسول چرا که اراده
امر بطاعت بیغمبر علیه الصلوة و السلام و نهی از مخالفت و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تم در طاعت رسول
میسر است و انتم تسمعون و حال آنکه شما می‌شنوید که من میگویم آن بیغمبر است یا می‌شنوند مواعظ قرآن را و لا
تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا گروه منافقون و هم
و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی‌شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی‌شنوند بیت مگو که می‌شنوم
هر چه گفته سعدی چه سود که می‌شنوی چون سخن نمی‌شنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله
نزدیک خدای در حکم او الصم گران اند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون
آنانکه در نمی‌یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنانند که از خود کسب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات
روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته و در تبیان آورده که مراد این قوم نفری اند از بنی عبد الدار
که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله و لو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم
خیرا در ایشان نیکویی که انتفاع است بآیات قرآن لاسمعهم اگر بشنوانیدی ایشان را یعنی شنودن
نافع دادی و لو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردی لتولوا هر آینه برگشتندی از ایمان و هم
معرضون و ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق قول آنست که کفار مکه گفتند ای محمد بر ای ما زنده
کردان کلاب بن قصی را که مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنواند
ایشان را کلام قصی هم ایمان نمی‌آرند یا ایها الذین آمنوا ای مومنان استجیبوا لله اجابت
کنید مر خدای را و للرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند شما را لما یحییکم
بآنچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل است از و یا عقاید صحیح و اعمال فاضله که مورث

حیاه ابدی است در نعیم مقیم با جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک
یا بشهادت که حیوتیست نزد حق سبحانه وتعالی یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست وَاعْلَمُوا و بدانید اَنَّ اللّهَ
آنکه خدای یَحُولُ جدا کند بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثلیست
مر غایت قرب حق را و تنبیه را که حق سبحانه مطلعست بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است
مر بنده را در فسخ عزایم و نقص هم باعث بر مبادرت تصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند میان
مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرد و گفته اند جدا می افکند میان بنده و مراد او با اکه مقلب القلوب تعرف
کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند و لمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را
کم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایه از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب دیدار است
بیت زینه پیش نمی دید جز انوار دل خویش : دل نیز حجاب بود بر داشت ز پیش وَاَنَّهُ و آنکه بسوی او
اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازاه عمل خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیز ید فِتْنَةً
از گناهی که اگر برسد عقوبت لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْکُمْ خَاصَّةً از شما خاص
یعنی نه مخصوص بدیشانست بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم از آن محنت برسد و آن بوقت افتراق کلمات و ظهور بدعت
و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ و بدانید که خدای که جون عقوبت کنند
شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بکسی که ضرر او متعدی باشد و غیر متعدی و اذکروا و یاد کنید
ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِیلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِی الْاَرْضِ
در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ میترسیدید اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ از آنکه بر
بایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَاٰوٰیکُمْ
پس جای داد شما را خدای در مدینه وَاَیَّدَکُمْ و تقویه کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرة انصار
یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَکُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّیِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین
حلال نبود لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده
که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع
یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیة فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا تَخُونُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابولبابه را بمحاصرهٔ بنی قریظه فرستاد و ایشان با او در باب فرود آمدن از حصار

مشورت نموده گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی شما
سر را خواهد گشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلعم آمد و خود را بر ستون مسجد بست
تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیة نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید در تعطیل فرایض با خدا و رسول
او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا اَمَانَاتِکُمْ و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا
و بدانید اَنَّمَا اَمْوَالُکُمْ آنکه مالهای شما وَاَوْلَادُکُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس
باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم نه اندازد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه
مال و فرزند را فتنه گفته کنند تا از فتنه بیکسوی رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیادت میخواهیم بیت
جوان و پیر که در بند مال و فرزندند : نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وَاَنَّ اللّهَ و بدانید
که خدای تعالی عِنْدَهُ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ پس بطلب سعی باید و جمع
مال و حب ولد را بگذارید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ
اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یَجْعَلْ لَکُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا
نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی
میان شما و غیر شما و ازاهل ادیان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور
گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی اضافه کند بر شما
با سرار جلال بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم بشناسید ستر وجود و عدم
و از سخنان حضرت شیخ محیی الدین قدس الله سره و حسالعجان او چنان معلوم میشود معنی آنست که حق را
سبحانه و تعالی به خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال حق فانی شده باشد
و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب : یا چو بوی گل در
اجزای گلاب وَیُکَفِّرْ عَنْکُمْ و بپوشانند و در گذارند از شما سَیِّئَاتِکُمْ بدیهای شما را وَیَغْفِرْ لَکُمْ و
بیامرزد شما را وَاللّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون
اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند و جز امیر المؤمنین علی علیه الصلوه والسلام کی در خدمت سید عالم
نماند صلعم قریش ازین حال متردد شده در دار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ کلانی نجدی
بدان جمع در آمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید کرد

و در خانه را مستحکم باید کرد بر آورد و از روزنه آب و نان بوی داد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اکثر
اهل مدینه اسلام بوی آورده اند و یاران وی بیشتری آنجا رفته اند و بنی هاشم درین شهر بسیارند بر اتفاق نموده با شما جنگ
کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت هر جا که رود مردم
فریفتهٔ او می شوند و جمعی را فریب دهد و بیایند و با شما مقاتله کنند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش دخلانی
ازیشان یک کس را بطلبند تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با ما با تمام قبایل محاربه نتوانند
کرد و بالضروره بدیه راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت
را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنحضرت را بر فراش خود خوابانیده و بغار رفت
و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ و یاد کن که مکر کردند بتو الَّذِینَ
کَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِیُثْبِتُوکَ تا حبس کنند ترا اَوْ یَقْتُلُوکَ یا بکشند بشمشیرهای مختلف اَوْ یُخْرِجُوکَ
یا بیرون کنند ترا از مکه وَیَمْکُرُونَ و ایشان بدی سگالند وَیَمْکُرُ اللّهُ و خواستند خدای ایشان را بر گردانیدن
وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که ایشان را بر ایشان رد میکند و
ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند : خویش را آخر در آن چاه افکند
آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار بخرید و صورت ساخته بمکه
برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَاِذَا
تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر نضر و متابعان او اٰیَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی
که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هٰذَا مانند این و این لاف و گزاف بود
زیرا که حق سبحانه و تعالی ایشان را که فا تو بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که ممکن
کردن مثل این بگوییم و دیگر میگفت اِنْ هٰذَا نیست این اِلَّا اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ مگر قصهای که پیشینیان
نوشته اند و من نیز این قصص دارم و بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلعم گرای دای بر تو این کلام الهی است
و منزل من عند الله نضر در مقابلهٔ این سخن دعا کرد و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد وَاِذْ قَالُوا اللّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت
نضر و متابعان او و متفق بودند که بار خدایا اِنْ کَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِنْدِکَ از نزد تو فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان
چنانکه بر اصحاب فیل باریدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِیمٍ عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار
یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا کَانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه

دعای مبطلند و استعجال میکنند وَاَنْتَ فِیهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شده که
حتا صل نکرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا کَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ
و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ و ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان جمعی اند
از مؤمنان با لعرض اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان ایشان است از مرتضی علی علیه السلام منقولست که در زمین
دو امین بود یکی رفت و دیگر باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر بود صلعم و آنکه ماند استغفار است ای عزیز استغفار ناسخ
ذنبست از زاکه ذنبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب اللهی نشود بلکه وسیلهٔ عفو و غفران گردد
فاستغفروا انه کان غفارا نظم گفت حق کافر ازین مطلب : کان طلب مرعفو را باشد سبب : از پی
زهر گناه ار بشنوی : هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست اَلَّا یُعَذِّبَهُمُ
اللّهُ که خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ یَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از طواف مسجد رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرام ما پیشکار و صاحب اختیار حرم حق سبحانه
و تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند وَمَا کَانُوا اَوْلِیَاءَهُ و نیستند سزاوار تولیت اَوْلِیَاؤُهُ مسجد
حرام اِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند
که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا کَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَیْتِ
نزدیک خانهٔ خدای اِلَّا مُکَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِیَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن
بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند پس این نوع را از صلوه نام نموده
باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیرست در روز بدر و حرق زجرست در روز
حشر بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بآنچه هستید که کفر می ورزیدید باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و در غزوت
بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس مرتین از ایشان ده کس
بازشتر روزی میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر یُنْفِقُونَ
نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میکشند و بکفار میدهند لِیَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را
از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد
سوای لشکری که بخود می آمدند با اصحاب کاروان که ابو سفیان گریزانید سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود
خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَیُنْفِقُونَهَا پس زود باشد

که تمام نفقه کنند مال خود را ثم یکون علیهم حسرة پس باشد بر ایشان حسرت پشیمانی و غم جهت مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون
پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن
والذین کفروا و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم یحشرون بسوی دوزخ حشر کرده شوند لیمیز الله تا جدا کند خدای و آن معلوم شود
کافران برای آن است تا جدا کند الخبیث من الطیب ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است
ویجعل الخبیث و جمع کند و بایهم ناپاکان را بعضه علی بعض برخی را بر برخی فیرکمه جمیعا پس برهم جمع سازد همه را
فیجعله فی جهنم پس درآورد همه را در دوزخ اولئک آن گروه خبیث با منافقان هم الخاسرون ایشانند زیانکاران
باز دار احوال قل للذین کفروا بگو برای آنها که کافر شدند چون ابوسفیان و اصحاب او ان ینتهوا اگر باز ایستند خودم
کفر و عداوت رسول یغفر لهم آمرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشته باشد از گناهان وان یعودوا
و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله فقد مضت پس بدرستیکه گذشته است سنة الاولین سنت الهی در پیشینیان که
رسول را تکذیب کنند و با خواست اصل شده ... وقاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با
اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة یعنی شرک نمانند و یکون الدین کله و باشد همه دین خالص که توحید است
پرستش آن مر خدا را فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با یمان یا بقبول جزیه فان الله
پس بتحقیق خدای بما تعملون بانچه شما میکنید بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وان تولوا
و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای
مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاری است خدای نعم که دوستان خود را ضایع نگذارد ونعم النصیر
و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد الجزء العاشر من اجزاء الثلاثین
واعلموا و بدانید ای مومنان انما غنمتم آنچه گرفتید از کافران من شیء از هر چیز ...
کنند فان لله خمسه پس بدرستیکه مر خدا راست خمس آن و للرسول و مر رسول را ولذی القربی و مر خویشان
رسول که بنی هاشم و بنی مطلب اند والیتامی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند والمساکین و درویشان
از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافران ... نزول کنند جمهور علما برانند که
خدا را ... و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم به پنج قسم
برای رسول ... و چهار طایفه مذکوره ... و حالا سهم رسول را صرف مصالح مسلمانان ...
کرد با امام باید داد با سهام اربعه منضم باید ... و بعضی بوفات ... سهم ...
ساقط است و تمام ... تقسیم ... برای امام است ...

باشد صرف نماید و ابوالعالیه رحمهما الله برین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدا را و
قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکور را و قسمی که مر خدا راست بعمارت خانه کعبه اعظمها الله و زینت
باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس
غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید ان
کنتم اگر هستید که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای وما انزلنا و بانچه فرو فرستادیم ما
از آیات یا ملایکه یا مدد و فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است یوم الفرقان روز بدر که جدا شد حق
از باطل در و بود یوم التقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند دو گروه از مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم
رمضان سنه ثانیه از هجرت والله و خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزی تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر
بسیار غالب سازد اذ انتم یاد کنید آنرا که بودید شما بالعدوة الدنیا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن
ریگستانی بود که پای در زمین فرو میرفت و آب نداشته وهم ایشان یعنی دشمنان بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی
دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و در آب فرود بودند والرکب و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او
بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق مزرقه غیبت ساحل نمودند
واگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که عروه قصوی بودید و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه
ایشان خبر میافتید لاختلفتم هر آینه خلاف میکردید فی المیعاد و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی
در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح تا حکم
کند خدای یا تمام سازد امرا کاری را که آن کان مفعولا بود کاین در علم او سزاوار بود بانکه کرده شود و آن
نصرت اولیات و قهر اعدا و برای آنکه تا هلاک شود هر که هلاک میشود
از حجتی روشن قایم و یحیی من حی و هر که میزید از حجتی هویدا
مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظمیات هر که بعد از آن هلاک گردد اگر می میرد و اگر می زید او را حجتی ثابت و عذری
نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از نشان رجحتی واضحه است هر که کافر
گردد بطلان او روشنست و هر که را اسلام ماند حقیت او مقرر و معین وان الله لسمیع و بدرستی که خدای
شنواست مر قول مومن و کافر را داناست باحوال ایشان در ترجمه رشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را
تجیاکم در حقه سینه دوستان می سپارند و آستین دشمنان بر دامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة
ویحیی من حی عن بینة تا بارقه نور عقل از جانب عنایت توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و از طرف

علیم

قهر و خذلان است ضبابه غرور بسبب اختفاف ابصار بصایر دشمنان شود و بقبل به گرنر نظم ... بهر دو عالم بطوع جا گراو ست عقل کان ره نمای حیوتست ان نه عقل است کان عقیله توست
در آن شب که روز جنگ بدر واقع بود در خواب دیده لشکر قریش را بغایت قلت و ذلت و خوار و بی قدر و بیان فرمود یا اصحاب دشمنان غالب
و دشمنان مغلوب خواهند بود و مومنان بعد از استماع این رویا بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن
نعمت میفرماید و میگوید یاد کنید ای محمد اذ یریکهم الله آنرا که چون نمود خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندک تا
چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم کثیرا و اگر خدای نمودی ایشان را بسیار او خبر
دادی لفشلتم هر آینه بد دل شدندی اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع کردندی فی الامر در کار حرب که با ایشان حرب کنیم یا از ایشان
ولکن الله و لیکن خدای سلم بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع با اظهار اعدای انه علیم بدرستی که او داناست
بذات الصدور بانچه در سینه هاست از جرئت و بیم و جزع و تسلیم و او در یکوئیم و آن را یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای ایشان را
بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندک تا دل شما قوی شود بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش
را در روز بدر با مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رویای حضرت صلعم آورده اند که ابن مسعود از غایت اندک
الفت اهل جنگ با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعدای هفتاد تن باشند ان عزر گفت نزدیک باشند و حال آنکه ایشان ... نه
عدد بودند ویقللکم و اندک گردانید شما را فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن جهت نه اندیشیدند و تهیه
اسباب حرب کما ینبغی نکردند ... که ابو جهل بصلاح گفت با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر سنها ببندید و چون کار بقتال
رسید حق سبحانه مومنان را در نظر مومنان دو برابر ایشان نمود بر ونهم مثلیهم رای العین چنانچه در ... شکست به ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیات است چه هر گروهی در ... اکثر باکثر و اقلیل چند تا این حرکه
بود که قریب به ... نمایی ... چند و نزدیک به ... را هزار و نهصد و هزار ... ما در دانی باز داشت بعضی را
از انصار بعضی ... تا خدای کار ... کان مفعولا است
بودن در علم او و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون
ببینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس پایسته باشید و از ثبات ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید
خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار ... لعلکم تفلحون تا مگر باشید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر است در
... یا دعا ... اللهم اخذلهم اللهم دابرهم ... است ... شغل ...
خدا ... و بقسم نو در هر حالی که باشی ... تو ... در خوش ...
در بلا بالنجا با خبر ... واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدا را و رسول او را ... در امر جهاد و ...

در مواقف قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا اگر از مخالفت بد دل شوید وتذهب ریحکم و برود دولت
و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه به باد است در هبوب
و نفوذ او و گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی برانند که مراد باد حقیقی چه نصرت نمی باشد
الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح و نصرت فرستد و آنرا ریح النصرة میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا
واصبروا و شکیبایی کنید در مقاتله ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابران است
بحفظ و نصرت ولا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها
و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر ورئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که
بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع
کردند ابو جهل گفت لا بد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه هیبت ما در احیاء عرب
منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدای میفرماید که شما از ایشان مباشید چون کفار بیرون میایید
که از ایشان عجب می ورزند و ریا میکنند ویصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از دین خدای
والله بما یعملون محیط و خدای بانچه ایشان میکنند محیط عالمست و بران جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش
از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز
گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نکو جایی میکنید بروید
و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان
روی ببدر آوردند و حق سبحانه و تعالی از این قصه خبر میدهد واذ زین و یاد کنید آنرا که بیارایت
لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشان را در دشمنی حضرت پیغمبر صلعم در جانی
سعی و نموده که قوت ایشان از نظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وقال و گفت ابلیس لا غالب لکم
الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان
وانی جار لکم و من فریادرس و زینهار دهم مر شما را از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آنگاه که بدیدند
هر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص باز گشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنه خود و این عبارت از ترک
مکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در
دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و قال
و گفت انی بریء منکم من بیزارم از زینهار شما انی اری بدرستی که من میبینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید

یعنی فرشتگان اگر بدر می‌خواهان می‌آیند إِنِّی أَخَافُ اللهَ بدرستی که من می‌ترسم از خدای ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ
و خدای سخت عقوبت است کسی که از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر
ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم که در عزیمت شما وقوف نیافتم پس مردم معلوم
کردند که آن شیطان است که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آن زمان یاد کنید که چون گفتند منافقان
مدینه وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دل ایشان شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان واضح آنست
که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان
بجهت آمده و بیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد با ایشان میل بدان نمایند چون بزرگ بجهت با فرمان کرده بود
روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ لیزینه است هَؤُلَاءِ این گروه
مؤمنان را دِینُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابری چنین لشکری آراسته آمده اند حق سبحانه
در جواب ایشان فرمود وَمَنْ یَتَوَکَّلْ وهر که توکل کند عَلَی اللهِ بر خدای و کار خود با او گذارد فَإِنَّ اللهَ پس بتحقیق
که خدای عَزِیزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَکِیمٌ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَی
و اگر ببینی ای محمد إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا چون قبض می‌کنند ارواح آنان که کافر شدند الْمَلَائِکَةُ
فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند بجهت در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه
ابنا الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر تو ببینی آنچه میکردند که ملائکه بوقت قبض روح ایشان
عمود آتشین وجوههم بروهای ایشان وادبارهم و پشتهای ایشان وذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذابی
سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است ... ملائکه مشکستند ...
ضرب با عذاب با قدرت ... آن عذابهاست که ... ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ ...
وانانکه ... سبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ... کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ... عادت
کفار یعنی عادت ... حضرت ... عادت مشرکان قریش با تو کداب آل فرعون همچو عادت
فرعونیان است با حضرت موسی و وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند
و ... عادت چه بود کَفَرُوا بِآیَاتِ اللهِ کافر شدند بآیتهای خدای یعنی ...
کرده بودند با معجزات انبیاء علیهم السلام فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای قَوِیٌّ با قوت و قدرت است شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت

برسکران ... آنست که خدای لَمْ یَکُ ... بود که دانسته
و تبدیل ... نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلَی قَوْمٍ ... حَتَّی یُغَیِّرُوا ... گروه ... و تبدیل ...
ما بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که در نفسهای ایشانست ... قریش است که حال خود را ...
خواری بود بعداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تکذیب پیغمبر و استهزا بدان وایذا و آزار مؤمنان بدل ساختند
وَأَنَّ اللهَ و بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکان را عَلِیمٌ داناست بعقاید باطله ایشان
دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنع قوم فرعون است
وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند کَذَّبُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات
پروردگار خود را فَأَهْلَکْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان قریش تکذیب قرآن نمودند
و ایشان را در بدر مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون
را وَکُلٌّ و هر گروهی از غرقگان فرعون و قتیلان قریش کَانُوا ظَالِمِینَ بودند ستمکاران بر نفسهای
خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللهِ
نزدیک خدای الَّذِینَ کَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه
و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جیی اخطب ایشان
فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی‌آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِینَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی
با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلح با ایشان معاهده فرموده بودند ثُمَّ یَنْقُضُونَ
پس می‌شکستند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِی کُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد می‌بستند در تبیان آورده که بنی قریظه عهد کرده
بودند که دشمنان رسول را صلعم یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش
کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا یَتَّقُونَ
و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را
در یابی ایشان را فِی الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده گردان متفرق سازد بِهِمْ بسبب قتل ایشان
مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشانند از اعدای تو یعنی چون با ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت
تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ باشد که آن رمندگان پند گیرند و عبرت پذیرند
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِیَانَةً نقض آن عهد بعلامتها
که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان

که نقض عهد شما را اندا ختیم تا تو و ایشان باشید عَلَی سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای
لَا یُحِبُّ الْخَائِنِینَ دوست ندارد خیانت کنندگان را و نمی‌پسندد عمل ایشان را وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما یا مراد کریختگان بدرند یا شکنندگان
عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا یُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمی‌کنند
ما را از عذاب خود ... وَلَا یَحْسَبَنَّ ... باید که کافران ... ما از تعذیب ایشان عاجزیم
وَأَعِدُّوا آماده سازید ای مؤمنان لَهُمْ ... مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ... زور
حرب ... الا ان القوة الرمی
... ابو العاص ... القوة ...
رمی ظاهر ... و رمی باطنی ... حظوظ از دل ...
از ما سوی بعض از علما گفته اند ...
فرموده که قوة اعتماد ... وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ
بر کرم دوست ... و گفته اند مراد از قوة ...
و دیگر آماده کنید ... تُرْهِبُونَ بِهِ ... عَدُوَّ اللهِ دشمن خدای وَعَدُوَّکُمْ و دشمن
خود را که کفار مکه اند وَآخَرِینَ و دیگر ... مِنْ دُونِهِمْ ... لَا تَعْلَمُونَهُمُ
شما نمی‌دانید ایشان را اللهُ یَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را ... یهود ... با مجوس ...
... وَمَا تُنْفِقُوا ... مِنْ شَیْءٍ از ... فِی سَبِیلِ
در راه خدای ... یُوَفَّ إِلَیْکُمْ ... وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ
... وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس
تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ و توکل کن بر خدای ... إِنَّهُ
... هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ... وَإِنْ یُرِیدُوا ... أَنْ یَخْدَعُوکَ ...
... فَإِنَّ حَسْبَکَ اللهُ ... هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ
... بِنَصْرِهِ ... وَبِالْمُؤْمِنِینَ ...
وَأَلَّفَ ... بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان ...

... لَوْ أَنْفَقْتَ ... اگر خرج میکردی ... مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا مَا أَلَّفْتَ ...
... بَیْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان ...
وَلَکِنَّ اللهَ ... أَلَّفَ بَیْنَهُمْ ... إِنَّهُ عَزِیزٌ ...
... حَکِیمٌ ... یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ ...
وَمَنِ اتَّبَعَکَ ... مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ...
... یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ ...
... عَلَی الْقِتَالِ ... إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ ...
صَابِرُونَ ... یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ ...
... مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا ...
... بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ ...
... الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ
أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا ...
... فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ ...
... وَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ ...
بِإِذْنِ اللهِ ... وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِینَ ...
...

توانند اگر هریک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند کروری بدولت هدایت برسند و حالا عدد و عدد
مسلمانان زیادت شود که روزی گفت یا رسول الله اینان ائمه کفراند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق
حق سبحانه و تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده و اگروه انصار عبد الله رواحه رضی الله و اصح آنست که سعد بن معاذ
فرمود که اشارت کن که این را … آتش بسوزیم حضرت رسالت صلعم بقول ابو بکر میل نموده فدیه مقرر فرمود
حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که ما کان لنبی ان یکون له اسری نشاید … که او را باشد اسیران
که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن فی الارض تا آنگاه که بسیار کشته از ایشان در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت
کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون عرض الدنیا شما میخواهید متاع دنیا
که عرض سریع الزوال است والله یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که نعمت
لا یزال است والله عزیز حکیم و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست در آنچه باید کا کند
لولا کتاب من الله سبق اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته
که اهل بدر … مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم
هر آینه برسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ در زاویه آمده است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد معاذ رضی الله از آن نجات نیافتندی زیرا که این
هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بیزارت(؟) باز کشیدند آیه آمد که فکلوا
پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از … حلالا طیبا حلال و پاک واتقوا الله و
بترسید از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو کرد گناه کار شما را
رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده در اسباب نزول آورده که حضرت
عباس را که از جمله اسیران بود فرمود که فدای نفس خود و دو برادر زاده خود عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث
و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت که ای محمد روا میداری که عم تو … در روی …
بمس خویش و بیگانه دست سؤال کند من این همه مال از کجا آرم حضرت صلعم فرمود که کو آن بدرها زر که وقت
خروج از مکه بام داد … عباس گفت ای محمد من این سخن را … بودم ترا که خبر کرد
فرمود که او … عباس گفت گواه باش که تو صادقی … و رسالت تو گواهی میدهم …
فدای خود و سه کس دیگر بداد و آیه دیگر آمد که یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم بگو مر آنکسان را که در دست
شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای … در دلهای شما خیر …

واخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زر که برای
فدا داده اند ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را
که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس
گفت خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا
بیست بنده دارم که هریک برای من به بیست هزار تجارت میکند و سقایه بحرم نیز بمن داد که از همه اموال
عرب دوستتر میدارم و وعده دوم مغفرت امیدوارم که بر آن نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم
است و خلاف نیست … خلاف وعده محال است کز کریم آید … لئیم اگر نکند وعده وفا شاید
وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا
برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که کردند با خدای من قبل پیش از این فامکن منهم
پس خدای توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد از این حکم کن که ترا ممکن کرد ایشان والله
علیم و خدای داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان
آوردند وهاجروا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد
کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وانفسهم و بنفسهای خویش که مباشر
قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و اینان قوم مهاجرند والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران
را ونصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و این گروه انصارند اولئک بعضهم
آن گروه یعنی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار
بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث برند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا و هجرت
نکردند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا
تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم و اگر مؤمنان غیر مهاجر و انصار طلب نصرت کنند از شما فی
الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر
شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی مشرکان که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان
میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود مکنید والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از وفا عهد و نقض آن
بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان
برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون دوستی

تکن فتنة حاصل شود فتنه و چه فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرگ در دین
یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و هم را یاری نکنند همه ایشان و ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و
فساد و فتنه از این بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و از کافران تهدید فرمود
دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول
وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند در راه رضای خدای والذین آووا و
آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند مر ایشانرا در قتال مشرکان اولئک
آن گروه هم المؤمنون ایشانند حقا براستی لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزشی از خدای ورزق کریم و روزی
نیکو … والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا
و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک
پس آن گروه از جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوندان
خویش یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فی کتاب الله
در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله
بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیز از مواریث با حکمت در اعتبار نسب هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم قرابت
ثانیا علیم داناست کی را بر چون و چرا نرسد نه در احکام او که چون و چرا و نه در افعال چگونه و چند

سورة التوبة این سوره را براءة و فاضحه و مقشقشه و مخزیه
و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در آن بجهت آنست که بسم الله رسوا کننده منافقان است بسبب امان است
و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که سبع
طوال یا دو سوره پس فرجه میان دو سوره بین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند
و در ترجمه اسباب نزول از لسان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از روایت کرده
که کاتب خاتمه یسئلونک الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میان این
دو سوره املای تسمیه نفرمود آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله
یا چهل آیه از اول سوره با بکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند او مرتضی علی
علیه السلام را طلب فرمود و بر ناقه عضباء سوار ساخته از عقب فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند
و چون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل آمد بمن و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس مرتضی

گرویدگان

علی علیه السلام لاحق شد و در روز ترویه خطبه و مردمان از مناسک تعلیم نمود و در روز نحر امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند براءة بیزاریست من الله از خدا
ورسوله و از فرستاده وی الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بستید با ایشان من المشرکین از
شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود و هر قومی را
تا مدتی معین بر ایشان غیر ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائتست
بفسخ عقد و نقض عهد یعنی چنانچه ایشان خدا و رسول را شکستند رسول نیز بفرمان خدا بنده عهد که در ایشان و حکم
شد که ای مشرکان … فسیحوا پس سیر کنید فی الارض در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض
مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیه
اوایل در شوال فرود آمده پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده است که اجل بعضی جماعتها
که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر از آنکه اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا
در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد
نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و با کیشان عهد را گفت واعلموا انکم
و بدانید که شما غیر معجزی الله نه آیند که عاجز کنند کار خدا را باشید در عذاب هر چند شما را مهلت داد
وان الله و از آن نیز بدانید که خدای مخزی الکافرین رسوا کننده کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی
بسوختن واذان من الله ورسوله و اعلام است و آگاه ساختن من الله ورسوله از خدای و رسول الی الناس
بسوی عرب یوم الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر
و حلق و رمی در وست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده با آن روز در آن روز
عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کدام است ان الله بریء از آنکه خدای
بیزار است من المشرکین از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و پیغمبر او نیز بیزار است فان تبتم
پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو پس این بازگشت خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بر آن
وان تولیتم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید که شما را غیر معجزی الله
نه عاجز کنندگان … خدا را یعنی نتوانید که از او گریزید یا با او ستیزید وبشر الذین کفروا و بگوی
بشارت بده کافران را بعذاب الیم بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود با کیشان فرمود
در باب بنی ضمره و بنی کنانه که حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید الا الذین لیکن آنانکه

عاهدتم عهد کردید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم پس ایشان
کم نکردند شیئا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و لم یظاهروا و یاری ندادند
بر شما علیکم بر قتال شما احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان
عهدهم عهد ایشان را الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشان را چون تا کنایشان ر چهار ماه
و پس مهلت میدهید ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المتقین دوست میدارد متقیان را از او از
جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشان است
حفظ الحدود و بذل المجهود والوفا بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه فرموده نظم
متقی را بود چهار نشان ؛ حفظ احکام شرع اول آن ؛ ثانیا آنچه دست رس باشد ؛ بر فقیران کند بی پایان
باشد ؛ عهد را با وفا کند پیوند ؛ هر چه باشد بدان کند خورسند ؛ و چون حکم معاهدان مشرک چنین شد
در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی
بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه
مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم درو ست مالانکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار
معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای عدت بعد از انسلاخ ماهها
حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم بر هر تقدیری چون این ماهها منقضی گردد فاقتلوا المشرکین
پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حیث وجدتموهم
هر جا که یابید در حل و حرام و خذوهم و بگیرید ایشان را باسیری و احصروهم و باز دارید ایشان را
از طواف مسجد الحرام و اقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد بر هر گذرگاهی یعنی ببندید راه
بر ایشان را تا منتشر نگردند در بلاد و قری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک با ایمان و اقاموا
الصلوة و بپای دارند نماز را و آتوا الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را و این هر دو عمل دلیل
تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان
و راه دهید تا هر جا خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان
گذشته ایشان را رحیم مهربان است بدان ثواب بحساب بر ایشان و ان احد و اگر یکی من المشرکین
از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استجارک زنهار خواهد از تو
فاجره پس ایمن ساز او را و زینهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدای که قرآن است

ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجائی که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمائی
ذلک این امان دادن بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او شنوده
اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است
یعنی نیست و چگونه تواند بود للمشرکین عهد مر مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای و عند رسوله و نزدیک
رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنانکه عهد بستید با ایشان عند المسجد الحرام
نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فما استقاموا لکم پس مادامی که ایشان راستی ورزند در عهد خود
لکم برای شما فاستقیموا لهم پس شما مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین
دوست میدارد پرهیزکاران را که در عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد عهد مشرکان را و ان یظهروا
و حال آن است که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند در باب شما الا حق قرابتی و لا ذمة
نه وفای عهد یرضونکم خشنود می گردانند شما را بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
یا سخنان شیرین میگویند و تابی و سرباز می زنند قلوبهم دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل با زبان یکی نیست
بیت دل در خیال و زبان در ادای شکر ؛ ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست ؛ و اکثرهم و بیشتری از ایشان فاسقون
بیرون اند از دایره فرمان یا سرکشنده از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب ایمان از نقض عهد تحرز مینمایند اشتروا بدل کردند
و برگزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را بطعام ضیافت
کرد تا برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا و اعراض
کردند عن سبیله از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا
یعملون بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکسته و آیات توریت را
باندک چیزی فروخته مردم از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد
فی مومن در شان هیچ مومنی الا یا سوگند و لا ذمة و عهد و اولئک و آنگروه هم المعتدون ایشانند
از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر و اقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را
و آتوا الزکوة و بدهند زکوة فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام ایشان را ست بچه
بر شما باشد و نفصل الایات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند و ان
نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم از پس آنکه عهد کنند با شما و طعنوا
و طعنه کنند فی دینکم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر در ان

اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی
راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار
نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد میان پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را از نجات نشوند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را
که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا بنی خزاعه که حلفای رسول بودند مقاتله کردند یا مراد از ناکثین یهود بنی قریظه
اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را امدادکاری کردند و هموا و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول
به بیرون کردن صلی الله علیه وآله وسلم از مکه وقت مشورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت در کتاب آورده که در
حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه وسلم چون اداء عمره بمکه راه دهند و بعد از اتمام قواعد آن مکه
استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه و هم بدؤکم
و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار اتخشونهم ایا شما می ترسید از محاربه و کارزار
ایشان فالله احق پس خدای سزاوار تر است ان تخشوه که بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بسبب ایشان
اشتغال کنید ان کنتم مومنین اگر هستید باور دارندگان بعقوبة الهی در ترک مامور به قاتلوهم
کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما
مقتول شوند و یخزهم و رسوا سازد شان بمقهوریت و مغلوبیت و ینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان
و یشف و شفا بخشد صدور قوم مومنین سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن بمکه آمده
اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته و چون شکایه بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسانیده
بودند فرموده بودند که البشری وان الفرج و یذهب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهای
آنانرا که بواسطه آزار کفار رنجور بودند و یتوب الله و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد
درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان
آوردند والله علیم و خدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید
ای مومنان که قتال کفار را کاره اید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید ان تترکوا
که شما را بگذارند برین که هستید و لما یعلم الله و نمی بیند خدای الذین جاهدوا که جهاد کنند منکم از شما و
ولم یتخذوا و فرا نگیرند من دون الله بجز خدای و لا رسوله و بغیر فرستاده او و لا المومنین و بدون
مومنان ولیجة دوست نهانی که افشای سر او کند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و

خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید
و عرض شما از علمها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع
رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن یاد نمیکنند امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود که شما را چه حسنات که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رضی الله گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینمایم
این آیه نازل شد که ما کان نیست و روا نباشد للمشرکین مر مشرکان را ان یعمروا آنکه عمارت کنند
مساجد الله مسجدهای خدا را و گفته اند مسجد حرام را و بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه که عامر او
عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالتی که گواهان باشند علی انفسهم
بر نفسهای خویش بالکفر بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی شاید جمع
کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر آن اولئک آن گروه مشرکان حبطت
تباه و باطل شده است اعمالهم عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایه حاج و فی النار هم و در
آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاوید اند بسبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای
خدا را من آمن بالله آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی و الیوم الآخر
و بروز بازپسین و اقام الصلوة و بپای داشته باشد نماز را و آتی الزکوة و داده باشد زکوة را و لم یخش
و نترسیده باشند در امور دین الا الله مگر از خدای فعسی اولئک پس آنگروه شاید ان یکونوا آنکه باشند
من المهتدین از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای
آنگروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است بلعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست
که چگونه خواهد بود بیت جایی که شیر مردان در حوض عنابند روباه پیر نازا آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مردمان از
اعتماد با عمال خویش و ران اعتماد نمودن که هر که عمل مغرور است از فیض ازل مهجور است مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس
بدین سبب ز در بارگاه عزت ؛ در جاهلیت زمره حجاج را بنبیذ زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آن منصب به عباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه
جمحی روزی این هر دو با مرتضی علی علیه السلام باسلام و جهاد مفتخر می بودند حق سبحانه و تعالی تصدیق مرتضی علی علیه السلام
آیه فرستاد که اجعلتم آیا میدانید سقایة الحاج اهل سقایه حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و ارباب
عمارت مسجد الحرام را کمن آمن همچون آنکس که ایمان آورده است بالله بخدای و الیوم الآخر و بروز آخر و
جاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای

وَاللّٰهُ و خدای لا یَهْدِی راه نمی نماید بمقصود اَلْقَوْمَ الظّالِمِینَ گروه ستمکاران که بشرک بر خود ستم
کننده اَلَّذِینَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و آنچه آمده است از نزدیک خدای وَهاجَرُوا و هجرت کردند از
دیار خود وَجاهَدُوا و جهاد کردن با مشرکان فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوالِهِمْ ببذل کردن مالهای
خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ
دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج
و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰئِکَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ
الْفائِزُونَ ایشانند ظفریافتگان در دو جهان یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار
ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایض از وی بر ایشان وَرِضْوانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنّاتٍ
و ببوستانهای که لَهُمْ فِیها مر ایشان راست در آن بوستانها نَعِیمٌ مُقِیمٌ نعمتی دایم بی انقطاع تنکیر مشعر
بر آنست که زبان تعریف با دای توصیف آن وافی نیست خالِدِینَ فِیها در حالیکه این گروه جاوید
باشند در بوستانها اَبَداً همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طول ننمایند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
عِنْدَهُ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیوی در جنب او چیزی حقیر باشد و چه نعمت بهتر از
رحمت و رضوان و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا عاصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر
چند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظمست نظم گنه ما فزون ز حد و قیاس عفوت افزون تر از گناه همه
قطره ای ز آب رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان را بر
محبت زن و فرزند و خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده
بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت میشوند و شفقت بر زن
و فرزند مانع هجرت می شدند این آیه نازل گشت که یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آباءَکُمْ پدران خود را وَاِخْوانَکُمْ و برادران خود را اَوْلِیاءَ دوستان یعنی این
گروه را بدوستی مگیرید اِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَی الْاِیمانِ بر ایمان و شما را از
هجرت باز دارند وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی عمل ایشان پسندد
فَاُولٰئِکَ پس آن گروه دوست دارنده کانند هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را از غیر محلش

وضع

وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در
قبایل عرب و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت
قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بی مال بمانیم آیه دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد مر تارکان
هجرت را که اِنْ کانَ اگر هست آباؤُکُمْ پدران شما وَاَبْناؤُکُمْ و فرزندان شما وَاِخْوانُکُمْ
و برادران شما وَاَزْواجُکُمْ و زنان شما وَعَشِیرَتُکُمْ و خویشان شما وَاَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها و مالهای
که آنرا کسب کرده اید وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید کَسادَها از ناروایی آن وَمَساکِنُ
و مسکنهای که از تراحت تَرْضَوْنَها پسندید آنرا اَحَبَّ اِلَیْکُمْ دوستر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور
شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستر میدارید مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهادٍ فِی سَبِیلِهِ
و جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بامره عقوبه
خود را عاجلاً و آجلاً وَاللّٰهُ و خدای لا یَهْدِی توفیق هدایت ندهد اَلْقَوْمَ الْفاسِقِینَ گروهی بیرون
رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و قول بیشتر ائمه تفسیر راجع است با که ازین آیه
رایحه ناامیدی استشمام میتوان کرد چه اغلب مردم الا ماشاء الله در آن خوافند که دین خود را از اموال و ازواج
و عشایر و مساکن دوستر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون
بگرداند فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی اِلّا رَبَّ الْعالَمِینَ مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان
کند تا در دعوی دوستی صادق باشد بیت آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند فرزند و عیال و خان و مان را چه کند
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده
والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته
قصه قربان اسمعیل از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست
و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که چند و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت کرد
والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای رسید حلقه در بجنبانید مادر جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد
اینک مادر گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم ع احمد محمود را با ما چکار نظم ما هر چه داشتیم
فدای تو کرده ایم جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز و اینها که کرده ایم
برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کردن خدای شما را ای مؤمنان فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ
در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب

و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَیَوْمَ حُنَیْنٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است
میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و چنان
بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت صلعم رسیده با دوازده یا شانزده
هزار مرد متوجه ایشان و ایشان را چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت
لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب در اول حال
شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه و تعالی این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدای شما را یاری میداد در
روز حنین اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ چون بشگفت آورد شما را کَثْرَتُکُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ پس دفع نکرد از
شما شَیْئاً چیزی را از صولت دشمن وَضاقَتْ و تنگ شد عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِما رَحُبَتْ
با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّیْتُمْ پس پشت بر دشمن گردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِینَ در حالی که
هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلعم چهار تن بماندند امیرالمؤمنین
و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز بر استری سوار بود چون هزیمت
کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا
النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نگاه داشتند که آنحضرت بمیان دشمن در آید
و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب
کر و فری نتوان داد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله
آنحضرت را نگذاشت که مبادرت نماید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پس اصحاب را بازخوان عباس مردی
بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم
باواز عباس بازگشتند و جمعی که مدد ایشان بجدال رسید بملازمت حضرت پیوستند و بر ایشان حمله کردند آنحضرت صلعم فرمود
الآن حمی الوطیس و بتلاوه دعای موسی که در روز فلق بحر خوانده بود اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَاِلَیْکَ الْمُشْتَکیٰ وَاَنْتَ الْمُسْتَعانُ
ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشتی سنگ ریزه و خاک از زیر نعلین بر داشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت
الوجوه و بطرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او
از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ
پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلیٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود
تا تنها داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ و بر مؤمنان تا بندای عباس باز

گشتند

گشتند وَاَنْزَلَ جُنُوداً و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْها ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها که
ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان
هشت هزار یا شانزده هزار بودند وَعَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند
بانکه بسیار کس ازیشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اطفال ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار اشتر و چهار هزار وقیه
نقره و زیاده چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذٰلِکَ و آنچه واقع شد جَزاءُ الْکافِرِینَ پاداش ناگرویدگانست
ثُمَّ یَتُوبُ اللّٰهُ پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس این جنگ بتوفیق و اسلام عَلیٰ
مَنْ یَشاءُ بر هر که از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و الحاق بود که بعضی را از هوازن و ثقیف بعد از واقعه
حنین بملازمت سید ثقلین صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گشتند وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است
گناه توبه کننده را رَحِیمٌ مهربانست بعد از توبه مواخذه نکند یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه باور داشتگان
اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ جز این نیست که مشرکان نجسی پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از
نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت پرهیز نمیکنند ابن عباس فرموده که نجس العین اند مانند کلاب
فَلا یَقْرَبُوا پس نباید که نزدیک شوند الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا
پس از این سال که سنه برائت است و آن سنه نهم است از هجرت یا سال حج الوداع که سنه
عاشره بود و فرموده که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد
و فرموده از دخول بهمه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و بعضی از دخول منع میکنند خاصه و اگر می رسید ای
اهل مکه وَاِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً و اگر بترسید از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم تجارت میبردند
فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی ایشان را می فرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید
و اگر ازین می ترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللّٰهُ پس زود
باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود اِنْ شاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده
فرموده بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر ساله آنچه بایست بود
بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم از اقطار زمین متوجه حرم ساختند تا با انواع تجارات آمدندی
اِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَکِیمٌ حکم کننده است بتخصیص اما ال...
اگر وی در بند در وی دیگر بکشا به مطعمه کان ... از ضایع نوکنه ... که ضایع مکن و مسبب الاسباب
بروی من در احسان اگر تو در بندی دری دیگر بکشا به مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله و مشی بجانب [illegible]

امر میکند و می فرماید قاتلوا بکشید ای مومنان و کارزار کنید الذین با آنکه لا یؤمنون بالله ایمان نمی آورند
بخدای یعنی یهود که به تشبیه قایلند و نصاری که به تثلیث را معتقدند ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز
قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان
آن روز از جهت آنکه باید نیست ولا یحرمون و حرام نمیدانند و نمیدارند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای
از خمر و خنزیر ورسوله و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت
ثابت شده ولا یدینون دین الحق و قبول نمیکنند دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه
داده شدند کتاب یعنی توریه و انجیل بیان … عطا کرده ام بیان الذین لا یؤمنون است پس …
کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بر نفس مقابله برایشان مقرر شده
عن ید یعنی به دست خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شده … باشند یعنی …
ار … و نشینند تا وقتی که … با جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند و فرموده …
و فرموده که از همه مشرکان … از مشرکان عرب که حکم ایشان … است با اسلام و فرموده …
از همه کفار … که حکم او قتل است وقالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله که عزیر
پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است
از سبط لاوی … بهرون … میرسد و مجمل قصه او آن است که چون حق تعالی بخت النصر را
بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توراة را بسوخت و بیت المقدس منهدم ساخت و هر که توراة
میدانست بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریه میخواند او خوردسال بود از خوردی
وی را بگذاشتند و از بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی در اثنای
طریق در قریه … او را بمیراند و بعد از صد سال زنده کرد … در سوره البقره گذشت و چون
بمیان قوم درآمد … تصدیق ننمودند و او را … و توریة … امتحان کردند در تفسیر امام
ثعلبی رحمه الله فرموده مذکور است که پنج قلم بر اصابع راست وی بستند و به هیچ انگشت …
از ظهر قلب … تمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون … توراة را داند و خواند در جهان …
چون دانیم که این توریه است یا نه مردی گفت … که من از پدر خود شنیدم که او از
خود شنیده بود که من در … بخت نصر توریة را در ظرفی … در فلان … پنهان …
جمعی با آن مرد برفتند و توریه را از آن محل برداشته جمع آوردند و با … مقابله کردند

یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه و تعالی توریه را بعد از صد سال از دل عزیر بیرون انداخت مگر سبب
آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود درین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این سخن گفتند وقالت النصاری و گفتند ترسایان والمسیح ابن الله عیسی پسر خداست
و این نیز سخن جهت آن است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند با آنکه از دیدار اکمه و ابرص
و احیاء موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذلک این مذکور شد قولهم گفتن ایشان
است بافواههم بزبانهای ایشان نه که برهان اثر میکند با سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی
ندارد یضاهئون مشابهت میسازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش
ازین یعنی بنو ملیح که گفتند ملایکه دختران خدااند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند
قاتلهم الله لعنت کناد خدای برایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی
باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را
ورهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل
چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده میکنند والمسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را بخدای گرفتند وما امروا
و حال آنکه علما و احبار و رهبان فرموده نشده بودند یا فرا گرفتند کان ایشان بخدایی مامور نشدند در همه کتابها الا
لیعبدوا مگر آنکه فرمان برند و پرستند الها واحدا یک خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی
نیست الا هو مگر او سبحانه پاکست عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند
جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست یا نبوت محمد
صلعم یا حجت روشن و تقدس و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بباد دهانهای خویش یا بتکذیبی
که بر زبان میرانند ویابی الله و میخواهد خدای و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام گرداند نور خود دین
روشن خود را با علای اعلام توحید ولو کره الکافرون و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین گفته اند
شعر یرید الجاحدون لیطفئوه ویابی الله الا ان یتمه بیت چراغی را که ایزد بر فروزد
کسی کش پف کند سبلتش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آنکه بفضل
شامل خود ارسل فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بالهدی بقرآن که
محض هدایت است ودین الحق و بدین درست که اسلامست و ارسال برای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند
دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود

که بر روی زمین جز دین اسلام نخواهد ماند ولو کره المشرکون و اگرچه کراهت دارند مشرکان
مرین صورت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری
من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر آینه میخورند اموال الناس
مالهای مردمان را بالباطل برشوت در حکم ویصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله
از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام والذین و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که
از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة و نقره ولا ینفقونها و نفقه
نمیکنند گنجها را فی سبیل الله زکوة نمیدهند … آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بران وعید
مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بالعذاب
الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بران گنجها
فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمهای سوزان جباههم
پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وجنوبهم و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی
کرده اند وظهورهم و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشراف اعضای ظاهره این
سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر دارند این هر سه را دران روز معذب گردانند
بداغ و گویند هذا ما کنزتم این آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود و امروز
سبب مضرت شما شد فذوقوا بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که
وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحات در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران … مال کنند
تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنوز … خزانه جویند تو … قطعه …
بهتر … مدخرست … چون اعتماد … آن
اهل کتاب دایر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا
و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد
سنه در حکم دوازده است پس حق سبحانه و تعالی بنا … اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام
صوم و حج و زکوة و غیر آن بران مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار
ماهها که پسندیده عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماهست فی کتاب الله در لوح محفوظ
یا در حکم او و نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزی که بیافرید آسمان و زمین را

منها

منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده و ذی الحجه
و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا
تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات
و هتک حرمت این اوقات … که حرمت … درین ماهها حرامست و مراد از ظلم مباشرت معاصی
است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمودن
چهار ماه را بجهت شرف … گناه درین ماهها مشابهت بگناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین
و کارزار کنید با مشرکان کافة همه اشهر یعنی در اشهر حرم و غیر آن کما یقاتلونکم چنانچه ایشان
با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست
بنصرت و حفظ آورده اند که اتباع اهل جاهلیت بقتل و غارت … شده بودند و در ماههای حرام
قتال نمی کردند چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند سه ماه حرام پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم
پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال کرد
و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند بار سالی دیگر منادی فرمود که درین سال محرم را حرام
ساخت و صفر را حلال کرده و گاه بودی که اثنای محاربات ایشان ماه نو شدی حرمت آن را تاخیر کردندی
بماهی بعد از آن و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص شهر حرم را فرو
گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردند و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که انما النسیء
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزودنیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله
کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل به گمراه میکردند و حفص یضل بصیغه مجهول خوانده اند
یعنی گمراه گردانیده می شوند به سبب این عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند کم ای زیاده بر زیاده یحلونه
حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عاما در سالی و بجای او ماهی دیگر را حرام میکنند ویحرمونه و حرام
میدارند نسی را عاما در سالی دیگر همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و دران سال که تحلیل ماه
حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لیواطئوا تا موافق سازند تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنرا که
خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میداشتند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت
عدد ما حرم الله آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته گردانیده شده است
برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله

و خدای لا یهدی القوم الظالمین توفیق رشد و هدایت نمیدهد گروه کافران را در تابع آورده که جاهلان
جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن ساختندی
مؤمنان مودب بودن سزاوارند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و از آزار خلق زبان کوتاه
فرو گذارند که مکافات آزار است و مجازات اضرار بجان اضرار است آزار دل خلق بحول نسبتی
تا برنکشند با بی بخشی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کازار نسبتی بر نهد و این را بهمین تقلبات
که در نهم از هجرت که حضرت صلعم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب
خشکسالی تا مل الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب که جهاد بر جهان اجتهاد بستغنان عزت
سوا الصوب معطوف سازند و ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت
طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویده ما لکم چیست
شما را که برای اعلاء کلمه دین اذا قیل لکم چون گویند شما را که بخدای تمام انفروا بیرون روید بسعی تمام
در راه خدا و جهاد کنید اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل
کنید بمزروعات ارض و ثمار آن ارضیتم آیا راضی شدید و خوشنود گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا
من الآخرة از ثواب آخرت مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید فما متاع الحیوة الدنیا پس نیست بهره
از زندگانی دنیا فی الآخرة در جنب سرای واخره و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی که تحقیق عاقل
بزرگ را از دست ندهد برای خود و ترک طمع متاع این جهان فانی و معیوب ... باقی و
مرغوب چرا کسی دولت باقی گذارد بطمع فانی سر در آرد الا تنفروا اگر بیرون نروید
بجایی که شما را فرمان شده یعذبکم عذاب کند خدا شما را عذابا الیما عذابی دردناک
را بر شما ظفر دهد ... از اسباب شافه شما را هلاک کند و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم
قومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن یا ابنای فارس و لا تضروه شیئا و زیان نتوانید رسانید
چیزی مر خدای را که غنی است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست والله
علی کل شیء قدیر بر همه چیز از تغییر و تبدیل تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید
او را زود باشد که خدای او یاری دهد و در همه سبیل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی
فقد نصره الله بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون
کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در

حالتی که دوم دو بود و نصرت داد اذ هما وقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور و آن غاریست بر اعلای
جبل ثور از طرفی در جانب یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کی بدانجا رسیدند و اعجاب
و اهل حجاز از نزول در آن فارغ بود نزلی حضرت رسالت صلعم در شب پنجشنبه غره ربیع الاول از نهر که از
خانه بر فاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوته فرمود و روز دیگر کفار بطلب حضرت
بیرون آمدند بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درختی مغیلان بر در غار رویانید و جفت
وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرده و بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار تنیدند شعر
الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم الغصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دال
بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند میگفت یا رسول الله اگر یکی از این مشرکان در زیر قدم خود
نگاه کند ما را ببیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق تعالی
از حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر صلعم لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله
بدرستی که خدای معنا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از غوادی فانزل الله پس فرو فرستاد خدای
سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول و اظهر آن است که مقصد صدیق که اکثر از وی
شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ ابوبکر عطار در باب نزول سکینه
در باب فرمود نظم خواجه کونین و فخر المرسلین . ثانی اثنین اذ هما فی الغار شد چو کشت
شده حق منزل بر او کشف مشکلهای عالم حل و ایده و قوه داد خدا پیغمبر خود را بجنود بلشکرها که
لم تروها ندیدید آن را انی البعزی ... و سکان را آورده تا در غار حافظت و حراست او نمودند
یا مرا دو ملایکه منزل کند در بدر و احزاب و حنین و حیل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه ایشان را که
کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از شرک صادر می شد خوار ساخت و کلمة الله
و کلمه خدا یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلیه ... هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدر است والله
عزیز و خدای غالب است عزیز گردانید اهل توحید را حکیم داناست خوار ساخت اهل شرک را
و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزو تبوک آنست که اگر شما ای کارها آن جهاد یاری نکنید ...
من او را یاری کنم چنانچه در محلی که با او یک کس بیش نبود و تمام جهان دیده برخلاف نقصه او بر خواسته
بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنان بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت
قدرت من است و ما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل و سپاه ... بازم ملکم تا بر

هر که را یاری کنم بر تر شود هر که را دور افکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبک باران
و ثقالا و گران باران یعنی از در خفاف و ثقال اقوال است حاصل آن آنست که مراد آن انفروا
با تن درستان و بیماران با جوانان و پیران یا دروییان و توانگران یا بعیالان و بی عیالان یا عزبان
و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفردان و یا خدمتکاران سلاح داران بیسلاح سبکروحان و گرانجانان
و گرانان از حیازت و مخالفت امام قشیری رحمه الله علیه می فرماید که خفاف آنانند که از تهمت دعاوی آزاد
و ثقال آنان اند که بتقیید تعلقات مقید اند و در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت راه
سلوک در آمده و ثقال سالکان اند که بروش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه او
بیال کشش می برد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در عالم زیر پای میکند و آنکه بپال اقبال می
برد بسی بساط مشاهده ماسوی را وطن میکند نظم مرد عارف چون بدان پر می پرد در دمی تا اوج عالم در میرود
سیر زاهد هر دمی یکروزه راه سیر عارف هر زمان تا تخت شاه در اسباب نزول آیه آورده اند که جمعی مردان غافل
شدند ضایع و برای کار این جهان دامنه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه و تعالی عذر ایشان را قبول نکرد
و فرمود که بیرون روید با آنکه سبک بار باشید از بار و مال و آنها که گرانید با جمال اثقال و جاهدوا و جهاد
کنید باموالکم بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید و انفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فی سبیل الله
در راه خدا ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که ثواب جهاد و عقاب تخلف را او داده اند که چون حضرت رسالت صلعم
مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مبادرت نمودند و فرمان را تبعیت کردند
شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعض ضعفاء مومنان را گران آمد اما فرمان خدا و حکم الرسول را
بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و اینها منافقان بودند و در ایشان
این آیه نازل شد که لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا غنیمتی قریبا نزدیک دنیاوی
و سفرا قاصدا و سفری میانه اتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت
ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که منفعت قطع آن یا بهره گرد و سیحلفون بالله و زود باشد که
سوگند بخدا یاد کنند این ... از معجزات و آن آنست که قبل از وقوع بیان می کند که چون از تبوک باز آیی
متخلفان بطریق اعتذار زود توقع یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتمی
لخرجنا معکم هر آینه بیرون می آمدیم با شما و در حرکت موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند

نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند والله یعلم و خدا میداند انهم لکاذبون
آنکه دروغ گویانند عفا الله عنک دعائیه است حق سبحانه بر خود را که ای عفو کناد خدا از تو و عادت
مردم می باشد که دعا کنند کسی را که بعفو و رحمت و مغفرت و نوع حطایی از وی صادر شده باشد
ادب دهد و گوید عفا الله لک یا در جواب عاطس چنانچه گوید یرحمک الله و برخی برآنند که حضرت
بعضی مستاذنان را اجازت تخلف داد و حق سبحانه تعالی از آن عفو فرمود و بدین تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید
خدا از تو لم اذنت لهم چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرها قبول کردی که تا زمانی که
باستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حتی تبین تا وقتی که روشن می شد لک مر ترا الذین صدقوا
آنانکه راست گفتند در اعتذار و تعلم الکاذبین و ناممیدانی دروغ گویان را لا یستاذنک دستوری
نمی طلبند از تو الذین یؤمنون بالله آنانکه گرویدن و بعضی ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز
بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای
داناست بالمتقین بپرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میطلبند از تو در تخلف
الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز آخر و ارتابت و در
شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس
ایشان در شک خود یترددون سرگردان می گردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان
بیرون آمدن از غزو لاعدوا له هر آینه آماده میکردند برای خروج آن عدة سازو برگ که در سفر بکار
آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لکن کره الله ولیکن کراهت داشت خدای و نپسندید
انبعاثهم برانگیختن ایشان را در این سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را بترس و کاهلی و گفت و قیل
اقعدوا و گفته شد ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان
و بیماران و معلولان گوینده این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم یا بعضی از ایشان بیکدیگر
بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع فرود آمد عبدالله ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمده
در مقابل ذباب نزول کرد و چون لشکر از آن منزل بمنزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود
تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی
با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر آن از خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت
آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را

اِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَلَاَوْضَعُوا و هر آینه در می تاختند خِلَالَكُمْ در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمّٰعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان می رسانند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظّٰلِمِينَ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشان امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش از این در غزوهٔ احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْاُمُوْرَ برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتّٰى جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الٰهی وَظَهَرَ و غالب شد اَمْرُ اللّٰهِ کار خدا و کار دین او بلندی یافت وَهُمْ كٰرِهُوْنَ و ایشان ناخواهان نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داده است از نفیر برده دار و طعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت صلعم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذون منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از زنان و کنیزان خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنساء و می ترسم که زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان ناصبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَّقُوْلُ کسی هست که گوید ائْذَنْ لِّيْ دستوری ده مرا در تخلف این غزوه وَلَا تَفْتِنِّيْ و مرا در فتنه میفکن اَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوْا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است وَاِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيْطَةٌ فراگیرنده است و احاطه کننده بِالْكٰفِرِيْنَ بناگرویدگان اِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکوی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وَاِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو مُصِيْبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در احد واقع شد يَّقُوْلُوْا گویند از روی خودپرستی قَدْ اَخَذْنَآ بدرستی که گرفتیم ما اَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَّهُمْ فَرِحُوْنَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگو ای محمد لَّنْ يُّصِيْبَنَآ نرسد ما را اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا مگر آنکه نوشته خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلٰىنَا او یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجهٔ توکل بر خداست و حصول مرادات و کفایهٔ مهمات و ایمنی از آفات و مخافات

قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را که هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار می برید که بما رسد اِلَّآ اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم یا شهادت اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اینکه برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِيْنَا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوْٓا پس انتظار برید از آنکه بما خواهد رسید اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم از آنکه بشما خواهیم آورد آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلعم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر خود را بمال خود مدد کار میکنم آیه آمد که قُلْ بگو در جواب او که اَنْفِقُوْا نفقه کنید یعنی خرج کنید چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَّنْ يُّتَقَبَّلَ قبول کرده نخواهد شد مِنْكُمْ از شما اِنَّكُمْ بدرستی که شما هستید كُنْتُمْ قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقٰتُهُمْ نفقات ایشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُوْلِهٖ و برسول وی وَلَا يَأْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر ایشان کاهلانند یعنی نماز می‌ایند بکسالت و کراهت وَلَا يُنْفِقُوْنَ و نه تصدق و انفاق میکنند اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُوْنَ مگر ایشان ناخواهانند یعنی مراهیت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و ترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد و خطاب با آنحضرت است وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان یعنی کثرت اموال و اولاد و بالیدن مر ایشان را اعتبار مدار که خوش نیست که اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدا لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا که عذاب کند ایشان را بدان فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بتعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و اخراجات از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ایشان کافران باشند یعنی هرگز بهره نه از مال ایشان و ثمره نه از فرزند ایشان رسد در باغ جوانمرگ گشته کرده ایشان در بند بیت خوش شیره جان را خم کنید وان لحظه که دست اجل از پای افکند نه مال بود یار و نه فرزند وَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جملهٔ شمااند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر و لٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن بکنند که با مشرکان میکنند پس تقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بیابند جایی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ

و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کسی باز نگردند چون اسب سرکش و آورده اند که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اغنام غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَّلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقات و گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره آمده است یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده فرود آمد که روزی قسمت غنائم حنین که حضرت صلعم بجهت تالیف قلوب نومسلمان حظ وافر از غنایم بایشان داد و او بدان طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی علیه السلام از یمن فرستاده بود و حضرت صلعم تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرموده جرأت نموده با حضرت صلعم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی گفت ویلک ان لم اعدل فمن یعدل یا رسول الله آنحضرت او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در بعضی مواضع است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر آورده از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علیه السلام با آن قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند که عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده در قسمت غنائم طعن میکرده و غرض وی جز منفعت خود چیزی نبود فَاِنْ اُعْطُوْا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه در دلهای ایشان باشد رَضُوْا خشنود شوند از آن قسمت وَاِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَآ و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ ایشان آنگاه خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا و اگر ایشان بپسندند مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ آنچه دهد ایشان را خدای وَرَسُوْلُهٗ و رسول وی او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوْا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدا سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدا مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗ و رسول او و فرستادهٔ او بر عطا کند بیش از آن که حالا عطا فرمود اِنَّآ اِلَى اللّٰهِ رٰغِبُوْنَ بدرستی که ما بخدای راغبیم و امید داریم کار او هر آینه این بهتر باشد ایشان را از آنکه رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هرکه اعتقاد درست کند ابواب غم و ملال باز بست بیت رضا بداده بده و از جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است و در همین معنی فرموده است بیت بشنو این نکته که خود را از غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانسته شود که آنچه حضرت صلعم در قسمت غنائم کرده همین صواب بود اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوات لِلْفُقَرَآءِ مر درویشان راست وَالْمَسٰكِيْنِ بیچارگان فقیر باید نزد آن است که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند تو انظر

المکنی فحال دارد درویش عکس اینست وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا و دیگر عمل کننده کار زکات بر آن یعنی جمع کسی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان با اسلام ایشان را محفوظ باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان از غنایم حنین قسمی کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای اعزاز اسلام بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بندگانیست که خود را از خواجه باز میخرند در ادای نجم مکاتبه او بزکوة مدد باید کرد وَالْغٰرِمِيْنَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگر صرف نمودن در راه خدای یا نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز از این جملات وَابْنِ السَّبِيْلِ و دیگر برای راهگذاری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيْضَةً فرض کردنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيْمٌ حکم کننده است بقسمت بروجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت گشاد هر کسی را آنچه میبایست داد بیت واقع اندر آن قسمت غلط بنده را از آن رضا خواهی فقط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهای که زبان را حد ادای آن نیست نسبت می کردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آن حضرت رسد جمع را رسوا کند و سوید گفت محمد گوش شنوا دارد ما هرچه خواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند بخوریم که نگفته ایم باور میکند یا تبدیل حارث هوسنه بحق چنین کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی گفت مرد بحق شنوی است یا بنی وائل هرچه میگویم قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِيَّ آنانکه می آزارند پیغمبر را وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند هُوَ اُذُنٌ او مردی خوش شنوی است که هرچه با او میگوییم استماع میکند قُلْ بگو ایشان را که او اُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ شنونده خیرات شما را یعنی او اذن است نه بروجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوییست يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخنان ایشان را از اعتراف و قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ مر آنکسان را که اظهار ایمان کردند از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را میداند اما از روی کار شما پرده بر نمیدارد و از روی رحمت بر شما رفق مینماید وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدا را لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان از برای آنکه منافقین شدند

پس صنوا انکم تا شما را خشنود گردانید از خود وَاللهُ وَرَسُولُهُ و رسول او اَحَقُّ سزاوارترند اَنْ یُرْضُوهُ اگر
خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول را چه سخن در ایذا و ارضای رسول الست کنند خدا را و توحید خبر دلالت بر تلازم
رضائین دارد یعنی خشنودی خدا وابسته خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت اِنْ کَانُوا مُؤْمِنِینَ
اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان می برند اَلَمْ یَعْلَمُوا آیا نمیدانند اَنَّهُ مَنْ یُحَادِدِ اللهَ اگر هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ
و با رسول او و از حد او درگذرد فَاَنَّ لَهُ پس سزاوار است اگر باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِیهَا در
حالتی که جاوید باشند در آن ذٰلِکَ آن خلود در دوزخ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ رسوای بزرگ است در اسباب نزول از قول مجاهد
آورده اند که منافقان در میان یکدیگر سخن خدا را سخن آزمای و متردد رای میکنند و تجسس و استهزا سخن ادا میکردند و بعضی از ایشان
عناد می بردند که چه بودن که ما را اسرار ما زبانه زده نزدی و از آسمان آیتی نیاوری که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ
حذر میکنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که آگاه سازد آن
سوره مؤمنان را و خبر دهد بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ بآنچه در دل منافقان است از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِءُوا بگو ای محمد افسوس داد ید
امر تهدید است و توبیخ یعنی استهزا بکنید که خدا و اهید یافت و جزا آن است که برای تفضیح شما اِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای
ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه
تبوک و دلیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت رسالت پناه صلعم میرفتند و میگفتند بپندید این مرد یعنی محمد را که میخواهد که
حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت صلعم ظاهر شد با عمار یاسر
فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتند عمار بنجام رسانید
و ایشان پیش حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی جاینجا داب رکب زبان باشد میگفتیم این آیه آمد که وَلَئِنْ
سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم منافقان را که چه میکفتید لَیَقُولُنَّ هرآینه گویند اِنَّمَا کُنَّا جز این نیست که
بودیم ما همچون مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قُلْ بگو ای رسول از سر سبیل
توبیخ اَبِاللهِ آیا بخدای وَآیَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ و برسول فرستاده وی کُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ استهزا میکنید شما که استهزا میکنید
و استهزا بایشان شاید و لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ است قَدْ کَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن
در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بَعْدَ اِیمَانِکُمْ پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْکُمْ
از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد و از حق درخواست کرد که بشرف شهادت در یابد در حرب یمامه
شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را بِاَنَّهُمْ کَانُوا مُجْرِمِینَ بسبب آنکه ایشان هستند مجرمان که اصرار کنند
بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد تن بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هشتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ

بعضی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه از یکجا اند که مکر در نفاق و شقاق یَاْمُرُونَ میفرمایند بِالْمُنْکَرِ بکار زشت
که کفرست یا معصیت یا تکذیب بود وَیَنْهَوْنَ باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکوئی که ایمان است یا طاعت
یا تصدیق پیغمبر وَیَقْبِضُونَ و فرا میگیرند اَیْدِیَهُمْ دستها خود را یعنی فرو بندند از خیرات و صدقات
یا از رفع برای دعا و مناجات و سیلی رحمه الله فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللهَ
ترک کردند فرمان برداری خدا را فَنَسِیَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فیض فضل خود را از ایشان
اِنَّ الْمُنَافِقِینَ بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان
وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِینَ وعده داد خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را وَالْکُفَّارَ و کافران را
از زنان و مردان نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِینَ فِیهَا جاوید باشند در آن هِیَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است
ایشان را برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللهُ و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشان راست
در آخرت عَذَابٌ مُقِیمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی همیشه دارند که آن لف نفاق است
حذر است آنی اگر زنده حالی و بیم رسوائی در باطن آتش نفاق افروزی در هر نفس شعله غم میراست
میسوزد و آن شعله که خوش میسوزی کَالَّذِینَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما کانوا
مانند کَانُوا اَشَدَّ بودند سخت تر از شما مِنْکُمْ قُوَّةً از روی قوه یعنی تنی از شما قوی تر بودند وَاَکْثَرَ و بیشتر بودند
از شما اَمْوَالًا وَاَوْلَادًا از روی مال و فرزند یعنی مال و فرزند ایشان بیش از شما بوده فَاسْتَمْتَعُوا پس برخوردار
گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِکُمْ پس شما
تمتع گرفتید بنصیب خویش آرزوها فانی کَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِینَ همچنانچه تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِکُمْ
پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهره خویش و خفتم کردید و شروع نمودید در باطل کَالَّذِی همچو خوضی که کردند ایشان خَاضُوا
خوض نمودند و خفتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچو خوض که کردند
خوض نمودند و بر آن رفتند اولئک آن بود حبطت تباه بود و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِی الدُّنْیَا
که مال و فرزند ایشان و فاکه دو وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثواب بر آن مترتب نگشت و اولئک و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران که در هر دو جهان اَلَمْ یَاْتِهِمْ آیا نیامد به ایشان نَبَاُ خبر منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل
لذات باقیه بیخبرند نبوء الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جز عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ
گروه نوح که بطوفان غرقه شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بزجر و
صیحه مردند وَقَوْمِ اِبْرَاهِیمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به پشه ای هلاک

خاضوا
ای اسلحوا کما کردند

جشید وَاَصْحَابِ مَدْیَنَ و اهل مدین که قوم شعیب علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظله هلاک
گشتند وَالْمُؤْتَفِکَاتِ و اهل دیههای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بجز لوط هلاک شدند اَتَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ آمدند بدیشان فرستادگان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و نشانهای درست پس نبود که خدای فَمَا کَانَ اللهُ
لِیَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد وَلٰکِنْ کَانُوا ولکن بودند ایشان
اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند در کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان
مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند
در تعاون و تناصر یَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوی که ایمان و فرمان برداریست وَیَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْکَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناه کاریست وَیُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نماز را با شرایط
آن وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَیُطِیعُونَ اللهَ و فرمان می برند خدا را
وَرَسُولَهُ و رسول او را در همه امور اُولٰئِکَ آن گروه سَیَرْحَمُهُمُ اللهُ زود باشد که رحمت کند
خدای بر ایشان اِنَّ اللهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای غالب است هرچه خواهد کند حَکِیمٌ داناست بوضع هر
شئ در موضع آن وَعَدَ اللهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان مؤمنان جَنَّاتٍ
تَجْرِی بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای خَالِدِینَ فِیهَا
جاوید مانند در آن وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فِی جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن نهریست در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت
است امام ثعلبی رحمة الله میگوید نهریست در جنة که بوستانها او بر هر دو کناره اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ
و خشنودی از نزد خدای مؤمنان را اَکْبَرُ بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات
و منشا تمام کرامات رضای حضرت عزت و موجب نیل وصال و فوز لقای ذوالجلال اوست
و محققان راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست نظم
یکی میخواهد از تو جنت و حور ٭ یکی خواهد که از دوزخ شود دور ٭ ولیکن ما نخواهیم این و آن جنت ٭
مراد ما همین خشنودی تست ٭ چو تو خشنود گشتی در دو عالم ٭ همین مقصود بس والله اعلم
در احادیث صحیح وارد است که حق سبحانه فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی
یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ یک
از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر از این عطا بهشتیان گویند که آن چه چیز است

فماکان

بود که از اینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بشما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون
حدیث معلوم می شود که نعمت از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِکَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ او
فیروزی بزرگ که نعمت دنیی در جنب او محو بلکه نعیم بهشت بازای آن محقر است یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر جَاهِدِ
الْکُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ
و درشتی کن بر ایشان در جهاد و محاجا کن وَمَاْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ
و بد بازگشت است دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید به دراز گوش سوار
از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای نفیر مردم از آن سو گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما از این دراز گوش
که بر آن سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند و
آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب
مناجات کرد که خدایا برسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن از آن معلوم گردد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که
یَحْلِفُونَ بِاللهِ سوگند میخورند بخدای که حلف کنند مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هرآینه که گفتند کَلِمَةَ الْکُفْرِ
کلمه کفر را که طعن زدند در دین و ننگ آوردند در کلام سید المرسلین وَکَفَرُوا و کفر اظهار ساختند بَعْدَ
اِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ یَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان از اخراج
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجلاء مهاجران بوده یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابی ابی نهند و بپا دنیای بر دارند
وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان اِلَّا اَنْ اَغْنٰیهُمُ اللهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را او
وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک
حضرت پیغمبر صلعم بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار بایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت مگر
آنکه مستغنی شوند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت رسالت صلعم امر فرمود تا دوازده هزار درم
بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم
بتعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَاِنْ یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق
باشد آن بازگشت خَیْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را وَاِنْ یَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند
بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ اللهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا اَلِیمًا عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا
بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِیٍّ
دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس تعاز

نزول آیه نوبه کرد واز جمله مخلصان امت محبوب است اورده اند که ثعلبه انصاری از جمله اصحابه بود
ملازمت حضرت صلعم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چه آنکه
حضرت صلعم او را پند داد که ازین مدعا درگذر سود مند نیست و حضرت صلعم از خدای درخواست تا او را
بدلخواه او مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید و حق تعالی برگوسفندان او برکت داد تا جای که از حوالی
مدینه ایشان را جای نماند روی بجاده اورد و از قامت نماز جماعت محروم شد و جز روز جمعه بمدینه نمی آمد
بالاخر آن نیز بازماند و چون عامل صدقات از رسید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل
التحیات به نزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی نمود
و گفت که این که مرا از ما مطلبید جزیه است پس زکوة نداد و خبر به عمر صلعم رسید مکابره میکنند و این آیه نازل
شد که ومنهم و از اهل نفاق کسی هست که با خدای عهد کرد که لئن اتانا اگر بدهد ما را خدای من فضله
از فضل خویش لنصدقن هر اینه که صدقه دهیم و از خراج زکوة ولنکونن خویش و هر اینه که باشیم من
الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما آتیهم پس آنهنگام که بدیشان داد مال بسیار از فضل و کرم خود
بخلوا به بخیلی کردند بان و حق خدای ندادند و تولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و هم معرضون
و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم اورد آن بخل و زکوة دادن ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاق
متمکن در دلهای وی زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزا دادن او روز قیامت
باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه انچه وعده کرده بودند از تصدق
و صلاح و بما کانوا بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان
وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم آنچه پنهان ایشان است از نفاق و عزم بر خلاف عهد
و نجویهم و آنچه راز میگویند باز کوه که این زکوة جزیه است و ان الله یعلم و آنکه خدای علام الغیوب است
و داننده پنهانها و پوشیده هاست در بن آیه تهدیدی عظیم است بیت مکن انچه عصیان چه حیدای کو همانه
ببین در روی این و آن چو سهو اخر کرمی منه نقل است که حضرت صلعم اصحاب را بر انفاق و اعانه در تجهیز
لشکر تبوک تحریص فرمود از دنیای هر چه داشت حاضر کرد و فرمود از اموال خود تصدق کرد و سعید شتر کمل
جهاز سیصد و دو هزار مثقال طلا نزد حضرت صلعم اورد و عبد الرحمن عوف نصف اوقیه طلا با جهار هزار درهم
صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه مبلغی مال اوردند همه نزد آنحضرت صلعم
مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر

بود

بود و ابو عقیل انصاری صاعی خرما اورده گفت امشب تا صباح بجهة مردم اب از چاه کشیده ام و دو صاع
خرما باجره می داد. این یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی اورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات
که دیگر صحابه اورده بود نثر نمود نه منافقان اغاز لمز و غمز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال را از ریا داده و خدا
و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات حزن نستانند آیه آمد
که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند و طعنه میزنند تکلف من المؤمنین از گروهی گروه فی الصدقات
در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که برای نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا عیب میکنند
که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند
فیسخرون منهم پس افسوس میدارند از همان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم خواهد جزا داد خدا ایشان را سخریه
ایشان ولهم و مرایشان را باشد عذاب الیم عذابی دردناک بر آن سخریه و استهزا که میکنند در آنوار اورده که عبد الله پرسیده
بن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت صلعم در خواست
آن نمود که از برای پدر وی آمرزش طلبید آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرد این آیه که استغفر لهم استغفر بخواه
برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آن است که هر دو برابر در عدم افاده جواب
ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدا ایشان را
که حضرت صلعم فرمود که زیاده از هفتاد کنم آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم نزد علما
بعد از نزول این آیه دیگر بجهة منافقان استغفار نکرد و از محاسن میشود که مراد از سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک
آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آن است که ایشان کفروا کافر شدند بخدای و رسوله و برسول
او والله و خدا لا یهدی القوم الفاسقین راه نماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی باز مانند کافران را
فرح المخلفون شاد گشتند بازپس ماندگان از غزو بمقعدهم بنشستن خویش خلاف رسول الله
برخلاف رسول خدای و کرهوا و کراهت داشتند که ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسها خود فی سبیل الله در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و قالوا
و گفتند مؤمنان را لا تنفروا بیرون مروید بدین غزو فی الحر در گرما خود رفتند و خواستند که مؤمنان را
نیز منع کنند قل بگو مر ایشان را نار جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت بانچه
و ایشان مخالف میشوی سوختن در حرارت شدند لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مال ایشان در
آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیار این حرکت

لیضحکوا مرواری شده تا ولاله که نیز آنکه لازم است که در نفس حقد ایشان اندک و گریه ایشان را بسیار و شب به
گریه و خنده نکنند باشد از فرح و غم و فتنه را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را از غیر باشد که فرح و اندوهی است
که سرور خواه گناه بسی و جهان ایشان را خدای بادی داد و دنیا کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و معاصی
اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای تو را بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان فاستاذنوک
پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا بگو بیرون نیایید
خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در مصاحبت
عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم بالقعود اول مرة در غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین با بازپس ماندگان
که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مرد و مبارزان میدان است از بر خدا امی
این کار نیاید بر و نامردی و در مبارزت منور که بجا هرت را نشاید بیت یا رو بهجو زنان زنگی و لوی سر
یا چو مردان اندرای و کوی و رستم ان فکنی اورده اند که حضرت صلعم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت
و او از آنحضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفنی من سازند و بدعی من حاضر شوی و بر من نماز
گزاری و مر او را پس طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شد. خواست که نماز گزارد
در آن باب اضطراب بسیار نمود و چادر وی او با با حضرت میداد و چون عازم شد نماز وی آیه آمد و گویند
بعد از آن که نماز گزارده بود نازل شد که ولا تصل و نماز مگزار علی احد منهم بر هیچ یکی منهم مات از منافقان
که بمیرد ابدا هرگز آیه ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بمیرد هرگز بمیرد احیا
او برای تعذیب نه برای تمتع پس گاه که گفت آن خود است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم علی
قبره و بایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان
کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله و برسول او و ماتوا و مردند در ایشان کفر دینند و ماتوا او وانهم
و هم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان اند از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که نیز تعجب نیارد
مرا امنه و خطاب با حضرت است یعنی در عجب میندازد و شمار اموالهم مالها منافقان اگر چه بسیار
واولادهم و فرزندان ایشان اگرچه فرون و با اقتدار نه انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم
آنکه عذاب کند ایشان بها ان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن برنج در رنج باشند از آن
رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند و تزهق انفسهم و بیرون
رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی هرگز از این جهان بیرون نیاید

ابن ابی

دورن میکنند اضاعت الاشقیا انه مال دنی جمع میکنند بانواع رنج و رحمت و نگاه میدارند باضطراب
و شنت و آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت قطعه در اول چو خواهی کنی مال جمع
بسی رنج بروی بباید کاشت پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روز می بایدت پاس داشت واز جمله
این حال مشکل تر است که آخر بحسرت بباید گذاشت واذا انزلت و چون فرستاده شود سورة
سوره از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل شود ان آمنوا
بالله یا نکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری
جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان وقالوا و گویند
ذرنا بگذار ما را و باز خود گذار نکن مع القاعدین با نشستگان در خانهها رضوا
خورسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا مع الخوالف بآنکه باشند با زنان و پس ماندگان وطبع علی
قلوبهم و مهر نهاده شد بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آنچه را که در جهاد است
از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آورده اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالها
و نفسهای خود واولئک و آنگروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت و
بهشت و کرامت دیعنی واولئک و آنگروه هم المفلحون ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسندگان
اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار
زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم
رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان
من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط
عامر بن طفیل که اعتذار کردند با گر اگر ما نیز آییم بنی طی اهالی ما را غارت کنند و این عذر بما گفتند لیؤذن
لهم تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف وقعد الذین و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای
ورسوله و با رسول او در دعای ایمان یعنی مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب
الذین کفروا زود باشند که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم مولم بقتل
دنیا و حرق آخرت لیس علی الضعفاء نیست در ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بیماران
و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود و

واسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه برین طایفه نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزو اذا نصحوا
چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای و رسول او را و نصیحت اصلاح فعل است باخلاص نیت
ما على المحسنين نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبيل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور رحيم و خدای آمرزنده
است آنرا که تعبد از غزوه باز ماند مهربانست که معذور را رخصت فرموده ولا على الذين و
هیچ معاتبتی نیست بر آنها که درماندگی داشتند اذا ما اتوك چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند
لتحملهم تا ایشان را ستوری دهی و با وجود حرب براه تلف کنی تو که در نوبت لا اجد نمی یابم ما احملكم عليه
چیزی که شما را سوار کنم بر آن تولوا برگشتند از پیش تو واعينهم وچشمهای ایشان تفيض من الدمع روان می شد
از آن شک یعنی اشک آیدهای ایشان مرحب حزنا از روی اندوه ان لا يجدوا بجهة آنکه نمی یابند ما ينفقون
آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه صلوات الله عليه و آله
آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت
رسول الله فرمود که آنچه شما را بر آن سوار کنم نمی یابم هیچ گریان شده از پیش سید عالم و علیه السلام بیرون آمدند و ابن عمر و عباس ایشان را
زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست
انما السبيل جز این نیست معاتبت و ملامت على الذين بر آنست که ایشان يستاذنونك از تو دستوری میجویند
در باز ایستادن وهم اغنياء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رضوا بان يكونوا
راضی شدند بانکه باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای از خذلان على قلوبهم
بر دلهای ایشان فهم لا يعلمون پس ایشان نمیدانند وخامت عاقبت خود را و عقوبتی که بدیشان از زمان مترتب الخطای
عشر من اجزاء الثلاثين يعتذرون اليكم عذر خواهند کرد منافقان اليكم بسوی شما یعنی عذر
خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک اليهم بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قل
بگوای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لن نؤمن لكم باور نخواهیم داشت و
شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخباركم از اخبار شما
و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وسيرى الله و ببیند خدای عملكم کار شما را ورسوله و فرستاده
او نیز خواهید دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثبات می ورزید ثم تردون پس باز گردیده خواهید شد
روز قیامت الى عالم الغيب والشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر
فينبئكم پس خبر خواهد داد شما را بما كنتم تعملون بانچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار

بمی

توبیخ و عتاب خواهد بود سيحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لكم برای شما اذا انقلبتم
چون باز گردید از سفر اليهم بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن
قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج
قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش
ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان بگذارید ایشان را انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدند و گو بهیده
و توبیخ و ملامت که بسبب میل بتوبه است در حق ایشان مفید نیست زیرا که خبث ایشان پذیرنده تطهیر نیست وماويهم بهم
جهنم و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عذاب ایشان خواهد بود جزاء برای پاداش بما كانوا يكسبون
بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يحلفون سوگند میخورند منافقان لكم برای شما لترضوا
تا از ایشان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت صلعم سوگند
یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا صلعم تخلف نکند و عبدالله ابی سرح نیز بهمین نوع سوگند یاد کرد حق
سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای رضای طلب شماست نه برای خشنودی خدای فان ترضوا پس اگر خوشنود ای
مؤمنان عنهم از منافقان دروغگوی فان الله پس بدرستی که خدای لا يرضى خشنود نمی شود عن القوم
الفاسقين از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشان را سود ندارد و مراد از آیه نهی است مؤمنان
است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنی اسد
و غطفان و اعراب حوالی مدینه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد كفرا ونفاقا سخت ترند از
روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهه آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم
و خواص خو نکرده واجدر سزاوارترند ان لا يعلموا بانکه ندانند حدود ما انزل الله
اندازهای خدای تعالی که فرو فرستاده على رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله عليم و خدای
داناست باحوال ایشان حكيم حکم کننده از حکمت با جهال ایشان ومن الاعراب از منافقان اهل بادیه من
يتخذ کسی است که فرا گیرد یعنی شمارد ما ينفق آنچه نفقه مینماید و صدقه میکند مغرما وامی و زیانی یعنی صدقات
خود را غبنی و غرامتی شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد و برای تقیه انفاق میکند ويتربص و انتظار میبرد بكم
الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از
نفاق خلاص یابند عليهم دائرة السوء بر ایشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود والله سميع
و خدای شنوا مر آنرا که بزبان می آرند عليم داناست بانچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل

و از اهل بدو من يؤمن بالله کسانی هستند که ایمان میگروند بخدای واليوم الاخر و بروز باز پسین مراد بنو مقرن
از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط او که بخدا و قیامت میگروند ويتخذ و فرا میگیرند ما ينفق
آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود
مراد آنست که وسیله میسازد از برای قرب الهی وصلوات الرسول و بدعاهای رسول که مقصد فاصل الخیر و برکت دعای کند
که اللهم صل على آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکی
مرایشان را بپایگاه عنایت ربانی سيدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشان فی رحمته در رحمت خود که
محل نزول رحمت است ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است متصدقان را رحيم مهربانست بر توبه کاران
والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان من المهاجرين
از مهاجران یعنی آنها که از مکه هجرت کرده اند بمدینه آمده اند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت ایمان آورده اند که بدو قبله
نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه را جای
داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که
دعوت مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبه ثانیه والذين اتبعوهم و آنها که متابعت کردند
سابقان را باحسان با ایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که نه روی سابقان
و گفته اند هر که متابعت ایشان کنند تا قیامت از مرد مسلمانان است رضي الله عنهم خشنود شد خدای
از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق رسیده اند رضا داخل ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان
از خدای بانچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعد لهم و آماده کرد برای ایشان جنات تجرى تحتها الانهار واعد لهم
زیر درختان آن جویها خالدين فيها جاوید باشند در آن ابدا همیشه ذلك آنچه خلود است الفوز العظيم
است فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد ومن حولكم و از آنها که گرداگرد شهر شما اند من الاعراب از اهل
بادیه منافقون منافقان هستند چون اسلم واشجع وغفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت و نماز و روزه خواندند منافقون
ومن اهل المدينة و از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده بر نفاق مردوا على النفاق
یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که توای محمد با وجود فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی
ایشان را یعنی کفر در سویدای دل خود پنهان داشته اند و بار ایمان بظهور میآورند و بر سر لا تعلمهم
ایشان نمیشناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب
کنیم ایشان را مرتين دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا دیگر بعذاب قبر یا اخذ زکوة ایشان و تکلیف

بجهاد

بجهاد ثم يردون پس بازگشته شوند در قیامت الى عذاب عظيم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است یعنی بجهت
عذاب عظیم بعد ایشان است از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رو بهیچ عذابی نکبت حرمان
و مشقت هجران بزرگتر نیست نظم از فراق تلخ میگوئی سخن هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن تلخ‌تر از زهر هجران
هیچ نیست : در فراقت غیر چاچا هیچ نیست : صد هزاران ملک تلخ سوی تو : نیست مانند فراق روی تو :
جور دوران و هر آن رنجی که هست : صعبتر از بعد حق و غفلت است : از فراق این خاکها شوره شود : دوزخ از
فرقت چنان سوزان شدست : پیر از هیبت چنان لرزان شدست : گر بگویم از فراق چون شرار : تا قیامت
یک بود آن از هزار : آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بود چون از تهدیدات
الهی که در باره متخلفان که نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته خوردند
که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع فرموده
بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمد و ایشان را دید و چون کیفیت صورت حال بموقف عرض رسانیدند
سید عالم صلعم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیه آمد وآخرون
و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان و معترف شدند بدان خلطوا
بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوهای که باتفاق حضرت رسالت صلعم از ایشان در وجود آمده بود
وآخر سيئا بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف عسى الله شاید خدای ان يتوب عليهم اگر توبه ایشان را
بپذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر تائب را رحيم مهربانست بتفضل برو
و در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت تجلی نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات
و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته
چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناهی را زشت نبیند بلکه بسبب حجاب
از آنکه بیند و در غرقاب خذلان ماند حکیم سنائی قدس سره فرموده بیت چون بدانی گناه را دانی :
کشتی جان پشیمانی : ور ندانی گناه را که بدست : آن شقاوت ابدست القصه بعد از نزول آیه
حضرت رسالت صلعم فرمود تا ایشان را بگشادند آزاد شدگان بشکرانه الهی اموال خود را بحضرت نبوت
پناه صلعم آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب مالها از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه
خدای تصدق کن خواجه عالم فرمود که من باخذ اموال مامور نیستم این آیه نازل شد که خذ من اموالهم
فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فريضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب

که موجب طغیان و عصیان است یا از نجاسات بخل و تزکیهم و زیاده گردانی نشو و نمای حسنات
ایشان را بها بدان صدقه و صلّ علیهم و دعا کن برایشان و آمرزش طلب اِنّ صلوتک مر ایشان که دعای
تو سکنٌ لهم آرامش بود دلهای ایشان را واللّه سمیعٌ و خدای شنواست دعای ترا علیمٌ داناست
باستحقاق ایشان مر آن را الم یعلموا آیا ندانند این تائبان یا اگر توبه نمیکنند معلوم نمیدارند انّ اللّه از آنکه خدا
هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یأخذ الصدقات و فرا میگیرد
یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وانّ اللّه و بدانند آن را نیز که خدای هو التوّاب اوست توبه پذیرنده
الرحیم مهربان بر توبه کنند و وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید
مر آن با مگویید آن گروهی که توبه نمیکنند بکنید آنچه میخواهید این تهدید است فسیری اللّه پس زود که بیند خدای عملکم
کار شما را از خیر و شر و رسوله و فرستادهٔ او والمؤمنون و گرویدگان نیز بینند و ستردّون
و زود باشد که باز گردانیده شوید بمرگ الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکار فینبّئکم او
پس بیاگاهاند شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بر آن و قبل از این مذکور شد
که متخلفان ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع
ایشان خود را نابسته بودند اما پیش حضرت رسالت صلعم آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با
ایشان مجالسه و مکالمه نکند و در شأن ایشان نازل شد وآخرون و دیگر از متخلفان مرجون تاخیر شدگانند
و باز داشتگانند لامر اللّه برای فرمان خدای در بارهٔ ایشان امّا یعذّبهم یا عذاب کند خدای ایشان را اگر
اصرار کنند بر آن گناه وامّا یتوب علیهم و یا توبه ایشان را اگر ندامت ورزند از آن تردد برای
عبادت و اگر نه عذاب الله نزدیک نیست واللّه علیمٌ حکیمٌ و خدای داناست بر حال ایشان حکم کننده
با حال ایشان آورده اند دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت
و اضراب ایشان بسخن ابوعامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابوعامر راهب از اشراف
قبیلهٔ خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفات سید عالم صلعم بر اهل مدینه
میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابوعامر رمیدند و
کس بروی او نکردند بیت با وجود لب جانبخش تو از آب حیات ۞ چشم آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن
ابوعامر را بوقت حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار
مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت فاسق لقب

نهاد

نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود برفت و میخواست که از روم لشکری
ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل مسجد قبا در محلهٔ خویش برای مسجدی بنا کنید که چون لشکر
آرم آنجا مأوا و معلوم اشتغال نمایم ایشان مسجد ساختند و حضرت رسالت صلعم چون عازم تبوک شد بانیان
مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان و وقت سرما و باران که مسجدی ساخته‌ایم و التماس میرود
که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند چنانچه مثنوی معنوی
هست نظم مسجد و اصحاب مسجد را نواز ۞ تو مهی یک شب دمی با ما بساز ۞ تا شود شب از جمالت همچو روز ۞
ای جمالت آفتاب دلفروز ۞ ای دریغا کان سخن از دل بدی ۞ تا مراد آن نفر حاصل شدی ۞ القصه حضرت رسالت صلعم
در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه‌ایم تا باز آییم و چون بوقت باز گشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است
رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل این آیه آورد که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجداً مسجدی ضراراً برای ضرر مؤمنان و ستیزهٔ ایشان وکفراً و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند
وتفریقاً و برای تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند وارصاداً و برای
انتظار لمن حارب الله مر آنکس را که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول من قبل پیش از بنای این
مسجد مراد بنو عامر راهب است که در احد و حنین حاضر شد ولیحلفنّ و هر آینه سوگند بخورند که چون کسی گوید چرا این
مسجد ساختند ان اردنا که ما نمیخواستیم از بنای این مسجد الّا الحسنی مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر
و توسعه بر ضعفا واللّه یشهد و خدای گواهی میدهد انّهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود
لا تقم فیه ابداً مایست برای نماز فیه در آن مسجد ابداً هرگز لمسجدٌ هر آینه مسجدی که اسّس بنا نهاده‌اند
علی التقوی بر پرهیزگاری من اوّل یوم از اول روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است صلعم وانظهر
مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه صلعم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد و چهار
روز آنجا اقامت نمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت صلعم
در آنجا نماز گذارده و در تسویق الامین نقل میکند که حضرت رسالت صلعم هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا
آمدی و در آنجا نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد اجر عمره است حق سبحانه و تعالی میفرماید که
آن مسجد اساس آن بر تقوی است احقّ سزاوارتر است ان تقوم فیه که قیام کنی فیه در وی از برای نماز فیه
در آن مسجد مؤسس بر تقوی رجالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی یحبّون دوست میدارند ان یتطهّروا
آنکه پاک گردند از انجاس و ارجاس یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته‌اند بر جنابت خواب نکنند منقول است

که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلعم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت
جواب دادند که آب از پی در می آریم احجار ثلاثه یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد تطهیر است از معاصی و خصال
مذمومه واللّه و خدای یحبّ المطّهّرین دوست میدارد پاکی ورزندگان را افمن اسّس
آیا هر کسی که اساس افکند بنیانه بنای دین خود را علی التقوی بر پرهیزگاری من اللّه از خدای ورضوانٍ
و طلب خشنودی خیرٌ بهتر است ام من اسّس یا آنکسی که اساس نهد بنیانه بنای امور دین خود را علی شفا جرفٍ
بر کنارهٔ رودی که زیرش بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجا ایستاده باشد هارٍ شکافته شده و نزدیک
بافتادن و انچنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر او بنا کنند فانهار به پس آن زمین سست گردد
و در افتد به با بنا یا بانی آن فی نار جهنّم در آتش دوزخ و این مثال است از برای آنها که بنای دین خود را بر
امور باطله نهند و مال و مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ واللّه و خدای لا یهدی القوم الظالمین الظالمین
راه نمی نماید گروه ستمکاران را بانچه مقصود ایشان است لا یزال همیشه هست بنیانهم بنای ایشان الّذی بنوا
آن بنای که بنیاد نهاده اند از برای اغراض فاسده ریبةً بسبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان
زاید بر شک و نفاق که داشتند و گفته اند که مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که
آنحضرت صلعم بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا تقم فیه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا آن مسجد را
بکنند و بسوختند و حکم شد که آن مسجد مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود که آن را بر کنید مطرح خاشاک
و خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطهٔ تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در
غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب الّا ان تقطّع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره شود دلهای
ایشان بحیثیتی که قابلیت در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان تقتیل وقوع یابد بمرگ یا در قبر یا در دوزخ
و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل امور واللّه علیمٌ و خدای داناست بتأسیس بنای
ایشان که بچه نیت بوده حکیمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب
قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و دو تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلعم بیعت
میکردند عبد اللّه رواحه رضی اللّه عنه گفت یا رسول اللّه شرط برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود
شرط میکنم برای خدای آنکه او را بپرستید و بدو شریک میارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسهای و مالهای
خود را نگاه دارید چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند
ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید و فروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم

نمود

نمود حق سبحانه از آن بیع و شری خبر میدهد انّ اللّه اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از
گرویدگان انفسهم نفسهای ایشان را که با خرج جهاد شوند واموالهم و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بانّ
لهم الجنّة بآنکه مر ایشان را باشد بهشت این تمثیل است برای اثابهٔ مؤمنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه
حقیقت اشتری زیرا که بیع و شری جای وقوع پذیرد که بنای املاک بود و وجود هر که هست و هر چه هست مر آن
حق است العبد و ما له لمولاه پس این تحریص است در غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و
از من عطا دادن بهشت بل زوال نفس سرمایهٔ شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب
را در راه ما فدا کن و بهشت مرغوب را بستان نظم سنگ بده و گهری بستان ۞ خاک زمین میده و زری ستان ۞
در عوض عاریتی خوار و حقیر ۞ نعمت پاکیزه باقی بگیر ۞ در کشاف و عین المعانی و بزان منقولست که اعرابی
بر در مسجد حضرت رسالت صلعم میگذشت و آنحضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر
اشراقات فیوض ملکی ساخته پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که هذا کلام اللّه سوال کرد که این بیع و شری کی بوده
جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت
واللّه بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفس معیوب و اموال فانی ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز
این بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده‌ایم ۞ اصلا در آن
حدیث اقالت نمیرود ۞ عزیزی فرموده که هرکه بنده بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه و تعالی
ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید که از فضلت مردود نگردم من
چون شد ابعیب لطف تو خریدارم ۞ و در نفحات الانس مذکورست نظم تو بعیبم ازل خریدی ۞
دیدی اگر بعیب بخریدی ۞ تو بعیبم آن من بعیب عان ۞ رد مکن آنچه خود پسندیدی ۞ و در حقیقت این بیع و شری
و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بخرا اختصاص داده و اثرا با بهود خل نکرده و گران وجمعانرا
عبارات عجیب و اشارات غریب است و بعضی از آن در جواهر التفسیر ثبت تحریر یافته بیت هر که خواهد که زین برد
بوی ۞ گو تماشای این گلستان کن ۞ و بعد از بیان اشتری بیان ثمن جلاالشی میکند و میگوید یقاتلون
کارزار میکنند آن مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل اللّه در راه خدای و طلب رضای او
فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را ویُقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعداً علیه
وعده داده است خدای ایشان را برین بیع و شری و عده دادنی حقّا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی
التوریة و الانجیل والقرآن درین کتابهاست دلیلست بر آنکه اهل توریت و انجیل مأمور بوده اند بقتال

وَمَنْ أَوْفَى وكيست وفا كننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللهِ از خداى كه كريمست وكريم خلف وعده
روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشيد بِبَيْعِكُمُ بخريد و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ آنكه بايعه
كرديد بآن وَذَلِكَ وآن بيع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستكارى بزركست در مدارك از امام جعفر الصادق
عليه السلام نقل ميكند كه اى مؤمنان قيمت نفسهاى شما نيست مكر بهشت پس مفروشيد خويش را مكر بدان نظم
خويش را نشناخت مسكين آدمى : از فزونى آمد و شد در كمى : خويشتن را آدمى ارزان فروخت : بود اطلس
خويش را بر دلق دوخت : التَّائِبُونَ اى مؤمنان باز كردندكانند از معاصى يا رجوع كنندكان ...
الْعَابِدُونَ پرستندكان حق باخلاص يا قيام بشرايط خدمت ستايندكانند حق را بانچه
رسد از سرا و ضرا يا شناسندكان نعم الهى در هر لحظه و طرفه السَّائِحُونَ روزه داران يا سير كنندكان بطلب
علم يا بيرون آيندكان از باديه نفس و روندكان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ ركوع كنندكان در نماز با خضوع آمدن
كان بدركاه بى نياز السَّاجِدُونَ سجده كنندكان در خلوات يا طالبان قرب رفيع الدرجات الْآمِرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ فرمايندكان بايمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و بازدارندكان از كفر و معصيت و ارتكاب بدعت و او نمانده است يا براى تضاد ميان امر و نهى چون ...
وا بكار يا بجهة جمع ميان امر معروف و نهى منكر كه كويا هر دو واحد اند و هر يك با ديكرى بايد كه منضم باشند
وَالْحَافِظُونَ و نكاه دارند لِحُدُودِ اللهِ مر احكام خدا را و سلمى كويد نكاه دارندكان اوامر او را بر جوارح
و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنان را كه بدين صفات موصوفند و وضع مظهر
دليل است بر آنكه ايمان داعى ايشانست بدين فضايل و حذف مبشر با بشارت بتعظيم و تكثير آن آورده اند
كه حضرت رسالت صلعم بعد از زيارت قبر مادر خود كريه كنان فرمود كه دستورى طلبيدم در زيارت وى مرا اجازت
دادند و استغفار خواستم مرا باز داشتند و اين آيه آمد كه مَا كَانَ صحيح نباشد و روا نباشد لِلنَّبِيِّ مر پيغمبر را
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه كرويده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنكه طلب آمرزش كنند لِلْمُشْرِكِينَ براى شرك
آرندكان و كفته اند كه پيغمبر صلعم با ابو طالب در مرض الموت بعد از انكار از ايمان او نوميد شد وعده فرموده بود كه
آمرزش خواهم از براى تو ما دامى كه مرا نهى كنند و بعد از وفات وى براى وى استغفار ميكرد صحابه چون دانستند كه
آنحضرت بجهة ابو طالب آمرزش ميطلبد ما هم از براى آبا و از براى خويش استغفار بكنيم و حال آنكه ابراهيم خليل
عليه السلام براى پدر خود استغفار كرده و اينك پيغمبر ما براى عم خود استغفار ميكند آيه آمد كه روايت پيغمبر و مؤمنان را
كه براى اهل شرك آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اكر چه باشند آن مشركان أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت

من بعد

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنكه روشن شد لَهُمْ مر ايشان را أَنَّهُمْ آنكه ارباب شرك أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند
وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابرهيم لِأَبِيهِ از براى پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ
مكر از براى وفا كردن وعده كه در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده كرده بود مر پدر را آنجا كه كفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ
رَبِّي و در ينابيع آورده كه وعده داده بود پدر ابرهيم مر او را كه من ايمان آرم پس استغفار ابرهيم عليه السلام
كه من طلب مغفرت كنم براى تو توفيق كه بكردى فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنكام كه روشن شد مر ابراهيم را عليه أَنَّهُ عَدُوٌّ
لِلَّهِ آنكه مر او دشمن است مر خدا را يعنى بر كفر بمرد و توفيق ايمان نيافت يا بوحى معلوم شد كه آذر ايمان نخواهد
آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بيزار كردد از و و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستى كه ابرهيم عليه السلام بسيار
آه كننده بود كنايت از رقت قلب و كثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود بحدى كه پدرش كفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او در جواب
ميداد كه سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ پس در آيه ثانيه تمهيد عذر رسول و مؤمنان ميكند كه چون از آن قبل المنع استغفار كرده بودند
مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نيست خداى كه قومى را ضايع و تباه كرداند يا ايشانرا كمراه
چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنكه راه نمود ايشان را باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتى كه روشن
كرداند بر ايشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست كه از آن پرهيز كنند اين آيه در شان جماعتى كه قبل از تحويل قبله در كذشته
باشند از تحريم خمر غزا اجل نوشيده اند ميفرمايد كه بر ايشان از آن كارها كرده اند كرفت نيست إِنَّ اللهَ بدرستى كه خداى
بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چيزها از احوال و اول و آخر ايشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللهَ بدرستى كه خداى لَهُ مراوراست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهى آسمانها و زمينها پس هر چه خواهد كند پس مالكى و شارعى يُحْيِي زنده كرداند مردكانرا
وَيُمِيتُ و بميراند زندكانرا وَمَا لَكُمْ و نيست شما را اى مؤمنان مِنْ دُونِ اللهِ بجز خداى
مِنْ وَلِيٍّ كارسازى وَلَا نَصِيرٍ و نه يارى و مدد كارى و مى شايد كه خطاب با كفار باشد يعنى
كه خدا را پرستش كنيد كه شما را بغير وى متولى نيست كه حكم عقاب از شما دفع كند و جز وى يارى نه كه عذاب از شما باز
دارد لَقَدْ تَابَ اللهُ بدرستى كه توبه پذيرفت خداى و قبول توبه بازكشت عَلَى النَّبِيِّ بر پيغمبر خود بجهة
إِذْنِ منافقان را در تخلف تا بيان تبرئه ذمه حضرت پيغمبر صلعم ميكند از تعلق بذنوب كما قال لِيَغْفِرَ لَكَ
اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ يا بعثت بر توبه يعنى هيچ كس نيست كه محتاج بتوبه و استغفار
نباشد حتى پيغمبر و اصحاب او چه هر كس را غايتيست كه ما دون آن منقصت خواهد بود پس توجه بما دون آن غايت
كه از آن توبه لازم باشد و پيش بعضى و انى لاستغفر الله كل يوم سبعين مرة اشارت بآنست و تردد
محققان اينمعنى مناسب مرتبه حضرت رسالت صلعم نيست چه توجه آنحضرت بغير حق مقصود بود و پس سلمى رحمه الله عليه

ميكويد ذكر توبه نبى براى آنست كه مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع مقدمه تصحيح يابد و بهم تصدير در
پذيرفت خداى توبه را از پيغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجر و انصار يعنى جمعى از ايشان كه كاره بودند
مر غزوه تبوك را بطبع نه بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانكه پيروى كردند مر پيغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ
در زمان عسرت و تنكى لشكر تبوك را جيش العسره ميكفتند بجهة عسرت عظيم بود هم در مركب كه هر ده تن يك
شتر داشتند و هم در توشه كه دو تن يك خرما بر مى بردند و هم در آب كه با وجود قلت مركب شتر را مى
كشتند و رطوبات اجواف و امعاء ان در دهن خويش را ترى ساختند و هو البغاية كرم ميكذشت پس حق
سبحانه صفت ميكند كه درين زمان تنكى متابعت پيغمبر صلعم ميكردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنكه نزديك بود از غايت
عسرت يَزِيغُ ميل كند و از جاى رود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهاى كروهى مِنْهُمْ از ايشان يعنى كار بدان رسيده
بود كه جمعى از جهاد باز كرديدند و متابعت رسول را صلعم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ پس خداى دركذاشت از آنكه قلوب ايشان از ثبات بر ايمان ميل كرده بود إِنَّهُ بِهِمْ بدرستى كه خدا
بر ايشان رَءُوفٌ بسيار رافتست چون توبه كردند رَحِيمٌ مهربانست بتفضيل بر ايشان وَعَلَى الَّذِينَ الثلثة
خُلِّفُوا و ديكر توبه داد و بخشيد بر آن سه تن كه باز پس شدن يعنى تخلف كرده بودند از غزو و امر ايشان موقوف
بحكم نبى بود قبل ازين سبق ذكر يافت كه هم كعب و هلال و مراره در تاخير انداد و حضرت رسالت صلعم حكم فرمود
كه كسى با ايشان مكالمه و مخالطه ننمايد و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت
وى كه مرد پير و ضعيف بود نامزد كشت بشرط مباشرت و كار بر ايشان بتنك آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتى
كه تنك شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ايشان زمين بِمَا رَحُبَتْ با وجود كشادكى و وسعت و اين كنايه از شدت
حيرت و نهايت پريشانيست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنك شد بر ايشان أَنْفُسُهُمْ دلهاى ايشان از بسيارى غم و وحشت
بحيثى كه فرح و انس را در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنكه پناهى نيست مِنَ اللهِ
از خشم خداى إِلَّا إِلَيْهِ مكر بوى و آمرزش خواستن از كرم وى ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون در ما
ندند و بيچاركى خود دانا شدند توفيق توبه داد خدا ايشان را لِيَتُوبُوا تا توبه كردند و بحق باز كشتند مثنويست
كه ما او نجو به توفيق مدد و رقم قبول نكشد توبه هيچ تايب درست نبود رباعى كر لطف تو يارى نمايد ز
نخست : هم توبه شكسته است و هم پيمانست : چون توبه بايد پذيرفتن تست : تا تو نپذيرى نشود توبه درست
القصه بعد از پنجاه روز اين آيه فرود آمد كه توبه ايشان پذيرفته كشت إِنَّ اللهَ بدرستى كه خداى هُوَ التَّوَّابُ
اوست قبول كننده توبه از تائبان الرَّحِيمُ مهربان برايشان : حتى فصلت رحمت برايشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ

اى

اى كروه مؤمنان بترسيد از خداى و مثل اين فعل كه مخالفت امر باشد معاودت مكنيد وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
و باشيد با راست كويان در اقوال خود چون كعب بن مالك و آن دو تن ديكر كه راست كفتند و عذر باطل ننهادند
و بسبب راستى كه من صدق نجات يافتند نظم از كجى افتى بكم و كاستى : از همه غم رستى اكر راستى :
راستى خويش نهان كس نكرد : بر سخن راست زيان كس نكرد : و كفته اند اين خطاب با اهل كتابست يعنى كرويدكان
بموسى و عيسى عليهما السلام بترسيد از مخالفت محمد صلى الله عليه و آله و سلم و باشيد با صادقان كه اصحاب و احباء اويند
بزرگوار اويند مَا كَانَ نشايد و روا نيست لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدينه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانكه كرد اكرد ايشانند
مِنَ الْأَعْرَابِ از باديه نشينان أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنكه تخلف كنند و باز پس داد اند عَنْ رَسُولِ اللهِ از حكم رسول خداى
نهى است در صيغه نفى و تخصيص اهالى مدينه و حوالى آن بجهة قرب بوده و معرفت ايشان بخروج آنحضرت بطرف تبوك
وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد ايشانرا كه رغبت كنند بنفسهاى خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وى يعنى خويشتن دارى كنند و
خود را بر طرف دارند از كشيدن آن رنجها كه او ميكشيد مرويست كه ابو خيثمه انصارى رضى الله عنه در مدينه بود و مانده
بعد از چند روز كه از عزيمت كه حضرت رسالت صلعم بكذشت روزى بخانه خود در آمد و آن روز بغايت كرم بود و او دو زن
داشت زنان وى هر يكى در عريشى نشسته بودند و از آن رفته و آب زده و كوزهاى آب سرد مهيا ساخته و طعامى نيكو
ترتيب نموده ابو خيثمه بر در عريش بايستاد و در زنان نكريسته آن ترتيب ملاحظه نموده كفت روا باشد
كه رسول خداى صلعم در بيابان بشدت و حرارت و باد كرم درمانده بود و ابو خيثمه در سايه خنك آب سرد و طعام لذيذ
خورد و با زنان خوبروى خوشبوى معاشرت كند بخداى سوكند كه در هيچ عريش در نيايم و ازين آب و طعام نخورم تا
زمانى كه بدان حضرت ملحق شوم پس اندكى زاد ده برداشت و روى براه آورد در منزل تبوك بمعسكر همايون ملحق
شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت و ترك تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان چون با رسول باشند لَا
يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ايشانرا تشنكى وَلَا نَصَبٌ و نه رنجى وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه كرسنكى فِي سَبِيلِ اللهِ
در راه خداى وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مكانى از آنكه كفار را رسم است يا كف شتر با پاهاى
خود بسپردن كه آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد كافرانرا وَلَا يَنَالُونَ و نيابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هيچ يافتنى از قتل و اسر
و نهب و كسر و هزيمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مكر نوشته شود در ايشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ عملى كردار
شايسته يعنى بهر يك از اينها كه بديشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضى الله عنهما فرموده كه بهر رنجى كه از دشمن
بديشان رسد و در آيد هفتاد حسنه در ديوان ايشان بنويسند إِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ بدرستى كه خداى ضايع نميكرداند
و تباه نميكند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نيكوكاران يعنى مجاهدان را وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نكنند نَفَقَةً صَغِيرَةً

نشود اگر چه خورد چون ابو عقیل علاوه نان جو با اسپی با صاع خرما که به ... چون ابو عقیل و لا کبیرة و نه بزرگ
چون مبارک خانه ... وکسی از صحابه ولا یقطعون و قطع نکنند در مسیر خود وادیا هیچ مرابی و سیلی را از وادی
یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن لیجزیهم الله تا جزا دهد
خدای ایشان احسن ما کانوا نیکوترین آنچه در راه حق بکنون یعملون عمل میکردند و چون احسن را
جزا دهد جزاء حسن نیز ایشان اطلاق کنند که تو را چه بود بگیرد آن در نسائی آورده که اگر مثلاً غازی
هر ارطاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه او را ثواب عظیم دهد و ... دیگر را الطفیل
آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد و تا کرم او بنسبت بجا چون آن رسم کس ظاهر کرد و بسبب
شرف اسحنی ایشان داده که در غزا اگر جهد برسان دارند آورده اند که چون انواع تهدید است در باب
متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد در آید تمام عازم حرب شوند آمده که و ما کان
المؤمنون و روا نیست و نشاید مومنان را لینفروا آنکه بیرون روند نیز کافة همه ایشان جهاد و حیثیت
محل حی باشند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم ایشان مراد قبیلها و اهل بلاد طائفة
گروهی اند که جهاد باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام
مرویست که مراد اصحاب حدیثند ولینذروا و تا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز
گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون باشند که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده شوند از آن یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از کافران که ...
مثل یهود که در حوالی مدینه باشند و کفار اهل روم مراد است که در ولایت شام بوده و شام قریب
و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک و لیجدوا و باید که یابند کافران و قتیکه بکنید فیکم غلظة در شما درشتی
بنسبت خود یعنی عنف در قتال مثل از وی مال باشد که نصرت برخاسته با سخاوتی در بین جنگ کار به
واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین یار پرهیزکاران است بحفظ و اعانه و نصرت در فتوحات و برکت
که حق سبحانه تعالی کفار را قرب شود به و هیچ دشمن از نفس اماره کافرنمتر نیست و برد کرین دشمنان او
که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتعال اول اوانب
من تاب والیه الاشارة فی المثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند از و خصمی بتر در اندرون قد رجعنا
جهاد الاصغر الی زمان اینزمان الی جهاد الاکبر سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن دان که خود را بشکند
واذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید

با منافق دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفاء مومنان گویند ایکم زاده بیفزود از شما هذه ایمانا که ...
سوره ایمانا کرو بعد یعنی آنکس کدامست که این سوره ایمان او زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه گرویده اند
پس زادتهم ایمانا پس زیاده کرد این سوره ایمان ایشانرا یعنی وثابت در دین یا چون زیاده شد علم ایشان
بنزول در این سوره ایمان ایشان سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادی میکنند
آن که سبب زیادت کمال و وسائط ارتفاع حال ایشان باشد و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان
بیماریست شک و نفاق و حسد و بغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجسا الی رجسهم
شکی مضموم بشکی آن یعنی در سورها دیگر شک داشتند پس شک آن در سوره ... ایشان را ... شک با شود
کفرا ان کفر و ماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند و هم کافرون و ایشان کافران
بودند او لا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون ... مبتلا میشوند با صناف بلیات از مرض و قحط
و غیر آن یا بنفاق و کذب ... فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دوبار ثم لا یتوبون پس
نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون و نه پند میگیرند و اذا ما انزلت و چون فرستاده شود سوره ... وان کریه ...
آنان ... نظر بعضهم الی بعض نظر کنند برخی از ایشان بسوی برخی دیگر یعنی بچشم ... اشارت کنند
از روی انکار و سخریه که ... سوره ... از راه خشم و سخط با سماع عیوب خود یا ... عیوب ...
بنزار مجلس کنند و با هم گویند هل یریکم من احد آیا می بیند ... از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید ...
چنید اقامت کنند و اگر نه برخیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس ... صرف الله قلوبهم بگردانید خدای ...
قلوبهم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان و احوال کرازمه سکوبهای این کلام خبر است ...
یعنی بگرداند خدا دلهای ایشان از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند
لقد جاءکم هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده که از من انفسکم از
یعنی از جنس شما در بشریت تا واسطه جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای عرب
رسولی از شما شکل بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ قبیله نبوده در عرب
الا که حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قراءة شاذه من انفسکم
خوانده اند یعنی از فاضلترین شما تمام در نسب و هم در حسب عزیز علیه دشوار بود ما عنتم ای رنج
افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول داشته و حمل علیه ما عنتم بدین فرود ...
که بر وی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروایت روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و در یغی

گفته اند نظم نماند بعصیان کسی در گرو ∴ که دارد چنین سیدی پیشرو ∴ اگر ذرات از گنه پاک
نیست ∴ چو او عذر خواهد بود باک نیست حریص علیکم ای صفت دیگر یعنی ... بر اسلام شما
بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو
اسم از اسمای خود اختصاص نداده مگر پیغمبر ما را خود در نام خود که ان الله بالناس لرؤف رحیم
و درباره وی گفت و بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت را بر انبیاء دیگر علیهم
و علیهم الصلوة والسلام اینست فان تولوا پس اگر بر گردند منافقان از یاری و هوا داری و تخلف
نمایند از فرمان برداری فقل حسبی الله بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایه کند و در اشغال سازد
لا اله الا هو هیچ معبودی بحق نیست مگر او علیه توکلت بر او توکل کردم و کار خود بوی گذاشتم و هو
و اوست رب العرش العظیم خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا
و مطاف ملایکه است اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آنخدای که عرش را بدان عظمت
که هشت هزار رکن دارد و بر دایی سیصد هزار قاعده از هر قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه
هر آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد قادرست که مرا از شر منافقان در پناه
ارد که حافظ و ناصر افکندگان اوست نظم از وخواه یاری که یاری ده اوست ∴ بدو التجا کن
گزینان بر اوست ∴ کسی را که او آورد در پناه ∴ چه غم دارد از فتنه کینه خواه ∴ مطالع لطایف و انارات
این دو آیت حوالات ما بوراق جواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر سورة یونس علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الر حروف مقطعه را این زبدگن
اسامی سورها و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند فرموده
الر انا الله الرحمن و در بحر آورده که هر حرفی اشارتست از حق بحبیب وی صلوات الله علیه و علیهم
میگوید سوگند میخورم بالاء من بر تو در ازل و بلطف بر تو در وجود و برافت من ترا در ابد جواب قسم
چیست تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم ایتهای قرآن مشتملات بر حکمت یا محکم که در وی
تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس فرموده
که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تاکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت
اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالیمان از آدمیان رسول فرستاد
و از جمله یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود که اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا

شگفتی اوحینا آنکه وحی کردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیل ایشان و
مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردمان از عقوبات الهی معجم گرداندراز آنچه کس خالی
از صفتی نباشد که او را از آن تا بدرسید الا ما شاء الله و تخصیص کردن بشارت را با اهل ایمان چه کفار را حسنی که سبب
بشارت باشد نیست پس فرمود و بشر الذین آمنوا و مژده اهل ایمان را که گرویده اند ان لهم آنکه مر ایشان راست
قدم صدق پیش روی نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و مآلی که ...
که مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه درباره ایشان
یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته
یا تقدیم حق سبحانه ایشان را چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که از قدم صدق فرمود هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقرر است که گناه کاران تباه روزگار را هیچ
وسیلی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست صلوات الله علیه و سلامه ... شفاعت عاصی عذر خواه
دل را امید آن کرم افتاد در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بیان و نمودن خوارق
عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادویست آشکارا ان ربکم الله
بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آنخداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام این عالمند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم
استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر حکم میسازد امر کاینات
را بر مقتضای حکمت ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت
من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر وی را در شفاعت ما دون ذلکم الله آنخداوند موصوف
بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او فاعبدوه
پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تدبر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان
شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بعد از موت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او را
وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدء الخلق بدرستی که او
در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند و مراد و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و
عقاب است چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات عملهای
پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشان از عدول ایشان یا بایمانی ایشان چه ایمان عدل قویم است

ودر برابر آن شرک ظلم عظیم این وجه برای مقابلهٔ وجه است چه اراده میکند این کلام را بقوله والذین
کفروا وآنانکه کافر شدند لهم مر ایشان راست شراب من حمیم آشامیدنی از
آب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء وامعاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم ودیگر ایشانرا بود عذاب درد
ناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بود بخدا ورسول یکفرون کافر می شدند هو الذی
آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا
وماه را خداوند نور علما برانند که روشنی بالذات باشد ضیاست واگر بالعوض باشد نور است ودر انوار
آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بانکه آفتاب بذات خود نیّر است وقمر بعوض نیر میشود وآن
بمقدار محاذات اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبیّن شده وقدّره وتقدیر کرد هر یک از شمس وقمر منازل
منزلهای بر فلک بقدر سیر ایشان وازان آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست وهشتگانه که معاین ومشهود
ست وقمر بترتیب شبانروزی قطع منزلی میکند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها را
وچون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد والحساب وتا بدانید شما را اوقات از ماهها وروزها در معاملات
ومهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه ببازی وگویند
با بمعنی لامست یعنی مگر برای بیان نفصل الآیات روشن میکنیم وحفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند
دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند وازان نفع میگیرند ان فی اختلاف
اللیل والنهار بدرستی که در آمد شدن شب وروز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور وظلمت وما
خلق الله ودر آنچه آفرید خدای فی السموات والارض در آسمانها وزمینها از انواع بودنیها
لایات هر اینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم ونفاذ قدرت او لقوم یتقون
مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال وخواتیم امور یعنی از حال مآل ومعاد بر اندیشند واز رسوای حشر
ترسان گردند چه آن اندیشه وخوف باعث بود مر ایشانرا بر تفکر وتدبر ان الذین بدرستی که آنانکه
لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست ورضوا
وخشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیی وپسندیدند آنرا واطمأنوا بها وآرام گرفتند بدان
یعنی همت خود را بلذات محسوسه ونعمای فانیه مقصور گردانیدند واز نعیم جاودانی ولذتهای
جاویدانی غافل شدند با آنکه در دنیی ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ازین سرا رحلت نخواهند
ونه دانستند که لحظة فلحظة دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت ناگاه عـ

ذکر

ان کیست که دل نهاد فارغ بنشست پنداشت که مهلتی وتأخیری هست گو خیمه مزن که بنمی باید کند گو
رخت منه که بارمی باید بست والذین هم وآنانکه ایشان عن آیاتنا از کتاب ما یا از دلایل صنع ما
غافلون ناآگاهانند وبیخبرانند اولئک آن گروه که یاد کرده شد مأویهم النار جای بودن
ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر وشرک ونفاق
ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات وبکردند کارهای شایسته
یهدیهم ربهم راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه
بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه بسلوک سبیلی که مودی باشد بادراک حقایق باشد تجری میرود من
تحتهم الانهار از زیر مساکن جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای با نعمت دعویهم
خواندن بهشتیان مر خدا را فیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند سبحانک
اللهم پاکی یاد میکنم ترا بار خدایا واین ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت وچون این کلمه گویند آنچه خواستها
ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وتحیتهم ودرود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت
ملایکه بر ایشان سلام سلام بود وآخر دعویهم وآخر دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند
حمد مر خدا را رب العالمین که پرورنده عالمیانست وگفته اند چون مؤمنان به بهشت درآیند انوار
عظمت وکبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال وتسبیح ملک متعال بگشایند وملایکه از حق
سبحانه وتعالی بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات وعلو مقامات مبشّر گردند ووظایف حمد وثنای الهی بجای آورده
ختم کلام بصفات اکرام فرمایند وهرآینه لذت تسبیح وتحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید
نظم ذوق نامش عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است ۞ گرچه در فردوس نعمتهاست لیک آن
وصل او از هر چه دانی خوشتر است ۞ در عین المعانی آورده که یکی از پرکیان حرم محترم سید عالم صلعم ندانسته
سنگ گردانید وآن اسیر بگریخت حضرت رسالت صلعم جز آنچه بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد
که ولو یعجل الله واگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان بدعای بد استعجالهم بالخیر
شتافتن ایشانست برغبت اجابه دعای خیر لقضی الیهم هرآینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم
اجل ایشان وهلاک شوند یعنی ما اگر دعاهای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب میکنیم
ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی
که مرا دران خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که اورا برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت

کنم یا بزنم آنرا در بارهٔ او دعای خیر گردان وسبب وپاکی او ساز از گناهان ووسیلهٔ قربی که نزدیک گردد بحضرت تو بعضی مفسران برآنند
که کفار بر نزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا که
لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر منکرند یا نمی ترسند از ما در روز بعث ونشور فی طغیانهم در
برابر ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند واذا مس الانسان الضر
وچون برسد بآدمی سختی ورنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه وبرهم تقدیر چون ضرر بوی رسد دعانا
بخواند ما را باخلاص لجنبه در وقتی که تکیه زده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج او قاعدا یا نشسته
او قائما یا ایستاده وفایده تردید تعمیم تا باشد در جمیع احوال یا برای اصناف آلام ومضار فلما کشفنا پس چون برداریم
ونبریم عنه ازو ضره رنج ومضرت او آنچه اخلاص او در دعا مر برود بکار زاری که بوده از کفر یا کبر از موقوف دعا و
دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود
کذلک همچنین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند
استغراق در ملاهی واعراض از قبول اوامر ونواهی یعملون میکنند ولقد اهلکنا القرون وبدرستی که ما هلاک کردیم
اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم وحال آنکه آمده
بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای روشن وما کانوا لیؤمنوا ونبودند که
ایمان آرند اگر هلاک نشدندی وزنده ماندندی بجهت فساد واستعداد ودر یافتن خذلان الهی مر ایشانرا کذلک
همچنین که ایشانرا جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که
تکذیب پیغمبر ما کنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفهای
گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد
از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر وشر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم
ان خیرا فخیر وان شرا فشر نظم جز آینه فعل است کون ۞ که در روی هر چه کردی مینماید ۞ اگر کردی نکوی نیکی
بینی ۞ وگر بد کرده بد پیشت آید ۞ در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه وآله وسلم گفتند
آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات وعزی باز ندارد ودم بتان در آن نبود سبحانه وتعالی فرمود که واذا تتلی و
چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضحات قال الذین گویند
آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند پیغمبر را
صلعم ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در او بعث وحشر وثواب وعقاب نیست

الهه

آلهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای آیتی عذاب آیت رحمت ونسخ کن وغرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت
هواهای ایشان کند وایشان اورا الزام کنند حق سبحانه وتعالی فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد وروا نیست مرا
ان ابدله اگر تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نتوانم که قرآنرا تغییر کنم ودر آن بزیاده وکم
تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم واز پی نمیروم الا ما یوحی مگر آنچه را که وحی کرده شود الی بسوی من از حق
تعالی بی زیاده ونقصان انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل
قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی
بر شما ولا ادریکم ونه خبر دار کردی شما را دانا گردانیدی خدای بسبب من یعنی بس از فضل ورحمت او
که مرا امر کرد بخواندن شما را دانا ساخت بدان فقد لبثت وبدرستی که من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که
مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن بخواندم ونه شما بدان دانا بودید
افلا تعقلون آیا چرا ادراک نمی یابید وتعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده وممارست علمی ننموده وبا اهالی مصاحبت
ننموده کلامی برشما خواند که فصحای عرب از کمال بلاغت آن حیرانند وبلغای دیوان الادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیّر در دندان
وهرآینه بتامّل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه القای کلامی چنین از مردی چنانکه خارق عادت پس قرآن معجزهٔ رسالت
ووسیلهٔ سعادت است نظم ای دانا که بعلم فرون راند رقم بر ورق کاف ونون بی قلم وکاغذ واسباب معجزه آورد زوحی اله
بی خط وقرطاس زعلم ازل ۞ مشکل لوح وقلم کشف حل ۞ مضمون آیت سابق آنست که من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر وتبدیل قرآن
وشما افترا میکنید که قرآنرا املاء من میدانند فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند وبر بندد علی الله کذبا
بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای اورا وبدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی که
نجات جرم کاران یعنی کافران ویعبدون ومی پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزیرا که ضرر رساند
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم وسود نرساند بدیشان اگر مراد وقات پرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد
ست وجماد را ایصال نفع وضرر قادر نیست ونباشد وحال آنکه معبود باید که قدرت او با نفع وثواب وعقاب متعلق بود
تا بندگان امید جذب نفع ودفع ضرر از او پرستند ویقولون ومیگویند عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان
ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیی ما را شفاعت میکنند واز خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کند یا اگر فرضا
بعث وحشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند وبرهانند قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنید
خدای را بما لا یعلم بآنچه که نمیداند فی السموات در آسمانها ولا فی الارض ونه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است
یعنی شما میگوئید که خدایرا شریکیست واثبات شفاعت میکنند وخداوند که عالمست بجمیع معلومات این را نداند پس معلوم شد

شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گفته‌اند کلمهٔ لیعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست
یعنی شریک یاری سبحانه پاک است خدا و تعالی و برترست عما یشرکون از آنچه ایشان شریک او میدانند وما کان
الناس و نبودند مردمان الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام
یا بعد از واقعهٔ طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند در کفر در زمان بعثت ابرهیم خلیل علیه السلام
فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام
متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیه اختراع کرد ولولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت که
پیشی گرفته من ربک از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر که فاصل باشد میان مختلفان و اگر نه لقضی بینهم
حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچه که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی
و محق نجات یافتی ویقولون و میگویند مقترحات آیات یعنی منکران لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد
آیة معجزه من ربه از رب او که از معجزاتی که ما طلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات در سورهٔ
بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیبست و پنهان انما الغیب
جز این نیست که علم غیب لله مر خدایراست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که بازدارد آیاتها را از نزول
فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا ببینم که
کرا عذاب شما می آید یا آیتهای که مطلوب شماست واقع میشود واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را
رحمة نعمتی من بعد ضراء از پس بیماری که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم
چون در نگری مر ایشانراست مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در بارهٔ معجز کید نمایند آورده‌اند
که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از ایشان بلیه بزدوده بقدح کلام الهی جل و علا و بعد
حضرت رسالت پناه صلعم مشغول شده بکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا
زودتراست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما اعلام خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان
ما یعنی ملائکهٔ حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه بر همه مکر شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست
بر ما که پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکس که یسیرکم میراند و قدرت میدهد در قطع
مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب چون چهارپایان والبحر و در دریا بمرکب چوب چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم
تا چون باشید فی الفلک در کشتی و جرین بهم و کشتیها می روند با آنانکه در وی‌اند بریح طیبة بباد خوش که نرم بود
فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکرهٔ ایشان است مر غیر خاطبان را تا متعجب شوند از احوال ایشان

که در کشتی نشسته‌اند کشتی ایشان ببادی که باندازهٔ صلاح کشتی میوزد و میرود وفرحوا بها و شاد گشته‌اند
ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف بادی سخت که دریا را در شور آرد وجاءهم الموج و بیاید
بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی در آید وظنوا و یقین کنند انهم
احیط بهم که فرو گرفته است بلا مر ایشانرا از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و
فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه ازین
اهوال و بلایا لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجیهم پس چون
باز رهانید ایشانرا از آنچه میترسند اذا هم چون مر ایشانرا یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و می‌شتابند بکارهای
که بران بودند از شرک و فساد بغیر الحق ناکردنی یعنی فساد ایشان بغیر حقست یا باعتقاد ایشان چیزی که آن
عمل میکنند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال
راجعست بشما ع هر که او ستم میکند بالشبهه با خود میکند و گفته‌اند بغیکم علی انفسکم مبتداست خبر او متاع الحیوة
الدنیا معنی آنکه ستم و بیداد شما بر خود از زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت نا پایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت
آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعلی محذوف دانسته یعنی روزی چند بر میخورند برخوردنی از زندگانی دنیا
ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شما روز قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون
بآنچه هستید که عمل میکنید و عقاب آن باز دانیم انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت
انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستیم آنرا من السماء از آسمان یا ابر
فاختلط به پس بیامیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون
حبوب غذائیه و ثمار و بقول والانعام و از آنچه میخورند چهارپایان گیاهای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتیکه
فرا گرفت زمین زخرفها پیرایهٔ خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وظن اهلها
وگمان بردند اهل زمین انهم قادرون که ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن اتیها
ناگاه آمد بدان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لیلا در شب او نهارا یا بروز فجعلناها
پس کردیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآن درو ده شده باشند یا از اصل بر کنده کان لم تغن گویا که هیچ بالا مس
دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الایات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را
لقوم یتفکرون برای قومی که فکر کنند در ضرب المثل و وجه تشبیه مرکبست حال دنیا را در انواع نعیم

و زوال ظهور ادبار بعد از وفور اقبال چنانچه اول گیاه را صفت صفوت و آخر صفت کدورت حاصل دنیا نیز نوازش دولت
و منتهای آن گدازش و نکبت قطعه نگر آنکه روی زمین فصل نوبهار مانند خانهٔ نقش مانی مزین است وقت خزان
ببرگ ریاحین چو بنگری منصف شوی که لایق بر باد دادن است و گفته‌اند مثل بر آب بارانست و مثل مال جهان در دو چیز مال
دنیا بآب باران سخن گفته‌اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر از آسمان
از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بحیله و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی
بدست قطعه رزق مقسوم و زوال مقدر کرد ما نه * هیچکس را پیش از آن حاصل نمیگردد بجهد * هر چه آید ز پیش و کم آن
خورسند باش * آنچه خدای ز آسمان نازل میکرد بجهد * دیگر اگر آب باران مادامی که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما
چون در موضعی مکث نماید و مدتی بیکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از آن انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر
بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند مکروه
و مذموم بود و در مثنوی فرموده نظم مال چون آبست و تا باشد روان * فیضها یابند ازو اهل جهان * چند او زو چون کند یکجا
درنگ * گنده و بجا ماند و تیره رنگ * و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازهٔ آید بقدر
حاجت نازل شود آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی
عالم و گردانیدن آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون و فواید آن بدور و نزدیک برسد
اما چون روی بازدیاد نهند و خزاین و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر بر اکفا و اقران شود کلا ان الانسان
لیطغی بیت توانگری کثرت سوی عجب و نخوت و ناز * خوشست فقر که دارد نیاز و سوز و گداز و دیگران باران چون بنهال گل رسد
لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال
الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او روی بازدیاد نهد نظم از ممکن زانی تا گران
نقد حالی گردد عیان * چون کریمی بدست افتد زری * از زرش آسوده گردد کشوری * عام ابنهٔ کارسازیهای او * روح
بخشد دلنوازیهای او * سفله گر راه یابد سوی گنج * خلق را ازوی نه باشد غیر رنج * و گفته‌اند که چون آب باران بر یک زمین
قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال نیز بیکجا قرار ندارد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عهد دولت
نبندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی نظم گنج امان نیست درین خاکدان * مغز وفا نیست درین استخوان *
کهنه سرایست بصد جا گرو * اندر گرو نو بنو * در تیسیر آورده که حق تعالی بندگان خود را میخواند که حمل آفات بلکه پرهیز
میکند که منزل سلامتی از همه آفات چنانچه فرمود والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام
بسوی سرای سلامت که آن بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن

گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان با یکدیگر سلامت یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه
بهشت بدان بجهت تعظیم چنان چون اضافهٔ بیت برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه و تعالی بنده را بخوانده
از سرای که اولش بکا و اوسطش عنا و آخرش فنا است بسرای که مبدأش عطا و میانه‌اش
رضا و منتهایش لقا است قطعه والله یدعوا آمده از ادی زندانیان زندانی غمگین شده گوی زندان
میکشی شاهان سفیهان همه در بند و زندان میکشند تو از چه و زندانشان سوی گلستان بر اهبت میخواند
ویهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار
السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت یا عزیز دعوت عامست و بدلالات حضرت رسالت پناهی
و هدایت خاصست و بسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که بر را میخواند اما کارا بر آن
قبول نشانند ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسان را که نیکوئی کردند یعنی
آوردند الحسنی مثوبهٔ حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداش
که بطریق تفضیل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنات یکی یکی و زیاده یکی را ده یا بیشتر یا حسنی
مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت در مدارک آورده که زیاده محبت در قلوب عباد یا آنچه در دنیا
عطا کند و در آخرت حساب ننماید سحابه است که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان بارد و جمهور
محققان بر آنند که زیاده لقای حضرت حق تعالی است که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد ولا یرهق
و پوشیده نگرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی و غباری ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر
مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فیها
ایشان در بهشت خالدون جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت انتقال پذیرد
بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوالست والذین و آنانکه کسبوا
السیئات کسب کردند بدیها را چون شرک و نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها مانند
سیئه که کرده‌اند نه زیاده بر آن وترهقهم و بپوشد ایشانرا ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار ذلت
بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من عاصم
هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گویا پوشیده شد
وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پاره‌های از شب مظلما در حالتی که تاریک بود
یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیئاتند

یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم ایشان فیها در آن آتش خالدون
جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم و برسید از آن روزی
که حشر کنیم نیکان و بدان را جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا مر آنها که
شرک آوردند مکانکم بایستید در جایهای خود انتم شما و شرکاؤکم و شریکان شما که بدون من
پرستیده اید یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان
ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه
بتان را سخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما ایانا تعبدون
که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هواه در نبا آورده
که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را به پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا
پس بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از
پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که نه دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام
تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال
یعنی نفع و ضر از اعمال معاینه بیند و ردوا و باز گردانیده شوند به نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای
مولیهم الحق خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان براستی و ضل عنهم و گم گردد از کافران
ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند
قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می باراند و الارض
و از زمین گیاه می رویاند امن یملک السمع آیا کیست که خداوندی کند گوش را و الابصار و دیدها را
یعنی که تواند سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را
که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد
مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر و کیست
که تدبیر کند کارهای عالمیان را النعمت بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح
و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون پس گویند در جواب که این همه کار رسیدی الله است
و چون این اقرار بزرگترین حجت است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگو ای محمد
افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فذلکم الله پس او

او را این صفتها باشد الله ذات ربکم الحق پروردگار شما که ثابت ربوبیت او نباتی را که شک را در او
مدخل نبود فماذا پس چه چیزست بعد الحق بعد از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون
پس از کجا گردانیده می شوید کذلک حقت کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا
بر آنانکه بیرون رفتند از دایره صلاح و تمرد ورزیدند در کفر انهم لا یؤمنون برای آنکه ایشان ایمان نمی
آرند قل بگو ای محمد هل من شرکائکم آیا هست از این شریکان شما یعنی بتان که از ترکت خدای پرستید
من یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از
موت و چون کفار را اقرار باعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه و تعالی
فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای یبدؤ الخلق باغاز بیافریند خلق را ثم یعیده پس زنده
سازدش بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم
آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق
نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام است
قل الله بگو خدای یهدی للحق راه نماید خلق را به بیان حق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق
بسوی حق احق ان یتبع سزاوارترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخود
الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را و در تفسیر زاهدی آورده که پرستش بتان را رجحان بایان می دانستند و از جای
بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که برابر آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی فما لکم پس چیست و چه
بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بروی محتاجید با کسی که بشما
محتاجست نظم عجز و قدرت که هر دو ضد افتند عقل کی گوید که یکیاند عجز بر خلق ... ند
پرست قادر بر کمال حضرت اوست و ما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی
روساء ایشان در معتقدات خود الا الظن مگر گمان که مستندات بخیالات واهیه و قیاسات
فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند
کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند
ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد
از عذاب حق شیئا چیزی را ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون القرآن
بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و ما کان و نیست و نشاید هذا

این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری که بافته شود و کی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی
نزاینست که این سخن مفترای بشر بود و لکن و لیکن خدای فرستاد او را تصدیق الذی برای تصدیق
آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز کتب منزله است و تفصیل الکتاب
و برای بیان آنچه بر شما نوشته از اوامر و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی و نشاید که باشد چه منزلست
من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمی گروند ام یقولون بلکه میگویند افتریه
بافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را میتوان بافت فاتوا پس بیارید شما بافته
بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح و مشهور زمان و سرآمده
دورانید و اگر بخود معارضه نمی توانید استعانت نمایید وادعوا و بخوانید برای معاونت نمایید خود در
آوردن سوره مثل قرآن من استطعتم هر که توانید که از او یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را
مددکاری کند و سوره مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از خود می سازد بل کذبوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و منکر شدند بما لم یحیطوا آنچه که
فرا نرسیدند بعلمه بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن را مراد آنست که بعد از سماع قرآن
و قبل تدبر آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و لما یاتهم و نیامده بایشان یعنی منکشف نگشته بر ایشان
تاویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید با تکذیب کردند آنچه نداشتند در قرآن
از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از
وقوع جز ندامت حاصلی نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد داشت بیت پس از دیدن ندامت دارد اما
پشیمانی ترا سودی ندارد کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای
خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة
الظالمین آنهایی که بودند ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد در این سلسله
حضرت رسالت صلعم داشته اهل کفر و ضلالت مندرجات و منهم و از ایشان که تکذیب میکنند من
یؤمن به کسی باشند که بگروند بقرآن و تصدیق میکنند در نفس و میدانند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکنند
و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی و ربک اعلم و پروردگار
تو داناترست بالمفسدین بتباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از
قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آنکه این محروم مانند بر شقاوت کفر بمیرند و ان کذبوک

و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و از اجابت ایشان ناامید شوی فقل پس بگو لی عملی مراست
جزای کردار من و لکم عملکم و مر شما راست پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه
شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من اخذه نخواهند کرد و انا بری و من بیزارم مما
تعملون از آنچه شما میکنید یعنی ما خود بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی از علما این آیه بآیه السیف
منسوخ است و منهم و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون کسانی
هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع می آموزانی
تا استهزا کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع
ایشان قادر نیستی و لو کانوا و اگر چه هستند با وجود کری لا یعقلون در نیابند یعنی با صمم ایشان عدم
تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر
چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند مصراع پنداشت که حال بر چه منوال بود و منهم من ینظر
و از ایشان کسی باشند که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از
غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه نمایی
کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان و لو کانوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند
بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم در مشاهده دلایل اعتبارست بچشم و ایشان از آن محرومند
ملخص سخن آنست که می بینند چه عمی و حجابات در آن جمع شده و ممکنست که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را
که اعمی را حق از ادراک آن محروم ماند ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر
مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را و لکن الناس و لیکن مردمان انفسهم یظلمون
ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آله ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال کنند و منافع و فواید
آن مدرکات از ایشان فایت گردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از برای شنیدن
اخبار حکمت است هر که حق نه بیند و حق نشنود کی کور و کرست بلکه از آن هم بترست بسی و یوم یحشرهم
و یاد کن روزی که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع میکند و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و
در قبر ایشان را کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک
من النهار از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بآنکه بدین استدلال نموده
گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودندی و جواب میگویند که این صورت

بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون
از قبر برانگیخته شوند متعارفون بینهم آشنای دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گویا که زمان
مفارقت اندک بوده ولی در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنای و
تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند در خطوط حرمان
آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را انکار شدند و ما کانوا
مهتدین و نبودند راه یافتگان بایمان و اما نرینک و اگر بنمایم ترا بعض الذی یعنی از جمله
نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکی جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک
یا متوفی سازیم ترا قبل از اراده ان بدان که آن حق و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان
در دنیا و تو ببینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت تمام عذاب ایشان
ثم الله شهید پس خدای بعد از اراده آن یا پس از توفی تو گواهست علی ما یفعلون بر جمیع
آنچه میکنند و فراخور عمل جزا خواهند یافت و لکل امة و مر گروهی را از امم ماضیه رسول
فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسول که بسوی
ایشان فرستاده بود و تبلیغ کرد و ایشان تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان بالقسط راستی یعنی
رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و هم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده
نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و از عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که
بعد از نزول آیه و اما نرینک مشرکان بر سبیل استعجال عذاب موعود تمود ندان آیه نازل شد که
و یقولون و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به وجه
بما فرو می آید ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست
صلعم و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املک نمی توانم لنفسی برای نفس خود
ضرا زیانی و لا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله
مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جنب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل
امة مر هر گروهی را اجل وقتی است برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب
ایشان فلا یستاخرون واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی و لا یستقدمون
و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکان است بانکه ساعت عذاب اللهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار

بشما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که
فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید و دانستید ان اتیکم
اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که نزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب
او نهارا یا روز که زمان اشتغال بطلب معیشت است نه بر آسیمه نشایان شوید از استعجال پس چون
حال برین منوال است ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از
عذاب می طلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب نا ملایمت و در تبیان
آورده که چون این آیه نازل شد گفتند ما و رسیده ایم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید با آن آریم
ایه آمد که اثم آیا بعد از تعجیل اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه بیند آمنتم به
ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان الآن اکنون ایمان آورید و قد کنتم و بدرستی که بودید شما که تعجیل
میکردید از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آیه آن تستعجلون شتاب مینمودید ثم قیل
پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان
یاس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی را که الم آن بر دوام بود هل تجزون
آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم مگر بانچه بودید که بر عمر تکسبون کسب میکردید از
کفر و عصیان آورده اند که حیی ابن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت انحضرت صلعم بمکه رفته بود چون بحرم
رسید و طنطنه دعوت حضرت رسالت صلعم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای
محمد اجاد امرانت نازل این دعوی که میکنی بجدست یا بهزل و آن کلام که میخوانی براستی است یا بازی حق تعالی
آیه فرستاد که و یستنبؤنک و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت احق هو آیا حق است و راست
این و گفته اند مستهزیان از وعید و یا بعث یا قرآن می پرسند که حقست یا نه جواب آمد که قل بگو ای محمد
ای و ربی آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود
حق است و درست و راست و ما انتم و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان مرخدای را از عذاب
کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت و لو ان و اگر باشد
لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود یعنی اگر کافری را باشد ما فی الارض آنچه در
زمین است از مال لافتدت به هر آینه فدا دهد بوی با آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و اسروا الندامة

و بپوشند پشیمانی خود را از یاران و سواداران خود که باد دادند ایشان سرزنش و ملامت شنوند با آنکه مبهوت شوند
از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفسیر آورده اند که در یابند الم و حسرت و ندامت را در درون
خویش و گفته اند اسرار یعنی اظهارست و این از لغات متضاده باشد مفهومش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از
اعمال لما راوا العذاب چون بینند عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا
یا اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بدرستی و هم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصانی
ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید اگر بدرستی لله مر خدای راست ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و
و آنچه در زمین است پس خدای کافران احتیاج ندارد در ایصال ثواب و عقاب قادرست الا ان وعد الله
بدانید که وعده خدای در عقوبت و مثوبت حق راست و در آن خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم ولیکن بیشتر اهل
کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند که اگر بدنیا مغرور نشوند و از شناختن عقبی دور نظم مانده در تنگنای این مجلس
غرور نادیده دیده حس چشم دل کور کرده ها بدرد جانب ملک آخرت نکرد مرغ کو در قفس زبون باشد
چه شناسد که باغ چون باشد هو یحیی اوست که زنده گرداند و یمیت و بمیراند و الیه ترجعون و بسوی
او باز گردانیده خواهید بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد
بشما موعظة پندی متین از ربکم از پروردگار شما و شفاء و شفای و دوای لما فی الصدور مر آنچه در
در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و رهنمونی بسوی حق و رحمة و مهربانی للمؤمنین
مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از
قبایح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده
باز میدارد منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم ای کلام تو محض هدایت
و حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت کشف کند کلام تو اهل عرفان را ز رشحه زار عنایت بکلی رحمت
و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفا است
مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبت خود رسیده اند قل
بگو شاد کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست و برحمته او که دین اسلامست و گفته اند فضل قرآنست
و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا فضل توفیق
است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمه الله فرموده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمة

نجات از نیران یا فضل کشف غطات و رحمت شهود لقا صاحب کشف اسرار فرموده که از روی اشارت میگوید بنده من
بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز بر رحمت من هر کس
را سرمایه ایست و سرمایه مومنان فضل من هر کس را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من بیت گر شاه را خزانه نهادن بود
هوس درویش را همین لطف دوست بس بعضی بر آنند که معنی آیه اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فبذلک
پس بدین فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند برای آنکه هو خیر او بهترست مما یجمعون از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض
زوال است و فنا قل بگو مشرکان عرب را ارایتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق
از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا
حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن و بعضی را
گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال است با آنکه ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قل بگو آلله اذن لکم
آیا خدای دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدای تفترون افترا میکنید و اقدام مینمایید
و ما ظن الذین و چیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی
چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافات است درین ایهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است
ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت علی الناس بر آدمیان بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بایشان
و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شان
در کارهای خود و ما تتلوا منه و نخوانی از آنچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن و لا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری
از کارها الا کنا مگر آنکه هستیم ما علیکم شهودا بر شما گواه یا نگاهبان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و
در می آیید فیه در آن کار و ما یعزب و پوشیده نشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ
مورچه خورد یا مقدار هبا فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نیست خردتر من ذلک
از آن ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر که مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ محصل
آیه آنست که هیچ قول و فعلی بر حق پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال خاصه آن حکم خواهد شد فرمود پس در ضمن این
کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود منکران را بنهایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید
الا ان بدانید که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره و نه ایشان
و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند
که تقوای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند در کشش الامر

صفت اولیا بدین وجه آورده که عنوان شریعتند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانواع فقر پیراسته
رخش همیان ازل تاختند گوی چوگان ابد باختند معتکفان حرم کبریا شسته دل صورت کبر و ریا راه نوردان
سلک قدم راز کشان فروبسته دم و گفته اند اولیا آنها جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این
قول همین بس که حدیث المتحابین فی الله والمتحابین فی الله این قوم را خوف نیست در موقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال
یوم القیام و نزد بعضی اولیا پرهیزکارانند دلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید آمنوا اولیا آنند که گرویده اند
باجابت من عند الله وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند تمام حرم الله لهم البشری مر ایشانراست
مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان
گذشته و بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مؤمن ببیند یا برای مؤمن ببینند و آن را مبشرات گویند یا بشارت
ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و در قیامت گویند بشری الیوم که مؤمن جای خود ببیند در بهشت پیش از مرگ و در
مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وفی الاخرة و مر ایشانراست در آن سرای
و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان بعلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و فردا آخرت تحقیق آن حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای ...
مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا بلکه ازین نعمت این جهان ثنای دوست
و از دولت آن جهان لقای دوست لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدا را یعنی در وعده او
خلافی نیست ذلک آن بشر موعود به هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ
زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک و باید که هیچکس ترا اندوهگین نکند یا محمد قولهم گفتار ایشان از شرک ربوبیه
و تکذیب نبوة و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خواب دانند تو میگویند ان العزة بدرستی که غلبه لله
جمیعا همه مر خدا راست دین ترا عزت خواهد داد و ترا یاری خواهد کرد هو السمیع اوست شنوا اقوال ایشانرا
مر چه گویند العلیم دانا باحوال ایشان در عزیمت و نیتی که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد
الا ان لله بدانید بتحقیق که مر خدا راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من فی الارض و هر که
در زمینست از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکنات بندگان اویند و باشند در ربقه عبودیت پس هیچکس را از ایشان
نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک
حق شناختن عین جهالت و نهایت ضلالت است و ما یتبع و چه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه
میخوانند و می پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدای را می پرستند آنانرا که

شرکا میگویند حقیقت شریکی که در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادات شرکا الا
الظن مگر گمان را که پنداشتند که شرکت حق کرده اند وان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر دروغ
میگویند در نسبت آن بحق و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و
وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادات او راست و بس چنانچه میگوید هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله
جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز برآسایند
والنهار مبصرا و روز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن روز
و شب و نور و ظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند
از گوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای ولدا
فرزند یعنی ملائکه را فرزندان گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی اوست بی نیاز از اتخاذ
ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا با نیز او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف
یابد یا حقیری که نام او بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامات احتیاجست پس کسی که غنی مطلق باشد
هر آینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوییم که ولد بعضی از والدست پس این صورت مستدعی ترکیب باشد و مرکب
ممکن است و ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نیست و نباشد پس
بود کمال غنی از صفات ذاتی او کسی که هست غنی کل بود کی بس محتاج و اشارت برهان غنای حق است که له
مر او راست از روی مالکیه ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی و برهانی بهذا باین که خدای فرزند
فرا گیرد اتقولون آیا میگویید علی الله بر خدای بدروغ و افترا ما لا تعلمون و آنچه نمیدانید
قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ
را باتخاذ ولد او اضافه شریک بوی لا یفلحون رستگار نباشند یعنی از دوزخ نرهند نیست ایشانرا
متاع مر ایشانراست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت داده و سهل فرصتی گذارند
و کمتر اندک ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا
العذاب الشدید عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند در کتاب و پیغمبر یکفرون
کافر میشدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر علیه السلام اذ قال
و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قوم ای گروه ان کان کبر

اگر هست گران شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نقض کلام ربانی چنین
از آنکه حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون
جفای قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما گران میگردد مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من شما را
بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نا نمودن مر امر نهایید فعلی الله پس بر خدای
توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را
یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را مراد رؤسای قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی
آنانکه بزعم خود شرکا حق میدانید مخلص آیات اگر شما بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد
امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا
الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون و مرا مهلت
مدهید تا خلاص یابد از مشقت مقام و صحبت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل
ثابت قدم بود و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در
طریق متابعت نهند خود ایشان از خذلان ابدی در یافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فان تولیتم
پس اگر روی بگردانید و اعراض نمودید فما سألتکم پس من نخواستم از شما برادای رسالت
خود من اجر مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت
الا علی الله مگر بر خدای و او بر آن مرا ثواب خواهد داد خواه شما آرید و خواه اعراض کنید و امرت
و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر امر خدای را پس خلاف او اوکنم
و اجر رسالت خود جز غیر او نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن ومن معه
و آنانرا نیز که با او بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور
و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا
و غرقه کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام
بود یعنی معجزات او فانظر پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت و در بین که کیف کان چگونه بود
عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام در این آیت تسلیه حضرت
رسالتست صلعم و تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح علیه السلام رسلا

غمة

فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود
و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را با اصحاب ایکه و اهل مدین فجاؤهم پس رسولان آمدند نزد ایشان بالبینات
بمعجزها روشن و دلیلها واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بعد از آن معجزها و نشانه
بدان بما کذبوا به بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی مکروه بودند من قبل پیش از بعث رسل یعنی تکذیب
حق را عادت کرده بودند قبل البعثة پس بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نموده بودند با ایمان نیاوردند
بآن چیزی که تکذیب کرده بودند پیش از بعثت یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهر که بر دلهای مکذبان نهاده بودیم
نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان
از این امت ثم بعثنا من بعدهم پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او
هرون را علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف
بآیاتنا بآیتهای ما یعنی معجزها روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند یعنی بعناد
تکذیب آیتها نمودند و کانوا و بودند قوما مجرمین گروهی گناهکاران فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بایشان الحق سخن راست و درست
من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بیان آنرا و سخن حق بدیشان القا نمود و معجزها نمود قالوا
گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این چیز که تو آورده و معجز نام نهاده لسحر مبین هر آینه جادوئیست
آشکارا قال موسی علیه السلام گفت موسی علیه السلام مر فرعونیان را اتقولون آیا میگویید للحق مر سخن حق را
و معجزه روشن را لما جاءکم آنهنگام که بشما آمد که این سحر است اسحر هذا آیا سحرست این که مینمایم
استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون و فیروز نمیشوند جادوان و مراد
نرسند قالوا گفتند اشراف قوم موسی را اجئتنا آیا آمدی تو بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا
از آنچه یافتیم علیه بر آن آباءنا پدران خود را از عادت فرعون پرستی یعنی آمده تا ما را
از پرستش فرعون بازداری وتکون و باشد لکما الکبریاء و باشد شما را هر دو را پادشاهی فی الارض
در زمین مصر وما نحن و نیستیم لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت
فرعون حشم را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر جادوی را علیم دانا در فن خود تا معارضه
کند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت و بمواعید که مستقبل با ایشان کرد
موعود و موضع معلوم آمدند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان در برابر موسی علیه السلام قال لهم
موسی گفت مر ایشانرا موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید از رسنها و عصاها

فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت هوا آنچه که آمده در چشم
مردمان بشکل مارها نمود قال موسی گفت موسی علیه السلام ما جئتم به آنچه آورده اید شما السحر جادو
نیست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آن را سحر میگویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود
باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیارد و قوت
نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را و یحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و ازین بیش
برد حق را یعنی آنچه من آورده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت
غلبه که با من فرموده و لو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بریشان
یعنی حق سبحانه و تعالی بوعدهای نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باکی ندارد
و در مثنوی معنوی اشارت بدین معنی است نظم حق تعالی از غم و خشم خصام ∴ کی گذارد اولیا را در غرام
مه فشاند نور و سگ وع وع کند ∴ سگ ز نور ماه کی مرتع کند ∴ خس خسانه میرود بر روی آب
آب صافی میرود بی اضطراب ∴ مصطفی مه می شکافد نیم شب ∴ ژاژ میخاید ز کینه بولهب ∴ و آن مسیحا
مرده زنده میکند ∴ وان جهود از خشم سبلت میکند ∴ فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در ابتدا
امر الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آنچنان بود که چون موسی علیه السلام از مدین
بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف
با وجود ترس من فرعون از فرعون و ملائهم و ترس از گروه خود یعنی از پیران و رؤسای قوم
مراد آنست که بعضی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم
اگر عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند ابای ایشان را بفرعون تا باز گرداند ایشان را از ایمان و ان فرعون
لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن و انه لمن
بود و او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بندگی
گرفت و قال موسی و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من
ان کنتم اگر هستید آمنتم بالله گرویده اید بخدای و دانسته اید که ایصال نفع و دفع ضرر
بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود باو گذارید ان کنتم مسلمون
اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بر شرطین است چه
معلوم بایمان وجوب توکلت و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست

از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهودات حبیب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق
دلست بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را قوة و تأثیری اثبات نکند بلکه مستغرق تحت الحکم
الازلی باشد تماما و در حقیقت در بیش غافل نظم هر که در بحر توکل غرق گشت ∴ همتش از ما سوی الله
در گذشت ∴ این توکل گر چه دارد در جهان ∴ فهو حسبه بجسته از وی گنج جهان ∴ و چون موسی علیه السلام توکل
فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم و بلطف او وثوق داریم
و چون دعای متوکل با جابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا
تجعلنا فتنة مگردان ما را آزمایش للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما
مسلط مساز تا بدست ایشان معذب شویم و نجنا و خلاص ده ما را برحمتک بمهربانی و بخشش
خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان
آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون فرمود
تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کردند ایشان را از ادای نماز منع
نمودند حق سبحانه موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت
ایشان مطلع نگردند چنانچه فرمود و اوحینا و وحی کردیم الی موسی و اخیه و برادر او علیهما السلام
ان تبوا آنکه فرا گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند
بان بجهة پرستش خدای تعالی تنکیر ضمیر اشارتست بانکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایمه و قوم
چه در ان امام ایشان موسی و هرون بود علیهما السلام و اجعلوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو
و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که اکراه کرده اید قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام
نماز بجانب کعبه گذاردی و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر آنست که اتخاذ
مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد و بشر المؤمنین و بشارت بده ای موسی مؤمنان را بنجات
دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر بشیرست بانکه بشارت وظیفه صاحب رسالتست و آن موسی بود علیه السلام
و قال موسی و گفت موسی در دعای خود ربنا ای آفریدگار ما انک آتیت بدرستی که دادی تو
فرعون و ملأه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بان آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه
و اموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس
فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب بود و فضه و زبرجد متعلق

بفرعون داشت و فرمان او در ین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار از حوزه تصرف قبط در آمده و متمول
و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال او گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما
فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرد که ربنا ای پروردگار ما اینها را
اینها داده لیضلوا تا گمراه گردانند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون
خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آن را
محو گردان و متبدل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله میگوید که دینار و درم ایشان سنگ شد
بر حال شکل و نقش که داشت و تری فرموده که تمام مال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و آن یکی از
آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام فرمود که و اشدد علی قلوبهم و سخت گردان دلهای ایشان یعنی مهر نه
بر آن تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی الهی معلوم فرموده که ایشان نخواهند
گروید لاجرم دعای کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب
الالیم تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرقست در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدرستی که اجابه
کرده شد دعوتکما دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون آمین میگفت علیه السلام
و آمین گوینده در دعا شریکست از آنجهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت
و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر آن دعا ظاهر
شد و لا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون
نمیدانند که وعده حق سبحانه و تعالی بوفا می انجامد در وقت آن کارها موقوف وقت آمد مهلت دید وقت
چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام
عذاب آمد موسی علیه السلام با بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید
و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفصیل این واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت
انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید و جاوزنا
ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمدند
ایشان را فرعون و جنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و عدوا
و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و آب فرعون ببود مادیانی که جبرئیل
علیه السلام سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودن مرکب خود را در دریا افکند فرعون بتفوات که بدریا قد

در آید اما مرکب او را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که خواهد شد قال
آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم انه بآنکه لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که
بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنو اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل از جمله گردن نهادگانم و در مدارک و انا من المسلمین
آورده که فرعون معنی را در سه نوبت به عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت بجهت فوت وقت
مقبول نشد چه در آن وقت مره واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن بگفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام
در جواب او فرمود که آلآن آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده و قد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی
قبل پیش از این و فرمان پیغمبر من بردی و نشنیدی و کنت بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان
در مدارک و تبیان آورده که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که
حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نمای در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و تربیت از سایر ملک ممتاز گردد و
پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت
که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که جزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا
غرقه سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را از او گرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا افتاده اظهار ایمان می نمود آن خط
را بوی نمود و گفت هم بفتوی تو بتو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز بر هانیم ما ببدنک تن ترا
از آب بی هم قوم تو در قعر بحر نه ماند ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند
بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و آسیب
با در آید حق سبحانه فرعون بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدن او را بشناختند بنی اسرائیل تن فرعون
را بی روح دیده تسلی یافتند و از تنبیه که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب
با آنکه طبع مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون
که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید ماهی و مرغ مشغول است حق
سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را با کنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس
او را دیدند از نجات کرد معنی ننجیک فرموده که نلقیک علی نجوة من الارض و برین تقدیر ببدنک ترا از دریا
بیرون آریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرد
و داند که ملوک و جمهور دولت از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب
فنا باز نماند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خورست

لاف قدرت زند چه بجزیست . اگر در نفس خود زبون باشند . صاحب اقتدار چون باشند . وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که
بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبرانند ازان یا از فکر در
آن از غرق وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که ما جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک
فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای پسندیده و شایسته چنانچه بعد از صدق وعده ما سزد و آن ولایت شام بود صدق
بعد از ان مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و چیزهای لذیذ و بقول البعض اینجا
مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند صلی الله علیه وسلم که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بر
ایشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امور دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حَتَّى
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و در آن اختلاف کردند در تاویل آن یا زمانی که عالم شدند بنعوت
احمدی و صفات محمدی صلعم و بتغییر و تحریف ان مشغول شدند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف
یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا
كَانُوا در ان چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر
پیغمبر صلعم فَإِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص
و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتاب است مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو یعنی اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است
صلعم و مراد امتند و در زاد المسیر آورده که این یعنی ما یافته است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت
سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار
تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این خطابات
صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله وسلم اما مخاطب بغیر اوست چه آنحضرت معصوم
و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و ازین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا
تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانی که تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتهای خدای را که
قرآنست فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان زدگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ
بدرستی که آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح
محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را خبر داده بدان و گفته اند کلمه آنست که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ یا هولاء
فِي النَّارِ لَا أُبَالِي و بهر تقدیر چون کلمه در وجود ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند اگرچه بیان

کلام

کلام حق سبحانه و تعالی در وقوع نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان مفقود است
مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه بیاید بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی که اقتراح میکنند حَتَّى يَرَوُا تا
به بینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذابی دردناک که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع
نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده
که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب
آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود دارد و رسانید اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت
إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بردیم
از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوای را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار کردانیدیم
ایشان را إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این جمعی که گفته استثنا در الا قوم یونس متصل بود که
و نفع با ایمان باس مخصوص شد باین قوم و مستثنی باشند از حکم آن آیه که فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا
و جمعی بر آنند که معنی آیه آنست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا
نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را
تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع شد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که
حق سبحانه و تعالی او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را بحق بخدای دعوت کرد و ابا کرده و یرا
مرنجانیدند آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ نقمتک حق سبحانه و تعالی اجابة کرد و
فرمود که خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهار روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان
قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق سبحانه و تعالی بمالک دوزخ خطاب
کرد که مقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک اللهی بجای آورده و آن سموم بصورت ابر سیاهی یا دودی غلیظ
شرارت آتش بباره مدینه نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفت روی بملک خود
آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه
السلام برفت خدای که ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا بگریه و شکستگی و تضرع
بدرگاه او بریم پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد
و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبارگی رنجها خالص ساخته آواز ها بر داشتند که
آمَنَّا بِمَا جَاءَ بِهِ يُونُسُ علیه السلام و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از افغان

یاسو دند و در دمندی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند نظم چاره ما ساز که بی یاوریم . گر تو برانی بکه رو آوریم
بی طلیم از هم ساز زده . جز تو نداریم نوازنده . پیش تو گر بی سر و پا آمدیم . هم بامید تو خدا آمدیم قومی میگفتند
خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم بکرم خود ما را از عذاب
آزاد کن جماعتی دیگر نالیدند که الهی ما را یونس علیه السلام خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیره
ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر عرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود
که هر که بر شما ستم کند از او در گذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بگفتند ما داعی که خدایا یونس
علیه السلام ما را گفت که پروردگار من گفته است که سایلان را رد مکنید ما سایلانیم روی بدرگاه حضرت آورده ایم ما را رد
مکن قطعه ما تهی دستان برآورده ایم دستی بر دعا . نقد فیض تو بریز ای کارساز . قاضی حاجات درویشان و محتاجان
توئی . پس روا کن از کرم حاجات بسیار ما . القصه روز جمعه که آدینه بود و عاشورا از حاجات دلسوز ایشان نموده
برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر رخسار ایشان افکند و یونس
علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع
گردید ملال بسیار بر مردم غلبه کرده با گفت من ایشان را بالعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اکنون نزد خود روم
مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی خدای تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ
فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلعم بر ایمان قوم خود حریص بود و
چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه آنرا ز نهاد و ایمان خلق را بمشیت باز بست و
نمود که اَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان
بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تنی را أَنْ تُؤْمِنَ
اگر ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میگذاریم عذاب را یا خشم یا حکم
یا مسلط میکنیم شیطان را و خصلتها بخواند یا بخواهی غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی کنند
در حجج و آیات قُلِ بگوای محمد مر کافران که از تو طلب آیات میکنند که انْظُرُوا بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر مَاذَا
فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت ما شما را
دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت ما و نشانی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ
و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکم ما واقعست

که

که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم نمیدارند این منکران إِلَّا مگر ایامی یعنی واقعها را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ
مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش ازین چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه
مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما برهانیدیم رُسُلَنَا
پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده
بودند بدیشان كَذَلِكَ که همچنین نجات داده ایم رسل و متابعان ایشان را نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ وعده راست
و درست است آنرا که بوقت هلاک منکران حَقًّا عَلَيْنَا نجات دهیم گرویدگان را اکر حضرت صلعم و اصحاب
رضی الله قُلْ بگوای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید
شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس من نمی پرستم
آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن می پرستم
خدایرا الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی تهدیدات چه وفات اهل شرک میعاد عذاب
ایشانست وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان با حکام الهی و اخبار
انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ
از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر حضرت است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیزی را که سود نکند ترا خواندن آن وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند فرو گذاشتن او
فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی انچنین چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام
که از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا
شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که اقدامت وَإِنْ
يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل
فضل در موضع ضمیر دلیلست حق سبحانه و تعالی متفضل است باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ
میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده
پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار

شما ویچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَیٰ پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّمَا یَهْتَدِی پس جز این
نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعت اهتدا بدو بروت وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار
و تکذیب فَإِنَّمَا یَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَیْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروت وَمَا
أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ و نیستم من بر شما نگهبانی که از شما ماکول بمن باشد و بیالی فرموده که آیة السیف
منسوخ این آیتست وَاتَّبِعْ و پی روی کن ای محمد مَا یُوحَیٰ إِلَیْکَ آنچیزی را که وحی کرده می شود بسوی تو
بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذای که بتو رسید شکیبایی ورز حَتَّیٰ یَحْکُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم
کند خدای بنصرت تو یا بامر قتال و نفی و جزیه کتابی وَهُوَ و او سنت خَیْرُ الْحَاکِمِینَ بهترین حکم کنندگان زیرا
که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج به تنبیه و گواه ندارد بیت از سپیدی تا
سیاهی بگیر و از لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و سوء خیر الحاکمین سوره هود علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الٓر در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت
باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات
پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برانند که معنی الٓر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم
طاعت مطیعان و معصیت عاصیان و هر کس را ثواب عمل او فرا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید
کتاب این کتابیست صفت او اینکه أُحْکِمَتْ استوار کرده شده است آیَاتُهُ آیتهای او بحجج و دلایل
یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقض و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده
شود سوره سوره و آیه آیه یا بتفصیل یافته است در آنچه بندگان محتاج اند یعنی مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ
از نزد حکم کننده با حکمت خَبِیرٍ بخشنده دانا بهر چیز أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه تا نپرستند إِلَّا اللَّهَ مگر
خدای را إِنَّنِی لَکُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی از نزد او نَذِیرٌ بیم کننده ام بعقوبت بزرگ طغیان
وَبَشِیرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای
آنست تا آمرزش طلبید رَبَّکُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ پس توبه کنید
بحضرت او از معاصی در زمان آینده یُمَتِّعْکُمْ تا برخوردار دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری
نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما متنفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی إِلَیٰ أَجَلٍ
مُسَمًّی تا وقتی که نام کرده شده آخر عمرست محققان گفته اند متاع حسن رضاست بمراد ذات دهد
از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری مذکورست برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان

بدولت وی گذارده شود وَیُؤْتِ و بدهد خدای کُلَّ ذِی فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ
ثواب و جزای او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از
سیئات او و جمعی گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل نام او میان فضل نوشته باشند و هر آینه
بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید ع آنرا که بدادند از و باز نگیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران
برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّی پس بدرستی که من أَخَافُ میترسم عَلَیْکُمْ بر شما عَذَابَ
یَوْمٍ کَبِیرٍ از عذاب روزی بزرگ که قیامت و در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن
ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند إِلَی اللَّهِ بسوی مجازات خدایست مَرْجِعُکُمْ
بازگشت شما وَهُوَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِیرٌ تواناست
آورده اند که جمعی مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلعم می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای
آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود
را فراهم گیریم در عداوت محمد کی چگونه اطلاع یابد فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران یَثْنُونَ
صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا یا کردن سینه عبارتست از
پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی بغض در دل میگیرند لِیَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای أَلَا حِینَ
بدانید که آنهنگام که ایشان یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ در کشند جامهای خود را و بر فرازش خود جای گیرند یَعْلَمُ
خدای میداند مَا یُسِرُّونَ آن آنچه پنهان میکنند در سینها وَمَا یُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند زیرا که
سر و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهااند و حق سبحانه و تعالی بخطرات آن دانا است بیت
ای که در دل نهان کنی سری ❊ آنکه دل آفرید میداند ❊ در اسباب نزول آورده که این آیه در شأن اخنس
بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلعم آمدی و سخن خوش
آینده ادا کردی و لاف محبت و هواداری زدی اما باطنش بخلاف ظاهر بود درونش تیره و برونش روشن
می‌بود حق سبحانه و تعالی خبث عقیدت او را بدین آیه آشکارا کرد تا کسی بعنوان ظاهرش از ظلمت باطنش
غافل نگردد شیخ طریقت فرموده که منافق مشابه مار است درونش زهر و برونش نقش و نگارست بیت
صورت ظاهر ندارد اعتبار ❊ باطنی باید مبرا از غبار ❊ الجزو الثانی عشر من اجزاء الثلثین
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِی الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات است إِلَّا عَلَی اللَّهِ

مگر بر خدای است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرح است وصول
رزق است بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی هم از خدایست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق
تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَیَعْلَمُ و میداند خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه جنبنده
را در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات
از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشانست قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه که یاد
کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطورست فِی کِتَابٍ مُبِینٍ در کتابی
روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها
فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخر آدینه بود وَکَانَ عَرْشُهُ بود پیش از آفریدن
ارض و سما عرش او عَلَی الْمَاءِ بر آب در برخی تفاسیر آورده که حق سبحانه و تعالی در مبدا آفرینش
یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب را بر
بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در فوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظمت
مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شما را معامله
آزماینده کان کند تا ظاهر شود که أَیُّکُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از روی عمل یعنی شکر کننده ترست بر نعمت
یا بتصدیق کاملتر است در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم
خود را إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ
کَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کفر ورزیدند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث میگوئید إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ
مگر مانند سحر انکار را در فریب یا بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تأخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی
که وعده داده ایم إِلَیٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگامی شمرده یعنی وقتی معلوم لَیَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی
استهزا مَا یَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلَا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ بدانید که روزی
که بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لَیْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ نباشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی
چون وقتی که عذاب در رسد هیچ از ایشان مندفع نگردد و بیالی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است
مر مستهزیان را اجابه بحضون انا کفیناک المستهزئین ازان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده خواهد شد بر ایشان وضع ماضی در مستقبل بجهت تحقیق
وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را مَا کَانُوا آنچه بودند که از روی جهل بدان استهزا

بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی
بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس باز بستانیم آنرا مِنْهُ
از و إِنَّهُ لَیَئُوسٌ بدرستی که او نا امیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کَفُورٌ ناسپاس است در نعمت
گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ
بعد سختی که بدو رساینده باشد چون بیماری و فقر لَیَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّیِّئَاتُ رفت
بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی آمد دور شد عَنِّی از من إِنَّهُ بدرستی که انسان لَفَرِحٌ شادمان است
بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و
قیام بحق آن إِلَّا الَّذِینَ مگر آنانکه صَبَرُوا شکیبایی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
عملها نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رجا أُولَٰئِکَ لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر و شکر
موسومند مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ کَبِیرٌ و مزدی بزرگ که اقل آن جنت
است شیخ العالم فرموده که درجت آن محو و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت مارا بهشت بهر لقای
تو در خورست ❊ بی پرتو جمال تو جنت محقرست ❊ آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح
آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق
تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نفرستادند یا ملکی بتصدیق تو
نفرستادند حضرت رسالت صلعم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تهییج
آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ پس
شاید که گذارنده باشی امام زاهدی میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا یُوحَیٰ برخی از آنچه وحی
کرده شده است إِلَیْکَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای منکرانست از سب آلهه ایشان وَضَائِقٌ بِهِ
و تنگ است باظهار آن صَدْرُکَ سینه تو أَنْ یَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده شده
است عَلَیْهِ کَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ یا چرا
نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای رسالات باز ممان إِنَّمَا أَنْتَ
جز این نیست که تو نَذِیرٌ بیم کننده و بر تو انذار و تبلیغ تو در ان تقصیر نمای پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید
بیت درست عتاب مرا برمالک ❊ از ایشان و دعوت ایشان حیاک ❊ وَاللَّهُ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ و خدای
بر همه چیزها وَکِیلٌ گواهست یا کار گذار آنکه کار با او گذارد و نگاه دار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از

گفت و شنود هر جودی و عنود با که دار ام یقولون بلکه میگویند کافران که افتریه محمد بر می بافد آنچه میگوید که این وحی میکنند یعنی قرآن را خود می سازد بگو شما بعضای عربیه باید که شما هم در ما بشید برابر آن باید قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات بیاورید ده سوره مثل این کلامی بلکه شما از پیش ما در تزیید جهة و قوف بر قصص و اخبار و لغود شما بر انشاء اشعار وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونه بر معارضه هر کرا توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم اگر هستید راست گویان که این کلام مفتر و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یکسوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا لکم پس اگر اجابت نکردند شما را در آنچه میخوانید ایشان را سور خطاب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند که مراد مؤمنان اند که این امر تحدی کردند برای مبالغت و میگفتند که حضرت رسالت صلعم میفرمود پس میگویند شما یا مؤمنان میگویند شما با مؤمنان ما معارضه کنید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید انما انزل که آنچه فرو فرستاده شد بعلم الله بعلم خدا است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه او است و آن علمست بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و ان لا اله و بدانید که نیست معبودی سزا الا هو مگر او که عالمست بانچه غیر او نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم پس هستید شما مسلمون گردن نهادگان بر اسلام و استفهام نیز بمعنی امر میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد من کان هر که باشد که از دنیا ارادت نماید یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا و زینتها و آرایش از اد در مقابله اعمال خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد آورده که عادت من جمیع مردمان که هر که از ایشان با احسان و اعمال بر خود دنیا خواهد نوف الیهم تمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزای کردارهای ایشان را فیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانکه لیس لهم نباشد ایشان را فی الاخرة در آن سرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و اغراض باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده و حبط و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب او مترتب بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و باطل و نا چیزست فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن افمن کان آیا هر که باشد که مکرر داند بر برهانی علی بینة از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب من ربه و از پی در آید برهانی او را که دلیل عقلیست

[illegible]

شاهد منه و گواهی از خدای که بعجز آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت بیند طلبد و عمل نه بر وجهی ثواب کند گفته صاحب دلائل بینة بمعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تابع اوست شاهد که آن جبرئیلست علیه یا ملکی که حفظ او بوده یا علی مرتضی علیه افضل الصلاة والسلام یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در روی او نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او شاهد بودی بیت

ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا ❊ آن حسن چه حسنست تقدس و تعالی ❊ بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه یعنی بر وی خواند و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا اعجاز نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیلست و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اگر چه قبل از و نازل شده و من قبله و پیش از انجیل یعنی قرآن تابع او بوده کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابعست یعنی موافق اوست قرآن را اماما در حالتی که توریت پیشوا بوده مر اهل دین را و رحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم اولئک آن گروه که صاحب بینه یؤمنون به میگروند بقرآن ومن یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب از هر گروه چند که در مکه اند و انگروه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تك پس مباش فی مریة در گمان منه از این موعد انه الحق بدرستی که این وعده درست و راستست من ربك از پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون نمیگروند بان و تصدیق نمیکنند ومن اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئك آنگروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود و یقول الاشهاد و خواهند گفت یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر کرامتی یا اعضاء و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانکه از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریك الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی کافران و مراد از لعنت دوریست از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او و یبغونها و وصف میکنند راه خدای را عوجا بکجی و انحراف از راستی و هم و ایشان بالاخرة بآن سرای هم کافرون ایشان نا گرویده گانند منکرین حشر و نکیرایشان است

باخرت اولئك آنگروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا و ما کان لهم و نیست مر ایشانرا من دون الله بجز خدای من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف فزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهة ضلال و اضلال ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند و ما کانوا یبصرون و نبودندی که می دیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئك الذین آن گروه آنانکه در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و دعوا ملایکه لا جرم انهم پس شک و شبهه ایشان فی الاخرة هم الاخسرون در آن سرای هم ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بپرستش خدای فروخته اند و متاع دنیی فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش و لنعم ما قال قطعه مایه دین را بدنیی دادن از بی هنی است ❊ زانکه دنیی حملکی رحلت و دین آسایش است ❊ نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی ❊ اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است ❊ ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویده از روی اخلاص و عملوا الصالحات و کرده اند از عملها شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی منقطع شده اند اولئك اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشتند هم فیها آنان در بوستان جنان خالدون دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مؤمن و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابرند این دو فریق مثلا در صفت و شبه برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها تامل نمی نمایند در این تشبیه که ذات کافر از دیدن بینا بجهة عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و نا شنوا بجهة تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر بجهة آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق آورده که اعمی آنست که حق را با باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن

خدا و ما بدو نحقیقت بصیر کیست که دیده بصیرتش بکحل ولی بصر جلا یافته باشد و سمیع کی است که گوش هوش بگوشوار سمیع آراسته بود هر که بخدای بیند بجز از خدای نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جای ❊ او هیچ سخن نشنود الا از خدای ❊ ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا بیندیم ان لا تعبدوا با نکه پرستید الا الله مگر خدای را که پرستش وی نمایید انی اخاف من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی را که مولمست عذاب در دو صف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او فقال الملا پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام ما نریك نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مرتبتی که ترا بر ما بود و ما نشد سبب تخصیص تو بود بنبوت و بر ما واجب گردد طاعت تو از تو در بشریت با هم همال کل بشریت دیدن وارد کی حقایق ایشان غافل گشته نظم همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند ❊ گفت اینک ما بشر ایشان بشر ❊ ما و ایشان بسته خوابیم و خور ❊ این ندانستند ایشان از عمی ❊ در میان فرقی بود بی منتهی ❊ هر دو گون زنبور خوردند از یک محل ❊ زان یکی شد نیش و زان دیگر عسل ❊ هر دو گون آهو گیاه خوردند و آب ❊ زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب ❊ این دو نی خوردند از یک آب خور ❊ آن یکی خالی و دیگر پر شکر ❊ صد هزاران این چنین اشباه بین ❊ فرقشان هفتاد ساله راه بین ❊ وما نریك اتبعك و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان مااند بادی الرای در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا فرومایگان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ای قوم من ارایتم ای گروه من خبر دهید مرا ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی گواهی دهد و آتانی و بدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشش از نزدیک خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بعضی عین خوانده و تشدید میم یعنی پوشیده گردانند آن حجت را بر شما بسبب خوفت آن و ضع علم شما از آن

الکرم

انلزمکموها آیا ما نجانیدیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما
را برا هتدا ایدان و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید
فاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه قدرت
پروردگار است با حاجت عدل او کرا راند و باب فضل او کرا خواند لطف یکی را خوانی که
مقبولان است یکی را رانی که مخذولان است بدو نیک او تر انبدانم بتسلیم حکمت سر افکنده اند
و یا قوم و ای گروه لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کنایه غیر مذکور است مالا
خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا تحت بود اگر ابا کنید ان اجری نیست
مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از
مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب میفرمود و ما انا بطارد
الذین آمنوا راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگانند
جزای پروردگار خود را و بثواب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را ولکنی اریکم و لیکن من می بینم
شما را قوما تجهلون گروهی نادان که نمیدانند قدر ایشان را و یا قوم و ای قوم گروه من ینصرنی
کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون
آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید گفتند تو این بر صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موا
فقت دارند و باطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود و لا اقول لکم و نمیگویم شما را که عندی
خزاین الله نزدیک من خزینهای علم خداوند است و لا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا از
بواطن مردمان خبر دهم و لا اقول و نمیگویم انی ملک بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید که
ما انت الا بشر مثلنا و لا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنان را که خوار میدارد ایشان
می نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقیری ایشان را از دل میگویید لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد
خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق سبحانه و تعالی برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا
داده الله اعلم خدای داناتر است بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و کرامت
حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آنهنگام باشم لمن الظالمین از ستم
کاران چه نهاد را حکم بر طهارت قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصم
کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فاتنا بما تعدنا

بما

پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست
گویان در وعید قال گفت نوح علیه السلام چنین نیست که انما یاتیکم به الله بیارد بشما خدای
ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدا
برا از تعذیب بانکه بستیزید یا بگریزید و لا ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن من
ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت مر شما را ان کان الله یرید
اگر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیر
آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند هو ربکم
اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز گر
دیده شوید و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه گفتند افتریه بر هم بافد
نوح عم وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بر بافته ام و چیزی فعلی و اجرامی
پس بر منست وبال گناه کردن من و انا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و
اسناد افترا بمن مینمایید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح عم انه لن یؤمن
آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورده فلا
تبتئس پس اندوهناک مباش بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون قاعده دعوت از ایشان
منقطع گشته زمان نزول عذاب دررسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند و اصنع الفلک و
بساز کشتی باعیننا بنگاه داشت ما یا باعین ملایکه که مددکار و موکل تو اند و وحینا و بوحی که
ما بتو در ساختن آن ابن عباس فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد که بساز چون
سینه مرغ و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی
از من درمخواه دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق و در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان دررسید تا درخت ساج بکاشت و بیست
سال که درخت برسید مطلق هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت
آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود و یصنع
الفلک و بود که می ساخت کشتی را و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی برو ملاء من قومه
گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وجه کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب

بمیش

و کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و بآخر نجار شدی قال ان تسخروا
منا نوح عم گفتی اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد با شما کما تسخرون
چنانکه شما افسوس میدارید فسوف تعلمون پس زود بدانید من یاتیه آنکس که بیاید بدو عذاب
یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرقست و یحل علیه و فرود آید برو عذاب مقیم
عذابی دایم در آن که آن حرقست پس نوح عم کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و
بتولی سی و سه و غیر از اینها گفته اند و آن را سه طبقه مرتب ساخت بتقدیر مطلق گرداینده و بحکم الهی انواع
از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و بهایم و سباع را در طبقه سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه
در وسطی جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب اتمام این مهام مشغول شد حتی اذا جاء تا وقتی که آمد امرنا
عذاب ما یا امر با لعذاب و فار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن
نان بختی و میراث بنوح عم رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشد پس چون امارت
عذاب پدید آمد قلنا احمل گفتیم نوح علیه السلام را که بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر دو
جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میگیرند اثنین دو تا نر و ماده و خوص کلام را بتنوین میخوانند یعنی از هر نوع
حیوانی دو جفت بکشتی بر و اهلک و کسان خود را بکشتی در آر الا من سبق مگر آنکه پیشی گرفته است
علیه القول بر قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح علیه السلام بودند و من
آمن و ببر در کشتی هر کس را که ایمان آورده و ما آمن معه و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده
با نوح علیه السلام الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث
و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که هفتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن
پس نوح علیه السلام ایشان را بنزدیک کشتی درآورد و بر نهجی که ترتیب داده بود بیالای کشتی برنشید و از زمین
آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد و قال و گفت نوح علیه السلام با قوم
ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که گویید بسم الله یعنی بنام خدای برید مجریها در وقت
راندن کشتی و مرسیها و هنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدایست رفتن و ایستادن او و چه
در خبر آمده ان ربی گفتندی روان شوندی که چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی
پس نوح علیه السلام ایشان را بر این وجه تعلیم کرد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور
آمرزنده مومنانست رحیم مهربان ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد و هی و کشتی تجری بهم

می برد ایشان را فی موج در موجها که از عظمت بود کالجبال مانند کوهها و نادی و آواز داد
نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بوده و کان فی معزل و حال آنکه
بود در کرانه از کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بنی ارکب ای
پسرک من سوار شو در کشتی معنا با ما فا این سوی و لا تکن و مباش مع الکافرین با ما کرو
بدکان که غرقه گردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قال
گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت
یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرقه شدن در آب قال گفت نوح عم لا عاصم الیوم نگاه
دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم
مگر آنکس که منع کننده باز دارد چیزی می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصومست چون ماء دافق و عیشة
راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای او ببخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان شدت کرد
فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرقه شدگان القصه نوح عم از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضع
ایست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت
رسید و کفار غرق شدن امر الهی دررسید و قیل و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا ارض ابلعی
ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده و یا سماء اقلعی و ای آسمان باز گیر آبی را که فرو
گذاشته و غیض الماء و کم کرده شد آب بر روی زمین و قضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق
بدان بود متعلق از هلاک اشرار و نجات ابرار و استوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه
جودی از موصل بایشان روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه بود و قیل و گفته شد بعدا دوری
و هلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون
آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد آیه در غایت فصاحت و بلاغت
است و در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن
گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر
کشیده و چون درین ترجمه بیان سخن و دریغ سعت ایراد آن ندارد حواله وقوفی بر دقایق این و رقایق
این حال بمطالعه این محل از جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق شعر یغوص البحر من طلب اللآلی
گوهر طلبی برو بسوی دریا کن و نادی نوح و بخواند نوح علیه السلام ربه پروردگار خود را

کنعان
سآوی الی جبل یعصمنی من الماء و حال بینهما الموج

فقال پس گفت رب ای پروردگار من ان ابنی بدرستی که پسر من کنعان من اهلی از اهل من
بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و ان وعدک الحق و بدرستی
که وعده تو راست است و انت احکم الحاکمین و تو حاکم‌ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام
تریدی فرموده در تاویلات خود که نوح علیه السلام از کفر پسر خود خبر نداشت اگر دانستی این سوال
نکردی زیرا که حق تعالی فرموده که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون این سوال فرمود قال گفت خدای
یا نوح ای نوح بدرستی که پسر تو انه لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که
او خداوند عملیست غیر صالح نه نیک و شایسته فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک
آنچه نیست ترا به علیم دانا بآن چیز دانستنی یعنی چیزها که چون از پرسیدن از ان مپرس یا چیزی که ترا
بان علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم
ان تکون از انکه باشی از نادانان بسوال غیر جایز قال رب گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من
انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو نعوذ ان ان اسئلک از انکه بپرسم از تو ما لیس لی
آنچه نباشد مرا به علم بآن خبر دانایی یعنی بجواز سوال از ان و الا تغفرلی و اگر نیامرزی مرا و
ترحمنی و نبخشایی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران قیل یا نوح گفته شد که ای نوح اهبط
فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلامی و تحیتی از ما بر تو و برکات
و زیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و بر آنکه
که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسل اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود
سام پدر عرب و فرس و روم است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود و سلامت و برکت بر گروهی چند
ممن معک از انها که با تو اند یعنی آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان و امم و از انها
که با تو امتی چند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم زود باشد که برخوردار دهیم ایشان را در دنیی
بفراخی عیش و وسعت رزق ثم یمسهم پس برسد ایشان را منا از ما عذاب الیم عذاب
دردناک در اخرت مراد کفارند در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مومنی و مومنه نباشد
از ان وقت تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نباشد الا که دخل
دارد درین تمتع و عذاب تلک آن قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیب است
که بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم از ان بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها انت — تعلمها

نبودی

نبودی تو که بدانی آنرا انت ولا قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش از این
وقت فاصبر پس شکیبایی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ چنانکه نوح علیه السلام صبر کرد ان العاقبة
بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست در دنیی بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علی
بر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید ابواب گشایشهاست و شکیبایی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبایی ظفر
و کاری بی صبر از هر روز بر تربت نظم صبر است کلید گنج مقصود بی صبر در مراد نگشود گر صبر کنی مراد
یابی روزهای در افتی ار شتابی والی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا برادر ایشان
هود را ذکر اخوة جهت نسبت چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت هود علیه السلام یا قوم ای
گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را بیگانگی ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و
شما حرو را شریک اثبات میکنید ان انتم الا مفترون نیستید شما مگر افترا کننده گان بر خدا باتخاذ شرکا — نیستید شما
یا قوم ای گروه من لا اسئلکم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و مزد رسالت
که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهة ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه
دهد و موعظه آنزمان فایده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد نظم طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی
طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی لا جرم مزد ان مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود
ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر انکس که بمحض قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا تعقلون
آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و مبطل را از محق تمیز کنید آورده اند که عادیان
دعوت هود را علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه و تعالی بشآمت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان
ایشان عاقر و عقیم ساخت و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت باران و برای
دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا ای گروه من استغفار کنید و
آمرزش طلبید من ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه پس باز گردید از عبادت
غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر مزروعات شما مدرارا بارانی پیوسته و یزدکم
و بیفزاید و یار کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت او قادرت و غالب بر و اخذ نواصی تملیک مالکیت — ع ثم
و قدرت و تصرفست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدلست هر که
برو توکل کند او را ضایع نگذارد در بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم انست که منتهی بحق باشد نه بغیر
کما قال و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره جامعه مذکورست در باب احدیته

افعال و بیان تاثیرات و موثرات که ان ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و موثر در تمام منفعلاتست بحکم
ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی خود میکشند انت ستر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کشش
کشانت میکشد کان الیه راجعون و ازین مقوله آنست قول قایل نظم چون بهر راه او رفت ازحد درست
تو بهره که میروی اورات چون از و بود ابتدا همه هم بدو باشد انتهای همه فان تولوا
پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی را اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما
ما ارسلت به الیکم آنچه را که فرستاده شده بودم بآن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی تمام و ابا از قبول دعوة
حق و یستخلف بدرستی که پروردگار من بندم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه و تعالی شما را هلاک کند
و لا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی را ان ربی علی کل شیء حفیظ بر تمام چیزها نگاهبانست
یعنی اعمال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از وی فوت نمیشود و چون کفار قوم هود علیه السلام
بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و آنهنگام که بیامد فرمان ما
بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین امنوا و آنکسانی که گرویده بودند معه
با او و ایشان چهار هزار بودند که برا با هود رهانیدیم برحمة منا بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات ایشان بفضل ما بود نه
بعمل ایشان و نجیناهم و رهانیدیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذابی درشت و ان سموم دوزخ است که بنوازیح
یعنی ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده اعضای ایشان را پاره پاره میساخت جحدوا انکار کردند و کافر
شدند و تلک عاد و ان عادیست یعنی از ما که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست جحدوا
انکار کردند و کافر شدند با آیات بآیات پروردگار خود و عصوا رسله و عاصی شدند در
فرستادگان او و عصیان یکی همه عصیان همه آنست و اتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار
فرمان هر گردنکش عنید ستیزه کار ان را یعنی عاصی شدند در کی که ایشان را بجز دعوت حکم و مطیع گشتند از ا
که ایشان را بکفر و ضلالت میخواندند و اتبعوا و از پی در آورده شدند فی هذه الدنیا لعنة درین سرای لعنت را
که بعد و هلاکست و یوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است الا ان عادا بدانید که
قوم عاد کفروا ربهم بگرویدند بپروردگار خود الا بعدا لعاد بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از
رحمت خدای دور ند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان دلیل استحقاق
عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عادست یعنی این عاد که هلاک شدند مر عاد اولی بودند که
حضرت نوح علیه السلام بر ایشان مبعوث بودند عاد ادم که عاد ثانیه گویند جماعتی با قوم ثمود هلاک شدند

والی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوة نسبیست
قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم بپرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید
ما لکم نیست شما را من اله غیره معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض
از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفهای را که نسل از ان آفریده میشود از خاک پیدا کرد و استعمرکم — ع ثم
و زندگانی و بقا داد شما را فیها در زمین در مدارک مذکورست که سال عمر هر یک از قوم ثمود سیصد
یا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارات زمین تا منازل ساختند و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال
نمودند فاستغفروه پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس
رجوع کنید بپرستش او و از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که آفریدگار من قریب نزدیکست
بامیدواران رحمت مجیب اجابت کننده داعیانست بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که
ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانهای رشد و سداد
در جبین حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود
سازیم با امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی امید از بریده ایم اتنهانا
ایا ما را نهی میکنی ان نعبد از انکه بپرستیم ما یعبد آباؤنا از انکه بودند پدران ما که میپرستیدند
و اننا لفی شک و بتحقیق که ما در شکیم مما تدعونا از انچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید
و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد
و دل ارام نمیدهد و عقل را شوریده میکرداند قال یا قوم گفت صالح ای گروه من ارایتم خبر
دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة برحجتی روشن من ربی از پروردگار
خود و اتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست
که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت
پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا خود دعوت میکنید و با من مجادله فما تزیدوننی پس نمی‌افزایید مرا
غیر تخسیر جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بزیان
آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف گذشت ترقیم یافت
بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بدیشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز
کرد و یا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده لکم مر شما را

آیة درحالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید اورا تاکل تا بخورد و بچرد
فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شماست و نفع او مر شماراست ولا تمسوها بسوء
و مرسانید اورا ببدی و آزاری که اگر ببدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شمارا عذاب قریب عذابی
نزدیک یعنی متعاقب آزار معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل
آن در سوره قمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از ان عقر ناقه بچه او ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد و صالح
علیه السلام در آنوقت در میان قوم بود چون سابقه حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت تمتع بیابید
و برخوردار شوید از حیات فی دارکم در سرای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است
و روز شنبه شمارا عذاب فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که
چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه نازل شد فلما جاء
امرنا پس آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا
و آنانکه با او بودند از مومنان برحمة منا بفضلی و بخششی از نزدیک خود نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل
و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ و از رسوای آن روز وی نشاید که مراد از
قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مومنان العزیز
غالب بر دشمنان بهلاک ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر
الصیحة فریادی عظیم را صیحه جبرئیل است علیه السلام در زاد المسیر آورده که سه روز که وعده حیات
داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع
شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پایش
بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای
سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسارها برافروخته و موی سری برنگ مرجان ظاهر شده و افق را
بپوشید و ثمود آن حال را مشاهده نموده روی بمغاک نهاده بعبور در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که
موتوا علیکم لعنة الله یکبارگی مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا
کشته در خانها خود جاثمین مردگان و بر زمین چسپیده کان لم یغنوا گوئیا هرگز
نبوده اند فیها در آن سرای در وسیط آورده اند که خدای تعالی بدان صیحه هلاک آنرا که از قوم ثمود بود در
مشارق و سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که ابو رغال کیست

فی دارهم

حضرت

حضرت فرمود که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند
پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت
و بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و بیانی گوید
سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند
ابراهیم بسوی ابراهیم علیه السلام بالبشری بمژده دادن او و بنوزند با بهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق
سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت
که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده
که آن مژده بود بظهور حضرت رسالت از صلب وی و بانکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای احمد است و چه زیبا
در مقابله این تواند بود که پدری چنین پسری یابد نظم خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر ❊ شاباش از آن
صدف که چنین پرورد گهر ❊ آبا از و بکرم ابنا از و عزیز ❊ صلوا علیه ما لمع الشمس والقمر ❊ و بیانی آورده
که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بودند و اسرافیل علیه السلام بشارت مر ولد ابراهیم را علیه السلام و میکائیل
علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند
قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلامت بر شما ابراهیم
ندانست که فرشتگان اند ایشانرا در مهمان خانه بنشاند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا که آورد
بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان بطعام دراز نکردند فلما
رای پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم دستهای ایشانرا که مطلق لا تصل الیه نمیرسند
بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نکرهم انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شد و اوجس و در دل آورد
منهم خیفة از ایشان ترسی چه در ان زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند
ترسید که دزدان باشند و ضرری برسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قالوا گفتند ای
ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی
قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم وامرأته و زن ابراهیم علیه السلام یعنی ساره بنت هاران قائمة
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستادگی داشت و ساره
عمر یافته بود و برگشته و از کبر روی نمی پوشید همین که سخنان فرشتگان شنود فضحکت پس بخندید از فرط فرح
و سرور فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود علیه السلام یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود

تعجب بود از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بر ایشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا
شگفت می ماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم و بهر تقدیر چون ساره بخندید
فبشرناها پس بشارت دادیم ما اورا بر زبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب
و از پی اسحق یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزندان بیشتر است و دیگر ابراهیم علیه السلام
از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزندی نبود پس چون مژده فرزند بشنود قالت یا ویلتا
گفت ای عجب ءالد آیا من زایم وانا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر
وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده
ساله ان هذا بدرستی که این خبر که میگوید لشیء عجیب چیزی عجیب است استعجاب از راه عادت
بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت میدارید من امر الله
از کار خدا هیچ عجب نیست که از ضعیف بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد چه
قدرتی را که بر کمال بود کی چنینها از و محال بود رحمت الله بخشایش خدای و برکاته و برکاتها یعنی
زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شمای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که
اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم علیه السلام و از ساره عنهما پیدا شدند انه بدرستی که خدای
حمید ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوارست باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت
عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد یجادلنا در ایستاده و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط علیه السلام آورده اند
که ملائکه را گفت که شما هلاک کنید اهل قریه را که در و صد مؤمن باشند گفتند نی فرمود که اگر نود باشند گفتند نی هلاک
نمی کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بهیچ نرسید پس بیکی ملائکه گفتند در هر دهی که یک مؤمن باشد ما اهلاک
ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود که ان فیها لوطا نه که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان
گفتند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم بردبار
بود تعجیل ندانست در انتقام از بدکاران اواه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان منیب
رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر جدال ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط
ترحم او بود و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض
ای ابراهیم روی بگردان و در گذر عن هذا از این جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک

فرمان

فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود
بازناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار
شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد جنگی زن چون بنزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در آنجا بود
چون نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد در پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا
و آنهنگام که آمدند فرشتگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلام سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق
بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه آنانرا دید با رویهای
خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید وقال هذا یوم عصیب و گفت این روز
سختیست برمن آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود تا لوط علیه السلام چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی
ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط که مهمانانرا دید گفت شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند
چیست کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل میکائیل
علیهما السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون
بدروازه رسید همان سخن تکرار فرمود و چون بشهر آمد دیگر اعاده کرد و چون بخانه رسید دیگر باره ادا کرد و شهادت
اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را علیه السلام دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن او کافر قوم را
خبر کرد روی بدر خانه لوط نهادند وجاءه قومه و آمدند بلوط قوم او یهرعون الیه شتابان دوانیده
شده بسوی او ومن قبل و پیش از این وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای
بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا انگشتک بر سر راهها چون نزد خانه
لوط علیه السلام رسیدند و طلب مهمانان کردند قال گفت یا قوم ای قوم من هؤلاء بناتی دختران من اینانرا
بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند مر شمارا تزویج که فرمایست بکفار میتوان ست حضرت
لوط علیه السلام از فرط نبوت و کرم و حمیت دختران خود را فدای مهمان کرده و گفته اند مراد به بنات
نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که
حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی
ضیفی در کار مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما
را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا گفتند لقد علمت ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا
نیست مارا فی بناتک من حق در دختران تو هیچ حاجتی وانک لتعلم و بتحقیق تو میدانی

ما نرید آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی
کاشکی مرا باشد بکم قوة بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در تفحص من هر آینه شما را دفع کنم او آوی
یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم
و احادیث صحیح آمده که حضرت رسالت صلعم فرموده که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن
شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد چه ملجا درماندگان بجز درگاه او نیست
نظم آستان تو که قبله کاظمه است ۞ از آفتی پناه مراست ۞ هر که دل در حمایتش بسته است
از غم هر دو کون وارسته است ۞ آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان
مجادله می نمود ایشان دیوار بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط بغایت مضطرب و اندوهناک
شد ملائکه او را بآن اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک
ما فرستادگان پروردگار توییم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک
نرسند بایذا و آزار تو یعنی هرگز ایشان بتو نرسند تو قدم از خانه بیرون نه و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل
علیه السلام پیش ایشان باز شد و پر خود را بر روی ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده
میگفتند حذر کنید مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود فاسر باهلک ببر کسان خویش را
بقطع من اللیل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و لا یلتفت و باید که التفات
نکند و واپس ننگرد منکم احد از شما یکی پس ببر اهل خود را مگر او کافره است انه مصیبها الا
امرأتک بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار
هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام
گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار
وقت است جبرئیل علیه السلام فرمود که الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است
فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلام فرمودیم تا پر خود را در
زیر شهرهای ایشان درآورد و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان میشنودند
پس حکم کردیم تا نگون کند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن
یعنی نگون ساختیم و امطرنا و باریدیم علیها بر آن شهرها بعد از نگون شدن آن
حجارة سنگ من سجیل از گل سنگ سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد که با تش پخته شده

چون آجر یا سجیل گویند در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگها از آن
بر ایشان از آسمان فرستادیم یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة نشان
کرده بخطوط سیاه و سفید و چون جزع و بیاض حمرت و در زاد المسیر آورده که مهر کرده شده بعضی از آن ها
سفید بر و نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهای سفید یا نام هر کس که بر و باران می شد بران نوشته بود یا
آماده گشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده
که سنگ کلان برابر خمی بود و خرد او همانند کسبوی قول آنست که سنگ جماعت را رسید از آن قوم که در دیار
خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگ متوجه نام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه در آمده و چهل روز آن سنگ که نام زد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بر سر
وی آمد و هلاک شد و ما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور چه
ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد نظم چو عالم از ستمگر ننگ دارد ۞ عجب نبود که بروی سنگ
بارد ۞ سگ از اشک در خور دانست بسیار ۞ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ۞ و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است
کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از مکه دور نیست در اثنای اسفار بران دیار میگذرند اولی آنکه بنظر اعتبار در
آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان اصلاح آرند و الی مدین و
فرستادیم باولاد مدین و باکسان مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان را شعیب را قال یا قوم اعبدوا الله
گفت ای قوم بپرستید خدای را بیگانگی ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدای بجز وی و لا
تنقصوا المکیال و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات و المیزان و ترازو را در سنجیدن
موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در ماندگی و محتاج
نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند
سازید نه آنکه از حقوق ایشان بکاهید و بگیرید و انی و بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما با
این خیانت که دارید عذاب یوم محیط از عذاب روزی که فرا گیرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت
عذاب است بجهت وقوع در وی یعنی در آن روز عذابی گرد شما را فرو گیرد که هیچکس راه رهایی نیابد مراد عذاب
قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت
بالغت است و یا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال تمام بپایید کیل را به پیمانه و المیزان
و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه

بخرند یا قراضه که از دینار و درم می بریدند و لا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین بلد
خود مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک
حرام خیر لکم بهترست شما را از آنچه جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارنده گان قول
مرا و ما انا علیکم بحفیظ و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه
من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو
خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب
بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را حرب نبود و شعیب علیه السلام از آنجمله بود که رخصت
حرب نداشت قوم را امر و نهی و موعظه میگفت و خود بسیار نماز میگذارد قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب
اصلوتک تامرک آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد
آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم از آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود
ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز کردن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر انک لانت
الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید و راه یافته و بزعم خود این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد
این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد مرسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قال یا قوم
گفت شعیب که ای گروه من ارأیتم چه می بینید و چه میگویید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر بصیرتی و حجتی
من ربی از نزد پروردگار خود و رزقنی و داده باشد مرا منه از نزدیک خود رزقا حسنا روزی
نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا داد و کمال تکمیل ارزانی داشته باشد
و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که در وحی او خیانت کنم و ما ارید ان اخالفکم
و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهاکم بسوی آنچه که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نکنم که
خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح
مگر اصلاح آوردن کارهای شما ما استطعت مادامی که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور
یا رسیدن بر منزل صواب و صلاح الا بالله مگر بمدد او و معونت خدای علیه توکلت بر وی توکل میکنم که
قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزاند و الیه انیب و بسوی او میگردم در هر چه میکنم و یا قوم
و ای گروه لا یجرمنکم شما را بر آن ندارد شقاقی دشمنی و ستیزه کاری با من ان یصیبکم که برسد شما را
مثل ما اصاب مانند آنچه رسید قوم نوح گروه نوح را علیه السلام از طوفان او قوم هود یا قوم هود

علیه السلام از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را علیه السلام از رجفه و ما قوم لوط و نیستند گروه لوط
منکم ببعید از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید و استغفروا ربکم
و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر
او ان ربی بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده بر مستغفرانست و دود دوستدار تایبان
و دود بمعنی فاعل است یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا
یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله تعالی معنی الودود برین وجه آورده که دوستدارنده نیکی بهمه خلق و دوست
دلها بحق یعنی او نیکان را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی او
زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست
میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه در منظر عیان جلوه نمود زبدة حقایق
صفیا را درین باب رباعی واقع شده رباعی ای حسن تو داده یوسفان را خوبی ۞ وز حسن تو گشته عاشقان
یعقوبی ۞ گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست ۞ در مرتبه محبی و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه
فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل
و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردند و او خطیب الانبیا بود
و دیگر گفتند و انا لنراک و ما می بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا بی قوة در دفع ما یا ضعیف البصر
و لولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما نیز ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا
سنگسار میکردیم و ما انت و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم
شود قال یا قوم گفت شعیب ای قوم من ارهطی اعز علیکم آیا گروه من عزیزترند بر شما و دوست تر نزد شما من الله از خدای
و اتخذتموه و گرفته اید شما امر خدای را وراءکم ظهریا از پس پشت خود همچو متروکی فراموش شده یعنی حق
با من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون
محیط بانچه شما میکنید احاطه است بروجهی که ریزه و بزرگ نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود و یا قوم اعملوا
ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم برحالتهای خود که دارید از شرک و بخس انی عامل بدرستی که من نیز
عمل کننده ام و تمکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بدو
عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند او را یا بفضیحت تمام هلاک سازد و من هو کاذب و آنکه او
دروغ گوییست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من راستم یا شما و ارتقبوا و انتظار برید آن را که

اِنّی مَعَکُم رَقیبٌ بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم وَلَمّا جاءَ اَمرُنا و آنهنگام که آمد عذاب نَجَّینا شعیبا
نجات دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذینَ آمَنوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحمَةٍ مِنّا
ببخشایش از فضل ما وَاَخَذَتِ الَّذینَ ظَلَموا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّیحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام
اینانرا کشت فَاَصبَحوا فی دیارِهِم جاثِمینَ پس گشتند در خانهای خود جاثمین مردگان و بزمین افتادگان
کَاَن لَم یَغنَوا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند فیها در آن دیار اَلا بُعدًا لِمَدیَنَ بدانید
که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت کَما بَعِدَت ثَمودُ همچنان که هلاک شدند و ملعون شدند
ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بوده و در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که هیچ دو بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت بوده
اهل مدین را از زبر ایشان وَلَقَد اَرسَلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بِآیاتِنا موسی را با معجزات
که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلطانٍ مُبینٍ و حجتی ظاهر و واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر
جهة وضوح اوست اِلی فِرعَونَ بسوی فرعون وَمَلَائِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعوا
پس پی روی کردند ان گروه اَمرَ فِرعَونَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی وَما اَمرُ فِرعَونَ و نبود
کار فرعون بِرَشیدٍ برنهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند
یَقدُمُ قَومَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز فَاَورَدَهُمُ النّارَ
پس درآرد ایشان را بآتش وَبِئسَ الوِردُ المَورودُ و بد مکانیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ
چه ورد که آب خوردست برای ترید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد ایست بر ضد آن وَاُتبِعوا
و از پی درآمده شدند فرعون و قوم او فی هذِهِ لَعنَةً درین سرای لعنت را وَیَومَ القِیامَةِ
و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بِئسَ الرِّفدُ المَرفودُ بد عطاییست داده شده بدیشان
یعنی لعنت هر دو جهان ذلِکَ این خبر مِن اَنباءِ القُری از اخبار دیهای هلاک شده که
نَقُصُّهُ عَلَیکَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنها یعنی از آنها قائِمٌ یافتنیست با آبادان چون زرع
قائم ایستاده وَحَصیدٌ برخی از آن منقود است با خراب چون کشت درو ده و گفته اند قائم آنست
که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام
وَما ظَلَمناهُم و ستم نکردیم براهل دیها ما بهلاک ایشان وَلکِن ظَلَموا و لیکن ایشان ستم کردند
اَنفُسَهُم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بوده فَما اَغنَت پس هیچ سود نکرد مر ایشانرا

دفع نداشتند عَنهُم از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتی آن خدایان که از روی جهل یَدعونَ بودند که میخواندند
و می پرستیدند مِن دونِ اللهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِن شَیءٍ هیچ چیز لَمّا
جاءَ اَمرُ رَبِّکَ وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَما زادوهُم و نیفزودند ایشان را بتان
غَیرَ تَتبیبٍ جز زیان کاری و هلاکت وَکَذلِکَ و مانند این گرفتن اَخذُ رَبِّکَ گرفتن پروردگار
تو اِذا اَخَذَ القُری چون بگیرد اهل دیهها را وَهِیَ ظالِمَةٌ و حال آنکه آنها ظالم باشند اِنَّ
اَخذَهُ بدرستی که گرفتن خدای اَلیمٌ شَدیدٌ دردناک و سخت است و از آن گرفتن کس را روی خلاصی
و راه رهایی نیست کی کز صرصر ظلمش دمادم ۞ چراغ عیش ظلومان بمیرد ۞ نمی رسد از آن کایزد تعالی
اگرچه دیر گیرد سخت گیرد اِنَّ فی ذلِکَ بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص لَآیَةً هر آینه
عبرتیست لِمَن خافَ مر کسی را که بترسد عَذابَ الآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذلِکَ روز قیامت یَومٌ
روزیست مَجموعٌ لَهُ النّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی هر خلق را در وی جمع کنند وَ
ذلِکَ یَومٌ و آن روز مَشهودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَما نُؤَخِّرُهُ
و باز پس نمیداریم آن روز را اِلّا لِاَجَلٍ مَعدودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقتی وی
در رسد قایم گردد یَومَ یَأتِ روزی باید که آن روز مشهود لا تَکَلَّمُ نَفسٌ سخن نگوید هیچ
سخنی که او را نفع رساند اِلّا بِاِذنِهِ مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد که در وا جایست
سخن گفتن نیز نبود هذا یَومُ لا یَنطِقونَ وَلا یُؤذَنُ لَهُم فَیَعتَذِرونَ فَمِنهُم پس از اهل موقف شَقِیٌّ
بدبخت باشند که مستحق وعید دوزخ جای او بود وَسَعیدٌ و نیکبخت باشند که بموجب وعده بهشت ماوای
او بود و در حقایق سلمی از شیخ شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیار گریه
و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشان شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا
و طول امل و بی حیایی شیخ ابوسعید خوارزمی قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان
کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده و دیگر حکم ازلی که بالسعادة و الشقاوة
خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرمود
که شَیَّبَتنی سورة هود نظم آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار و ین یکی را تا ابد داغ شقاوت
بر جبین ۞ عدل او میراند او را سوی اصحاب الشمال ۞ فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین فَاَمَّا الَّذینَ
شَقوا پس اما آنکه بدبخت شدند فَفی النّارِ پس در آتش دوزخند لَهُم فیها مر ایشانراست در آن

آتش زَفیرٌ فریادی سخت وَشَهیقٌ و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا اخراج
و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر الاصوات و الحکایة
یا این بانگ افغان خالِدینَ فیها جاویدان باشند در آن آتش ما دامَتِ السَّماواتُ وَالاَرضُ
همیشه تا آسمان و زمین بجایست این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلیدست پس دوام دوزخ
خیال بدوام آسمان و آسمان و زمین باز بسته باشد چه نص دال است بر تأبید دوام اهل النار و انقطاع دوام
ارض و سما وارد است مِنه پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از آنست جاوید در دوزخ خواهند
بود اِلّا ما شاءَ رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب
سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت و یکی از آنها آتش که بآن
عذاب کنند پس استثنا راز خلود باشد در عذاب نار نه از خلود دوزخ اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار
تو فَعّالٌ لِما یُریدُ کننده است هر چیز را که خواهد انواع تعذیب وَاَمَّا الَّذینَ سُعِدوا و اما
آنانکه نیکبخت شدند فَفی الجَنَّةِ پس ایشان در بهشتند خالِدینَ فیها جاویدان در آن ما دامَتِ السَّماواتُ
وَالاَرضُ مادامی که باشند آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یَومَ تُبَدَّلُ الاَرضُ غَیرَ الاَرضِ وَالسَّماواتُ زمین
و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت
جواهر ایشان مرادست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا
آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادامی که فوق و تحت است سعدا در بهشت باشند اِلّا ما شاءَ
رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار خود که ایشانرا از نعیم جنان مرتبتی رساند زیادت از آن که رتبت رؤیت
و رضوان باشد که کنه آن را ندانند مگر علام است بجمیع معلومات و نکته فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما اُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ
اَعیُنٍ مؤید این قول است و تتمه این باب در سوره توبه در تفسیر وَرِضوانٌ مِنَ اللهِ اَکبَرُ ثبت ذکر یافته
و باید دانست که علماء تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در [illegible] آورده اند که استثناء لاافعل
و در معالم آورده که خدای بدین استثنا داناترست و اگر اقوال هم آورده شود شرط ایجاز که در اول
مقرر شده باقی نماند والله الباقی والیه المرجع عَطاءً عطا دادنی ایشانرا عطا دادنی غَیرَ مَجذوذٍ
منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلا تَکُ پس مباش فی مِریَةٍ در گمانی خطاب حضرت رسالت
است صلعم و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که شک مباشید مِمّا یَعبُدُ هؤلاءِ از آنچه می
پرستند این مشرکان در آنکه ضلالت است مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست

که آخر بهلاک ایشان کشید چنانچه گمراهی ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یَعبُدونَ نمی پرستند اهل
شرک بتان را اِلّا کَما یَعبُدُ مگر بروجهی که می پرستیدند آباؤُهُم مِن قَبلُ پدران ایشان از پیش ازین یعنی باطل
وَاِنّا لَمُوَفّوهُم و بدرستی که ما تمام رسانندگانیم بدیشان نَصیبَهُم بهره ایشانرا از عذاب غَیرَ مَنقوصٍ
در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَد آتَینا و هر آینه ما دادیم موسَی الکِتابَ موسی را
توریة فَاختُلِفَ فیهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند
و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَولا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگر نه سخنی است
پیشی گرفته مِن رَبِّکَ از آفریدگار تو بتأخیر عذاب ایشان لَقُضِیَ بَینَهُم هر آینه حکم کرده
شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا شدی و محق از ایشان نجات یافتی
وَاِنَّهُم و بدرستی که کفار قوم تو لَفی شَکٍّ هر آینه در گمانند مِنهُ مُریبٍ از قرآن گمان
در ریبت افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وَاِنَّ کُلًّا و بدرستی که
هر یک از مختلفان لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم ازانجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّکَ پروردگار تو اَعمالَهُم
جزای عملهای ایشان بعضی آنرا ماء نافیه میدارند و لمّا را بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خدای تعالی جزای او بر
وجهی که باید برو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لمّا معنی ظرفیست اینجا تقدیر محذوف می باید
کرد برین وجه که وَاِنَّ کُلًّا لَمّا بُعِثوا لَیُوَفِّیَنَّهُم و چون اعراب را این کلام خالی از اشکالی نیست
این مقدار بسط مناسب نموده و این وجود بتقدیر تشدید لمّا بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف
فرموده که لام لمّا موطئه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیرش چنین باشد
که وَاِنَّ کُلَّهُم لَیُوَفِّیَنَّهُم اِنَّهُ بدرستی که خدای بِما یَعمَلونَ بآنچه میکنید شما خبیر داناست
و چیزی از وی فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد بیت همه کار بنده داناست ۞ بمکافات
هم تواناست فَاستَقِم پس مستقیم باش کَما اُمِرتَ همچنان که فرموده شدی وَمَن
تابَ مَعَکَ و باید که مستقیم شوند یاران که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند و ایمان آورده
با تو استقامت آنست که مستقیم باشند برافروختی امام قشیری فرموده که مستقیم آنکس است که از راه
حق باز نگردد تا بسر منزل وصال رسد در حقایق سلمی از جرجانی قدس سره نقل میکند که طالب
کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمة الله فرموده که آنچه که بود وی
همه نیکوییها نیکو شود و به بنود وی همه زشتیها زشت شود استقامتست شیخ الاسلام ای سخن

را بشنید فرمود که مرا بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت فرزرکی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت
ابوعلی شنوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه دیدم گفتم یا رسول الله بسبب شیبت تو از سوره
هود چیست فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر که اقدام در رسوخ نباشد رنجش ضایع است شیخ ابوعلی دقاق رحمه الله
گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده
نظم کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر کوی ملامت ز اوصاف طبیعت پاک مرده بإطلاق سوادی جان سپرده تمام از
کردن دامن فشانده برون سایه و خورشید مانده ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر بدرستیکه خدای بدانچه
شما میکنید بینا است ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان
با زمان ایشان مپرید یا معاونت مکنید ایشان را بر چیزها دانیان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالم تراشد یا سیاهی در دوات
ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان نماید پسندد در ظلم ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که ظالمی در بادیه تشنه باشد و در هلاکت نزدیک
بود او را آب توان داد فرمود که نی گفتند اگر آب نه دهند بمیرد فرمود که دعه یموت ع آنچنان بدر زندگان مرده به پس حق سبحانه و تعالی
از فرط رحمت فرمود که میل بظالم مکنید فتمسکم النار که شما را بساید یعنی بشما رسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله
بجز خدای من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید واقم الصلوة
و بپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز و زلفا من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی نماز بامداد است
و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که خرما خرید
آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی در آمد عمرو او را تقبل نمود فی الحال پشیمان شده در مجلس حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم آمده گریان و گریان حال گذشته بعرض رسانید آیه آمد که ان الحسنات بدرستیکه نیکوییها یعنی نمازها یذهبن السیئات
ببرند و محو کنند بدیها را اگر غیر کبایر باشد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که کفارة
آن نماز را کفارت آن گناه گفتند یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت نی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که
از نمازی تا نمازی کفارت گناهانیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند و اسلمی فرموده که انوار طاعات
ظلم معاصی را محو سازند و در بحر آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفی اللیل ظلمات ادناس را که بجهة نفسانی عارض
شده دفع میکند و بعضی برآنند که حسنات کلمات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک
این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی
فان الله پس بدرستیکه خدای لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را عدول از ضمیر اشارت
با آنست که شکیبایی از احسانات فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنهای پیش از

بودند اولو بقیة خداوندان عقل و رای که از روی حزم ینهون بازداشتندی خلق را عن الفساد فی الارض
از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات
منهم از گنه شستان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچه را که
منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ما ورای آن اعراض
نمودند و کانوا مجرمین و بودند کافران وما کان و نخواست ربک پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند
اهل دیهها را بظلم بزرگ واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک
هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی
پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه بر یک دین و یک آیین ولا یزالون
و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک
مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو و او را بایمان راه نماید چون اهل حق حنیفه که مسلمانند یا اگر مختلفند در روزی یکی توانگر است
و یکی درویش مگر آنکه خدای وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمان را یا برای
رحمت آفریده باشد کار او وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفته اند و آن اینست که
لاملئن هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین
همه ایشان وکلا نقص و هر خبری که میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما
نثبت به آنچه ثابت میگردانیم و برجای میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بار ا
و یقین شود بر آن و برادای رسالت ثبات نمای و برادای کار شکیبا باشی وجاءک و آمده است بتو فی هذه
الحق درین سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سورهای قرآن است
و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها راست است وموعظة و پندیست وذکری
و یاد کرد للمؤمنین مر گروندگان را وقل و بگوای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانکه ایمان نمی آورند
اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر حالی که بر آن تمکنید انا عاملون بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر حالی
که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انتظار زمانه انا منتظرون بدرستیکه ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما
ولله و مر خدا راست غیب السموات والارض علم آنچه غایب است از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع
الامر باز گردد و حفص یرجع مجهول خوانده یعنی بسوی او باز گردانیده شود کله همه کارها فاعبده
پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارت باآنکه نفع

نفع توکل بعابدان رسد و توکل مجرد کفیل اربن بود وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بی خبر از آنچه بندگان
میکنند و حفص بخطاب میخواند و خطاب مراد ماند و در تیسیر از کعب احبار نقل میکند که فاتحه توریة آیه اول از سوره انعام
است و خاتمه آن آخر از سوره هود والحمد لله اولا و آخرا سوره یوسف علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات
قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی را ضم نماید از الر و حم و ن الرحمن
حاصل میشود یا مختصر است از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رءوف یا از صفات او چنانچه الف
انفرادیت و لام لطف و را رحمت گویا قسم یاد میکند بدین وجه که بانفراد من بربوبیت و بلطف من بر عارفان لطایف
احدیت و رحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین این آیات آیات کتاب روشن است
یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر متأمل یا روشن کننده قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت
آمده که علما یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده این سوره
نازل شد که انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآنا عربیا قرآنی تازی بعضی از قرآن را
گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و معانی آنرا دریابید و حجت بر شما
لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین
قصه که خوانده شود در معالم گوید که بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این
قصه از قصه‌های احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بودند در تیسیر اعجب القصص صاحب بحر الحقایق گوید که احسن
است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس
و حواس برادران یوسف و حضرت شیخ بر منوال قصه را باحوال انسان تطبیق کرده داد داده و چون درین ترجمه اختصار
مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در آیه گفته اند حواله بکتب التفسیر مرود
و اینجا برادای دقت قصه و ترجمه الفاظ اکتفا مینماید آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا
این آیه نازل شد که تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین چیزها بما اوحینا
بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره مقرو را وان کنت و بدرستیکه بودی تو من
قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم
اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لابیه مر پدر خود یعقوب را علیه السلام
در سن دوازده سالگی شب آدینه که پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام

گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ابت ای پدر خواب عجب دیدم انی رأیت بدرستیکه دیدم در خواب احد عشر کوکبا
یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان
این ستارگان و نیرین فرود آمد و در پیش من می نگریستم رأیتهم دیدم ایشانرا لی ساجدین مرا سجده کنان یعقوب
علیه السلام دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلام و
زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران این واقعه بشنوند
وایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من بتصغیر از روی شفقت و محبت
لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا پس حیلت کنند لک
برای هلاک تو کیدا حیل کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است للانسان
مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد وکذلک و همچنانکه ترا برگزید بچنین خوابی که دلیل
شرف و شان و منزلت است برادران یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو بفرمان فرمایی و پادشاهی ویعلمک
و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله ویتم نعمته و تمام
خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو وعلی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو لولی که ایشانرا
پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها چنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو
من قبل پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جدت و پدر جدت یعنی ابراهیم واسحق بر ابراهیم علیه السلام بخلت و دوستی
و رسالت و نجات از نار نمرود و با سحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستیکه پروردگار
علیم داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه شاید و باید لقد کان
بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف علیه السلام واخوته و در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت یا دلیل حکمت
للسائلین مر پرسندگان از او و غیر ایشان را یوسف را علیه السلام یازده برادر بودند یکی ابن یامین و آن برادر عینانی بود و شش دیگر علاتی
که پسران خاله یوسف بودند یهودا و روبیل و شمعون ولاوی و ریالون و یسحر و چهار دیگر علاتی وایشان از دو سریه بودند
دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب دید و با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت
نمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال
باز نمودند آتش حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام
لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی ابن یامین احب الی ابینا دوسترند بسوی پدر ما از ما
ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارکنندگانیم و ایشان خورد سالی و بی کفی نه بایستی که ما را دوستر داشتی

وچون دو عاجز ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرد اِنَّ اَبَانَا بدرستی که پدر ما لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ دور
افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی در رای او درین خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات
را از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد وگفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای
پیر تدبیر چیست اُقْتُلُوا یُوسُفَ گفت بکشید یوسف را وگویند گوینده این سخن دان بود وگفت بکشید
اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا یا بیفکنید بزمینی دور از عمارات یا موضعی که دران می باشند سباع یعنی او را غایب کنید یَخْلُ
لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نیا شد پدر روی بشما آرد و تمامی
بر شما اقبال کند وَتَكُونُوا وباشید مِنْ بَعْدِهِ از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا
صَالِحِينَ گروهی شایستگان یعنی توبه کنید واین نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبان بادیه آز را از زری
تَسْوِيفَ میگوید ع امروز گنه کنید وفردا توبه آخر تامل نمی نمایند که عذر فردا را ع فردای باید ور
عمر اعتمادی نیست بیت کار امروز بفردا مگذار ای زنهار که چه فردا برسد نوبت کاری دگرست قَالَ
قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ مکشید یوسف را
که قتل بی گناهان گناه عظیم است وَاَلْقُوهُ وبیفکنید او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ
تا فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند وببرندش بجایی دیگر شما از وی باز رهید
یعنی چون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کارکنان بصورت
من پس همه برین امر متفق شدند ونزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده وسبزها از زمین دمیده نظم
سنبل سر نافه باز کرده ✻ گل دست بدو دراز کرده ✻ سیر آب سبزهای نوخیز ✻ از لولو تر زمرد انگیز
چه شود که یوسف را با ما فرستی تا روزی بتفرج وتماشا بگذرانند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار
یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید ومن بخار هجران گرفتار باشم بیت
حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج چون درد مندان فرزندان یعقوب علیه السلام در ماندند پیش یوسف
علیه السلام آمدند واز تماشای سبزه وصحرا شمه با وی در میان آورده گفتند بیت موسم گل دو سه روزست غنیمت
دانید ✻ که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ✻ یوسف علیه السلام نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه شد وبا
برادران پیش پدر آمده التماس اجازه نمود مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت زین تنگنای
خلوتم خاطر بصحرا میکشد ✻ کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام ✻ یعقوب علیه السلام در فکر دور دراز افتاد
قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یَا اَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که ایمن نمیداری

ما را عَلَى يُوسُفَ بر یوسف وتامل میکنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهُ وحال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ نیکوخواهانیم
ونهایت برو مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت وفراخی صحرا
میوها ونقلها خورد وَيَلْعَبْ وبازی کند بتیر انداختن وشتر دوانیدن وَاِنَّا لَهُ وبدرستی که ما مر او را لَحَافِظُونَ
نگاهبانیم از مکاره یا از سباع وهوام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام اِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین دارد
اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیارست وصبر از مشاهده وی کم وَ
اَخَافُ ومیترسم اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ ازانکه او را بخورد گرگ چندان زمین که شما میروید گرگان در زده می باشند چنانکه
گرگی قصد وی کند وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ وشما ازو باشید بسبب اشتغال شما بامل اهتمام در محافظت او نظم
ازان ترسم که غافل بنشینید ✻ ز غفلت صورت حالش نبینید ✻ درین دیرینه دشت محنت انگیز ✻ کهن گرگی بود دندان
کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ
وحال آنکه ما گروه توانا وقوی هیکل که هر یک از ما باده مشر در محاربه مقاومت تواند کرد اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آن
وقت که برادر را بگرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان
شنید ومیل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت وتماشای کوه وصحرا دید دل بر الم هجر او نهاده وبتقاضای زبان رضا
درداده ببر خود تا سروتن یوسف را بشستند وموئش شانه کردند وجامهای فاخر پوشانیدند وقمیص ابراهیم علیه السلام که جبرئیل
از بهشت آورده بود ووقت القای آتش نمرودی در وی پوشانیده بود ومیراث بیعقوب رسیده بود چون تعویذه
بر بازوی بست ومشایعت فرزندان تا شجره الوداع که بر در دروازه کنعان بود بیرون آمد ویوسف را علیه السلام در کنار گرفته
گریان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه نه خوردیده بود ✻ طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود ✻ یوسف
علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر رخسار باریدن گرفت ودانه مروارید خوناب با الماس مژه سفتن
آغاز کرد ع ژاله از نرگس فرو بارید وگل را آب داد وگفت ای پدر سبب گریه چیست یعقوب علیه السلام مضمون
این قصیده سمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بسته ور برراهست ✻ سرشک دیده من نیز رود
کز راه بگیرد ✻ ای یوسف ازین رفتن را بجدا اندوهی عظیم می شنوم ونمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید مرا
فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان از در بابی عجا گفت
یوسف علیه السلام مبالغه بسیار نمود وایشان یوسف را علیه السلام بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب علیه السلام
در پی ایشان می نگریست واز شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور ✻
دل از تصور دوری چو بید لرزانست ✻ وچون فرزندان از نظر او غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا

پس آن هنگام که ببردند برادران یوسف را کردند آنچه با او کردند وصبایای پدر را بر یک طرف نهادند یوسف علیه السلام
را بر زمین زدند وآغاز طعنه نموده میگفتند ای صاحب رؤیای کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز
از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت با اخوان شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان براندیشید وبر کودکی وضعف حال
من رحم آرید بیت یاری دهید کز دل او دور گشته ام ✻ رحمی کنید کز غم او زار مانده ام ✻ المقصه سخن او التفات
نانموده طپانچه بر روی وی میزدند ودر خاک وخواری گرسنه وتشنه ویرا می کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا
آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت وگفت دست تعدی در آستین توقف کشید وگفت آخر
با من عهد کرده اید که قصد قتل او نمایید غضب ایشان تسکین یافت از کشتن او درگذشتند وَاَجْمَعُوا اوراى
خود را محکم ساختند اَنْ يَجْعَلُوهُ آنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در چاه وآن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان
یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود وپایان او گشاده وهفتاد گز عمق داشت پس آن تیره
پس یوسف را بر سر چاه آوردند وچون دست در هر یکی از ایشان میزد دستش برپا بستند ورسنی در میانش کرده بچاه فرو گذاشتند
پیراهنش کشیدند که بر سر چاه بود در آویخت پیراهنش از بر برکشیدند وچون بمیان چاه رسید رسن بریدند واز حضرت ملیک
اعلی خطاب مستطاب بطایر ایشان سدره المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل پیش ازانکه یوسف علیه السلام بتک چاه رسید
او را بصخره متعدد خود گرفت بر بالای صخره که در تک چاه بنشاند واز طعام وشراب بهشت بوی داده پیراهن خلیلی که
تعویذ وار بر بازویش داشت دروپوشانیدند وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ وما وحی فرستادیم بسوی او جبرئیل یا الهام
دادیم او را که اندوهناک مباش که برود ترا از حضیض چاه بذروه حسند جاه رسانیم وبرادران آنجا نزدیک
نزد تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِاَمْرِهِمْ هَذَا این کاری که کردند واندوه بخی از تو بود مشاهده
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی جهت علو شان ورفعت مکان تو واندک زمانی را این
صورت دست داد بجهت او آمدند واو را نشناختند وَجَاءُوا اَبَاهُمْ اما چون یوسف علیه السلام در چاه افتاد
وبرادران بازگشته بر سر رمه رفتند وبزغاله را کشته پیراهن او بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا اَبَاهُمْ وآمدند
نزد پدر خود عِشَاءً شبانگاه وبدروغ يَبْكُونَ میگریستند یعقوب علیه السلام آواز فرزندان شنید
سراسیمه از خانه برون آمد وگفت ای فرزندان شما را چه واقع شد ویوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا
یَا اَبَانَا گفتند ای پدر ما اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ بدرستی که ما رفتیم ومی گرفتیم بر یکدیگر در دویدن وتیر افکندن وَتَرَكْنَا
یُوسُفَ وبگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت وبار ما فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ
پس بخورد او را گرگ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا ونیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نکنی وَلَوْ كُنَّا

صَادِقِينَ واگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت مرکانی که نسبت ما داری ما را دروغ گوی می
پنداری ودلیل دیگر داریم خوردن گرگ یوسف را وآن پیراهن اوست وَجَاءُوا وآمدند عَلَى قَمِيصِهِ
بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند بر پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ
یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلود دید دغدغه هلاک یوسف علیه السلام در دلش پدید آمد اما چون اطراف
پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده وتعرض پیراهنش نکرده پس از روی عتاب قَالَ
گفت با فرزندان نه چنین است که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ نفسهای شما
وآسان ساخته اَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی
که با آن شکایت نباشد بکر با خدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وخدایست یاری خواسته شده یعنی ازو میخواهم عَلَى
مَا تَصِفُونَ برانچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود صباح
روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ وآمد کاروانی بنزدیک آن چاه وآن جمعی بودند
که از مدین بمصر می رفتند فَاَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود بسوی آن چاه وارد کسی
را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد وارد ان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون
بسر چاه آمد فَاَدْلَى دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی بیوسف علیه السلام رسید که در
دلو نشین ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که
دیوارهای چاه در فراق یوسف علیه السلام بگریستند ✻ در انس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران ماند
چه دلو را بغایت گران یافت بچاه فرو نگریست وآن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَى ای مژده
وشادمانی وگفته اند بشری نام صاحب او بود وگفت او را برای اعانت طلبید وگفت هَذَا غُلَامٌ
این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه در آوردند نظم چو آن ماه
جهان آرا بر آمد ✻ ز جانش بانگ یا بشری بر آمد ✻ بشارت کز چنین تاریک چاهی ✻ بر آمد این چنان
افروز ماهی ✻ وَاَسَرُّوهُ وپنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً ز جمله متاع تجارت
بود یا پنهان ساختند او را کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم وگفته اند
ضمیر اسروا راجع برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند وگفتند بنده ماست وانچنان بود که از حال یوسف خبر
یافته بسوی کاروان آمدند وگفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
بانچه میکنید یعنی اولاد یعقوب با پدر وبرادر وکاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون

برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف
علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده گریزپایست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را
میفروشیم باز ما بخر و با خود ببر بشهری دیگر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشتم
بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده است تو میدانی که بهای این غلام بسیار است گفت ما با تو چه
سازیم بهر چه داری پس است یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وشروه بثمن بخس ببهای اندک
بی اعتبار دراهم معدودة درمی چند شمرده شده عادت اهل روز چنان بود دون چهل درم را می
شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده درم بود هر برادری دو درم برگرفتند
و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وکانوا و بودند برادران فیه
در یوسف علیه السلام من الزاهدین از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان
در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر
ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده
بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و کارشناسان عزیز بر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او
شیفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گویند
در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز
صفت غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام را بمجلس آرد روزی دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار
آورد فریاد و بجلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد آراسته آن یار ببازار برآمد فریاد و فغان از در
و دیوار برآمد خریداران بمن یزید درآمده هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بجایی رسید که هم سنگ او زر و نقره
و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد خریداران دیگر لب ببستند پس زانوی خاموشی نشستند
عزیز بها داد و یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که خرید یوسف را من مصر
از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای این غلام را کنایت
از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار
عسی ان ینفعنا شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما او نتخذه
یا فرا گیریم وی را ولدا فرزندی گویند زن عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او
ظاهرست وکذلک و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف جای دادیم

یوسف را و مکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولنعلمه تا بیاموزیم او را من تاویل
الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب و خدای غالبست علی امره
بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف
علیه السلام که برادران او را در ورطه خواستند و خدای را خواستی و واقع نشود الا آنچه خدای خواسته است
بود هر کسی را دگرگونه رای تا شد که آنچه خواهد خدای ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آنهنگام که رسید یوسف اشده بقوة خود
هژده سالگی و گویند سی و چهل آتیناه دادیم او را حکما حکم یا حکمت و آنکه علمی باشد مؤید بعمل وعلما
و دگر دادیم او را دانشی در دین وکذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند
که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش تاراج صبر و سکون
نهاد نظم زلیخا چون بر ویش دیده بگشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ز حسن صورت و لطف شمایل
اسیرش شد بیکدل نه بصد دل بعد از آنکه عشقش ره نجات کشید و شوقش بنهایت انجامید حال با یوسف
در خانه او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام
و او را در منزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته درآورد وغلقت الابواب و ببست درها را وقالت و گفت زلیخا
هیت لک بشتاب و پیش آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی
انه ربی بدرستی که خدای پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز
مهتر منست و ترا بنیکو داشت من فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده در خیانت در حرم او در از نیکم
انه بدرستی که لا یفلح الظالمون رستگار نشوند ظالمان یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند چه زنا بدترین
ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا میکرد گفته اند نظم زنی خلقت که در روز قیامت چو افتد بر زناکاران
غرامت جزا را از جفاکاران نویسند مرا از دفتر ایشان نویسند ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد
آن زن بمخالطه یوسف وهم بها و قصد کرد یوسف بدفع او بطریق قهر لولا ان رای اگر ندیدی یوسف
برهان ربه دلیل پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه
نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خداست پس یوسف علیه السلام بنور نبوت و
مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین او را اثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء

[illegible]

از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و فعل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص
ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و ناباپست آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری
که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد و زلیخا از عقب میدوید واستبقا الباب و میشتافتند یوسف و زلیخا
بسوی در در نگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وقدت و بدرید کشیدن قمیصه پیراهن
یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون
عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش
دستی نموده و دلیرانه بسخن درآمد قالت گفت ما جزاء چیست جزای کسی که خواهد باهلک بکسان تو
سوءا بدی مراد نفس خودست درین خواست که ابراء ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف است بی
گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست
او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که او را بزندان و عقوبت
تهدید میکند قال گفت هی راودتنی او درخواست از من عن نفسی از نفس من و من با وی تن در ندادم و از وی می
گریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم و چه کس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه بود در گهواره
گواه منست و او پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت که خدای من
قادرست بر آنکه او را بسخن درآرد در لطایف سنین آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی بسخن در
آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وشهد و گواهی شاهد من اهلها
گواهی از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بود که از روی حکمت گفت ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست پیراهن
پیرهن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت پس زلیخا راست میگوید وهو من الکاذبین
و یوسف از دروغ گویان چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان او از پیش دریده شده
وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید
وهو من الصادقین و یوسف از راستگویانست چه این حالت دلالت برآن دارد که یوسف از وی میگریخته
و او از پی درآمده او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فلما رای پس آنهنگام که دید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را
دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قال انه گفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر و حیله
شما زنانست ان کیدکن بدرستی که کید شما عظیم بزرگست زود در دل درمی آید و در نفس تاثیر میکند

پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت یوسف اعرض ای یوسف درگذار و اعراض کن
عن هذا از این مهم و پنهان دار واستغفری و ای زلیخا تو آمرزش طلب لذنبک از برای
در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غیبت وتوا او ابیاز ردی انک کنت بدرستی
که بودی تو من الخاطئین از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب آورده اند که اگر چه عزیز
این قصه را تسکین داد بیت اما سخن عشق نهان کی ماند تخم این واقعه در السنه و افواه بعضی
خواتین مصر افتاد و زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای
سلامت نظم سازد عشق را گنج ملامت خوشا رسوای و کوی ملامت غم عشق از ملامت
تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد وقال نسوة و گفتند گروهی زنان در کشاف آورده اند
که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی صاحب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب که با
یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان که امرات العزیز
زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی او درخواسته
است از وی کام و بهره قد شغفها حبا بدرستی که بشکافته است غلاف دل او را از جهت دوستی یعنی
محبت یوسف در درون دل وی درآمده انا لنریها بدرستی که ما میبینیم آن زن را فی ضلال مبین
در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود او گشتن شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردیده
فلما سمعت پس چون بشنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میکنند و میگفتند ارسلت
الیهن فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نموده که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید
و آن پنج زن ملامت گر را در میان ایشان نیز طلبید پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد
واعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکا تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید
طعامی پاکیزه یا ساخت طعام در جزایرت که ایشان طعام میخوردند وآتت و بداد کل واحدة منهن
هر یکی را ازین زنان سکینا کاردی تا گوشت زیره کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامه مرصع در و
پوشید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وقالت اخرج و گفت برون آی علیهن برین زنان یوسف
علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوت خانه آن گنج
نهفته برون آمد چو گلهای شکفته فلما رأینه پس آنهنگام که زنان او را دیدند اکبرنه
بزرگ یافتند در حال یکبار آشفته دیدار او گشته از خود فراموش کردند وقطعن و ببریدند

ایدیهن دستهای خودرا و بانام او مجلس نشسته در حقایق سلمی مذکورست که درین آیه مومن فش میکنند مدعیان محبت را که مخلوق در رایت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکنند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا تمام نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده ابان آفرین بکشادند وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ وگفتند مَا هٰذَا بَشَرًا پاک است خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری نباشد بیت تو از سلالهٔ سفلی ز آب و خاک نزادی که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی اِنْ هٰذَا نیست او اِلَّا مَلَکٌ کَرِیمٌ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبای و کمال بدین غایت و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملک نیست نظم چو دیدندش که جز و اکبر نیست برآمد بانگ زینان کین بشر نیست نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ز بالا آمده قدسی فرشتست صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام برمن فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی ترا از نور افریدم از کرسی و کسوت دادم و کسوت ترا از نور عرش منور کردم و خلقت خلقنا احسن هنک یوسف را جمال بود و انحضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شده و در ظهور کمال محمدی زنار ربها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت صلعم فرموده که شعر لوای زلیخا لو رحبیه لآثرن فی القطع القلوب علی الید القطع زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند مترست که دل پاره پاره میکردند اگر جمال ترا ای نور دیده می دیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده میکرد قَالَتْ گفت فَذٰلِکُنَّ الَّذِی این آنکس است که شما لُمْتُنَّنِی فِیهِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده است وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراد ده کرده ام او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ و اگر جابجا نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را در انجاح مرادم لَیُسْجَنَنَّ هرآینه زندان کرده شود وَلَیَکُونًا مِنَ الصَّاغِرِینَ و باشند از خوارشدگان یعنی داخل دزدان وی باکان یوسف علیه السلام که این را شنید روی از مجلس برتافت و زنان از عقب وی بیرون رفته در لبابی اکه ما او را ملامت میکنیم بهریک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف

از مقالات ایشان به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ زندان دوسترست بمن مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان بیت عجب درمانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّی از من کَیْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری أَصْبُ إِلَیْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را وَأَکُنْ مِنَ الْجَاهِلِینَ و باشم از نادانان بارتکاب الجنایت باید فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد لَهُ مر دعای او را رَبُّهُ پروردگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید ازو کَیْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که او شنواست مر دعای کسی که بدو پناه برد الْعَلِیمُ داناست بحال کسی که از همه در و گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد بیت چو کوره ساز زندانرا بر و گرم بود زان کوره گردد آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته ام وطبع مرا از وقتی بدبیده آمده صلاح آنست که او را بزندان افکنی تا مردمان گمان کنند که او گناه کار است و من از ملامت بازرستم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآیَاتِ از پس آنکه دیدند دلائل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی باوجود مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافت که برای صلاح لَیَسْجُنُنَّهُ هرآینه در زندان کنند او را حَتَّىٰ حِینٍ تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندانرا بدان سرو قامت کلرخسار رشک گلستان کردند نظم جوان دل زنده در زندان درآمد بجسم مرده گوئی جان درآمد در ان محنت سرا افتاد جوشی برآمد از گرفتاران خروشی وَدَخَلَ درآمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَیَانِ دو بنده از بندگان ریان یکی ساقی ملک که بونا گفتندی و دیگر طباخ او که مجلب خواندندی ملک را خبر شان کانی بوده که او را زهر میدهند و حکم زندان کرده آنها نا با یوسف علیه السلام بزندان درآمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند و گویند ساقی

دید و طباخ نی یا مطلق هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام امتحان کردند قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّی أَرَانِی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغی یک اصل تاک است و بر وی سه خوشهٔ انگور رسیده و کاسهٔ ملک بدست من أَعْصِرُ خَمْرًا میفشارم در و انگور را آن تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّی أَرَانِی من که می بینم خود را در مطبخ ملک أَحْمِلُ برمیدارم فَوْقَ رَأْسِی بر زبر سر خود خُبْزًا نانرا و آن سه سبد نان است تَأْکُلُ الطَّیْرُ میخورند مرغان مِنْهُ از آن نان و می ربایند نَبِّئْنَا خبر دهید ما را بِتَأْوِیلِهِ بتعبیر هر خواب إِنَّا نَرَاکَ بدرستی که ما ترا می بینیم مِنَ الْمُحْسِنِینَ از نکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رؤیاها ما یوسف علیه السلام خواست که بتعبیر خواب با ایشان برود از کوش چه در ان مکروهی متوجه بود پس از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت لَا یَأْتِیکُمَا نیاید شما را طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ خوردنی که روزی داده شوید بوی إِلَّا نَبَّأْتُکُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِیلِهِ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُمَا پیش از آنکه بیاید شما را یعنی اخبار کنم شما را از غیب گفتند ما از کاهنان و عرافان نشان این شنیده ایم یوسف علیه السلام گفت این معجزه منست نه عرافت ذٰلِکُمَا این که گفتم از ان چیزیست که بیاموخت مرا رَبِّی آفریدگار من کار من بالهام و وحی إِنِّی تَرَکْتُ برای آنکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللّٰهِ بخدای وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت هُمْ کَافِرُونَ ایشان ناگروندگان اند تکرار ضمیر برای آنکه تا کید کنوانیدن است باخرت وَاتَّبَعْتُ و پی روی کرده ام مِلَّةَ آبَائِی کیش پدران خود را إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ اظهار آنکه از اهل بیت نبوت است جهت زیادتی رغبت بود باستماع کلام وی مَا کَانَ روا نیست و نشاید لَنَا مارا که گروه انبیاییم أَنْ نُشْرِکَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بخدای چیزی را بلکه او را بپرستیم بیگانگی ذٰلِکَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنَا از فضل خدای است بر ما که توحید آگاهی داده وَعَلَى النَّاسِ و از فضل است بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاد وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که بغیر از مدینیان نامده اند لَا یَشْکُرُونَ سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ تا اعلی و اوسط و ادنی خَیْرٌ بهتر است

أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه و یکتا در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بدون خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی چیزی چند بی اعتبار را نامها که پرحجت و ربانیت سَمَّیْتُمُوهَا نام نهاده اید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ شما و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است بِهَا بپرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق تسمیات ایشان پس تمامی پرستیدالا ای چند بی معنی إِنِ الْحُکْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا اکه نپرستید إِلَّا إِیَّاهُ مگر او را ذٰلِکَ این الدِّینُ دین حق و روش درست و راست وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرگردان می شوند یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُکُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد فَیَسْقِی رَبَّهُ پس بیاشامد تربیت کنندهٔ خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بوده وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که طباخ است فَیُصْلَبُ پس آویخته شود بر دار و هیچ او را بگذارند تا متحلل گردد فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از سر وی ایشان باکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف فرمود قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی حکم کرده شد و حکم ساخته شد کار آن خواب که شما فِیهِ تَسْتَفْتِیَانِ در ان از من تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ گفت یوسف علیه السلام لِلَّذِی ظَنَّ مر آنکسی را که دانست أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا که او رستنی است از ان هر دو یعنی ساقی را گفت اذْکُرْنِی یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّکَ نزد مربی خود یعنی حال بیکناهی من بعرض ملک برسان تا مرا ازین محنت باز رهاند بکوشت اندران زندان غریبی زعول شاه دوران بی نصیبی حبیبش بیکسی چیند ربگوی که هست این از طریق مهدان دور آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را با ساغ جاه و دولت بر خوش کرد بسبب الکرامات او تحقیق یافته بود و مانند سخن نخستین بدو دادند و مژده تهیه ترتیب رسید از اهل زندان غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِکْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف علیه السلام را نزد یک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِینَ چند سال بضع عددیست مبهم میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد از این دوازده سال دیگر در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام در زندان درآمد و یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنه کاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود ساختی بعزت جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت در این حال از من راضی است باز گفت از تو خشنود است یوسف علیه السلام گفت إِذًا لَا أُبَالِی اکنون که او از من راضی است باکی ندارم

پس چون انگور دار را معنی ... السلام در حبس بضع سنین کرچه تغیر آمد از ترد سحاب تا تو باری خوابی از رنگ و آب
اما چون بخت برآمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک
إِنِّي أَرَىٰ یعنی بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ هفت گاو فربه که از نهر یا از نیل برون آمدند يَأْكُلُهُنَّ
بخوردند و فرو بردند سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر که در شکمهای هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه
خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای آن منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده
و بدرو آمده پس این خوشه خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال زیر کردند آنها را و پوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه
ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِن
كُنتُمْ اگر هستید شما از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میگوید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب
وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده و وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این خوابهای ملک
بِعَالِمِينَ دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکوییم و این از قبیل منامات باطلات ملک ریان از جواب ایشان
متحیر گشته و در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید و راه تعبیر آن واقوبین که نماید مصراع یارب این جواب
پریشان را تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسف یادآمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکی که نجا
مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک
بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُم من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ
پس بفرستید مرا بر زندان که در آنجا کسی هست که اعلم است بتعبیر از آنکه داند حکما این خبر شاه را دل کشته حکم فرمود که زود برخیز و خبر بیار
ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ نیک نیک ذات گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را
فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ درشت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخوردند آنها را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ
خُضْرٍ و هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه خشک که در آن پیچید و خشک ساختند همه حکما ... تو
چگونه لَّعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که بازگردم بجواب تمام إِلَى النَّاسِ یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ایشان
ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت
میکنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان کنایت از آن است دَأَبًا زراعتی بر عادت مستمره خود فَمَا حَصَدتُّمْ
پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آن را فِي سُنبُلِهِ در خوشه او یعنی حب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات
ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِّمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید از ...
سازید نشده ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پی این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت

ازان

از آنست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده باشند یعنی
ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِّمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم
زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ سالی که در وی فِيهِ يُغَاثُ
النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان بباران داده وَفِيهِ و در آن سال يَعْصِرُونَ بیفشارند آنچه افشردنی باشد
مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایه از کثرت ثمارست و گفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از پستان
گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام فرمود ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محل
عام بر وجهی که آن سخنان را شنیده بود تقریب نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست بگوش خود از یوسف بشنود بطلب وی
فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد بدو فرستاده
ملک قَالَ ارْجِعْ گفت بازگرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن و تفحص نمای
مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي
بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف علیه السلام خواست که پاکی
او بر ملک آشکارا گردد و پاکی را در حال مجال و قیمت نماید این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف
علیه رسانید ملک بر نمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز حاضر کردند پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ
چه بود شما را إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ چون طلب مکر دید یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی می
جستند قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا
عَلِمْنَا ندانستیم عَلَيْهِ مِن سُوءٍ بر یوسف از بدی هیچ اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد
او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ
پیدا و هویدا شد راستی و درستی أَنَا رَاوَدتُّهُ من جستم یوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال
او کردم وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست آنجا با عزیز گفت ... را وقتی نظم
بجرم خویش کرد اقرار مطلق ... برآمد روصدای حصحص الحق ... بگفتا هست یوسف را گناهی ... منم در عشق او گم کرده راهی
نخست از وصل او بر خویش خواندم ... چو کام من نداد از پیش راندم ... ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خود اعتراف نمودند
با یا حضور تو ایشان را عقوبه کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبه نبود ذَٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند
عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم وَ
أَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي راه نماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ

الخائنین

مکر خیانت کنندگان را این یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند که اگر این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا معجب خود
عجب آورده بلکه شکرگزارم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت
نمی‌نمود معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ازلی درآورد الجزو الثالث عشر
من اجزاء الثلاثين وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من
از میل بآرزو با معرا و مبراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده است بِالسُّوءِ
ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ لیکن آنرا که بخشید بر او رَبِّي پروردگار من از فرمان نفس در امان
آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصدی که بفعل نیاید رَّحِيمٌ
مهربان است که بعصمت مایت ندارد آورده اند که چون بملک سخنان یوسف را علیه السلام باز گفتند آرزومندی
او بدیدار یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص کردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در خبر آورده که ملک هفتاد حاجب
را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را از زندان بیار
گاه آوردند که در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون آمد زندانیان که بدیدار روی جهانستانش
بودند خروش برآوردند یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب
الاخیار و ... علیهم النهار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام نموده استقبال فرموده نظم ز وی
تقدمش چون شه خبر یافت ... باستقبال او چون بخت بشتافت ... کشیدش در کنار خویشتن تنگ ... چو سرو گلرخ و سمان
گلرنگ ... بر پهلوی خودش بر تخت بنشاند ... بپرسشهای خوش با وی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنهنگام که ملک
با وی گفت سخن و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ
بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از
مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ گفت یوسف علیه السلام اجْعَلْنِي بگردان مرا حکم کننده
عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینه‌های زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن
گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاه دارنده‌ام و چیزی از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هرچه
سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف
علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست و در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر
بجهة یوسف علیه السلام معین کرده تاج هیکل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار

بقبضه

بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد اندک زمانی را عزیز درگذشت
و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرائیم
و تفاسیر از حالات حواله التوسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ تا بود
که جای می‌گرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که
میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَن نَّشَاءُ
هر که را بخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمی‌کردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
و هر آینه مزد آخرت بجهة بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَكَانُوا
يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که با جانان و تقوی از قعر چاه بتخت و
جاه رسید بیت بدینی و عفی نبی قدر یافت ... که او جانب صبر و تقوی نشتافت القصه یوسف علیه السلام
مهمات ملکی را از پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمودند هفت
سال از هر غله که حاصل می‌شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می‌ساخت تا
سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند بنقودی که داشتند
غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سیوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم
بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم بخط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال را
بر ملک عرض کرد ملک گفت همه بنده تو اند و اختیار ایشان بتست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال
و اولاد و ضیاع و عقار هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را
در وقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد
تا کسی را در بارهٔ او سخنی بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب
علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می‌نوازد و کار غریبان را بدلخواه
ایشان میسازد نظم ز راحتش آسوده برنا و پیر ... ز دولتش خوشدل غریب و فقیر ... بجنبش ز ابر
بهاری فزون ... ضعاف کاشش ز غایت برون ... اگر برویم و طعامی زجهة کرسنگان کنعان بیاریم یعقوب
علیه السلام اجازه فرمود و ابن یامین را جهت خدمت خود بازگرفت و ده فرزند دیگر را هر یک با یک شتر و
بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهة ابن یامین با بضاعت او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ

یوسف

واَمدند برادران یوسف علیه السلام فَدَخَلوا علیه پس در آمدند برو و رسم خدمت بجای آوردند
فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشانرا در نظر اول وَهُم لَهُ مُنکِرون و ایشان مر او را منکران
شدگان بودند بجهة طول چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود با آنکه یوسف علیه السلام
از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشانرا گفت شما چه کسانید که جا
سوسان ایشانید گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران یک پدریم که یعقوب اسرائیل الله گفت پدر شما
چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی پدر برای خدمت نگاه
داشته و ما ده تن بطلب آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند مردم
مصر ما را نمیدانند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشید تا برود و آن برادر را بیارید و حال شما بر من
تحقیق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس او بماند و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ایشانرا بستدند
و عوض آن گندم بایشان دادند وَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یک
را اشتر بار داد گفتند یک شتر وار دیگر حصه برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من
شمار مردم میدهم نه شمار شتران این زمان قبول نمودند قالَ ائتونی گفت یوسف که بیارید بمن
اَخٍ لَكُم مِن اَبیكُم برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی اَلا تَرَوْنَ اَنّی اوفِ الكَیلَ
آیا نمی بینید که من تمام میدهم پیمانه را و حقکسی باز نمیگیرم وَاَنا خَیرُ المُنزِلینَ
و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمان و اکرام و احسان ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَاِن لَم تَاتونی
بِهِ پس اگر نیارید برادر را بمن فَلا كَیلَ لَكُم عِندی پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلا تَقرَبونِ
و نزدیک مشوید بمن در ولایت من میایید قالوا گفتند سَنُراوِدُ عَنهُ اَباهُ ورا بطلبیم از پدر و جهد
کنیم در آن وَاِنّا لَفاعِلونَ و بدرستی که ما کننده ایم این چیز را که بگوئی وَقالَ و گفت یوسف علیه السلام
لِفِتیانِهِ مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعَلوا بِضاعَتَهُم بنهید مایه های
ایشانرا که بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفش چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بها بدیشان
فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج کنید فی رِحالِهِم در بارها ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان
اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُم یَعرِفونَها شاید
که ایشان بشناسند بضاعت خود را اِذا انقَلَبوا چون باز گردند اِلی اَهلِهِم بسوی کسان خود و بارها بگشایند
لَعَلَّهُم یَرجِعونَ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمّا رَجَعوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان

یعقوب

یعقوب علیه السلام اِلی اَبیهِم بسوی پدر خود قالوا یا اَبانا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الكَیلُ منع کرده شد
از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر ابن یامین را نبریم فَاَرسِل مَعَنا پس بفرست
با ما اَخانا برادر ما را نَكتَل فراگیریم کیل را از برای خود و برای او وَاِنّا لَهُ و بتحقیق ما مر ورا لَحافِظونَ
نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَل آمَنُكُم آیا شما را ایمن دارم
عَلَیهِ بر وی اِلّا كَما اَمِنتُكُم مگر چنانکه ایمن ساختیم شما را عَلی اَخیهِ بر برادر او مِن قَبلُ پیش ازین که گفتید
فَاللهُ خَیرٌ حافِظًا پس خدای بهترست از جهة نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او بهتر در حالتی که نگاه
دارنده است پس توکل برو میکنم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ اَرحَمُ الرّاحِمینَ بخشاینده ترین بخشندگان
شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد وَلَمّا فَتَحوا و آنهنگام که بگشادند مَتاعَهُم
بارهای خود را وَجَدوا بِضاعَتَهُم یافتند بضاعت خود را که تسلیم خود کرده بودند در بارهای خود و بحکم یوسف
رُدَّت اِلَیهِم باز گردانیده بود بدیشان قالوا یا اَبانا گفتند ای پدر ما ما نَبغی چه چیز میطلبیم از احسان و ا
زین که هذِهِ بِضاعَتُنا اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّت اِلَینا باز گردانیده
اند بجانب ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمیرُ اَهلَنا و طعام آریم کسان خود را وَنَحفَظُ اَخانا و نگهبانی کنیم برادر خود را
در رفتن و آمدن و نیز داد وَنَزدادُ کَیلَ بَعیرٍ بمودی شتری یعنی شتر وار بمصاحبت برادر زیادتی
یابیم ذلِكَ این شتروار کَیلٌ یَسیرٌ کیلی اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قالَ گفت
یعقوب علیه السلام لَن اُرسِلَهُ مَعَكُم نمیفرستم ابن یامین را با شما حَتّی تُؤتونِ تا بدهید مرا موثقا
مِنَ اللهِ پیمانی موکد بذکر خدای در تبیان فرموده که او را بما ندهم تا سوگند بخورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین
لَتَاتُنَّنی بِهِ که البته بیارید او را بمن اِلّا اَن یُحاطَ بِكُم مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول
فرموده بمنزل حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سوگند خوردند که در مهم ابن یامین عذر نکنند فَلَمّا آتَوهُ پس چون دادند پدر را
مَوثِقَهُم پیمان و عهد خود قالَ اللهُ گفت یعقوب علیه السلام که خدای عَلی ما نَقولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد
و پیمان وَكیلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَقالَ و گفت یعقوب علیه از روی شفقت یا بَنِیَّ ای فرزندان
لا تَدخُلوا در میایید در شهر مصر مِن بابٍ واحِدٍ از یک در یعنی برادران بهم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه
چشم زخم بشما رسد چون شما را این جمال و هیات و شوکت و ابهت بینند وَادخُلوا و در آیید مردم
مِن اَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام
اول امر باین پیدا کرده و در آخر بعد بندگی اشکار کرد و گفت وَما اُغنی عَنكُم و من دفع نمیکنم بدین نصیحت که کردم

مِنَ اللهِ از قضای خدای مِن شَیءٍ چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیر با الله تقدیر من جهة حکیم
قضا میگوید برون ز کفایت تو کاری در کیست اِنِ الحُكمُ نیست حکم و فرمان اِلّا لِلهِ مگر خدای را در هر چه
خواهد عَلَیهِ تَوَكَّلتُ برو توکل کردم من وَعَلَیهِ فَلیَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلونَ و بروی باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر
غیر او که کفایت مهم نتیجه توکلات برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمّا دَخَلوا و آنهنگام که در آمدند
اولاد یعقوب علیه السلام مِن حَیثُ اَمَرَهُم از آنجا که فرموده بود ایشانرا اَبوهُم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه
ما كانَ یُغنی نبود که دفع کند عَنهُم از ایشان رای یعقوب علیه السلام مِنَ اللهِ از قضای خدای که در باره ایشان واقع
بود مِن شَیءٍ چیزی را بلکه تهمت دزدی برابن یامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام
مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب علیه السلام فایده نداد اِلّا حاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فی نَفسِ یَعقوبَ در نفس یعقوب
یعنی شفقتی در اولاد که در آن وقت قَضاها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَاِنَّهُ لَذو عِلمٍ و بدرستی که یعقوب
خداوند دانشی بود و میدانست لِما عَلَّمناهُ مر آنچه را که ما بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وما اغنی
عنکم وَلكِنَّ اَكثَرَ النّاسِ بیشتر آدمیان لا یَعلَمونَ نمیدانستند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه
نتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَلَمّا دَخَلوا و آنهنگام که در آمدند
اولاد یعقوب علیه عَلی یوسُفَ بر یوسف و بپارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو
گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیار را و از پدر درخواستیم و بعهد
و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان
خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک مادر و پدر بر یکخوان طعام خورند هر دو کس بیکخوان
نشستند و ابن یامین تنها ماند بگریه در آمد و چندان بگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی
وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر یک با برادر
اعیانی خود بر یکخوان نشستند فرا یادم آمد مادری که یوسف بود باد آمد و با خود گفتم که اگر او بودی با منی بر این خوان نشستی و
تنها نماندمی از شوق این حال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی این بود یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر باشم
و با تو بریکخوان نشینیم پس بفرمود تا خوان را و برا بر داشتند و در پس پرده آوردند او را بر ظلمیده و بدین بهانه آوی
اِلَیهِ جای داد بسوی خود اَخاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را
نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف گفت باز این چه گریستن است گفت ای ملک چه ماند دست این دست تو بدست برادر
من یوسف که همین کلام شنید طاقتش نماند نقاب از چهره برداشت و ابن یامین را گفت اِنّی اَنا اَخوكَ

بدرستی

بدرستی که من برادر تو فَلا تَبتَئِس پس اندوهناک مباش بِما كانوا یَعمَلونَ بآنچه کردند در حق ما ابن یامین چون روی
یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و با خود آمده دست در گردن یوسف علیه السلام افکند و بزبان
حال گفت آنچه میبینم به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب اکنون دست در
دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر در شان تو دانستم
اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی ابن یامین گفت از آن
باک ندارم پس یوسف علیه السلام بفرمود که نزد برادران رود و این امر را مخفی دارد ابن یامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد
که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم پس آنهنگام که کار ایشانرا بساخت جَعَلَ السِّقایَةَ بنهاد سقایه را
و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی در آن وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فی رَحلِ اَخیهِ در بار برادر خود و بارها محمل
کردند و ایشانرا اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند
ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کردند ندا کننده که اَیَّتُهَا العیرُ ای کاروانیان اِنَّكُم لَسارِقونَ بدرستی که شما
دزدانید یا بمعنی که یوسف را از پدر دزدیدید و گفته منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفت الوقت چون این ندا بسمع فرزندان
یعقوب علیه السلام رسید قالوا گفتند وَاَقبَلوا عَلَیهِم و روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تَفقِدونَ چه چیز گم کرده اید
که میجویید قالوا نَفقِدُ گفتند میجوییم صُواعَ المَلِكِ مشربه ملک را که پیمانه غله بود وَلِمَن جاءَ بِهِ و برای هر کس که
باز آرد آنرا حِملُ بَعیرٍ شتروار طعام مزدست وَاَنا بِهِ و من که منادیم بآن زَعیمٌ و پایندانم قالوا
تَاللهِ گفتند بخدای لَقَد عَلِمتُم که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بارهای ما نهاده بودید در کرت اول چون دریافت
آمدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جِئنا نیامده ایم ما از کنعان تا تباه کاری
کنیم فِی الاَرضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وَما كُنّا و نبوده ایم و نیستیم سارِقینَ
دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فَما جَزاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزد اِن كُنتُم كاذِبینَ
اگر شما باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما باشد آنرا
چه مکافات خواهد بود قالوا جَزاؤُهُ گفتند جزاء او بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذلِكَ نَجزِی
الظّالِمینَ یا دانش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدانرا ایشانرا باز گردانیده بمصر آوردند پس بدیوان گاه
باز داشتند فَبَدَاَ پس آغاز کرد مؤذن وگفته اند یوسف علیه السلام بِاَوعِیَتِهِم بباردانهای ایشان
قَبلَ وِعاءِ اَخیهِ پیش از بار دان برادر از برای نفی تهمت ثُمَّ استَخرَجَها پس بیرون آورد سقایه را من

از برادران برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا
سر در پیش افکنده انداختند و زبان طعن برابر ابن یامین کشادند ما کان نبود یوسف را نشایست و سزاوار
نبود از وی لیاخذ اخاه که فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه
ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس بگرفت یوسف برادر خود را الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای و بمشیت وی
او نرفع درجات بر میداریم ارزوی درجها بعلم و حکمت من نشاء هر کرا بخواهیم وفوق کل ذی علم
و زبر هر خداوند دانشی علیم داناییست درجه او بلندتر از انکه یوسف فرمود که این چه علت که از شما صادر شد
میکنند که ما بغرامت آمده ایم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کند ابن یامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که
دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی او را بوده من قبل پیش ازین یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه
خاله او مکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود و یوسف علیه السلام آن مرغ را بسایل داد برادران او را
بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف علیه السلام آن حکایت را فی
نفسه در نفس خود و لم یبدها لهم و ظاهر نکرد آنرا مر ایشان را قال گفت با خود که انتم شر مکانا
بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده برادرید و الله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون
بانچه شما صفت میکنید پس یوسف علیه السلام ابن یامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندان سخن
گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی های تن وی سر از جامه برون کرد گفت ای ملک
برادر من را بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر حامله که باشد درین شهر بار بنهد یوسف علیه السلام دیگر روبیل در غضب بر خود
را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست وی بر روبیل رسید غضب وی انطفا یافت روی برادران کرد که
شما را مس کردید گفتند نه فرمود که بخدا درین بلده تخمی از یعقوب هست چه هر گاه که یکی را از ما خشم آمدی چون
دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر باره در غضب شده آهنگ تنگی کرد یوسف
کرد یوسف هم بانقاب از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بدور
خود مغرورید و بقوة خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدای که بالا و پست آفرید
زبردست هر دست دست آفرید ایشان دیدند که مهم برو از پیش نمیرود از در زاری در آمدند قالوا یا ایها
العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که ابن یامین را ابا پدریست شیخا کبیرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر
و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی از ما مکانه بجای او
و او را بما گذار انا نریک بدرستی که ما میبینیم ترا من المحسنین از نیکو کاران نسبت با پر احسان خود را با تمام

رسان

رسان فالاحسان لا یا تمام قال معاذ الله گفت یوسف علیه السلام پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی ان
ناخذ از انکه بگیریم الا من وجدنا مگر آنرا که یافتیم متاعنا متاع خود را عنده نزدیک او و اگر
بجای او دیگری را بگیریم انا اذا بدرستی که ما انگاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما
استیاسوا منه پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمیدهند
خلصوا نجیا یکسو شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم
گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا خرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم
آنرا که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای
یعنی بدستوری وی در حق حفظت ابن یامین و شما سوگند خورده اید بحق آبا و اجداد خود صلوات الله و سلامه علیهم که
در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و پیش ازین مقصر فی یوسف
در شان یوسف فلن ابرح الارض پس از زمین مصر جدا نشوم من یعنی از شهر بیرون نروم حتی یاذن لی
تا وقتی که دستوری دهد مرا امدن ابی پدر من او یحکم الله یا حکم کند لی برای من برجوع یا بدر بتخلیص
برادر و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگان است چه براستی حکم کند و حیل و مداهنه در حکم او
نیست ارجعوا شما باز گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگویید ای پدر ما ان
ابنک بدرستی که ابن یامین سرق دزدی کرد و ما شهدنا و گواهی ندهیم ما الا بما علمنا مگر بانچه دانیم ما
که صواع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا و نبودیم للغیب مر باطن حال را حافظین نگاه دارندگان
یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس امر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند و صواع را در بار او نهادند یا خود
بانزانی او شده و اسئل القریة التی و بپرس از اهل آن دیهی که ما کنا فیها بودیم در و یعنی مصر مراد است
که برفت و از مصریان بپرس و العیر التی و از ان کاروان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده بودیم
بکنعان در میان ایشان و آن جمعی از کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام و انا لصادقون
و بدرستی که ما راستگویانیم و زندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده
آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت بلکه بیاراسته است
برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و بان قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای
سارق استرقاق است فصبر جمیل پس بر من است شکیبای نیکو عسی الله ان یاتینی شاید که خدای بیارد
بهم جمیعا ایشان را بمن یعنی یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که

او داناست بر حال من الحکیم راست کار در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان
فرموده و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف
بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که
وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل علیه فرمود که برابر هفتاد
مادر مرده حضرت فرمود که او را چقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در مفارقت برابر یعقوب علیه السلام
نسوخت چهل سال و بقول هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام از گریه خشک
نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک خمیده گشت و ابیضت عیناه و سپید شد هر دو چشم او من
الحزن از اندوه فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد پس
ظاهر نمیکرد بیت دردیست در این سینه که گفتن نتوانم * وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم * اما چون فرزندان فریاد یا اسفی
شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی که ناله و زاری تذکر
یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی او تکون یا دی مشرف بر موت او تکون
من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان انما اشکوا جز این نیست که شکایه میکنم
بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست نظم
حاجتی را که از تو نجویم * با کسی نه که باد تو میگویم * راز گویم بخلق خوار شوم * با تو گویم بزرگوار شوم * در بعضی
تفاسیر هست که چون یعقوب گفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت
و جلال من که اگر یوسف و ابن یامین مرده بودی بدین ناله که تو کرده ای من ایشان را زنده ساخته بتو رسانیدمی و این
مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت و اعلم من الله و من میدانم از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از
حیات یوسف علیه السلام و رسیدن بوی گویند روزی ملک الموت علیه السلام بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام گفت
بدو داد که روح یوسف را قبض کردی گفت نه یعقوب بدان امیدوار گشت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید
فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف و برادر او و لا تیاسوا و نا امید مشوید من
روح الله از فضل و رحمت خدای انه لا ییاس بدرستی که نا امید نشوند الا القوم الکافرون مگر گروه
نا گرویدگان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم
خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما ان اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابرهیم خلیل را دست
و پای بربسته در آتش نمرود افکندند و حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای

اورا فدا فرستاد و مرا پسری بود و بهترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود بمن آوردند که بخورد گرگ
خورد من در فراق وی چندان گریه کرده ام که چشم سفید شده او را برادری اعیانی بود که من بروی تسلی بودم تو او را بدزدی گرفته
و نگاه داشته و ما نه ازان خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند مرا بمن فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن
بفرزندان بهفتمین تو برسد و السلام پس نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده ایشان را
بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که در آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه
القهر پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را و اهلنا
و کسان ما را سختی و بینوای و گرسنگی و جئنا ببضاعة و آورده ایم ما مزجاة اندک و اعتبار ناروا فاوف لنا الکیل
پس تمام کن برای ما کیل و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول طاعت ما یا بزیاده از بهای متاع ما ان الله بدرستی
که خدای یجزی المتصدقین پاداش دهد نیکوی آنرا که از روی تفضل تصدق نماید بدانکه نامه یعقوب علیه السلام
بر گوشه تخت نهاد یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرده و عنان تمالک از دست رفته قال
گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف و اخیه با یوسف و برادر او
بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با ابن یامین آنست که او را خوار و بی اعتبار
میداشتند تا مرتبه که با هیچ یک سخن نمیگفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسف علیه السلام فرمود که آیا دانسته اید
قبح او را که با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از ان توبه فرموده اند اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان
بودید یعنی نو رسیده و شوخ یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف هم این سخن از روی
ناصحت گفت نه بر وجه معاتبت انگه نقاب را بفگند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بران شکل و شمایل افتاد
قالوا گفتند ءانک لانت یوسف استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند
بود بیت کر دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری * تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال گفت انا یوسف
من یوسفم و هذا اخی و این برادر من ابن یامین است قد من الله علینا بدرستی که منت نهاد خدای بر ما بسلامت
و کرامت انه من یتق هر آینه هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله
پس بتحقیق که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران و وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه
محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بخجالت آورده خواستند که پای یوسف را
بوسند بر خود از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت
لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای علینا بر ما و ان کنا و بدرستی که هستیم لخاطئین بدکاران که

کرده ایم قال گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم اليوم بر شما امروز در
هر گناهی شما بروی شما نیارم يغفر الله لكم بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمين
و او بخشنده ترین بخشندگانست نظم تا بی بسوزد جهانی گناه ¤ تا بشکی بشوید از رون سیاه ¤ بدر مانده تخت
نیای دهر ¤ بدر ماندگان هرچه خواهی دهد ¤ پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر اشتغال
پرداخت و گفت اذهبوا بقميصي هذا ببرید این پیراهن من و آن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانید
و وحی بدو رسیده بود که آن را بکنعان فرستد فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا على وجه ابي بروی پدر من
يأت بصيرا تا باز گردد بینا و چشم کمال اول باز رود واتوني وبیایید بمن باهلكم اجمعين شما همه کسان خود
از احفاد و خدم آورده اند که یهودا ایشان گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که
برم تا بدیدن فرح این قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر
و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان شد ولما فصلت العير
و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری
خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او اني
لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر نه شما نقص عقل مرا
نسبت بکنید و بگویید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قالوا تالله انك لفي ضلالك القديم گفتند
آنها که بخدا که هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف علیه السلام از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او
بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشير پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا
با برادران ز ایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده القيه بیفکند پیراهن
یوسف را على وجهه بر روی پدر فارتد بصيرا پس باز گشت بینای با احفاد خود قال گفت
الم اقل لكم نگفتم شما را اني اعلم که من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون
آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و اوی پس چون ته را مژده هر که در ایشان پیوسته از ذکور
و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده دست و پای پدر را افتادند قالوا يا ابانا گفتند ای پدر ما
استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از خدا ذنوبنا گناهان ما را انا كنا بدرستی که هستیم ما
خاطئين گناه کاران قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لكم زود آمرزش خواهم
برای شما بی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده نا بیان است بجو ذنوب

الرحیم

الرحیم مهربان است بر بندگان بکشف کروب تا خبر کرد تا بشب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات باشد
که مدا اند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده باشد و احیا الست که تا خبر کرد تا وقتی که سحر رسید شب برخاست نماز و بعد از
تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین
کنند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف
مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمده و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آرایش
میکردند و تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب علیه السلام گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که
جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانکه درین مدت از اندوه تو محزون و مهجور بودند
پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست تا سلام کند جبرئیل گفت پس بگذار تا پدر تو بر تو سلام کند
در خبرست که یعقوب علیه السلام نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان
و هر دو دستها در گردن یکدیگر آورده و از شادی می گریستند نظم چه خوش حالیست روی دوست دیدن ¤ پس از هجری
بیکدیگر رسیدن ¤ ز دلبر حال هجر آغاز کردن ¤ ز عاشق دفتر غم باز کردن ¤ پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف
علیه السلام و قصری رفیع در آنجا ساخته بود یوسف در آنجا نزول فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند على يوسف
بر یوسف در آن منزل آوى اليه جای داد بسوی خود ابويه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر
مادر پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادرزادگان نوازش کرد وقال گفت ادخلوا مصر و گفت در آیید
بمصر ان شاء الله آمنين اگر خواهد خدای در حالی که ایمنان باشید از قحط و غنا و مشقت و بلا استثنا داخل است
در امن نه در دخول و چون بمصر آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابويه و برداشت پدر و خاله را یعنی بالا برد
على العرش بر تخت خود وخروا له سجدا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده
بود یوسف علیه السلام ایشان را بدان حالت بدید نمود اظهار مسرت و بهجه فرمود وقال و گفت يا ابت ای پدر من هذا
این سجده کردن شما مرا تاویل رؤياي تعبیر خواب منست که دیدم من قبل ازین در ایام صبا قد جعلها ربي حقا بدرستی که
گردانید آنرا خدای پروردگار من حقا راست وقد احسن بي و بدرستی که نیکو کرد با من پروردگار من
اذ اخرجني چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بكم و آورد شما را
من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا نشستی و آن
نزدیک کنعان بوده یوسف علیه السلام چه شکر نعمت ارزمود که حق سبحانه مرا از زندان نجات رسانیده و شما را از بادیه نزدیک
من آورده و ما با یکدیگر نشسته ایم من بعد از پس آنکه ان نزغ الشيطان فساد کرد شیطان و مخالفت کرد بيني

من قبل

یاء

میان من و بين اخوتي و میان برادران من ان ربي بدرستی که پروردگار من لطيف رساننده نیکیست
لما يشاء مر هر کرا خواهد انه هو العليم بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیر آن الحکیم محکم کار در تعیین مواقع
تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را علیه السلام وفات
رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام
بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آی یوسف علیه السلام از خواب در آمد و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را
ولی عهد خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتيتني
بدرستی که دادی مرا من الملك پادشاهی و مملکت داری وعلمتني و بیاموختی مرا من تاويل الاحاديث از تعبیر خوابها
فاطر السموات والارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولي تو یار منی و متولی کار منی
في الدنيا والآخرة درین و در آن سرای توفني بمیران مرا مسلما در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا
یعنی مسلمان بمیران والحقني و در رسان مرا بالصالحين بپدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه
کرده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت پنای در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم پوشانیده تحریر بعضی ابیات از آن
درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم یکی جبرئیل حاضر دات
سیبی ¤ که باغ خلد از آن میداشت زیبی ¤ چو یوسف را بکف آن سیب بنهاد ¤ روان آن سیب را بویید و جان داد ¤
بلی زان نکهت باغ بقا یافت ¤ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ¤ ذلك آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغيب
از خبرهای غیبست که بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحيه اليك وحی میکنیم آنرا بتو وما كنت لديهم و تو نبودی نزدیک برادران
یوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وهم يمكرون
و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیه السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده خبر میدهی چگونه
بوده پس دلیل و روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وما اكثر الناس و نیستند بیشتر مردمان ولو حرصت
و اگرچه حرص میورزی بر ایمان ایشان بمؤمنين گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وما تسألهم
و نمیخواهی از ایشان عليه بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآن من اجر مزدی چنانچه قصه گویان
میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذكر مگر پندی از خدای للعالمين مر عالمیان را و نه تنها مر کافران مکه را از
معجزه تو روی میگردانند وكأين من آية و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت
اوست في السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان يمرون عليها میگذرند بر آن
وهم عنها از آن آیتها معرضون روی گردانندگانند نه در آن فکرت کنند و نه از آن عبرت گیرند وما يؤمن

اکثرهم

اکثرهم و نگروند بیشترین ایشان بالله بخدای الا وهم مشركون مگر ایشان شرک
آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله از پی در آوردند الملائکه
بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدا گرویدند و گفتند
المسیح ابن الله آمنوا یا ایمن شدند مشرکان ان تأتيهم از آنکه بیاید بدیشان غاشية
عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او
تأتيهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا يشعرون
و ایشان ندانند آمدن آن را و کار سازی نکرده باشند قل بگوای محمد هذه این دعوت بتوحید
سبیلي راه منست و بعین راه شاهتم ادعوا میخوانم خلق را الى الله بخدای على بصيرة بر بینایی
هویدا و حجتی روشن انا من تابعان ضمیر شب در ادعو و من اتبعني و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده یی
است مرا و سبحان الله و پاکست خدای از شرکی که شما او را بدان وصف میکنید وما انا من المشركين
و نیستم من شرک آرندگان امام زاهدی فرموده که کافران میگفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد
اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه و تعالی فرمود که وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلك پیش از تو الا
رجالا مگر مردانی که نوحي اليهم وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحي میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی
ایشان من اهل القرى از اهل شهرها و دیها امام حسن بصری نقل میکند که حق سبحانه و تعالی هرگز هیچ پیغمبری
بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته شعر اضحت
نبیتنا انثی نطوف بها ولم تزل انبیاء الله ذکرانا افلم يسيروا آیا سیر نکنند کافران في الارض در زمین
و یمن و برد یار عاد و ثمود نمیگذرند باید که بگذرند فينظروا پس بنگرند بنظر عبرت که كيف كان چگونه
بود عاقبة الذين آخر کار آنان از مکذبان و منکران که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس پند برداشته اند از
تکذیب بحر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت خير بهترست از لذات
فانیه دنیوی للذين اتقوا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید
و نمی اندیشید یا فرا نمیکنید که آن بهترست چه نسبت جای فانی را بنزهتگاه روحانی ¤ چه ماند گلخن تیره بگلشن
سلطانی ¤ پس باید که معاندان زمان بتمامی ایام حیاة دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتى اذا
استيأس الرسل تا آنگاه که ناامید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا و گمان بردند رسولان انهم
بدرستی که ایشان قد كذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ کنند یا گمان بردند کافران که

رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمده پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بدان قوم فرود آمد
فنجی پس رهانیده شد من نشاء هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و صالحان او و لا یرد و باز گردانیده نشود
بأسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لقد کان بدرستی که هست
فی قصصهم در انبا امم ایشان یا در قصهٔ یوسف و برادران ایشان عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب
مر خداوندان عقول خالص را اسلمی رحمة الله از امام جعفر الصادق علیه السلام نقل میکند که مراد از اولوا الالباب ارباب
پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار باشند و حقایق کلام در آینهٔ دل اهل عقل ایشان روی نماید بیت دل باید از اسرار
معانی که روشن شد بنور جاویدانی ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بر بافته باشند و لکن
و لیکن هست تصدیق الذی تصدیق آن چیزی که بوده بین یدیه پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق
آنست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء و بیان هر چیز که محتاج الیه باشد در دنیا و هدی و راهنمای بنده است
مر سالکان را و رحمة و بخشش است لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و بنبوت مصطفی صلی الله
علیه و آله اجمعین سورة الرعد بسم الله الرحمن الرحیم المر
حروف مقطعه مختصر است از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلاء او است و لام لطف
او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او و قول آنست که بعضی ازین دلالت بر اسماء الهی دارد
و برخی بر افعال او چنانچه در المر یعنی انا الله اعلم و اری تلک این آیات آیات الکتاب آیات قرآنست
والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست
چنگ در آن زن و بران عمل کن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بجهت عدم
تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که بر داشت آسمانها را یعنی بیافرید بر داشته بغیر عمد
بی ستون که بر آن قایم باشد ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند بر داشته است آسمانها
بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست و لیکن مرئی نیست و آن قدرت که آسمان بدان مرفوع می باشد
در فواید السلوک آورده که بار بر طاقهای شرف علیه و سطوح مرتفعه سموات بی قایمه که ادراک توانند نمود در اثبات
بی ستون که شما بدو توانید نمود بلند بر افراشت یعنی ستون هست اما مخفی است و قایمه موجودات و بکل
عز و تمییز و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات نظم آسمان و زمین بعدل بپایست حق ز شاهان بغیر
عدل نخواست گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش
با فریدن عرش یا مستولی شد بر وی باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بانحفظ و تدبیر و سخر الشمس

والقمر

والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد و آنچه خواست از حرکات ایشان بر صوب معین
کل هر یک از ایشان یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی نام برده شده یعنی تا قیام
ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز
و احیا و اماته یفصل الآیات بیان میکند آیتهای قرآن یعنی منفصل میسازد با هم و نهی یا آیات
دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لعلکم بلقاء ربکم شاید که شما بدیدار پروردگار خود یعنی بدین
جزا که خواهد داد در قیامت توقنون بیقین گروید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن آن
اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا و هو الذی مد الارض و اوست که بکشید زمین را بر روی
آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد و جعل فیها و بیافرید در آن
رواسی کوههای محکم پای بر جا که میخ زمین بود و انهارا و پیدا کرد در زمین نهرها و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین
دو صنف مثلا سیاه و سپید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بستانی
و امثال آن اثنین تاکید زوجین کما هو داب العرب کلام یغشی اللیل النهار می پوشاند
و در می کشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود اینجا در میتوان یافت که پوشنده
روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از درست ان فی ذلک هر آینه درین
که مذکور شد لآیات هر آینه نشانهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در آن و
دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم و فی الارض
در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوست یکدیگر این تیر که از دلایل قدرت که قطعها
بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعتست و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز
و بعضی سنگستان و جنات و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور
بسیار و زرع و کشتها و نخیل و درختان خرما صنوان چند شاخ از یک اصل رسته و
غیر صنوان و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی
بماء واحد آب داده میشوند این همه اشجار و زرع بیک آب و نفضل بعضها و تفضیل
میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه بجهت شکل و لون و رایحه و طعم
ان فی ذلک هر آینه درین چه ذکر کرده باشد لآیات هر آینه دلالتهای واضحست لقوم
یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب

نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیات
و اصوات و اخلاق با وجود آنکه پدر یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار
و اسرار هر دل را صفتی و هر صفت را نتیجه دل باشند موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم
مستکبرون باز دل بود آرامیده بذکر پروردگار که و تطمئن قلوبهم بذکر الله ع بر بین تفاوت راه
از کجاست تا بکجا و ان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کردن کافران دلایل وحدت فعجب
قولهم پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءاذا کنا
آیا آن وقت که ما باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ءانا لفی خلق جدید در
آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین می دانستند یعنی
و هیچ منکر نمیگردند که هر که برابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود بیت آنکه بیدا ساختن کار وی
بود زندگی دادن چه دشوار وی بود اولئک الذین آن گروه آنانکه ایشان کفروا بربهم
بگرویدند به پروردگار خود بجهت انکار کردن قدرت او بر حشر و نشر و اولئک الاغلال و آن گروه
اند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال و از آن امید خلاص
نیست تا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و اولئک
و آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش خالدون
جاویدانند در خبرست که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق
سبحانه و تعالی میفرماید که و یستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة به عقوبتی که خدا آنرا
موخر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را ازین امت مرفوع
کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت صلعم را تا تاخیر فرموده تا قیامت افکنده آن تاخیر فرموده حسنه
است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال می کردند قبل از احسان الهی
بر ایشان بتاخیر آن عجب است از ایشان که عذاب می طلبند و قد خلت و حال آنکه گذشته است خلت
من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان
دانسته اند پس چرا بدان اخبار منکر نگردند که خود مثل آن می طلبند و ان ربک
و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است للناس
برای مردمان بعضی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشان را علی

ظلمهم

ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی گرچه ایمان تا دم آخر زمان کفر است و ان ربک و بدرستی که آفریدگار
تو لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند دو مغفرت بر مؤمن
بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا
درین آیت میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن
نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی هیچ عیش احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس
تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق می ترس تا غافل نگردی ز مشو نومید تا بد دل نگردی و یقول
الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه آیة بر محمد آیتی من ربه
نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم یعنی عصای موسی و احیاء عیسی علیهما السلام انما انت منذر
جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرو فرستاده شده برای بیم کردن بر تو بیش بلاغت و نیست ترا در اظهار آیات چه اختیار و لکل
قوم هاد و هر گروهی را رهنماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون
سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان
داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجز من قرآنست فاتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای
میداند ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه
و غیر آن و ما تغیض الارحام و داند آنچه کجا هر رحمها یعنی حق سبحانه و تعالی که تا باشد در رحم از کودک که تمام خلق
بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولدان اعضای زایده و گفته اند
مراد از زیاده و کم عدد ولدانست چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد
امام در انوار نقل میکند که در یمن زنی بود پنج بطن و پنج هر بطنی فرزند و الله قادر علی ما یشاء یا مراد
مدت حملست و اقل آن باتفاق شش ماهست چهار سال و کل شیء و هر چیزی عنده نزدیک او
بمقدار باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود عالم الغیب اوست داننده پوشیده ها از حس و الشهادة
و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم یکسانست از شما در پیش علم او من
اسر القول هر که بپوشد سخنی را در نفس خود و من جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری و من هو مستخف
و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود باللیل بشب و سارب و هر که ظاهرست و آشکارا میکند عمل خود را
بالنهار بروز یعنی مطلقا هیچ چیزی از قول و فعل سرا و علانیة بر وی پوشیده نیست له مر خدای راست معقبات
ملایکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال روز و شب

مِن بَيْنِ يَدَيْهِ از پيش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه ميدارند او را
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از وی صادر ميشود می نويسند و ايشانرا برره و کرام الکاتبين
ميگويند و در تبيان آورده که اين ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملکند بروز
و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفريده تا بندگان او را نگاه ميدارند از خطوه مضاره
و مکاره در زاد از کعب الاحبار نقل ميکند که اگر خدای ملايکه را موکل نکردی هر آينه جنيان ايشانرا
بر بودندی از روی زمين و گفته ضمير يحفظونه عايد است بحضرت رسالت پناه صلی الله عليه و آله و سلم
يعنی مر خدايرا فرشتگان اند که محافظت آنحضرت ميکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفيل و
اربد بن ربيعه او را نگاه داشت و عنقريب قصه ايشان رقم تحرير و ذکر خواهد يافت انشاء الله العزيز
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغير نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافيت و نعمت
حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آنگروه تغير دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ايشانست يعنی بدل کنند احوال
جميله را باخلاق رذيله سلمی گويد تغير دهند زبان را از ذکر او و تغير دلها بر خود و ما دامی که دلها با او
راست و غفلت نورزند آثار رفيض با ايشان متصل بود بيت کرت هوات کم دلدار نگسلد پيمان
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و
عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانيدن نيست مر آنرا يعنی کسی نتواند که آنرا رد کند از خود يا
ديگری وَمَا لَهُمْ و نيست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امور ايشان شود در
دفع عذاب يا ياری کند ايشانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنمايد بشما برق را و آن لمعه
ايست سريع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای برق را مينمايد خَوْفًا از برای
ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقيم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ
و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرهای که آب باران گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبيح ميگويد
رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای يعنی تسبيح را با تحميد مقترن ميسازد و رعد ملکيست که سحاب را ميراند
و برق تازيانه اوست در حقايق سلمی آورده از ابن بکار نقل ميکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق
آه پر سوز و باران گريه ايشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبيح ميکنند جموع فرشتگان يا آنکه اعوان رعدند
مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می فرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ
پس ميرساند آنرا بِهَا مَنْ يَشَاءُ هر کرا ميخواهد که هلاک سازد اربد بن ربيعه آورده اند که در سال نهم از هجرت

عامر بن طفيل با اربد بن ربيعه با اربد بن قيس گفت که بمدينه پيش محمد مرويم و چون او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی
در آی و شمشير بر سر وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانيد و بعد از ملاقات
بسيار گفت ای محمد بروم و لشکری جرار از پياده و سوار بر سر تو آرم اين بگفت و با اربد بيرون شد حضرت فرمود
که اللهم اکفنيهما بما شئت پس عامر با اربد گفت که اين همه وصيت کجا شد اربد گفت هرگاه که اراده تيغ
زدن ميکردم تو حايل ميشدی و او حايل ميشد القصه چون از مدينه بيرون آمدند صاعقه پايمد و اربد را بسوخت و
عامر نيز در راه بيدترين صورتی بمرد و گويند يهودی بجناب نبوت مآب آمد صلی الله عليه و آله و سلم يا ابا القاسم
خبر ده مرا که خدای تو از چه چيزست مرواريد يا از ياقوت يا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه
پيدا شد و او را بسوخت و آيه حق سبحانه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ايشان
جدال ميکنند فِي اللَّهِ در حق خدای که او از چه چيزست يا جدال ايشان تکذيب پيغمبرست در آنچه خدايرا بدان
وصف ميکند يکی از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهيت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبت است برجا دلان
لَهُ مر خدايراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است يا مر اوراست خواندن از برای آنکه بعبادت او خوانند
يا او راست دعوت مجابه يعنی چون بخوانندش اجابه کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که ميخوانند مِنْ
دُونِهِ بجز وی يعنی بتان را که کافران ميخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ اجابه نکنند مر ايشانرا بِشَيْءٍ از مرادات
إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابه کسی که گشاده بر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب يعنی تشنه که بر
سر چاهی رسد و با او دلو نباشد و رسنی نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشايد و بنمايد و زاری و دعا
آب را می طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا برسد او را بدهن و ما هو و نيست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زيرا
که آب جمادات و دانا نيست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نميتواند که از مرکز محيط
حرکت کند و اصنام بنسبت داعيان خود همين حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نيست خواندن کافران
مر بتانرا إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا اميدی و ضايع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدايرا سجده
کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمين است طَوْعًا از روی فرمان
برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهيت
و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده ميکنند وَظِلَالُهُمْ و سجود
ميکنند سايهای اهل آسمان و زمين مر خدايرا بتبعيت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَ
الْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصيص وقتين جهت آنکه امتداد ظل در شان اظهر

باشد اين سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شيخ قدس سره در سابع از فتوحات که ذکر سجود
قرآن ميکند اين را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده است که لازم است که بنده تصديق کند خدايرا
درين خبر و سجده آرد و در باب دهم از سر نامی آورده که از اسرار اين آيه يکی آنست که هيچ حادثی نيست
الا آنکه او را سايه ايست و آن سايه ساجدست مر حق را و قايمست بعبادت او بهر حال خواه آن حادث
مطيع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت او با ظل خود در آن سجده يکی اند و اگر مخالفت ظل او در آن
طاعت نايب مناب اوست و حقيقت آنست که طوع و رغبت صفت انسانست که لطف ازل نهال ايمان در
دل ايشان نشانده و نفرت و کراهت خاصيت آنانکه قهر لم يزل تخم خذلان در مزرعه نفس مار نمای ايشان نشانده
بيت بران زخمی زند کين پی نيازيست برين مرهم نهد کين دلنوازيست قُلْ بگوی ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ کيست آفريدگار آسمانها و زمينها يعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمين کيست پس جواب ده از قبل
ايشان قُلِ اللَّهُ بگو خدايست چه ايشانرا ازين جوابی نيست و چون جواب ايشان اين خواهد بود الزام
کن ايشانرا قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آيا فرا گرفته ايد مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از وی بمعبودان که ايشانرا
دوست داريد يعنی چون ميدانيد که آفريننده آسمان و زمين اوست چرا غير او را می پرستيد و ديگر ميد
ايشانرا دوست لَا يَمْلِكُونَ نميتوانند و مالک نيستند برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا
ضَرًّا و نه زيانی يعنی برای خود جز نفعی نميتوانند و بر دفع ضرر از خود قادر نيستند پس سود بديگری
چگونه توانند رسانيد و چه نوع زيان از وی باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آيا برابر
می باشد نابينا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بينا که پرستنده خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
آيا برابری کند تاريکيهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحيد و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آيا
کافران ساخته اند برای خدا شُرَكَاءَ شريکان خَلَقُوا ابنازانی که بيافريدند كَخَلْقِهِ مانند آفرين
خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفريده عَلَيْهِمْ بر ايشان يعنی ندانستند که آفريده خدا کدام است
و آفريده شرکا کدام است حاصل آنکه ايشان شرکائی نگرفتند برای خدا که مثل او آفريده باشند و کار بر ايشان
مشتبه شود و گويند ايشان نيز می آفرينند چنانچه خدای می آفريند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او
هست قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفريننده همه چيزهاست و شريک ندارد و در آفرين
تا شريک او باشد در پرستيدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست يگانه در الوهيت الْقَهَّارُ غالب
بر همه چيزها و أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب يا از جانب آسمان مَاءً آبی

کانهم

در
الخلق

فسالت

فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود يعنی هر وادی بمقدار
خود خورد يا بزرگی و تنگی و فراخی بر داشت يا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند
و زيان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس بر داشت اين آب روان زَبَدًا رَابِيًا کفی بلند يعنی
بر زبر آورده وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزيد و عرض بقيت
خوانند يعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر او در آتش يعنی ميگدازيد از فلزات چون زر و نقره و
مس و آهن و غير آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پيرايه أَوْ مَتَاعٍ از برای اوانی و آلات
محاربه و ادوات تجارت زَبَدٌ کفيست مِثْلُهُ مانند آن کف که بر روی آبست كَذَلِكَ
همچنين که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل ميزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبيه
ميکند يعنی حق را در افاده و ثبات بآبی که جهة منافع خلق از آسمان فرود آيد و بفلزی که برای پيرايه
و امتعه مختلفه محتاج اليه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب
و بر زبر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود
در حالی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمانرا
چون آب صافی يا فلز گداخته بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمين تا بدان منتفع
شوند كَذَلِكَ همچنين يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ميزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در آن
درين آيه علمای تنزيل و ارباب تاويل را لطايف بسيارست بعضی بر آنند که مراد ازين آب قرآنست
حيات دل اهل ايمان است و اوديه دلهاست که فراخور استعداد خود از آن فيض ميگيرند و زبدها
جس نفسانيت و وساوس شيطانی و آب صافی منتفع سخن حق است و اگر کسی را داعيه اطلاع
بر بعضی از حقايق و دقايق اين آيه باشد بمکنی که در مطالعه همين محل از جواهر التفسير بر آن معانی فايز
تواند بود والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابه کنند لِرَبِّهِمُ فرمان پروردگار خود را
الْحُسْنَى پاداش نيکوست يا آرد حسنی که بهشتست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا وآنانکه اجابه نکردند
لَهُ مر خدايرا لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ايشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمين است جَمِيعًا
همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضياع و غلّه وَمِثْلَهُ و مانند اينها هم ديگر مَعَهُ با آن باشد يعنی اگر آن
قدر که نقود واقفه و امتعه دنيا ست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد رفع تقيات
لَافْتَدَوْا بِهِ هر آينه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند أُولَئِكَ آنگروه لَهُمْ مر ايشانراست

سوء الحساب بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات نیامرزند و مأویهم وبازگشت ایشان
جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بدجایگاهیست دوزخ افمن یعلم آیا کسی که میداند انما انزل
الیک هرچه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست وراست یعنی حمزه ابن عبد المطلب
رضی الله کمن هو اعمی همچون کسی که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله انما یتذکر جزین نیست که
پند پذیر میشوند ایشان اولوا الالباب خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون آنانکه وفا کردند
بعهد الله به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق ونمی شکنند آن پیمان را والذین یصلون
وآنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه خدای امر کرده است بآن ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان
بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان ویخشون ربهم ومی ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف میکنند
سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا و آنانکه صبر کردند بر بکاره نفس یا مخالف یا مخالفت هوا یا در جهاد
ابتغاء وجه ربهم از برای رضای پروردگار خویش واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه وانفقوا
و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه برایشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سرا پنهان وعلانیة
و آشکارا ویدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت
را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده
که اتبع الحسنة السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را
محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان دوری در وی پیوستند قطعه کم جانی از درخت سایه مکن هر که سنگ زند ثمر بخشی
از صدف یاد گیر نکته حلم هر که برد سرت که گهر بخش اولئک آن گروه که بدین صفت موصوفند لهم مرایشانراست عقبی الدار
سرانجام نیکوی یعنی و آن عمل در دار دنیی در عاقبت و آن چه چیزست جنات عدن بوستانهای پایدار که همیشه در آن
باشند یدخلونها در آن درآیند ومن صلح و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت من آبائهم از پدران ایشان
وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان والملائکة یدخلون و فرشتگان درآیند
علیهم بر ایشان من کل باب از در هر منازل ایشان در عین المعانی آورده که هر روز سه بار نزد ایشان سه نوبت نزد ایشان
آیند و گویند سلام علیکم بشارت بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بانچه صبر کردید در قوت
القلوب آورده که شکیبا بود بر فقر در دنیی و فقر او سزین صفتهاست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که از فقر که گدای نه غنی شوی معراج کا بخا فقر الفخر بجبول ترند فنعم عقبی الدار
پس نیکست سرانجام آن سرای که از ایشان باشد والذین ینقضون و آنانکه بشکنند عهد الله پیمان خدای را که از ایشان گرفته

من بعد میثاقه پس استواری آن ویقطعون و بریدند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است
بآن ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی رحم با ایمان بهمه پیغمبران و کتابها ویفسدون فی الارض وتباهی
میکنند در زمین بظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی همه اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشانراست دوری از رحمت ولهم
و مرایشانراست سوء الدار بدی عاقبت در دنیی و آخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میکرد روزی را
لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند وفرحوا وشاد شدند اهل مکه
بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این
سرای فی الاخرة در جنب آن سرای الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقایی ندارد
چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنانکه نگرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشود
علیه بر محمد آیة من ربه نشانی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای
یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا میخواهد مراد ایشان اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات ما لا کرام
با وجود مشهود بهزار آیه گمراه سازد ویهدی الیه و راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیه من اناب
هر که بازگردد و آنها چه کسانند الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدای وتطمئن قلوبهم و آرام می یابد دلهای
ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند دل ایشان بتوحید او مطمئن است
یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست و در فصول از ابن عیینه رحمة الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت
است صلی الله علیه و آله وسلم که دلهای مؤمنان بدان آرام یابد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب
آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد رحمة الله فرمود که مراد اصحاب رسولند صلعم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که
آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بمناجات علی و آرامش علمای ربانی الحقایق اسماء حسنی
اما دل موحدان آرام نیابد الا بشنا بدو لقا وهو المقصد الاقصی الذین آمنوا آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات
و کردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش است ایشانرا وحسن مآب و نیکوی بازگشت طوبی بنابر
ثنا و خوشی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا نام بهشت است بلغة حبشه و اشهر آنست که طوبی درختی در بهشت
عرش که بیخ آن در منزل حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله وسلم و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از آن نبود و در وی چشمه
سلسبیل و کافور از بن آن منبع باشد کذلک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ای سنان فرستادیم ترا فی
امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا علیهم
تا بخوانی بر ایشان الذی اوحینا الیک آنچیزی را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون و حال آنکه ایشان

بکفرند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون گفتند ایشانرا که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن
و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مرتضی علی علیه السلام فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
عمرو گفت ما ندریما الرحمن قل هو ربی بگو رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست
مگر او علیه توکلت بر وی نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی او
بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین
برما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آرد و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان
با پدران ما تا در باب تو با ما سخن کند آیه آمد که ولو ان قرآنا و اگر کتابی بودی در این عالم سیرت به
الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود رفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی
زمین چون بدو خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که
غایت در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار بل نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا برهان تو باید که این ها واقع
شود لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز که هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر شود و گروه اند که یایس
الذین آمنوا آیا نومید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند
ان لو یشاء الله آنکه اگر خدای خواهد لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه مردمان را حاجت ف
گفته که یایس در لغت نخع بمعنی علمست یعنی آیا ندانسته اید مؤمنان که هدایة بمشیت است ولا یزال
الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم میرسد ایشانرا بما صنعوا بانچه کرده اند از تکذیب و
عنا قارعة و عذابی کوبنده و داهیه از بلیا در کنده او تحل یا فرود آئی تو که محمدی قریبا
بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد که حارثه اند که تا تکذیب آنحضرت بی شمار در
بلا بودند و سرایای آنحضرت در حوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود و تحل
که ترسیده بلا برایشان خواهد رسید حتی یاتی تا وقتی که باید وعد الله وعده خدای که موت یا آیات یا فتح
ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس از برای تسلی آنحضرت میفرمود و لقد
استهزئ وبدرستی که استهزا کرده اند برسل بپیغمبران من قبلک پیش از تو چنین که این قوم میکنند
فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانکه نگرویدند و مهل بگذاشتم در رفاه و تن آسانی ثم اخذتهم
پس بگرفتم ایشانرا بالعقوبة فکیف کان پس چگونه عقاب عقوبه کردن من ایشانرا ازین سخن رسیل تعظیم و تهویل است
افمن هو آیا هر کس که او باشد قائم علی کل نفس نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما کسبت بانچه کند آن

آن نفس از نیکی و بدی برابرست با کسی که چنین نباشد یعنی خدایی که نگاهدارنده کارهاست برابرست با اکرها عاجز و ضعیف
و توانا است یعنی بتان وجعلوا وجبانزعا کافران لله مر خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام که بی برسند
قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را یا بما او صاف الالهیت ایشان دیگرهمه که ایشانرا بحقیقت شرکت و الهیت
دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویید و اطلاق هیچ یکی ازین
اسما را بر اصنام نتوان کرد ام تنبئونه بگو خبر میدهید خدای را بما لا یعلم بانچه علم نیست خدایرا فی الارض در زمین
یعنی شریک خود را در الوهیته نفی علم از برای القا معلوست ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتان را شرکا
بظاهر سخنی یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زین نه بلکه آراسته شد للذین کفروا برای آنانکه
نگرویده اند مکرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه حق و دین اسلام
ومن یضلل الله و هر که فروگذارد خدای او را و در ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست او را هیچ راه نماینده
دهنده که راه نماید لهم عذاب مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیی بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب
ولعذاب الاخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشق رو دشوار ترست بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله
از عذاب خدای من واق نگاه دارنده که نگاه دارد تا مغلوب شوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت
آن بهشت که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شوند پرهیزکاران که بوی درآیند تجری میرود
من تحتها الانهار جویها از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوه آن بوستان دائم
همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیی وظلها و سایه او همچنین منسوخ نگردد چنانچه در دنیی سایه ها
بحکم محدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند فردا در ظل حمایت و عارفان هر دو جهان
در ظل عنایت که پیوسته ظل بلند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش
آن بنده که در سایه او تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا حال و منتهای
کاران است که پرهیز کاری کردند وعقبی الکافرین و عاقبت مهم کافران النار آتش دوزخست
والذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب
چون عبد الله سلام و اصحاب او هشتاد تن از نصارای که از حبشه و نجران بودند و هشت یمنی و
سی و دو حبشی این جماعة یفرحون شاد میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شده
میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از گروههای کفر و ضلالت یعنی گروه اهل کتاب چون
حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید عاقب و اتباع ایشان

۲۵

از نصاری من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت
بگو ایشانرا جز این نیست که فرموده شده ام ان اعبد الله بآنکه پرستم خدا را بیگانگی ولا اشرک به
و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و مسیح را بخدای گرفته اید الیه بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم خلق را
والیه مآب و بسوی اوست بازگشت وکذلک و همچنانکه فرستادیم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان
انزلناه فرستادیم بتو قرآن را حکما کتابی محکم که فسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا
بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ وی آسان شود و باید که ولئن اتبعت و اگر متابعت کنی اهواءهم
مر هواهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهود را از آنکه ترا برجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک
پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا فسخ حکم قبله یهود اگر ترا
ایشان شود ما لک من الله نیست ترا از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق
و نه نگهداری که عقاب خدا از تو باز دارد آورده اند که یهود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم سرزنش میکردند
و میگفتند همت این مرد تمام بامر نکاح مصروفست و همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی کار آیته ام
نبوت او را از اشتغال بمهم نسوان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا من
قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و بدادیم مر ایشانرا ازواجا زنان وذریة و فرزندان و بانتسل
وما کان لرسول و نتابد پیغمبر را و سزاوار نباشد او را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بآیة که بیارد معجزه را از نزد خود که افتراح کنند
الا باذن الله بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبر نبود
معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل هر وقتی را کتاب
حکمتی نوشته شده که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای
که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد بحکم ویثبت و
اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وعنده و اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ
کائن نباشد الا آنکه نوشته بود در وی و گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان نباشد شغلی و گذارد
غیر آنرا یعنی چون حفظه بر وی آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال بر او بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض
رسانند حق سبحانه و تعالی قول و فعلی را که ثواب بر آن مترتب نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات را
محو کند و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید
یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا السعادة

۶۰

چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک
حق سبحانه دو کتابست غیر ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر ام الکتاب را راه
وابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند
حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر او هیچکس در آن نظر نمیکند و هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در
فصول فرموده که محو کند رقم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمه الله نقل
میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود
ربوبیت ولوامع الانوار در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص مینهد شک می برد و یقین می آرد
بخل محو میکند وجود ثابت میسازد شره می برد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل راجی
اختیار می برد تسلیم می نهد توقف محو میکند جمع اثبات میکند از دل محب رسوم انسانیه می سترد نعوت ربانیه مینهد
امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد
یا آثار بشریه محو میکند بانوار احدیه ثابت میسازد از بنده میکاهد و از آن می افزاید تا چنانچه باول محو بود
باخر محو شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات
تو را و اضافت برداشت از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا با آخر همان شد که با اول بود رباعی گفت در نهاد
آب گل مات ۞ پیش از دل و گل چه بود آن حاصل مات ۞ در عالم غیب خانه داشته ایم ۞ رفتیم بر آن جانه
وازا که سر منزل مات واما نرینک و اگر بنمایم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده داده ایم کا
او نتوفینک یا بمیرانیم ترا از آن فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام
است و بس وعلینا الحساب و بر ماست شمار و پاداش ایشان اولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه و نمی
دانند انا نأتی الارض بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بر زمین کفار ننقصها میکاهیم پاره
پاره من اطرافها از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند
سخن راجعست بیهود حق سبحانه و تعالی فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان
میدهیم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و دیار ایشان و ازدیاد اهل اسلام و اقبال ایشان
لا معقب لحکمه رد کننده و باز پس دارنده نیست حکم او را وهو سریع الحساب و اوست زود
قبلهم یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان بقتل و جلا در دنیا وقد مکر الذین من
و بدرستی که مکر کردند آنان جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر
من قبلهم

پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزای مکرهای شما یعلم میداند ما تکسب کل نفس آنچه میکند هر
نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده
اصنام که فردا قیامت لمن عقبی الدار مر کسی راکه باشد عاقبت پسندیده در آن سرای ویقول الذین
کفروا و میگویند آنانکه بگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش
خدای برسالت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای پسندیده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من
و شما بر آنکه من پیغمبرم ومن عنده علم الکتاب و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن
جبرئیل است که وحی از لوح فرو میکرد یا علم قرآن و آن مؤمنان اند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است علیه السلام
یا علم توریت و آن عبدالله سلام است و اضراب وی رضی الله عنهم سوره ابراهیم علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تاویلات ماتریدی رحمه الله مذکور
است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را و خدای بندگان را بر هر چه خواهد امتحان کند و جمعی
بر آنند که این حروف اسامی قرآنند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم
آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن ایشان من الظلمات
از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنای ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن
ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته از ظلمات تدبیر بنور شهود تقدیر و در تبیان گوید
از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت
بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و آثار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که ظلمتی
برابر پندار هستی نیست چون زنگار آن تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شواغل زدوده گردد
نور هستی حق سبحانه و تعالی بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از مزاحمت غیر او باز رهاند تا بخودش
شعور ماند و نه علم شعور بخود نیز داند رباعی یا رب مددی کز دوی خود برهم ۞ و ز ظلمت خود پرستی و از خودی خود
برهم ۞ در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ۞ تا از خودی و بیخودی خود برهم ۞ و گفته اند انواع ضلال در ظلمات
داخلست و اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برآری و براه راست رسانی و
آنست که میگویند الی صراط العزیز بیرون می آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب
الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبودیکه مر
که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض و آنچه در زمین است

ازبیان

از مدعیات وویل للکافرین و رنج و مشقت مر کافرانرا از آن من عذاب شدید از عذابی
سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست
میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را علی الاخرة بدان سرای ویصدون و باز میدارند مردمانرا
عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها و می طلبند برای راه حق
عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نرسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند
فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقة صفت ضالست و صفت ضلال بود از قبیل
اسناد مجازی در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالتست که همه کتب منزله بلغت اعجمی فرود آمده و کتابی
که بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم می آید عربیست آیه آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم من رسول هیچ
پیغمبری الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی هر گروهی را که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و
مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان
بدیشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این
نبی را درنمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلعم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل
علیه السلام یا پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند از آن بلغت منزل علیهم در لباب گوید نفرستادیم هیچ مگر بزبان قومی که
بدیشان مبعوث با هم مختلفات بایستی که همه کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند با اختلاف
السنه مودی باختلاف کلمات والضاعة فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که بزبان اینست و
حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضلست و عین حکمت فیضل الله پس گمراه
کرد از خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی
توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم راستکار در اضلال و هدایت او
بروجه حکمتست ولقد ارسلنا موسی و هر آینه فرستادیم ما موسی را بایاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات
روشن چون عصا و ید بیضاء و گفتیم ان اخرج که بیرون آر قومک قوم خود را که بنی اسرائیلند من
الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهت الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان
مبعوث از تاریکی کفر بروشنی ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزهایی که حق سبحانه عذاب
کرد کافران گذشته را یا یاد ده بنی اسرائیل را از نعمتها که بر آن گرفتار بودند مدت فرعونیان ان فی ذلک
بدرستی که در این چه یاد کردیم لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا

شکور و شکر گوینده را بر آلاء واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود بنی اسرائیل را اذکروا
ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانیدم شما را من
آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما
میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند ویذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان میگفتند که
در بنی اسرائیل پسر متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون و زنده میگذاشتند نساءکم دختران
شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم و در آن محنت و شدت بلاء من ربکم آزمایش بود از او
کار شما یا در آن نعمت نجاتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ واذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام
کرد و آگاه گردانید شما را ربکم پروردگار لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمای لازیدنکم هر آینه افزون
بر شما نعمت خود را ولئن کفرتم و اگر ناسپاسی نمایید بدان ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید
سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن
قدس سره از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاس داری
کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بر آن شکر کنید زیاده بمعرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت
و اگر آنرا شکر گویید بالا برم بدرجه قرب و بشکر آن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و از این کلام حقایق اعلام
معلوم میشود که شکر مرقاة ترقی و معراج تصاعد بر درجات است وفی المثنوی المعنوی نظم شکر نعمت نعمت
افزون کند ؛ کس زبان بر شکر گفتن چون کند ؛ شکر باشد دفع علتهای دل ؛ سود دارد شاکر از سودای دل ؛
وقال موسی و گفت موسی ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما ومن
فی الارض جمیعا و هر که در زمین است همه ایشان از پری و آدمی فان الله لغنی پس بدرستی که خدای
بی نیاز است از عبادت و شکر شما حمید ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعمت او ناطقند و السنه
جمیع اشیاء بتسبیح و حمد او جاری بیت بذکرش جمله موجودات گویا ؛ همه او را ز روی شوق جویا الم یاتکم
آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلام یا ابتدای خطاب است از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت پناه
صلعم میفرماید که آیا نیامد بشما نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح علیه السلام
وعاد و قبیله عاد وثمود و قوم ثمود والذین من بعدهم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم
نمیداند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای در تبیان آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک
کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بر آن اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل

بکند

میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل صلوات الله علیه سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد
الا حق سبحانه و تعالی جاءتهم آورده اند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم باز گردانیدند دستهای خود را
فی افواههم در دهنهای خود یعنی ایشان دستهای خود را بدندان گزیدند از خشم رسل یا دست بر دهان
نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را بر افواه
رسل نهادند که سخن مگویید وقالوا انا کفرنا و گفتند ما نگرویده ایم بما ارسلتم به بدانچه
شما فرستاده شده اید بزعم خود وانا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید
ما را الیه بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت افکنده یا با وجود شک رسولان را متهم
میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که شما را بخدای دعوت میکنیم
افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده
فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یدعوکم لیغفر لکم میخواند شما
را بایمان یعنی بشرط ایمان میامرزد من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بود ویوخرکم
و تاخیر دارد و تا عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمال
شما بود قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل
ما در صورت و هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص اید بنبوت از میان
تریدون میخواهید ان تصدونا تا باز دارید ما را بدعوت نبوی عما کان یعبد از آنچه
بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام فاتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین
روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت و مزیت که با آنکه ایشان معجزه که میدیدند اعتبار
نمینمودند از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلعم قالت لهم رسلهم
گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی چنانکه
در جنسیت جسم میداریم ولکن الله ولیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت
رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را
ونمیتوانیم ان ناتیکم بسلطان حجتی یعنی معجزه که میطلبید الا باذن الله بفرمان خدای
نمیتوانیم کرد و معنی نمیتوانیم ساخت نطفشم ناتوانی و عجز لازم ماست قدرت و اختیار

کارها را بحکم ذات کند او تواناست هر چه خواست کند وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند
وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه توکل نکنیم علی الله بر خدای وقد هدینا
و حال آنکه راه نمود ما را خدای سبلنا براههای راست یعنی راهی که بدان حق شناسیم او را و میدانیم که از همه
امور بید قدرت اوست ولنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانند
ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشند توکل کنندگان وقال
الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را
من ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا
در کیش ما یا جماعتی باشند که ایمان آورده باشند از آن قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم
پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک گردانیم ظالمان را یعنی کافران را
ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم از پس هلاکت ذلک این امر
مقرر و این وعده راست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه
روز قیامت او را در موقف که محل حکم است بگیرم بر بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از
وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم
طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید مانده و بی بهره گشت از خلاصی کل
جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم و از پیش او
دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدوزخ خواهد بود بر آن وجه او را در آن افکنند ویسقی و بیاشامانند
من ماء صدید از آبی مختلط با ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی شور صدید یتجرعه
بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه بخورد آنرا ولا یکاد یسیغه و نمیتواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی
ویاتیه الموت می آید بدو آلام و شدائد مرگ من کل مکان از هر جانبی یا از جایهای از
اعضای او تا انگشتهای پای او وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین
المعانی آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده باشد بلکه
بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مرده و زنده میگذرانند ومن ورائه و در پیش او است با وجود
چنین محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا
از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنان است که کافر شدند بربهم بآفریدگار خود وصف اوست

که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچون خاکستریست که سخت بگذرد به الریح
بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است و نازل ابرو
وصف کردن مبالغه باشد ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینمایند چون صله رحم و آزاد
کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بر آن وزد و بهوا برده در
اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نتواند بود و از آن نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت لا
یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط
شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نه ذلک آن بنا نهادن ایشان که
ما نیکو کرده ایم هو الضلال البعید او گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر
آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنرا که خدای خلق السموات والارض بیافرید
آسمانها و زمینها بالحق بوجهی که حق آنست در آفرینش ان یشا اگر خواهد یذهبکم ببرد
شما را ای اهل کفر و معدوم گرداند ویات بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای که شما در کفر و تکذیب
مثل شما نباشند وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادر
است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات
یکسانست پیش کار اگر دشوار و اگر آسان بود پیش قدرت کاملش یکسان بود وبرزوا و ظاهر
شوند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها بلله
برای امر خدای و محاسبه او جمیعا همه کان از کفار و مومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان
از اهل کفر اتباع سفله للذین استکبروا مر آنها را که تکبر کردند از روسا و اشراف قوم یعنی
آنانکه پیروی ایشان کرده باشند انا کنا لکم تبعا بدرستی که بودیم ما شما را پیروان در تکذیب
رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من
عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم تابع شما بودیم در این عالم چیزی از عذاب
خدای دفع کنید و بردارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای
نمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود
است و شفاعت ما بر این درگاه مردود ایشان نومید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم
شاید در برما بگشایند و راه خلاصی با نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیایید

تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد با پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند مژدهٔ نجات نرسد گویند سَوَآءٌ
عَلَیْنَا یکسان بر ما أَجَزِعْنَا بنالیم و جزع نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی این هیچ یک فایده نمی رسد مَا لَنَا
نیست مارا مِن مَّحِیصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّیْطَانُ و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس
لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ آنگاه که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد با آنکه اهل بهشت به بهشت درآیند
و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند ابلیس بمنبری از آتش برآید و گوید ای اشقیاء انس ای ملامت کنندگان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ
بدرستی که خدای وعده داده شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعدهٔ درست و راست حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدتُّکُمْ و من وعده
دادم شما را وعدهٔ دروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر رضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُکُمْ
پس وعده که دادم بتبیین خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته ام وَمَا کَانَ لِیَ و نبود مرا
عَلَیْکُم بر شما مِّن سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَن دَعَوْتُکُمْ
مگر آنکه شما را بخواندم بوسوسه فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِی پس شما مرا اجابت کردید و بر دو دلی تامل نمودید در عواقب
امور خود فَلَا تَلُومُونِی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و دشمن خونخوار که من کردم مستحق ملامت
نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا أَنفُسَکُم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا
که گفت لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ نشنودید مَّا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَا أَنتُم
بِمُصْرِخِیَّ و شما نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّی کَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ
بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِینَ بدرستی که
ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود وَأُدْخِلَ الَّذِینَ و در
آورده شوند آنانکه آمَنُوا گرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و
پرهیزکار جَنَّاتٍ تَجْرِی در بهشتهایی که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا
در حالتی که جاوید باشند در آن و در آیند مؤمنان در بهشت و فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بدار السلام درآیند
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِیَّتُهُمْ تحیت ملائکه ایشان فِیهَا در بهشت یا تحیت ایشان مر یکدیگر
سَلَامٌ سلام باشد که دلالت بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا نمیبینی خطاب با هر مستحق خطابست میفرماید که آیا ندانستی
و ندیدی ای بنده بینا و دانا که برای فهم شما کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و بیان کرد کَلِمَةً طَیِّبَةً
کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحیدست یا دعوت باسلام کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت
أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِی السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِی أُکُلَهَا میدهد

میوهٔ خود را در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حِینٍ شش ماهست
از وقت شکوفه او تا پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا
باراده و تکوین آفریننده خود وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل بتصویر معاینت در آیینهٔ افهام فرو
گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست یا دعوت بعبادت
اصنام کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ مانند درختی ناپاک چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طباع
سلیم و با وجود خباثت و کراهیت اجْتُثَّتْ جدا شده و بریده و برکنده شده مِن فَوْقِ الْأَرْضِ
از روی زمین مَا لَهَا مِن قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا
نظم نه بیخی گران مایه او را مدار / نه شاخی که گردد بدان سایه وار / همین گشت افتاده بر روی خاک / بر ... ی
و بی حاصل و خارناک ... تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال او
نجات اهل علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در منبت خود
و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که دل کافر متعلق بجهت عدم
حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد از و صادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قرار بیت
و نه فرع او را اعتباری قطعه نهال سایه ور شرع میوه دارد / چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست
درخت زندقه شاخیست بی سایه / که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست یُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِینَ
آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم و بحجت قاطع نزد
ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان تمکن گرفته و گفته اند قول ثابت کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
است که خدای بران ثابت میدارد مؤمنان را فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان
صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیاء علیهم
السلام و گویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد وَفِی الْآخِرَةِ
و ثابت دارد ایشان را در آن سرای که منزل اول است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند
و گویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف سوال وَیُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمهٔ
توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر وَیَفْعَلُ اللَّهُ و میکند خدای مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد از تثبیت
قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند

نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی
چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر چیزی در دست ایشان نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه و تعالی
ایشان را ساکنان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده بعثت وجود با وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بقحط درمانده خوار و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب
بدر مقتول و مغلوب شدند و از مرتضی علی علیه السلام منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل بودند
بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغیر دادند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود یعنی اتباع و اشیاع
خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یَصْلَوْنَهَا
در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهیست دوزخ وَجَعَلُوا و گردانیدند لِلَّهِ أَندَادًا برای خدای
مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند لِیُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را
عَن سَبِیلِهِ از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخورید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت
بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی را بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَی النَّارِ
با آتش دوزخ است قُل بگوی ای محمد یعنی امر کن لِّعِبَادِیَ الَّذِینَ مر بندگان مرا که ایمان آورده اند
بدین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید یُقِیمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان با بر تو نماز گذارند وَیُنفِقُوا و نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
از آنچه عطا داده ایم بایشان سِرًّا نفقه کردن پنهان مراد تطوعست وَعَلَانِیَةً و نفقهٔ آشکارا
را مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند
و زکوة بدهید مِّن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ لَّا بَیْعٌ فِیهِ روزی که در و خرید و فروخت
نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان
طلب نفع نیز توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اللَّهُ خدای
الَّذِی آنست که بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد
از آسمان آبی مراد باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بآن آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها
رِزْقًا لَّکُمْ برای شما روزی که بدان روزگار گذارید وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ و رام ساخت برای شما کشتی
لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ تا برود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او بهر جا که میخواهد وَسَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر کرد شما را
جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع
و استیفاء شما آفتاب و ماهتاب را دَائِبَیْنِ در حالتی که مستمرند در سیر خود با جد و تعب در سیر آن و

اثارت خود می کوشند و فتور و قصور در آن اندازند وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما
شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وَآتَاکُم و بداد
شما را مِّن کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هرچه خواستید و از هرچه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته
و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که شماره کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را
که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد از طاقت احصای آن بیرون است ... فرموده
که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبرست صلعم که نعمتی بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق او نیست و فی
نفس الامر حضرت صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز مقدور و تخیل بیرون و از اندازهٔ تفکر
و تامل افزون است بیت بر ذروهٔ مدارج قدر رفیع تو / نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد إِنَّ الْإِنسَانَ
بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکارست کَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بنعمت که از شکر آن غافل است و کفران
میورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد
و در خیر نگشاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ و یاد کن چون ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار
من گردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخافت و مکاره وَاجْنُبْنِی و دور گردان مرا وَبَنِیَّ
و فرزندان مرا أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل
بجهت دعای حضرت خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آزاد دوار
نام نهاده گردان گردیدندی و گفتندی خانهٔ کعبه از حجرست پس هرجا حجری نصیب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد و این
قول غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست
رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ گمراه کردند کَثِیرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی
بسیار کس شدند مِّنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَن تَبِعَنِی پس هر که پی روی کند مرا در دین فَإِنَّهُ مِنِّی
پس او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِی و هر که نافرمانی کند مرا در ماسوی شرک فَإِنَّکَ
غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده رَّحِیمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق
توبه یا بعد از توبه رَّبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّی أَسْکَنتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِن ذُرِّیَّتِی
بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که
زن خلیل الرحمن بود در شک آمد و ابراهیم را علیه فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در او آب
و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل علیه السلام آمد و پیغامی آورد که هرچه ساره میگوید چنان کن بر ابراهیم علیه السلام

برراق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمان از شام بزمین حرم آمد و در مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت
و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ در رودخانه که خداوند زرع و علف نیست یعنی آب
ندارد که آن کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام شده است در و قتال و صید
یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه احرام است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگرنه بوقت دعای
ابراهیم علیه السلام خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار من ایشانرا درین مسکن ساکن کردانیدم
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس گردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ
دلهای بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان حق سبحانه و تعالی دعای آنحضرت را مستجاب
فرمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمان چشمه زمزم از کف جبرئیل یا باز قدم اسمعیل علیه السلام بدید آمد و قبیله جرهم
آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شکوه مردم در انجاب در تزاید است محققان برانند که اگر من بتبعیض در من الناس
نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته جمال آن شمع شدندی
نظم آنرا که چنان جمال باشد ۞ گر دل ببرد حلال باشد ۞ وانکس که بر انچنان جمالی ۞ عاشق نشود وبال باشد
و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد فرمود که وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ
از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه
مکه بواد غیر ذی زرعست انواع ثمرات در و پیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه
در یکروز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود که رَبَّنَا ای پروردکار ما إِنَّكَ
تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکار میسازیم یعنی نهان و آشکارا میداند
وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ
و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است
همه با دانش تو یکسانست الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ثنا و ستایش آن خدایرا که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي بخشید و عطا
کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بلکه بخشید در پیری إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
اسمعیل را در نود و چهار سالکی و یا در نود و نه سالکی اسحق را یا صد و دوازده سالکی إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار
من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات استشعارست بآنکه فرزندان بدعا از خدا خواسته
رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده نماز را وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز
مواظب ساز بران از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود

ابرهیم

تا قیامت رَبَّنَا ای آفریدگار ما کرم های وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا چون ایمان آرند تو دعای غفران مرا ایشانرا قبل
از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدمست و حوا علیهما وَلِلْمُؤْمِنِينَ
و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر که بتو آید مؤمن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلایق ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلعم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ و مپندار ای محمد خدایرا
غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ بیخبر از آنکه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه
ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه
آنحضرتست صلعم و مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشانرا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ
برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ دران روز دیدها از مشاهده اهوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیدها
شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بعرصه حشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ
بر دارندگان سرهای خود را ببالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بود
و باز مانده شود بروجهی که نتوانند در خود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و
خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی مردمان اهل مکه را و بترسان
يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار ما را یعنی عذاب را
تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ اجابت کنیم خواندن
ترا یعنی آنکس را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان ترا أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا
نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ
نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نخواهیم گرد وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید
فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بنفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ
و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب
وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش
کردند آنچه نهایت مکر ایشان بود در حیله وَعِنْدَ اللَّهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ
و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ تا از آن مکر

مکرهم

کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت نبوت صلعم یعنی کافران حیلها انگیختند و تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال
راسخ است زایل گردانند و این محالست بیت هست با دیگران نکته باد ۞ کی تواند کوه را بردن ز جای
در معالم از مرتضی علی علیه السلام نقل فرموده که این آیه در قصه نمرودست که چون سلامتی ابرهیم علیه السلام از آتش مشاهده
کرد گفت بزرگ خدای دارد ابرهیم که او را از آتش برهانید من خواهم که بآسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند
آسمان بغایت مرتفعست و بر و رفتن بآسانی میسر نشود نشنید فرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون
بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که در زمین میدید روز دیگر آن نهاد و ساختن و افتادن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت
ان شاء الله العزیز القصه چون آن صرح از پای درآمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم
و با خدای ابرهیم که شراره فتنه برانگیخته جنگ کنم پس چهار کرگس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار
گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی در و راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که بزرد بالا توان نشست
نصب نمود پس کرگسانرا چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر کرگسان
بستند ایشان از غایت جوع میل جانب بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی دیگر باب فوقانی بگشاد همان حال بود که در روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق
وی که باب تحتانی بگشود بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود تیر سید و نیزه را با مردار سرنگون ساخت و کرگسان
میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از اجنحه کرگسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن
خود زایل گردند پس مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت داده که رسل را فرموده آنجا که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَلَأَغْلِبَنَّ
أَنَا وَرُسُلِي خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدا غالبست
ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ روزیکه بدل کرده شود زمین
غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تفسیر گویند تبدیل ارض تسویه جبال و انهار
و اشجار و تبدیل سماء تکویر شمس و تناثر ستارگانست و در معالم قول آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ
و از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله
عنه که روز قیامت باز زمینی از نقره پاک که بران هیچ گناهی نکرده باشند حشر یابند وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان
از گورهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای حساب خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران یعنی
مشرکانرا يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته و جمع کرده بحسب صفات که در عقاید و اعمال یا قرین ساخته
هر یکی را با دیوی که همنفس او بوده فِي الْأَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیرهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ

از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و گویند صمغ ابهلست که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند
فردا بر جلود دوزخیان اندازند تا بحدت و شدت آن و وخامت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال در آن معذب گردند
و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیاست قطران ایشانرا بپوشاند
وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی دران بجهد لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق ببرزوا یعنی برآیند
از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ
الْحِسَابِ زود حسابست مر بندگانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَذَا این قرآن یا آنچه درین سوره
از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده شوند بدان و
لِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که درو مذکورست أَنَّمَا هُوَ اوست إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و
لِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند و قیام کنند باداء مواقع

الجزء الرابع عشر من اجزاء الثلثين ۞ سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحیم الٓر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی
برانند که مطلق دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأتست در ینابیع آورده که از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر
در وی سخن گوییم متکلف باشیم و خدای پیغمبر خود را صلعم فرموده که وما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه
در الٓر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی کلام خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده
تِلْكَ این آیتها که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآنی روشن
یا پیدا کننده حق از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکیست اما بدو نام مذکور شده که هر نامی دلالت بر معنی دارد
و تنکیر قرآن جهت تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند و آرزو
برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت بر مؤمنان یا نزدیک حلول
مرگ که تا دیدن ایشان یا در قبر یا قیامت یا وقت حساب یا وقتی که عصاة مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرند و در بهشت
برند ایشان فرو بند و دانند که خروج از آن جز بایمان نیست تمنا کنند که کاشکی ما از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا
از تهوین و تحقیر یعنی کافران در چه حساب اند دست از ایشان بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و بر
خوردار یابند از ملاذ و منافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشانرا آرزو و یعنی توقع طول عمر و استقامت
حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت
عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا

مگر اکه مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی
بود ما تسبق پیش نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را و ما یستاخرون و باز
پس نماندند از ان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها
الذی نزل ای آنکس که فرود آمده است علیه الذکر بر وی قرآن انک بدرستی که تو دیوانه که ما را از فخر به نسبت
جنون ایشان این کلام بطریق تهکم و استهزا بود چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت جنون باهم راست نیاید لو ما تاتینا
دیگر گفتند چرا نمی آری بالملائکة فرشتگان را گواه رسالت خود ان کنت اگر هستی من الصادقین
از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن ما ننزل الملائکة فرود آمده
نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه خواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک
را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهة عذاب نازل شوند چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام در وقت صیحه دیدند
یا در وقت مرگ چنانچه هر کس می بیند و ما کانوا اذا و نباشند آنگاه که ملائکه را برین صورت فرو فرستیم منظرین
از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن که یاد
کرد مومنانست و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و انا له و ما مر او را
لحافظون نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در آن چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اویم
از تصرف خلل بدو یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم گویند ضمیر عاید بحضرت صلعم یعنی نگهبان ویم از معرت اعادی
نظم اگر جمله جهان خصم گردند نترسم چون نگهدارم تو باشی ؛ رشادی در دو عالم نگنجد اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی و لقد
ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران را من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینان
و ما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی کبر و عناد بدیه
بآن پیغمبر یستهزءون استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت رسالتست صلعم یعنی
از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه برادران دین بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم استهزای
انبیا را در دل مکذبان نسلکه در می آریم مکر را فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یؤمنون
به ایمان نمی آرند بقرآن و قد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک
پیشینان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه گواهی مبالغه داشتند
حق سبحانه و تعالی فرمود که و لو فتحنا و اگر بگشاییم بدین منکران بابا من السماء دری از آسمان فظلوا

پس باشند هر روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون دران در بالا می روند و از ان در بزیر می آیند لقالوا
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای
ما را و خیره ساخته یا اگر گشاینده و گفتار بالا رفته آنرا اشاره نمایند خواهند گفت ما را چشم بندی کرده و اینچه صورت
در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده ایم یعنی محمد ما را جادوی کرده چنانچه در
ظهور دیگر آیات میکنند و میگویند سحر مستمر و لقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا
در آسمان نشانهای دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر و زیناها و بیاراستیم آنرا
بصورتها یا آسمان را به نیرین و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند و بران بر قدرت
مبدع استدلال کنند و حفظناها و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده تا نتوانند
که بدان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد
سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه شهاب پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزد شهاب مبین
ستاره روشن و درخشان از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی علیهما الصلوة والسلام دیوان بر آسمان می شدند
و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ درس می نمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده با دوستان خود کاهنان میگفتند چون روح الله
متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوات
المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان نیهت تا قبه متزلزل شد و ابواب کهانت بکلی
مسدود گشت بیت مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست ؛ کلی شکست و بیا هوی خار آخر شد والارض مددنا[ها]
و زمین را بکشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه و القینا و در افکندیم و پیدا کردیم فی الارض مددها
در زمین کوههای افراخته پا برجا و انبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون
از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقداری معین بر وجهی که مقتضای مشیت و علمست یا آنچه وزن کنند
بها مایل موزون یعنی مستحسن باشند یعنی برویانیدیم از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات
و جعلنا لکم و گردانیدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت شما بویست
از مطاعم و ملابس و من لستم له و هر که برای شما ساختیم از آنکه نیستید شما او را برای روزی
دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام و دواب و ان من شیء و نیست هیچ چیزی که آدمی بدان محتاج
باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خزائنه خزینهای او و ما قادریم بر ایجاد
و تکوین آن این ضرب المثلست برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء

مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست و ما ننزله و فرو نمی فرستیم آنرا الا بقدر معلوم
مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده بران باید و ارسلنا الریاح و فرستادیم بادها را
لواقح آبستن بابر یعنی بردارندگان ابرها یا آبستن کنندگان درختهارا بمیوه فانزلنا من السماء
پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب و توقف
دران دادیم و ما انتم و نیستید شما له مر آن آب فرو فرستاده بخازنین نگاه دارندگان در چاه و
غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام زیدی رحمه الله در تاویلات فرموده که نیستید شما خدا را خزینه داران یعنی
خزاین آن در دست شما نیست و آن چه شما در خزینه نهید هم در دست اوست و انا لنحن و بدرستی که ما نحی
زنده می گردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات دران و نمیت و می میرانیم اجسام حیه را بازاله الحیات
از ان در لطایف قشیری مذکور است که زنده میکنیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا
زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده می گردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده
که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماته نفوس ایشان مینماییم بسطوات نفحات جلال یا موت
و حیات میدهیم بخلع و لبس و نحن الوارثون و ماییم وارثان یعنی باقی بعد فنای خلایق چه وارث
چیزی را گویند که بعد از مرده دیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف بصفات بقا
و لقد علمنا المستقدمین و هر آینه میدانیم پیش رفتگان را منکم از شما در اسلام و لقد علمنا
المستاخرین و بدرستی که میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیان و پسینان را از شما که آدمیانند
یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از
گذشتگان و هر که خواهد زاد از آیندگان یاد داشته ایم قرون گذشته و میدانیم امت محمد را صلی الله علیه و آله
و سلم ما آنرا که متقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از ایشان در اسباب نزول
آورده که زن جمیله در عقب حضرت رسالت صلعم نماز میگذارد و در صفوف نسا بعضی از جاهلیان در صفهای
مقدم رفتند تا او را نه بینند و جمعی باز می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود
که متقدم و موخر را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست و ان ربک و بدرستی که پروردگار
تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند انه حکیم
بدرستی که او راست کارست علیم دانای نهان و آشکارا و لقد خلقنا الانسان و
بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را علیه السلام من صلصال از گل خشک که چون دست بر وی زنند

آواز

آواز کند من حما از گل کاین بوده از گل سیاه مسنون بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در
در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد در تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی را آدم از خاک آفرید بران
وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حماء گشت پس آن را تصور کرد و مسنون
یعنی مصورست الم بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید و الجان خلقناه و جان که پدر پریانست
بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان من نار السموم از آتش بی دود که در مسام نفوذ نماید
و صواعق از ان آتش متکون میگردد و ابن مسعود فرموده که سموم ذی جزئیست از هفتاد جزو آتش دوزخ که
جان از و آفریده شده و اذ قال و یاد کن آنرا که گفت ربک الملائکة پروردگار تو
مر فرشتگان را بجهة خلافت زمین انی خالق می آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال
از گل خشک که کاینست من حماء مسنون از لای مصور فاذا سویته پس چون راست کنم صورت
و هیات او را و نفخت فیه و در آرم در وی من روحی از روحی که آفریده منست و او بدان
زنده گردد فقعوا له و در افتید مر او را ساجدین سجده کنان فسجد الملائکة
پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعین همه ایشان با تمام الا ابلیس مگر ابلیس که از روی ابی
ان یکون سر باز زد از آنکه باشد من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال یا ابلیس
گفت خدای که ای ابلیس ما لک چیست ترا و غرض تو چه بود الا تکون در آنکه نباشی مع الساجدین
با سجده کنان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی را که آفریده
من صلصال از گل خشک من حماء مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی از اخس انام آفریده که خاک
است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا زمان بر جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر
ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش و را دید و ندانست که گنج اسرار درین ویرانه مدفون
است قطعه گنجیست درین خانه که در کون نگنجد ؛ آن گنج خراب ازلی این کنج بهانه است ؛ فی الجمله لکن
که درین خانه ره یافت ؛ سلطان زمین است و سلیمان زمان است قال گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا
و امتناع او از سجده آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه
یا از صورت ملکی یا از قربتی که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت
و ان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری و راندگی الی یوم الدین تا روز جزا در خبر
آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قال

رب

کفت ابلیس که ای پروردکار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردم
غرض ابلیس آن بود که بمرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه وتعالی اجابت نکرد قال کفت
فانک پس بدرستی که هستی تو من المنظرین از مهلت دادکان الی یوم الوقت المعلوم
تا روز قیامت وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه کویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی
نفخه موت باشد ونفخه ثانیه نفخه احیا ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد
انکه برانگیخته شود قال رب کفت ابلیس که ای آفریدکار من بما اغویتنی سوکند بخورم باغوای تو مرا لازینن
لهم که هر آینه بیارایم برای آدمیان کناه فی الارض در زمین دنیی که دار غرورست در مدارک آورده که
ابلیس دو نوبت سوکند یاد کرد باغوای آدمیان یکی بصفه ذات که فبعزتک لاغوینهم ویکی بصفت فعل که بما اغویتنی
وفقها فرق کرده اند میان این هر دو واهل عراق بر آنند که سوکند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت وعظمت و
عزت یمین است وچون سوکند بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال این یمین نیست واصح آنست که ایمان مبنی
برعرف باشد هرچه بعرف مردمان آنرا سوکند کویند یمین است والا لا وبرخی بر آنند که با در فبما اغویتنی بای سببیه
است یعنی بسبب آنکه مرا کمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین وکمراه کنم ایشان
برکمراهی دایم الا عبادک منهم مکر بندکان ترا ازیشان المخلصین خالص شدکان از شوایب شرک
جلی وخفی که مکر وفریب مرا در ایشان اثر نباشد قال کفت خدای هذا این اخلاص در ایمان صراط
راهیست که حق است علی بر من رعایت آن مستقیم راست یعنی کجی ندارد وبمنزل میرساند وکویند
علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندکان من یعنی مخلصان
لیس لک نیست ترا علیهم بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا واضلال الا من اتبعک مکر کسی که
متابعت تو کند من الغاوین از کمراهان تو برو مسلط توانی شد وان جهنم وبدرستی که دوزخ
لموعدهم وعده کاه ایشانست یعنی متابعان تو اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب
هفت درست لکل باب مر هر دری را منهم از کمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقاتست وبرای هر طبقه قومی مقرر ومعین شده جهنم جای کنهکاران است از اهل
توحید لظی مقام ترسایانست حطمه مأوای جهودانست سعیر ازان صابیانست سقر مقر کبرانست
جحیم محل مشرکانست هاویه که درک الاسفل کویند مأمن منافقانست امام ابو منصور رحمه الله
فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وچون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه نباشد پس طبقه اول

از

نامزد وهدیه است ودوم ازان ثنویه ودهریکان وسیم ازان براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم
ازان یهود وپنجم ازان نصاری وششم ازان مجوس وهفتم ازان منافقان ودر بحر الحقایق کوید که دوزخ نفس
وحرمان را هفت درست حرص وشره وحقد وحسد وغضب وشهوت وکبر ودر ترجمه کشف مذکورست
که دوزخ را هفت درازانست که اعضای کناه آدمی که چشم وکوش وزبان وبطن وفرج ودست وپای است
هفت در بدان کشوده اند وهر عضوی را بابی مورد طریق کردانیده قطعه · هفت در دوزخ اندر تن تو
ساخته نفس تو ان در ودربند · نان که در دست تست قفل امروز · در هر هفت محکم اندربند · ان
المتقین بدرستی که پرهیزکاران از پیروی ابلیس فی جنات وعیون در بوستانها اند وچشمها
یعنی در باغها که دران چشمهای روان بود از شیر وخمر وجز آن ادخلوها کویند فرشتکان متقیان را
که در آیید درین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از بر انتهای یا بسلامی از خدا آمنین
در حالتی که ایمن باشید از زوال ونزعنا وبیرون کشیم ما فی صدورهم آنچه در سینه ایشانست
من غل از کینه که در دنیی با هم داشته باشند از مرتضی علی علیه السلام منقولست که امید میدارم که
من واصحاب ازیشان باشیم وکویند صفت حسد را ازیشان نزع کنند تا در درجات ومراتب یکدیکر رشک نبرند
اخوانا در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیکر را در مهربانی ودوستداری علی سرر بر اوران
نشسته بر تختهای از زر مکلل بجواهر متقابلین روبها بر یکدیکر نهند چه هر جا روند واوری کاهل ایشان میکنند
تختهای ایشان نیز برود ومیکردد پس در جمیع احوال روی بیکدیکر بینند لا یمسهم نرسد ایشانرا فیها
در بهشت نصب رنجی ومشقتی چه آن سرای تنعم وراحتست وما هم منها ونباشند از بهشت بمخرجین
بیرون آورده شدکان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که مالی اراکم تضحکون چیست که شما را خندان
می بینم صحابه را خطاب این سخن استماع نمودند وآنحضرت درکذشت ونه بحجره رسیده بازکشت وکفت
جبرئیل علیه السلام بمن آمد وپیغام آورد که چرا بندکان مرا ناامید میسازی نبیء عبادی خبر ده بندکان مرا
انی انا الغفور بانکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام کسی که توبه کند وان
عذابی وبانکه عذاب من بر عاصی که از توبه واستغفار تخرفت هو العذاب الالیم آن عذابیست
دردناک محققان کفته اند در توصیف ذات بمغفرت دون تعذیب وعقوبت ترجیح وعده لطف
وتاکید صنف عفو است نظم · کرچه جرم من از عدد بیش است · سبقت رحمتی ازان پیش است · چه غیب

ونبئهم وخبر ده بندکان مرا عن ضیف ابراهیم از مهمانان ابرهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته
یا هشت یا دوازده که بشارت ابراهیم وهلاک قوم لوط علیهما السلام بروی نزول کردند اذ دخلوا
علیه چون در آمدند برو فقالوا سلاما پس کفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال کفت ابرهیم علیه السلام
انا منکم وجلون بدرستی که ما از شما ترسانیم وجه ترس آن بود که بی اذن وبی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر
وی را نخوردند فرشتکان این سخن شنوده قالوا لا توجل کفتند مترس انا نبشرک بدرستی که ما ترا مژده
میدهیم بغلام بپسری اسحق نام علیم دانا وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی
کفت آیا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر بعد از آنکه رسیده است مرا بزرک سالی تعجب شد ازانکه پیری بزرک
سالی را پسری بر چه وجه باشد باز جوان کردد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود کیرد فبم تبشرون پس بچه نوع
وچکونه مژده میدهید مرا قالوا بشرناک کفتند مژده داده ایم ترا بالحق براستی ودرستی بی شک وشبهه فلا تکن
من القانطین پس مباش از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که اکر قادرست بر خلق بشری بی ابوین
هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم وعجوز عاقر قال کفت ابرهیم من ناامید نیستم از رحمت
پروردکار ومن یقنط وکیست که نومید شود من رحمة ربه از بخشش آفریدکار خود الا الضالون
مکر کمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت وکمال علم وقدرت را ندانسته اند وچون ابرهیم علیه السلام
فرشتکان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهة بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهمی دیکر خواهد
بود قال فما خطبکم کفت چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادکان وکجا میروید قالوا انا ارسلنا
کفتند بدرستی که ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی کروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا
هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما نجات دهندکانیم ایشانرا
اجمعین همه الا امرأته مکر زن اورا قدرنا تقدیر کرده ایم ما آنرا که زن انها لمن الغابرین
از باز ماندکان باشند در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را با آنکه فعل الله است از جهت قرب
واختصاص تواند بود فلما جاء پس آنهنکام که آمدند آل لوط بخانواده لوط المرسلون فرستادکان
فرستاده شده قال کفت لوط علیه السلام انکم بدرستی که شما قوم منکرون کروهی بیکانه اید
یعنی نمی شناسیم شما را قالوا بل جئناک کفتند بیکانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بما کانوا بآنچه که بودند
قوم تو که از روی جهل وعناد فیه یمترون در آنکه شک می کردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده
بودی ایشان در آن شک داشتند وآتیناک بالحق وآورده ایم بتو راستی یعنی عذاب ایشان حقست

وانا

وانا لصادقون وبدرستی که ما راست کویانیم درین خبر فاسر باهلک پس ببرون بر ازین شهر اهل خود
را بقطع من اللیل در پاره که از شب بکذرد واتبع ادبارهم وتو نیز برو از پس ایشان تا شتاب
کنی ایشانرا در رفتن ولا یلتفت وباید که باز پس ننکرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را
نبیند وامضوا وبروید حیث تؤمرون از آنجا که فرموده شده اند یعنی بشام یا مصر یا صعید
که شهرستان پنجم است واهل آن هلاک نخواهد شد وقضینا وحکم کردیم ما یا وحی فرستادیم الیه
بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیری اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این کروه
مقطوع بریده وکنده است مصبحین حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد
که یکی ازیشان باقی نخواهد ماند ودر خبر است که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکوروی را دید خبر
بقوم فرستاد وجاء اهل المدینة وآمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام یستبشرون
مژده می دادند یکدیکر را بدان مهمانان وطمع فساد داشتند با ایشان قال کفت لوط علیه السلام
ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این کروه مهمانان منند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت
ایشان واتقوا الله وبترسید از خدای در ارتکاب فاحشه ولا تخزون وخوار وخجل ورسوا
مسازید مرا در پیش مهمانان قالوا اولم ننهک کفتند آیا ترا نهی نکرده ایم عن العالمین
از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی
کفت اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدرست یا بنات خود را کفت
بنکاح دهم بشرط اسلام ان کنتم اکر هستید شما فاعلین الخیر را که من کویم لعمرک بزندکانی تو
ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط علیه السلام لفی سکرتهم که در کمراهی خود یعمهون
سرکردان می شدند یا از مستی غفلت کمراه می کشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهرچه خواهد
از مخلوقات سوکند خورد وهیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوکند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که خدای نیافرید هیچکس را کرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم وبحیات هیچکس سوکند نخورد الا بحیات
او وسلمی قدس سره فرموده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلعم که حیات او بحق بود واو بر بساط قرب
در قبضه حق بود نظم · چون نبی از هستی خود سر بتافت · فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ·
داشت از حق زندکی در بندکی · شد لعمرک حلوه آن زندکی · آورده اند که لوط علیه السلام
اهل خود را بیرون برد جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانک بریشان زد فاخذتهم الصیحة

پس فرا گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک جبرئیل مُشْرِقِینَ در وقتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و
بر دانست جبرئیل شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگون سار ساخت فَجَعَلْنَا عَالِیَهَا پس ما گردانیدیم
عَالِیَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی زبر و زیر گردانیدیم آنرا عَلَیْهِمْ وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم
بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّیلٍ از گل محکم
شده یا سنگی نوشته بر وی نام هر کس که نام زد او بود بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط لَآیَاتٍ هر آینه — ان فی ذلک
نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِینَ مر خداوندان فراست را که زیرک در نگرند و حقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله آورده اند که خواجه زیرک لاخبار خواجه عبد الخالق غجدوانی روزی در معرفت سخن
میگفتند ناگاه جوانی در آمد بر صورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد
از زمانی برخواست و گفت حضرت رسالت صلعم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی آخره سر این حدیث
چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله
که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت کردند خادم خرقه از بر جوان برکشید زناری بدید آمد جوان فی الحال
زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت تو عهد که زنار ظاهر
برید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند
نظم توبه چه باشد پشیمانی آمدن ❊ بر در حق نو مسلمانی آمدن ❊ عام را توبه ز کار بد بود ❊ خاص را
توبه ز دید خود بود وَإِنَّهَا بدرستی که شهرستانها مؤتفکه لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ بر راهی دایم السلوک است
یعنی بر راهیست که غافلان میروند و آثار آن می بینند إِنَّ فِی ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم لَآیَةً
لِلْمُؤْمِنِینَ هر آینه نشانه است گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ
الْأَیْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِینَ ستمکاران بیشه ایکه درختان بسیار در هم رفته را
گویند و بلد ایشان با عقبا و اکثر درختان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و با اهل
ایکه مبعوث بود اهل مدین بتکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام
گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة
و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم و ایکه و مدین
لَبِإِمَامٍ مُبِینٍ بر راهی روشن و هویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب

لونه

نمودند اصحاب الحجر دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِینَ فرستادگان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع
رسلست وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آیَاتِنَا آیتهای کتاب ما که بر بنی ایشان منزل بوده و چون کتب منزل بر
صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ آیتیست مشتمل بر بسیاری
از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت وی نابوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده
و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن و تمام آب را یک نوبت حاصل سخن اگر نشانها بثمود نمودیم فَكَانُوا
پس بودند عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِینَ روی گردانیدگان وَكَانُوا یَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند مِنَ الْجِبَالِ
از کوهها بُیُوتًا خانها آمِنِینَ در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان و در آن یا می پنداشتند که آن
خانها حمایت خواهند کرد ایشان را و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه
عذاب مُصْبِحِینَ در حالتی که در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل هلاک شدند چنانکه در سوره
هود علیه السلام گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان از ایشان مَا كَانُوا یَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند
از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا
و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق و حکمت وَإِنَّ السَّاعَةَ یا سبب ظهور حق یا برای بیان حق
و بدرستی که قیامت لَآتِیَةٌ هر آینده است و خدا انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ پس درگذر در
گذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی برآنند که این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق و اخلاق الْعَلِیمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب
نزول آمده که حضرت رسالت صلعم در اذرعات هفت کاروان دیدار از بنی قریظه تبصر کرا انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای
فاخر بار داشتند و در خبر آورده که هفت کاروان قریش در یکروز بمکه در آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر مهر
تعذیری برخی از صحابه گفتند اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا انفاق میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر
مبارک حضرت رسالت صلعم خطور فرمود که مؤمنان برهنه و گرسنه گذرانند و مشرکان این همه مال باشند آیه آمد که
وَلَقَدْ آتَیْنَاكَ و بدرستی که ما ترا دادیم سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی هفت آیه از مثانی که قرآنست و این هفت آیه بهتر
از آن هفت قافله مراد از آن آیه فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند
یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته
وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ است و ثواب قرائت بسیار است عطف
قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن

عَیْنَیْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچه که ما برخورداری دادیم بِهِ بآنچه أَزْوَاجًا صنفها را
از کفار نهی از رغبت نه از نظر یعنی بآنچه اصناف گونه را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل مشو
که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است نسبت بدو آنچه ترا داشته ایم از فضایل و کمالات قطعه پیش دریای قدر و حرمت تو
نه محیط فلک حبابی نیست ❊ داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَیْهِمْ
بر یاران خود به بینوای و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرا گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِینَ مر مؤمنان را
و رفقهای با ایشان و در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت از خوش خوئی و موزونی خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای
حضرت رسالت صلعم نیامده نظم ❊ ذات ترا وصف نکو خوئیست ❊ خوی تو سرمایه نیکوئیست ❊ روز ازل دوخته حکم قدیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم ❊ وَقُلْ و بگو إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ بدرستی که من بیم کننده ام الْمُبِینُ هویدا یعنی بیان و برهان بیم کنم
که عذابی من کونه که اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِینَ بر بخش کنندگان
الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِینَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بجذین وصف بازنمودند از سحر و
کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و آنجه تخصیص میدادند از روی استهزا بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید
مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا با هر که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت صلعم متنفر داده گویند ساحر و شاعر
و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ که هر آینه ما ایشان را
سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا یَعْمَلُونَ از آنچه بودند میکردند از تقسیم و تکذیب نقل است که حضرت رسالت صلعم بعد از بعثت
مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و ظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ
بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِینَ و از مشرکان و التفات مکن
بدیشان گفته آورده اند که پنج کس از اشراف قریش در ایذا و آزار رسول خدا صلعم کوشیدندی و هجا آنحضرت را
دمادم بلبوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند
و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل فرمود که رسول امر را فرموده اند که شر ایشان را کفایه کنم پس اشارت
کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وایل و بر بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم
اسود بن مطلب و هر پنج ایشان بأندک زمانی هلاک شدند ولید بدکانی تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن آویخت
از روی عظمت سر زیر نکرد که از جا باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت
و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون روان شد و جان بداد
و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود ابن مطلب نابینا و از غضب سر

الی

بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیه نازل شد إِنَّا كَفَیْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِینَ بدرستی که ما از تو کفایت کردیم شر استهزا کنندگان را
الَّذِینَ یَجْعَلُونَ آنانکه می سازند و شریک می کنند مَعَ اللَّهِ با خدای یکی إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر باطل فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ
پس زود بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّكَ یَضِیقُ که تنگ میشود
صَدْرُكَ سینه تو بِمَا یَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
پس تسبیح کن تسبیح مقرون بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله و بحمده وَكُنْ و باش مِنَ السَّاجِدِینَ از نماز گذارندگان
صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگ دلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر دادیم تو بحضور نماز در آی
که میزان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیر طریقت گفته که در بازار بغداد دیدیم که یکی را تازیانه
زدند و آهی نکرد از وی پرسیدند که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی و نالیدی گفت آری ننالیدم معذورم دار که معشوقم در برابر بود
و میدید که مرا برای او میزدند از نظاره وی بالم زخم شعور نداشتم تو هم ❊ تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل ❊ نظاره میکنم
آن چهره نگارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ یَأْتِیَكَ الْیَقِینُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد
از یقین مرگ است بدانست چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از
پرستش باز مدار ❊ سوره النحل بسم الله الرحمن الرحیم أَتَىٰ نزدیک رسید أَمْرُ اللَّهِ
فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب ان مکنید تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل مینمودند
در آنچه حضرت رسالت صلعم بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید
گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان ما که بتانند ما را از آن خلاص دهند حق سبحانه و تعالی فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای
وَتَعَالَىٰ عَمَّا یُشْرِكُونَ و برترست از آنچه ایشان با او انباز میکنند یعنی بزرگترست از آنچه شریک باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب
تواند کرد یُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا قرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه با
روح میفرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست و رقیب وی و چنانچه حفظه میباشند و بر هر تقدیر
وقت آمدن ملائکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان که اهل
نبوت و ارشاد بود و زبان ملائکه منزل با نبیا گویم أَنْ أَنْذِرُوا اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا که نیست خدای مستحق عبادت بجز من که آفریننده و روزی دهنده ام فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید ❊ بیت مرا بندگی کن که دارا منم ❊ تو از بندگانی و مولی منم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکم درست یا بجهت بیان حق تَعَالَىٰ عَمَّا یُشْرِكُونَ برترست و بزرگترست
از آنچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و بی ثباتی

کرد نطفه و شکل نپذیرد پس او را فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِیمٌ مُبِینٌ جدال کننده آشکار است که میخواهد که سخن
خود را حجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان کهنه سست شده را بحضرت رسالت صلعم آورد و گفت مَن
یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ حق سبحانه این آیه فرستاد که در اول جماد بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما جدال
میکند چرا که استدلال نمیکند بابدان را اعاده که هر که بران قادر بود هرآینه بدین نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را
که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا بیافریدیم لَکُمْ برای شما و گفته اند لَکُمْ متعلق بما بعد است یعنی شما را فِیهَا دِفْءٌ
در ایشان پوشیدنی است گرم کننده یعنی جامها از ابریشم و موی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج
و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و غیر آن وَمِنْهَا تَأْکُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان
آنچه توان خوردن چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است وَلَکُمْ فِیهَا و در چهارپایان
شما را جَمَالٌ زینتی و آرایش است یعنی در نهای خانه شما دو وقت بدین انعام زینت می یابد هنگامی که باز می آیند از چرا
بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِینَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ
أَثْقَالَکُمْ و برمیدارند بارهای گران با ابدان شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بسوی شهری که نباشند شما بَالِغِیهِ
رسنده بدان بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه
تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام فرمود إِنَّ رَبَّکُمْ بدرستی
آفریدگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست نعمت دادن سابق حذفت رَحِیمٌ بخشاینده است که آفریدگاری چهارپایان کار
کار بر شما آسان کرد وَالْخَیْلَ و بیافرید اسپان را وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِیرَ و خران را لِتَرْکَبُوهَا تا بر نشینید
آنها را وَزِینَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی وَیَخْلُقُ و بیافریند چیزها آنچه را آفرید مَا لَا
تَعْلَمُونَ آنچیز را که نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملایکه
حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف و در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه و تعالی مبهم یاد کرده مَا لَا
تَعْلَمُونَ اولیست وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای یعنی او راست قَصْدُ السَّبِیلِ بیان راه میانه راه راست که موصل
بحق باشد یا بروست اقامت طریقت مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مرو راست راه حق که طریق
یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از آن راه که خلق میروند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهوا و بدع
وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاکُمْ أَجْمَعِینَ هرآینه راه نمودی همه ایشان را و توفیق رفتن ساختی تا
همه ایشان بقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ اوست فرو فرستاده مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا سحاب یا از
آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین مَاءً آبی لَکُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما راست از وی آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ

و منه

شیئاً

وَمِنْهُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد گیاهست که از زمین می روید نه نباتی که آنرا ساق باشد
فِیهِ در آن نبات رسته تُسِیمُونَ میچرانید چهارپایان خود را یُنْبِتُ میرویانیم ما و حفص بیا میخواند
یعنی میرویاند خدای لَکُمْ برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت مراد حبوب غاذیه است که زراعت
میکنند وَالزَّیْتُونَ و درخت زیتون را وَالنَّخِیلَ و خرما بنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ
و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که درین
رویانیدن حبوب و اشجار لَآیَةً هرآینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ
گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلی او
منشق گردد شاخی از آن در هوا تصاعد یابد و اسفل او شکافته بیخی از و در زمین مترسخ شود و نشو
و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار و انوار و میوه بر وی پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر
باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان طعام نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم • بروفه غنچه
جهان آفرید • بانچه کون و مکان آفرید • کز هر شاخ گل و برگ و بار • جلوه او نقش دگر آشکار وَسَخَّرَ لَکُمُ
و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و آفتاب و ماه را یعنی انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان از برای
شناختن راهها یعنی مدین نحو را نفع میرساند در حالی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار است
إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که در اینها لَآیَاتٍ هرآینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ
هر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست بتفکر محتاج و درین دلالات که بغایت ظاهرست ذکر
عقل کرد وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام گردانید آنچیز را که آفریده است لَکُمْ برای نفع شما فِی الْأَرْضِ در زمین از حیوان
و نباتات یعنی شما را مسخر ساخت تا نفع گرفتن بدانها از طعام و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی
مختلف هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که درین مخلوقات لَآیَةً هرآینه دلالتی و
نشانیست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر
گردانید دریا را بحیثیتی که شما تمکن یابید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید میکنید لِتَأْکُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِیًّا
گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص مینمایید در و تا بیرون آرید مِنْهُ از و حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه
که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه از و پیرایه میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون
تزیین لباس شما از آن بجمال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْکَ و می بینی کشتیها را

مَوَاخِرَ روندها و شکافنده آب فِیهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که جویید برکوب
در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت رزقهاست وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و شاید که شکر گویید خدا را
بنعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیمست که ممالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده
که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزران و برای عبور بران کشتیها قرار فرمود
و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین
نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بر کشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرح رسد
و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد
و هر که بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در ثبات و جمعیت در فنا با خودان در
مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع نظم بحساب خودی قلم درکش • در ره بیخودی علم برکش • تا بجاروب لا نروبی
راه • کی رسی در حریم الا الله • وَأَلْقَىٰ فِی الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِیَ کوههای بزرگ و بلند أَنْ
تَمِیدَ بِکُمْ تا میل نکند شما را زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی
آب متحرک و بیقرار بود ملایکه گفتند این بساط متحرک کسی نمی تواند بود حق تعالی بر روی کوهها را بیافرید تا قرار گرفت و در تفسیر
فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد یا نیل گویند بیافرید و بفرمود
تا پای زمین نهاد بگران پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا پایدار وَأَنْهَارًا و دیگر در
زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کردیم در زمین راهها
از هر موضعی بموضعی لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ
و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پستیها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات
نعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ یَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در بری و بحری راه می یابند
ابتدا انجم بر حساب از اعتبارست اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف یا گروه ستاره
از مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ یَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کَمَنْ لَا یَخْلُقُ
مانند چون کسی که نمی آفریند مراد آن بتانند که ایشان را بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملایکه و اصنام
یعنی خالق با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و جهلست أَفَلَا
تَذَکَّرُونَ آیا یاد نمیکنید آنها را یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر
خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن

شیئاً

آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید شکر آن تمام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَحِیمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ یَعْلَمُ
و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِینَ
یَدْعُونَ و آنان از آلهه باطل که میخوانند کفار مکه و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا یَخْلُقُونَ
نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ یُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که
مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت را نشایند أَمْوَاتٌ
و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَیْرُ أَحْیَاءٍ نه زندگان یعنی بت نه حاجات نمی شنوند و نمی بینند و نمیگویند وَمَا
یَشْعُرُونَ و نمیدانند أَیَّانَ یُبْعَثُونَ کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان چون وقت بعث
خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و در ایشان
جزا بدیشان توانا و میان آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند إِلَٰهُکُمْ
خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمی گروند بِالْآخِرَةِ
بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ دلهای ایشان نا شناسنده است و راستی را ناپذیرنده وَهُمْ
مُسْتَکْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلعم یا گردنکشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هرآینه راست و حقست
و درست است أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا یُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از مکر بر رسول خدای وَ
مَا یُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ
دوست نمیدارد منکران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِیلَ و چون گویند منکران را یعنی
اتباع و سفله از روسا و اشراف که مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل
استهزا گفتند چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است
قَالُوا گویند أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه میخواند
اساطیر الاولین است گفته اند رؤسای قوم این سخن گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِیَحْمِلُوا
تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را کَامِلَةً تمام یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز قیامت وَمِنْ
أَوْزَارِ الَّذِینَ و بعضی نیز از گناهان آنانکه یُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانش
بر آن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بالتمام و هم حصه از عقوبت که
بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بد بار زشت مَا یَزِرُونَ آن بار که

که ایشان مکر میکنند قد مکر الذین بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد
و تکذیب انبیا فاتی الله پس بیامد خدای بنیانهم بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای
بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد من القواعد از جهت پایهای که بناها بران موضوع بود فخر پس بیفتاد
علیهم السقف برایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول بام برایشان فرود آمد پس
دیوارها و اشارت است بانهدام کلی و هلاک ایشان و ان بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود است
که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گویند دو فرسنگ و غرض آن بود که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای
ابراهیم علیه السلام مطلع گشته با وی مقاتله سازد بعد از اتمام صرح بادی از مهب غیبت الٰهی بوزید و آن مطلع
بنا را از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا افگند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاده
و آوازی مهیب از آن پدید آمده زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه
که کوتا نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بوده
چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان دیگری
ندانست و هفتاد و دو زبان در عالم پدید آمد و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی
و اتباع او ما بخرابی و بناهای ایشان حکم کردیم و اتیهم العذاب و بیامد بدیشان عذاب من حیث
لا یشعرون از انجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود و بعضی آورده که مراد
این عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب آورده که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید به پشه
که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا بماند و درین مدت میفرمود مطرقه بر سر
او می زدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار رحمه الله در منطق الطیر آورده که نظم
نیم پشه بر سر دشمن گماشت ◦ در سر او چهار صد سال برگماشت ◦ چون دهد حکمش ضعیفی را مدد ◦ سبلت خصم قوی را برکند
ثم یوم القیمة پس روز قیامت یخزیهم رسوا گرداند ایشان را بعذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب
گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه و یقول و گوید خدای در آن روز این شرکائی کجا اند بتان
من یعنی انها که شما ایشان را شریکان منند الذین کنتم آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تشاقون
خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند
علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا آنان که حق را بتوحید خوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری
و رسوای درین روز و السوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم

الملائکة فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان تتوفیهم ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند
بودند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند فالقوا السلم پس درانداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت
و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند ما کنا نعمل نبودیم که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را
منکر شوند حق سبحانه فرماید بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گویند فادخلوا
پس در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده شده است برای شما خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشید دران فلبئس مثوی المتکبرین پس هر آینه بد مقامی و بد ارامگاهیست متکبران را جهنم آورده اند
که احیای عرب در موسم حج کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت رسالت صلعم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون
فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت و قیل و چون گفتند
الذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاد پروردگار شما
قالوا خیرا گفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات است
و نیکوی دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو للذین احسنوا مر آنانرا که نیکویی کردند در
اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات
نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و نصرت و لدار الاخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر بهتر
است ازین و لنعم دار المتقین و نیکو سرا مر پرهیزکاران راست بهشت و گفته اند نیک سرائیست دنیی که درو توشه
راه آخرت میتوان کرد و نکتهٔ الدنیا مزرعة الاخرة موید این قولست بزرگان گفته اند زرع یومک
حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی ◦ که فردا بر جوی قادر نباشی ◦ گر اینجا کشت کرد را نورزی
دران خرمن بنیم ارزن نیرزی ◦ جنات عدن سرای متقیان بوستان اقامتست که روز قیامت یدخلونها
در آیند بدان تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها
ایشانراست دران بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید بهشتی
خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب
ان تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داده اند راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله
المتقین پاداش میدهد خدای متقیانرا الذین تتوفیهم الملائکة آنانکه میمیرانند ایشانرا فرشتگان
بامر خدای طیبین در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بانکه مژده

و هند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم یقولون سلام علیکم میگویند سلام خدای بر شما و میشاید
که سلام فرشتگان باشد و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در
بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنکه بود عمل میکردید از خیرات و حسنات
هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملائکة
مگر آنرا که بیاید بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار
تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین تکذیب کردند
آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله
و بریشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان بکفر و معصیت انفسهم
یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا جزای عمل سیئات ما عملوا جزای آن
بدیها که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که بان پیغمبر
استهزا میکردند یعنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء
الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن
ما و لا اباؤنا و نه پدران ما و لا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدای من شیء
هیچ چیز از بحیره و سایبه و غیران مشرکان این سخن از روی استهزا گفتند نه بخلوص طویت و صفای عقیدت
حسین بن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الٰهی گفتندی حق سبحانه
و تعالی ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه
پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و حرام فهل علی الرسل پس نیست بر فرستادگان یعنی
بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا کننده طریق حق را و لقد بعثنا و هر آینه ما فر
ستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم ترا
تا با قوم گوید ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را و اجتنبوا الطاغوت و بپرهیزید و یکسو
روید از پرستیدن طاغوت و آنچیزها که بدون خدای پرستند فمنهم پس ازیشان امم من هدی الله
کس بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان و منهم حقت و ازیشان کس بود که واجب شد علیه الضلالة
گمراهی خذلان فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان
پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار ثمود بگذرید و بنظر عبرت

و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چون ایشان هلاک شود که ایشان شدند ان
تحرص اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس
بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهی او و ما لهم و نیست گمراهانرا
من ناصرین هیچکس از یاریان که دفع عذاب کنند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود
تقاضای آن میرفت در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امیدواری که
بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او معتبر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از مرگ
زنده نشود آیه آمد که و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخترین سوگندان ایشان یعنی جهد
کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یبعث الله برنه انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجابست
بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است وعدا وعده کردن علیه که بروست وفا کردن بدان یعنی
وعده لازم الوفا حقا درست و راست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند لیبین
حق تعالی برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچیزی را که اختلاف میکنند فیه
دران از امور بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه کافر شدند انهم کانوا آنرا که بودند کاذبین
دروغگویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن
او ان نقول آنست که گوییم له کن مر آن چیزرا که باش فیکون پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین تمام
اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر آینه قدرت آن دارد که اعاده
آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند نظم آنکس که ◦ اگر پیش از وجود جان بخشد ◦ هم تواند که بعد از آن بخشد
چون در آورد از عدم بوجود ◦ چه عجب باز اگر کند موجود ◦ و الذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند از اوطان خود
فی الله در کار دین حق خدای و برضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنهااند از
اصحاب که بجهت ستمکاری قریش بریشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا
فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة و السلام و گفته اند غنیمتی نیکو و لاجر
الاخرة اکبر و هر آینه مزد آخرت مرایشانرا بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند هر گاه که
یکی از مهاجران عطا دادی گفتی بگیر خدای تعالی ترا درین برکت دهاد این آنچه وعده کرد الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الاخرة
افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجرانرا در دو سرای مزد میدهد هر آینه با ایشان موافقت
نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده گشتند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که

که جبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود بدو تفویض
مینمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگتر است که بشری را بپیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت
کنند رد قول ایشان را آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا
مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم
بدیشان محقق نیست آن که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ
الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند
مبعوث شده بام فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن و الزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم
إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای
مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و دریابند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شدند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ
کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیله انگیختند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر صلعم مکر کرده اند که آیا ایشان خود را ایمن میدارند
و میدانند أَن يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا آید ایشان را که مدینه ان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و این نداوند چنانچه
بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد شان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری
بشهری برای تجارت یا وقت گردیدن ایشان بجانب خواب از دستی بدستی فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر
خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمنند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاک یعنی پیشتر ترسان
ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند و در حین ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس
بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بردبار یعنی میکند با بندگان رَّحِيمٌ بخشنده است که تعجیل نمیکند در
عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِن شَيْءٍ
از چیزی که او را اشخاص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی
سُجَّدًا لِّلَّهِ سجده کنندگان مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی
آورده که معنی آنست که اگر کافران مر او را سجده نکنند سایهای ایشان مر او را خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکنند
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر
سجده میکنند فرشتگان و تخصیص آن ذکر یعنی با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طاعت در سجده و مؤید

ران

این قولست که میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان نمی نمایند در عبادت او و صاحب تبیان گفته
که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی زمین
العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست درین آیه سجده باید کرد و این
سجده سیم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ در فتوحات این را سجود عالم و ادنی خوانده که در مقام
ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته را در زمره ساجدان
گنجایش دهد يَخَافُونَ می ترسند ملایکه رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود که ناگاه برسد مِّن فَوْقِهِمْ
از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش
و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ و اگیرید دو خدا را بخدای اثْنَيْنِ برای تاکید
إِنَّمَا هُوَ جزین نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه
الوهیت شرکت بر نتابد با دله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود
بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او بی اشیا قایم باشد پس از همه در صفات ذات خدا
پس فی کنید ابدا فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغست
در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است
یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا
دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت و مر او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ آیا بدون خدای از کسی دیگری بترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُم
و آنچه بشما رسیده است مِّن نِّعْمَةٍ از نعمتهای چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خدایست
ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ چون برسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو
نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بر دارد آن سختی که از آن نالیده اند عَنكُمْ
از شما إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند و محققان برآنند
که شرک اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از مسبب غافل شده هر چیز را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند
لِيَكْفُرُوا تا کافران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار
امر تهدیدست یعنی ای کافران دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخن وعیدیست اهل کفر را وَيَجْعَلُونَ و میکنند

کافران یعنی مر بتان را که نمیدانند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمی
دانند از شفاعت اصنام لتعیین میکنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم
از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا الآیه و بیان این
کلام در سوره انعام گذشته تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنتُمْ
تَفْتَرُونَ از آنچه که هستید که افترا میکنید و دروغ برمی بافید که بتان خدایان مااند و ما بنصیب زروع و
انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند و حکم میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه
میگفتند ملایکه دختران خدایند و سخن بتو میخ آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملایکه متولد شدند سُبْحَانَهُ
پاکست خدای از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند
و بران مینازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم یکی از ایشان بِالْأُنثَىٰ بولادت دختر
یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختر متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه
و غم و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ پنهان
شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی و ناخوشی
آنچه او را خبر داده اند یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند و در فکر افتد أَيُمْسِكُهُ نگاه دارد
آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی
زنده در گور کند چنانچه بنی تمیم و بنی مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند در کار
یعنی دختر که پیش ایشان قرب و قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا
که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات
و زنده در خاک کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق
وجود شامل و تقدس از صاحب و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ
حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کافران را
بِظُلْمِهِم بستم یعنی بکفر ایشان مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشوم کفر
وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده
برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً پس باز نپایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند ساعتی از آن

بلکه

بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم میکنند لِلَّهِ مر خدای را یعنی برای
او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سروری وَتَصِفُ
و با وجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ
که ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه
نیکو خواهد بود إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه و تعالی میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا که چنین
است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشانرا دوزخ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ
و بدرستی که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل
کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق
پیغمبران را فرستادیم إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّن قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس
بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان در نظر یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان تا تکذیب انبیا
کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست میدارد اینانرا یعنی کافران زمان تو دوستی میکند
و بهمان نوع می آراید عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ
فِيهِ در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل نساختیم کتاب را مگر برای راه نمودن وَرَحْمَةً
و برای رحمت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنزَلَ و خدای فرستاد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را یعنی باران پس از پژمر
دگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات موتاناست پس زنده گردانید بآب زمین
دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست انکار الْقَوْمِ
يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شماراست
فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بران عبور کنند از جهل بعلم نُّسْقِيكُم می آشامانیم شما را
مِّمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات لوث للبانات از جنس نعم مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ
از میان سرگین و خون لَّبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لوث دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده لِّلشَّارِبِينَ
مر آشامندگانرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون بهیمه علف خورد در شکم او پخته گردد سه طبقه در و پیدا شود
اسفل او فرثست و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستانها میرود

و فرث از مر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی
ماده دم زیراکه لبن و دم در شش تمکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیاء ماکول را بعضی از هضم یافته اند جگر و جذب میکند
و نقل از آنکه فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر
اعضا بحکمی که قادر حکیم در و ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامل باشد اخلاط او برقدر غذای او می افزاید از جهة
استیلای رطوبة و برودت بر امرجه اناث و آن خلط زاید را بجهت ضرع میبرد و چون متولد شد آن زاید یا بعضی
از و بر پستان میرود و بجهة آنکه گوشت پستان غدد و سفیدست آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر
میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک اعلف سبزست و خروج او بان صفا و لطافت
از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت از خون سرخ شیر سفید آورد
بیرون ؛ وز خارهای خشک گل تر کند پدید ؛ و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص عمل است یعنی اگر در وی یکی از وصفین
فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب
فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و همای
عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر مردمست و در هوا بر غرض خود و بهر وجه عمل خالص از آلودگی نیست ؛
نظم طاعت آلوده نیاید بکار ؛ مشک جگر سوده نیاید بکار ؛ هرچه نه ز آلودگی افتد پاک ؛ بیش نیرزد تا نبود تابناک
وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ و مر شما راست از میوهای خرمابان وَالْأَعْنَابِ و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
آنچه میگیرید از و سَكَرًا مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذست که از خرما و مویز میگیرند
و از مفسران ابو عبیده فرموده که سکر سرکه را گویند بلغة حبشه یعنی سرکه که میگیرند وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو
چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوهای تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً
هر آینه دلیل روشن است بر توانایی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در ان
نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دلشان افکند أَنِ
اتَّخِذِي که فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانهای مسدس متساوی الاضلاع بحسن صنعت
و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته
باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو سازند بعد از آن ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ
پس بخورید از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهارست فَاسْلُكِي پس روید سُبُلَ رَبِّكِ
براههای پروردگار شما یعنی بطرقی که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالی که منقاد باشید و رام شده ۱۱

الفرث تفل الکیموس فی الکرش فاذا انهضم اعطی الکبد صفوه الی الدم

اورا
و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها کلها بچرند و در درون ایشان مستحیل شود بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند
برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که حق تعالی جل و علا میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِن بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبوران جوانست
و زرد که از آن میانه حالانست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و زرد که نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف
فصولست فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا بخلط با غیر خود
چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی شود قتاده رضی الله فرموده که مردی بعلاز به حضرت رسالت
صلعم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل رفت و آمد که عسل دادمش سود نداشت
دیگر باره بدان فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه عسلا فقد صدق الله و کذب
بطن اخیک و درین نوبت شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در و شفای دلهاست چنانچه
جای دیگر فرمود و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن عباس و ابن مسعود رضی منقولست که علیکم بالشفائین القرآن و العسل
آری عسل شفاء الام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای قالب را زایل کرداند و آن دیگر بیماریها
قلب را علاج کند و حقیقت آنست که دردی که دوی نامد صوری و معنوی دوای آن از قرآن حاصلست و هر مرضی
که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مرآنرا شفای عاجل کامل بیت برنج اگر بسیار رنجه که غم خورم چون شفای جان بیمارم
توئی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر نحل عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد بر قدرت ربانی لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را اگر تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه ایشانرا وجود الا از الهام توانایی
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیاد دارند که هرگز از راه فرمان تخلف نشوند اما اگر میوهٔ تلخ
خورند و عسل شیرین باز دهند و رعی کردن جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان پادشاه را خلاف نکنند تمکینی که
نر شکها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از ان نخورند صناعتی که اگر هم
بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنان از عسل ایشان شفای ام ظاهر حاصل گردد
از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهالت دست دهد نظم فکر را اینک با تمکین کند ؛ کام جانرا چون عسل
شیرین کند ؛ شربت فکر ار بکام جان رسد ؛ چاشنی آن نماند تا ابد ؛ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما
را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند دیگر باره شما را بعدم باز برد وَمِنكُم و از شما مَّن يُرَدُّ
کسیست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی بسن پیری و خرافت که هفتاد
و پنج یا هشتاد و یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی

یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و سیالی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانرا زیادت نکند طول عمر الا
کرامت و عقل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست و جهل برد انای و طاری نشود قَدِيرٌ
تواناست و عجز بتوانای او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما را
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی مال دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتر یافت دیگری
چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنانکه بسبب مال مهتر و توانگر
مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند برادی بردادند رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود یعنی دهنده روزی خویش که
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان از بندگان یعنی خواجگان مالهای خود بر بندگان
نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولاة و موالی در مال برابر
یکسان در تفسیر آورده که خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه میگفتند لاشریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه و تعالی
میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک باشند پس چگونه روا میدارید که بندگان شریک من باشند در الوهیت
أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ انکار میکنند و حفص بغیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و
چون ثابت شده که منعم بجمیع نعم اوست پس هرکه بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ
و خدای بیافرید لَكُم برای شما مِّنْ أَنفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید و جَعَلَ
لَكُم و آفرید برای شما مِّنْ أَزْوَاجِكُم از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد
یا دامادان یا فرزندان که زنان از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُم و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها
و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بیهوده يُؤْمِنُونَ میگروند ؛ این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای
هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان کافر میگردند باطل عقیده است که بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستیدن حق است
یا کافر شدن باطل آنچه مباحات که حرام کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانید و گفته اند باطل
و ایشان بر و میگروند و نعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم که بدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ
و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچیزی را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان
رِزْقًا روزی دادن مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نبات ملخص سخن
آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را پرستیدن کان از مطر
و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود
زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدایراست

است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس نزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید
بانرا برد و شرکت دهید با او و من لا له المثل لا تضرب له المثل إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند فساد قول
شما را وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید و اگر دانید برین اشراک جرأت نکنید شما او مثل مزنید که او میداند که چگونه
مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه و تعالی دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول ضَرَبَ
اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای و بیدا کرد مثلی آن کدامست عَبْدًا مَّمْلُوكًا بندهٔ درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او
لَّا يَقْدِرُ توانایی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضر وَمَن رَّزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم اورا مِنَّا از
نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار روا مراجم که در و تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنفِقُ
مِنْهُ نفقه میکند از ان روزی سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع میخواهد خرج میکند و از کسی نترسد
هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند یعنی هر وی نیستند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز
با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم
راه تو بنور لایزالی ؛ از شرک و شریک هر دو خالی ؛ آن بنده که عاجزست و محتاج ؛ کی راه برد بمصاحب تاج
مالک رقاب و رب الارباب صاحب کشف المحجوب آورده اند که روزی بخدمت شیخ ابو العباس شقانی
رحمه الله در آمدم و ویرا دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت فرمود که یازده
سالست که تا ورد من اینجا رسیده است و از ینجا نی توانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب
خبر نتواند داد بیت با بحر چون زند پهلو ؛ قطره با بحر چون کند دعوی ؛ و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موافق
است و کافر مخذول و مراد از مومن و کافر ابو جهل لعنه الله علیه است الْحَمْدُ لِلَّهِ مر ثنا و ستایشها خدایراست
که مولی تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه مینمایند پس
مثلی دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَّجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان
گنگ است و لال شبهه گنگ مادر زاد که با شنود نه شنود و نه گوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر فهم
هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او رعایت
حال او در مانده أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ هر کجا فرستد او را و متوجه گرداندش بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید بنیکوی یعنی
کارها نسازد و کفایتی نکند نه از ناقص الفهم خبر تواند داد و نه جوابی گوید در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشد این
ابکم وَمَن يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشد کامل و فهمی درست
که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راهی

راست است و سیر آن درست و طریق پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد رسد چنانچه ابکم که حاصل
وی این کامل فاضل نیست پس چگونه زبان بی اعتبار را مساوات با حضرت پروردگار باشد و گفته اند
این مثل نیز برای مؤمن و کافرست مؤمن حمزه بن عبد المطلب است و کافر أُبَیّ بن خلف یا مؤمن و کافر
عثمان بن عفان است و سید بن أبی العیص که مولی وی بوده و ویرا بدعوت اسلام دلالت میکرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله
منع می نمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که وَلِلّٰهِ
غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر خدایراست دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند پس آنچه پوشیده
از ایشان و شما را مجوس نبود یا پرا دمطویات است وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست قیامت یعنی
قیام آن روز یا احیا اموات در آن روز در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن بچشم
یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت
را و زنده کردن اموات را و آسان ترست از آنکه شما دیده برهم زنید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ
نزدیکترست چه لمح بصر و فعلت و ضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی یکباره
پس حکمت و قوع آن در نصف این حرکت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از بعث
و حشر قَدِیرٌ توانا است یعنی تواند احیاء خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از
ابتدای و ظهور ایشان خبر داده تا از مبدأ او بر استدلال کند و فرمود وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را
مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَیْئًا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع خود و
دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی
ادوات دانش شما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها مشارکات و مباین که میان ایشان باشد
بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما حاصل آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد
پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب
را بر تمیز آن مستفادات شما اندر رسند تعقل ممکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گویید برین نعمتها
أَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الٰهی إِلَى الطَّیْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشانرا
مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِی جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما مَا یُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد
ایشانرا در آن هوا إِلَّا اللّٰهُ مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِی ذٰلِكَ
بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران لَآیٰتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی

موحدان

موحدان منتفعند بدان چه تفکر میکنند در آن که حق سبحانه و تعالی مرغان را بر وضعی آفریده که طیران میتوانند نمود و هوا را محل مخلوق
ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن گشت و ایشان را نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان پس بالای این تفکرات
در هوای معرفت پرواز نموده خود را با شیان کرامت نشان تفکر ساعة عبادة سبعین سنة میرسانند بیت فکر از پی
خانه وارث کشد ❊ سوی سراپرده رازت کشد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای ساخت برای شما مِنْ بُیُوتِكُمْ
از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید
بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُیُوتًا خانها چون قبه و خیمه که از
ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّونَهَا سبک یابید آنرا بر داشتن و با خود بردن یَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت وَیَوْمَ
إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول مِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را
باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا و موی ها که بز را بود أَثَاثًا رختها از
گستردنی و پوشیدنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلٰى حِینٍ تا بهنگامی که آن برقرار
بود و از آنها نفع توان گرفت تا وقتی که زنده اید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای راحت شما
مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلَالًا سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه جوید
وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و نقبها که در آن
سکون ورزید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِیلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها یعنی جامها از صوف و کتان
و پنبه و غیر آن که آن تَقِیكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و دیگر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه
وقایه گرما در بلاد عرب اهمست وَسَرَابِیلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِیكُمْ
نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما كَذٰلِكَ همچنانکه
این نعمتها بر شما تمام کرد یُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میگرداند نعمت و نیکوی خود را عَلَیْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ شاید که
شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَیْكَ
پس جز این نیست که بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِینُ رسانیدن پیغامات آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان
ترا زیان نکند یَعْرِفُونَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدا را که ذکر کرده شده بر زبان و هر چند
که اینها از ویست ثُمَّ یُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند از پرستش غیر منعم یا میگویند که ما داده بشفاعت بتان
یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارف اند و بدل منکر و میشاید که نعمت الله نبوت
حضرت صلعم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ و بیشتر ایشان

پایشکم

بیران ایشان غم محابت و جیبان ماکرو یدگان وَیَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزی که بر انگیزیم مِنْ
كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت ثُمَّ لَا یُؤْذَنُ
پس دستوری ندهند لِلَّذِینَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شده اند در عذر خواهی و رجوع بدنیا وَلَا هُمْ
یُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدای از شما
خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تأویلات امام ماتریدی آورده که ایشانرا دستوری اعتذار
ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند روز قیامت الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانکه
شرک آورده اند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب
عذاب طلبند فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نه
ایشان مهلت داده شوند یعنی ایشانرا زمانی مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند
در آن سرای الَّذِینَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا
شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه
شرکا الَّذِینَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بیرون تو و فرمان تو ایشانرا
می پرستیدیم در گذر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَیْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتانرا گویا کرداند
تا زود جواب ایشان دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكٰذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم
بپرستش خود تا شما را بپرستند بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان آورده که نصاری و یهود و بتو دیگر عیسی و
عزیر را و ملائکه را علیهم السلام در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینها را میپرستیدیم پس ایشان
پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید و ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه
دیگر گشته وَأَلْقَوْا إِلَى اللّٰهِ و بیفکنند بسوی خدای یَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند معترف
شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد ۴ چون کار از دست رفته فریاد چه سود
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی زایل و باطل شود مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ آنچه بودند که در وغ می بافتند از
شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه ایشان شفاعت از ایشان شفاعت بینند الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه بگرویدند بخدای و
صَدُّوا و باز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زِدْنٰهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بیفزاییم ایشانرا عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که منع مردم میکردند از اسلام یُفْسِدُونَ
تباهی میکردند پس یکی عذاب بر کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران و کژدم

خلقت

خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنان گریزان شده خواهند در میان آتش پنهان شوند
و در زاد المسیر آورده که پنج جوی از زوی گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب شوند در
مقدار ساعتی بشبی از شبهای دنیا و دو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی
عذاب زهر مار باشد وَیَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزیم فِی كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی
شَهِیدًا عَلَیْهِمْ گواهی بر ایشان که گواهی بر کفتار و کردار ایشان دهد مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده
باشد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِیدًا عَلٰی هٰؤُلَاءِ گواه کرده بر این امت تو تا بر تصدیق مؤمنان و
تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآنرا تِبْیٰنًا لِكُلِّ شَیْءٍ بیان روشن
برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که آنچه بیان محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه
ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن مأموریم بمتابعت پیغمبر صلعم که وَأَطِیعُوا
الرَّسُولَ و حث کرده است ما را باجماع بتهدید بر ترک آن که وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ و فرموده است
بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فَاعْتَبِرُوا یٰأُولِی الْأَبْصَارِ پس قرآن تبیان همه چیزها
باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر دوز کرو بند وَبُشْرٰى و مژدگانی
بهشت لِلْمُسْلِمِینَ مر مسلمانانرا إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی
بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان تعطیل و شرک و قایل و مایل شدن
بکسب که متوسطست میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسطست میان بطالت
و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسطست میان
جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید بنیکوی در طاعات یا بحسب کیت چون تطوع بنوافل یا بحسب
کیفیت چون حوالی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر می دهند وَإِیتَاءِ ذِی الْقُرْبٰى
و امر میکند بعطا دادن خویشان و نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَیَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ
و باز میدارد از عمل زشت که افراط در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواط و جز آن وَالْمُنْكَرِ
و از فعلی که انکار کنند بر مباشران و اجرای غضبی است در غیر موقع چون قتل النفس و غصب اموال وَالْبَغْیِ و از
ستمکاری یعنی صفت سلطنت که مقتضی و همیه است مانند استعلا و استیلا برین نوع و تجبر و تکبر بر ایشان
یَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع
خیری نیست الا که مندرجست در اقسام مأمورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او

او از جمله آنکه موعظات حامه جمیع خطبا روز جمعه در آخر خطبه آنرا میخوانند منقولست که عثمان بن مظعون گفت در بدایت حال اسلام آورده
بودم بواسطه آنکه شرم داشتم از پیغمبر صلعم و ایمان در دل من قرار نیافت تا روزی نزد آن حضرت بودم این آیه نازل شد من مشاهده کردم شک
زایل گشت و دین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده این آیه را بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای برادرزاده دیگرباره
اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة و ان له لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول بشر
و ابو جهل بعد از استماع این آیه گفت خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده است که سبب اسلام اکثم بن صیفی که
اکابر و حکمای ایشان بود همین آیات و علما را در بیان مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل شهادت انست یا خلع
انداد یا طاعت در هر وجهی یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعامست یا عفو
از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادات یا ایثار
بر غیر یا دوست داشتن برای دیگر آنچه برای خود دوست میدارد و کاره بودن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و
ایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بر آنچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد
یاری دهد ایشانرا در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشا زنا است
یا آنچه پوشیده کنند از علتهای زشت یا بخل یا استهزاء شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتبست یا مخالفت میان
فعل و قول و منکر شرکست یا آنچه عقل او را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعید کرده امت تجاوز بود
یا آنچه خدای را بخشم آرد یا امر ارتکاب وی ظلمت یا کبر یا تعظیم و تطاول یا کسب یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا
طعن بر مومنان یا تجاوز از حق یا طلب در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که استعاذت ملک بسه چیز ماموریست و اعطاء
آن بسه چیز منهی عنه و هر یکی ازینها غره و ثمره دارد عدل ظفر است و احسان محبت و فایده صله رحم انس و الفت انحیار
فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر رستگاری اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از حق در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل
توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر صلعم و فرستادن صلوات بروی و ایتاء ذی القربی محبت اهل البیت است و
دیگران صحابه و در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس باید که دیگر آنچه صفت عدل هران صادق آید و باید
که احسان رسم احسان بروی راست بود شیخ قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال پیدا بود
و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و
روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلمست و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا
با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا

حریتست که ترا از خدای تعالی باز دارد و منکر آنکه ظلمات و عقوبت بر او مترتب بود و بغی سوره صفات نفسانیست و از اثر آن

ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس است نظم این سگ نفس شوم بد کاره
کرم آغوش نست مواره بدترین قاعدیست جانرا میجوید مغز استخوان ترا بیش از آنکه ترا به بند دجست محکمش بند
کن که دشمن نست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیه در جواهر التفسیر توان یافت و اوفوا و وفا کنید بعهد الله
به پیمان خدای اذا عاهدتم چون عهد ببندید مراد الست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیه
در شان جمعیست که در مکه با حضرت رسالت صلعم عهد بستند و غلبه قریش و ضعیف مسلمانان مشاهده کرد جزع و اضطراب بدیشان راه
آمد شیطان خواست که ایشانرا بر آن دارد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه و تعالی درین آیه ایشانرا بر نهج وفا ثابت قدم کرد اینده و افود
که بعهد وفا کنید و لا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها پس از استوار کردن آنها بر سوگند و قد
جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا گواه ان الله یعلم بدرستی که خدای
میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و لا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند آن زنی
که بشکافت و باز گذاشت که تا د غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة از پس قوت یعنی استحکام آن
انکاثا در حالتی که رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه و بعضی گویند خطبه
نام داشت و ملقب بود بجعرا یا حمرا یا صفرا و او اگر آن بود در نه آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود و کنیزان را
و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار تا آخر از رشتهای تاب داده باز میداد تا خراب و ضایع میشد و پیوسته
عادت او این بود حق سبحانه و تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن رشتن میفرماید که چنانچه آن زن احمق رشتن تاب
داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم جزای وفا یابند سبب گرفت هواست که ولوا از سلسله جان نگاه دار رشته تا نگهدار تتخذون
ایمانکم میگیرید عهد و سوگند را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه باشد
گروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را
از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافر ترمیدید بمواسفه که بر سبب و حیله معاش کند انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید
به لوای عهد تا مرد از امامی شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر وفا میکند و لیبینن لکم
و هر آینه بیان کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که دران تختلفون اختلاف
میکنید در شان بعث و نشور و جزا و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة
یک گروه متفق بر اسلام و لکن یضل و لیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه مینماید
بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند و لتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در عرصه حشر عما کنتم تعملون

از آنچه بودید که عمل میکردید و لا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگند خود را دخلا عذر و مکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم
که بلغزد قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری آن و تذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیا
بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد و لکم و مر شمار است
در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ نقلست که بعضی از ضعفای اهل اسلام را که بجهة استعداد بیعت پیغمبر صلعم
بر کرده قریش ایشانرا وعده می دادند که اگر رجوع بدین ما کنید مالی بدین وجه مانع شما راست حق سبحانه و تعالی میفرمود که
و لا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بچیزی
حقیر از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهد انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خدا است برای وفا از نعیم دنیا و ثواب
آخرت هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید
ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی ینفد سپری شود و منقضی گردد و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست
از خزاین رحمت باق پاینده نمیشاید و بر الخواص یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجود
فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارت است از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی
شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و ازین حیثیت است که اشیا را ممکن میگویند و خلق مینامند
و جمیع حقایق موجودات ممکن باین وجه منسوب میدارند نظم از ره صورت نماید غیر دوست چون کردی همه جلوه
اوست زان یکی ما عندکم ینفد شنو خوانی ما عنده باق شنو ما عندکم بنفاد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله
باق اشارت باعتبار اول نظم ای بوصف بیان ما هو بیچ در آن تو و ما سه هیچ هرچه جز خیال ما تعش
هرچه گوید زبان ما هو بیچ و لنجزین الله و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنانرا که صبر کردند بر فقر و فاقه
یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلعم که بر زنی توانی جبر
نمودن از عهد برگشته بدم اجرهم مزد ایشان که نعیم جنت است یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا یعملون
نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند امام زاهد رحمة الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود
از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن نیکوتر است تمامی صد و باقی
را بیدریغ دهیم ثواب هر یک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند کاری شایسته من ذکر او انثی
از مرد یا زن و هو مؤمن و او مومن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه
زندگانی دهیم در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال یا روزی ازدانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک
بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و قول آنست

که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا بشوب تنغص و تفرقه بنیت محققان بر آنند که حیاة طیبه کسی راست
که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوی خدای در حقایق سلمی مذکور
است که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله چون تو داریم همه داریم دگر هیچ نباید و لنجزینهم اجرهم و دهیم ایشانرا
مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین کاری که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که خوانی قرآن را
فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از شر دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر
باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابیست و با خبار رجحی از کبری دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام فرطی هست که استعاذه
بر حضرت رسالت پناه صلعم تنها فرض بوده بوقت قرائت و اقتدا است بروی بر سبیل سنت و صاحب استعاذه
در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان تسلط و غلبه علی الذین
آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع وساوس او یتوکلون
توکل مینمایند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند
و وسوسه او را قبول میکنند و الذین هم و آنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آرندگان اند بخدای
آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام محمد با یاران خود سخن میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید و روز دیگر
و روزی از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیه آمد که و اذا بدلنا
و چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ و الله اعلم و خدای داناتر است بما ینزل
بانچه فرو میفرستد از نسخ بجهة حکمت و مصلحت قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده بخدای و
از خود سخن میگویی بل اکثرهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند حکمت نسخ و احکام
قل نزله بگوای فرو فرستاده است آنرا یعنی قرآن را روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام من ربک
از نزد پروردگار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت دهد آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشانرا راسخ
سازد با آنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ شنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و هدی
و دیگر نزول قرآن برای هدایت است و بشری للمسلمین و بشارت مر مسلمانان را به بهشت در خبر است که غلام رومی بود
مر عامر حضرمی را که خبر کنندی و گفته اند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر ها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات
و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت صلعم بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی و گویند غلام عایش نام بود از اهل
کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه خواندندی تب تا پیش حضرت رسالت صلعم

آمدی و قرآن تعلیم کرفتی قریش کفتندی از این غلام کلامی می آموزد و با ما می کوید آیه آمد که ولقد نعلم و هر آینه ما میدانیم انهم
یقولون آنرا که ایشان میکویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می اموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو افکهه لسان الذی
زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را بااو میکردانند یعنی کمان می برند که معلم اوست اعجمی غیر بین است یعنی فصاحت
ندارد و هذا و این قرآن لسان عربی مبین زبان عربی روشنست که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوة بر
انشاء عربیات از ایشان بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می اموزند دعوی شکسته زبان مر آن حضرت را کلامی بدین لطافت
و فصاحت ظاهر البطلان است ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمی کروند بایات الله بآیتهای خدای
این را او تصدیق نمیکنند که من عند الله است لا یهدیهم الله راه ننماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنت و لهم مر ایشانرا
ست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهة آنکه ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
و حال آنکه مفتریان ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمی کروند بایات الله
آیات خدای یعنی قرآن و میکویند بربافته محمد است و اولئک آن کروه مفتریان هم الکاذبون ایشانند دروغ کویان که
میکویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ کفتن صفت ایشانست در اخبار آمده است که قریش بعد از فوت حضرت رسالت صلعم
ما طلوی ما طلبه ایشان با یذا و آزار درویشان صحابه که حامی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه
مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند اکثر ایشان در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند
که و الدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه کفر برضای قوم بود کفت
خبر بحضرت رسالت پناه صلعم رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود نه چنین است عمار تا قدم ایمان پر
و ایمان بکوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان ممکن نشده که بکفت و کوی هرزه کوی تفاوت پیدا کرد
کنان بجناب نبوت پناه آمده و آنحضرت صلعم مدت فی پیت اشک او پاک میکرد و میفرمود که زاجپت ان عدوا لک فعد لهم
اکر باز کردند تو باکراه باز کردی یعنی بزبان کلمه کوی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد
ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد کردد و چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند الا ایمانه
من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود و قلبه و دل او مطمئن بالایمان آرامیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نکردد
چون عمار و لکن من شرح و لیکن هر کس که بکشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را یعنی آنکه بکفر خویش راضی باشد
و بدان اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدا و لهم و مر ایشانراست عذاب
عظیم عذابی بزرگ بجهة کناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم مر ایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنست که
ایشان دوست داشتند و برکزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم عقبی و ان الله

لا یهدی

و دیکر بجهة آنست که خدای لا یهدی نمی نماید که راه نماید القوم الکافرین کروه ناکرویدکان یعنی قومی را
بانچه ثبات بر ایمان باشد اولئک آن کروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی
قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند و سمعهم و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند
و ابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نه بینند و اولئک و آن کروه هم الغافلون
ایشانند غافلان و بیخبران لا جرم انهم حقا و در ان هیچ شبهه نیست که ایشان فی الاخرة
در آن سرای دیکر هم الخاسرون ایشانند زیانزدکان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنی سودی
بدست نیاوردند و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود
نظم قیامت که بازار مینو نهند منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری ور
مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده تر تهیدست را دل پراکنده تر ثم ان ربک
پس بدرستی که پروردکار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و
صهیب و بلال و سالم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام
یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند و صبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد ان ربک
بدرستی که آفریدکار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر اینه آمرزنده است
عفو کند از ایشان کناهان کذشته رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده
یوم تاتی یاد کن روزی را که آید کل نفس هر نفسی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها
از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی کوید چرا معصیت کردم مطیع کوید چرا طاعت بیشتر نکردم
یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و کوید نفسی نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی
را ما عملت جزای آنچه کرده است و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب
الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن از نزول قیاصره و قصد
جبابره مطمئنة آرامیده و اهل آن آسوده یاتیها می آید بدان دیه رزقها روزی اهل وی
یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جای یعنی از اطراف و جوانب
آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدا و شکر نکذاردند
فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آن را لباس الجوع و الخوف پوشش کرسنکی و ترس بما کانوا
یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک از ضرر و لباس را

براجری که کسی را فرا کیرد و بپوشد حق سبحانه و تعالی چنان کرد که دریافتند ضرر و خوف را که بر ایشان مشتمل بود
ابن عباس فرموده که این مثل رای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میکذرانیدند
پس کفران نعمت نبوت حضرت رسالت صلعم کافر شدند خدای مبدل کردانید فراخی ایشانرا بقحط هفت سال در جدب
و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای حضرت رسالت بود که اللهم
اشدد وطاتک علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیکر الباس ایشانرا الخوف یعنی ترس مسلمانان در دل
ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد کردند بسوی شام و بر نفس و مال خود ایمن نبودند
و لقد جاءهم و آنهنگام که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند
او را فاخذهم العذاب پس فرا کرفت ایشانرا یعنی قحط و ترس و هم ظالمون و حال آنکه ایشان
ستمکاران اند بر نفس خود بزرک و تکذیب آورده اند که قریش کس بحضرت رسالت پناه صلعم فرستادند که اکر مردم
ما با تو دشمنی کردند کناه زنان و کودکان چیست که از قحط بر ذلف نزدیکند حضرت صلعم فرمود تا چیزی از
طعام بمکه بردند و آیه آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی
داد شما را خدای بر دست فرستادکان پیغمبر حلالا طیبا پاکیزه و پاک کویند خطاب با مؤمنان است
میفرماید که حلال خورید و اشکروا و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم اکر هستید
که خدایرا ایاه تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة
بر شما مردار را و الدم و خون روانرا و لحم الخنزیر و کوشت خوک و آنچه از وی توان خورد و ما اهل
و آنچه اواز بر آورده شود لغیر الله آنچه برای غیر خدای بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان
بکشته فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج کردد بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ نه طالب
لذت و لا عاد و نه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
کناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت و لا تقولوا و مکویید لما تصف السنتکم مر آنچه را
که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مکویید الکذب دروغ یعنی هرچه بر زبان شما کذرد از
دروغ مکویید و آن دروغ کذاست آنکه کفتند هذا حلال این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه
باشد حلالست بر مردمان ما و هذا حرام و این حرامست یعنی زنان که مذکور شد نا روا است بر زنان
ما میکویید که این حلال و این حرامست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ
را و کویید خدا ما را باین فرموده است ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه بر بندند علی الله

الکذب

الکذب بر خدای دروغ را و کویند خدا ما را باین فرموده است لا یفلحون رستکاری نیابند از عذاب قیامت
متاع قلیل آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندکست زود منقطع کردد در دنیا و لهم عذاب الیم
و مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی دایم باشند در آخرت و علی الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهود در
آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه و ما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان
بتحریم آن و لکن کانوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت کناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند یا
مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردکار تو للذین عملوا مر آنانرا که کناه کردند
بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس باز کشتند بخدای من بعد ذلک
از پس آن عمل بد و اصلحوا و بصلاح آوردند کار بد خود را ان ربک بدرستی که آفریدکار تو من بعدها
از پس توبه لغفور هر اینه آمرزنده است مر آن کناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از
بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل است صلوات الله و سلامه کان امة بود امتی یعنی جامع
کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
جاماتو یکانه و لی ذات توهست مجموعه آثار کمالات همه کویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر
از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدایرا و قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطل
بدین حق و لم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندکان چنانچه زعم قریش است و بوده شاکرا
سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برکزید خدای مر او را بنبوت و هدیه و راه نمود او را در
دعوت بخدای الی صراط مستقیم براهی راست که طریق توحید است و آتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در
دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا کویند یا آنکه
حضرت رسالت صلعم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات سید عالم است صلعم اللهم صل علی محمد و آل
محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و انه بدرستی که ابراهیم فی الاخرة در آن سرای لمن الصالحین
از شایستکان است مر درجات عالیه را امام ماتریدی فرموده که حسنه که او را در دنیا کرم خواهد کرد از حسنات
او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کن در توحید ملة ابراهیم حنیفا
ملت ابراهیم را که مایل بوده از همه کیشها بدان یا تباع او باش در دعوت بحق چنانچه او برفق و مدارا ایراد دلایل
نمود از دیکران و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن در تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل

پس اتباع آنحضرت مر ابرهیم را علیه السلام سبب آن بود که بعد ازو مبعوث شده اند بجز آنکه دون او بود چه بحکم اکا
اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در
فضیلت از مجموع امتیاز حاصل و اشمل است پس او اصلی و باقی طفیل او نند تو شاهی و جمع خیل تو اند
وما کان و نبود ابرهیم علیه السلام من المشرکین از جمله شرک آورندگان تعریض کفار قریش است که
میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی موسی را علیه السلام فرمود که بنی اسرائیل را بگو
تا روز جمعه از اشتغال بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بر ایشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی
نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفرینش خلق
عالم فارغ شده و بعضی بر آن رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در آن روز ابتداء آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بسبب
شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدد عظیم فرمود چنانچه می گوید
انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت فرضیت علی الذین اختلفوا
بر آنانکه اختلاف کردند فیه در وی و تعظیم شنبه آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ وجه مشغول نشوند و آنروز را عید
گیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف بغایت شاقه بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام
یکی را دید که روز شنبه تنابی بر داشته بجایی می برد بفرمود تا گردنش بزدند تنش را در محلی سنگسار کنند که مرغان مردار
خوار چهل روز اجزا و اعضای او میخوردند و ان ربک و بدرستیکه خداوند تو لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد
بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستاخیز فیما کانوا در آن چیزی که بودند از سرکشی و جهل فیه
یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در تبیان آورده که حضرت رسالت صلعم نقل
کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف کردند و خدای ما را بدان راه
نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصارى بعد غد ادع بخوان ای محمد الی سبیل ربک براه پروردگار خود
بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند والموعظة الحسنة و بپندهای نیکو
که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وجادلهم وجدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن
برای که آن نیکوترست یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است
و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت
اشارتست بمناهج ثلاثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آن را گویند
که بنده را بواسطه آن وصال حاصل آید و شریعت آن بود که بواسطه حصول آن رسل باشد و طریقت رعایت ادبست

در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جزیل
بی وساطت جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد
پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم
طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوش خویی است اولی
نماید سیم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصص براه شریعت که مبنای تکلیف احکام و بیان اوامر
حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و نتیجه و دلایل متنوع و
ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم
میگردد و از سخنان شیخ عطارست نظم نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون حظ مطلق ذات بود بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش ان ربک بدرستیکه پروردگار تو
هو اعلم او داناترست بمن ضل بانکس که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلام
است و هو اعلم و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و
بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم روز احد سید الشهدا حمزه را مثله کرده
دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد خدای مرا بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را
بعوض تو حق سبحانه آیة فرستاد که فان عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا داش کنی که بر شما
عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به بمانند آنکه عقوبت کرده
شده اند بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد ولئن صبرتم
و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهترست مر صابران را
از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر مخبر از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابران اند آورده اند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند واصبر و شکیبا شو در رنجی
روز احد بتو رسید وما صبرک و نیست شکیبایی تو الا بالله مگر بتوفیق و عون خدای ولا
تحزن علیهم و اندوهناک مباش از اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر
ولا تک و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه می سگالند از بدی ان الله
بدرستی که خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت
والذین هم محسنون و با آنکه ایشان نیکوکاران اند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی

تقوی اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان عبارتست از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و
ایمان برین دو صفتست نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانهٔ دین گردد آباد بسوی این دو صفتها
گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی الجزو الخامس عشر من اجزاء الثلاثین
سورة بنی اسرائیل بسم الله الرحمن الرحیم سبحان صح
الذی پاکی و بی عیبی ذاتی راست که بجهت کرامت اسری بعبده برد بنده خود را که محمد است صلعم
لیلا شبی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ ام
هانی چه مکه تو حرم آن همه مسجد است الی المسجد الاقصی بمسجدی دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی
بارکنا حوله آن مسجدی که برکت دادیم بر گرد داگرد او که ارض شامست هم برکت دین که او را مهبط وحی حوله
ساختیم و هم برکت دنیی که محفوف گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی
پس بردیم محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بردیم لنریه تا بنمایم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما
که اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات
ایشان کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث
بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر آنست
بیست و هفتم از رجب است و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن
کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهورست که قریب بحد تواتر
ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع نظم شاهد معراج نبی وافرست آنکه منکر بدین
کافرست دستگه سلطنت این وصال بیست بپا مردی خیل خیال عقل چه داند چه مقامست این عشق
شناسد که چه دامست این و معتقد اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معا
و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانسته از صعود ارباب بدعت و منکر
قدرت بیت آنکه شرحست تنش از جان بود سیر عروجش بتن آسان بود و در آن شب جبرئیل با جوقی بیت
از ملایکه علیهم السلام و آنحضرت را بمسجد الحرام برده از حجره ام هانی و بعد شق صدر و غسل قلبش بر
براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی
بخلوتخانه سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورد از نور قوی پشت
گران سیر و سبک خیز براندن دوربین وقت شدن تیز در آیه صحیح آنست که حضرت رسالت صلعم

در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دیده و امامت ایشان کرده از حجره بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول
آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را علیهم السلام
دید و بر ایشان سلام کرده جواب رسید اکرام شنید سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الجنة بنظر وی در آمد و
جبرئیل نزدیک حجاب انوار از رفاقت باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قرب
راند کز در سدره جبرئیل ازو باز ماند و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو
ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد
تا قدم بر سریر دنی نهاد از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت فکان قاب قوسین او ادنی در آمد اسرار فاوحی
الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهة دید بیت آنچه
از حد دیدن برون بود مپرس اما زکیفیت که چون بود بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات
التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
مخاطب گشت و در تشریف این اسلام امت خود را داخل ساخته که السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین صلعم چو کرده وعدهای لطف در گوشش نکرده امت خود را فراموش در حین مراجعت بهشت و
دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و هدیه نمای برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس
باز آمده و متوجه مکه شده کاروانها قریش را دید و مدت این سفر بقولی سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود
نظم ز اندازه بیرون رفته بود پی نتوان برد که چون رفته بود عقل ازین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که
تماشا کند آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق کردند و کفار استبعاد عظیم
نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد هم
و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح باز نمود و از آنکه مرد توفیق رفیق طریق نشود در انکار و تکذیب افزود
القصه حق سبحانه و تعالی آنحضرت را بمعراج برد تا ابنهای ملک و ملکوت ببیند و دیگر آنکه تصدیق و تکذیب مؤمن و منکر
ظاهر گردد انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان
در تصدیق و گفته اند سمیع و بصیر یعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانید محمد صلعم را کلام خود را و بنمود او را آیات قدرت
بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت داشته اند در نفحات مذکورست که بدرستی که محمد صلعم شنوا بود امر الخیر
را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آنچیزرا که بوی نمودند و در بحر حقایق آورده که بنمودیم او را از آیات که مخصوص است
بجلال و جمال ما انه هو السمیع سمیعا و البصیر بصیرا نظم چو در مکتب پی انشانی رسید چگویم که آنجا چه دید و شنید

ورق در نوشتند و گم شد سبق * شنیدن کی بود مانند دیدن * و چون در راتب الصفا فی معراج المصطفی قصه بر سبیل
استقصا آورده ایم و نکات دقایق و حقایق عروج و نزول و ادلهٔ قاطعه بر ثبات آن و دفع منع و منکران بطریق
استیفا ذکر کرده اینجا باطناب مطول ساخته رجوع نموده شد بتفسیر والله اعلم بالصواب وَآتَيْنَا و دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة را وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
راه نماینده فرزندان یعقوب علیه السلام و گفتیم ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي
بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریة آنکه برداشتیم
او را در کشتی مع نوح * یا نوح علیه السلام و مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل
او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید إِنَّهُ بدرستی که
نوح كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و
رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب مر ذریه او را اقتدای پدر در شکر نعمت الهی که خودی بجز بدرستی لئن
شکرتم لازیدنکم * وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ
در توریة و بیان کردیم که بخدای شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام
مَرَّتَيْنِ دو بار فساد کنید تباهی اول ایشان مخالف احکام توریه نموده و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر ایشان بود
و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی بوده علیهم السلام حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت فساد خواهید
کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر
خواهید نمود با آفریدگان من فَإِذَا پس چون بیاید جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب و فساد اول از آن هر دو
بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگان که ما راست … اضافه خلقیت نه اضافه
مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس عمالقه پس صفت آنها گوید
که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت … که مهیب باشند آوازهای ایشان چون
رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرایهای شما بر قتل و غارت و اسر
وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا
پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قصد قتل و غارت کردند و مقهور
و مغلوب سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالهای از هر نوع وَبَنِينَ و بپسران
وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ نَفِيرًا بیشتر از بیشتر نفیرا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه

پیش از قتل بودند یا مجمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی
کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن بر شما باشد
و پس در مدارک از امیر علی علیه السلام نقل میکند که هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز نکرده ام پس این آیه خوانده اند یعنی هر که
نیکویی یا بدی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نیکی گر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون
بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبتی دیگر یعنی فساد دوم و بین الفسادین دویست سال بوده حق سبحانه میفرماید
که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بر شما بر گماریم گروهی را یعنی طیطوس رومی و قوم او را لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن
و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر ان پدید آرند و حفص لیسوءوا بجمع میخواند یعنی آن
قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنان که اول لشکر بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس در آیند وَلِيُتَبِّرُوا
و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی درین قصه خلاف بسیار
است و مفسری نقل که بدو رسیده ایراد نموده قول اصح و اشهر در مختار القصص و غیر آن از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام
نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی
ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آنصوب شدند اول سنحاریب ملک موصل با
و متعاقب او سلمان پادشاه آذربایجان برسید و هر دو ملاقات نزد بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند
آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم سپهداران سپه
در هم فکندند صلای مرگ در عالم فکندند * ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت * ز خون روی زمین را لاله بگرفت عاقبت
سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره
پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکری جرار غیر از آن با تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت
المقدس جمع شدند و چون رشته سلطنت … بدایت نایره آغاز نزاع کردند … لشکر آرایی … سرا
دعا اللهم واشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و ناگاه رنگ غبار
ادبار بر چهره آن خاکساران پاشیدند هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند نه جان
… ناکام … در گریز قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران بگرز
و نیزه و شمشیر بران * اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاد و چون غنیمت بی لشکر عظیم در حوزه تصرف
آوردند بحکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ سر تخیر از گریبان عصیان بر آورده دست تغلب از آستین

طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند ارمیای پیغمبر علیه السلام ایشان را نصیحت داد و از آن بیم
در توریة مقرر شده بود ایشان را دلالت کرد که بکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق
سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب … بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید
بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرده توریت را بسوخت
و هفتاد هزار از بنی اسرائیل را برده گرفت این عقوبت اول بود و بعد از آن کورش همدانی که زنی از
بنی اسرائیل خواسته بود از ان حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار با سایر علما با خود آورد
بعمارت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد
ایشان روی باز دیاد نهاد باز سودای مخالفت ایشان بر زد یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند
و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر بار
مسجد را خراب کردند و ازواجهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه در توریة بعد از وعده این
دو واقعه گفته بود با ایشان که عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق آنست
أَن يَرْحَمَكُمْ که رحمت کند بر شما و باز شما را انعم سازد وَإِنْ عُدتُّمْ و اگر باز گردید نوبتی دیگر بنا
فرمانی عُدْنَا بازگردیم ما بعقوبتی دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند
بتکذیب حضرت رسالت صلعم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه مینماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ برای که آن راست‌تر و پاینده‌تر از همه راهها
یعنی طریق اولی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ آنان را که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ با آنکه ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا
مزدی بزرگ یعنی جنت وَأَنَّ الَّذِينَ و نیز بشارت میدهد با آنکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بِالْآخِرَةِ برای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کردیم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی با الم یعنی
آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنسَانُ
و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ
بِالْخَيْرِ مثل خواندن او بنیکوی مراد نفرین حادثت که عذاب را از خدای میخواست که امطر علینا
حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتابنده در دعای تامل در عاقبت

آن با تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی در تحمل دارد و نه در ضرا نه کرما شکیباست و نه در سرا
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شبست
یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روزست
مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ
افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیه روز آفتاب است و آیه شب ماه و محو آیه شب
نقصان ماهست از بدریه تا محاق و در لباب از ابن عباس رضی الله روایتست که پیش ازین ماه و آفتاب
در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را
بروی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود ماند پس معنی این آیه بدین قول آنست که نور ماه را
محو گردانیدیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز ازین آفتاب معاش خود روید وَلِتَعْلَمُوا
و تا خود بدانید از خلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ
و حساب آجال و مراسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از جهات دینی و دنیوی
فَصَّلْنَاهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنسَانٍ
و هر آدمی را خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی هر تقدیر کرده اند در
روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی تا جاریست از ان و آن ملازم
اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کاغذیست
از گردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی ام سعید … بر پریدن مرغ از راست یا چپ تفال
میکرده اند از جانب یمین نشانه … میگرفته و طرف شمال را بشامت نسبت میداده اند لهذا
استعاره کرده است طایر را بانچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابیست که
روز قیامت برای هر آن بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهد آن در گردن او است وَنُخْرِجُ لَهُ
و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ
مَنشُورًا … آن کتاب را باز کرده در میان اورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه
عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز کرده بدست او دهند و گویند اقْرَأْ نامه که خود املا کرده
بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار کننده یعنی خود

کتابك

یعنی خود بهین کرده و مستحق چه نوع پاداشی و بزرگی فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را پیش نه و در نگر
که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا محال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب
و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم بگوی و هر چه از ایشان بشنوی
و هر عمل که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش با من عرضه کن آن پسر نماز شام بتکلف تمام بکرد و کردار و گفتار
خود با پدر باز گفت روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکنم اما این صورت
بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار بدان داشتم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که تو طاقت یکروزه
حساب با پدر نیست حساب عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد و تو میدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون کنی تمام
نظر بر هیچ ثواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَنِ اهْتَدیٰ هر که راه یابد و بر راه راست رود فَاِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و پس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه
فَاِنَّمَا يَضِلُّ جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود گمراهی او او را بهلاک خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد
وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ اُخْرىٰ گناه نفسی دیگر و لیکن هرگاه از امکنه متابعت می‌کنند در گناهان شما
را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهند داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده
قومی حَتّٰى نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را از راه راست خواند و حجت
برایشان لازم کند وَاِذَا اَرَدْنَا و چون خواهیم اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً که هلاک کنیم اهل شهری و دهی را اَمَرْنَا بسیار گردانیم
مُتْرَفِيهَا منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان بردار کار زبان رسولی که مبعوث
بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود
عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت کرده در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد
برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بیخ برکندنی وَكَمْ اَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کردیم
مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس قوم نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن و قرنی یکصد
و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار
تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیئات
آشکارا ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بوده نه
خلوص جهاد حق سبحانه و تعالی فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد که آرزوی خساست مت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد
این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم

از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ برای او
دوزخ را در آخرت يَصْلٰهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ
اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰى لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند با عمالی که موجب
بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد بایمانی خالی از شائبه شرک
فَاُولٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان
مَشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ
امداد کنیم و عطا دهیم هٰؤُلَاءِ آن گروه را امداد کفایت وَهٰؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر حاجت یعنی هیچکدام
را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء خداوند وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ
عطاء آفریدگار تو مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا اُنْظُرْ
بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی
دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرت شدند بتوفیق
بر برخی که جوینده دنیی اند وَلَلْاٰخِرَةُ و هر آینه آن سرای اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگترست از روی درجات وَ
اَكْبَرُ و بزرگتر تَفْضِيلًا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت در درجات است
و از درجه تا بدرجه برتر از این آسمان و زمین مسافت باشد و نقاد دوزخ بدرکات است و از درکه تا بدرکه زیر
تر ازو همین مقدار بود لَا تَجْعَلْ مکن ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ
که بنشینی در دوزخ جاویدان مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از
نیکوییها وَقَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوا که نپرستید اِلَّا اِيَّاهُ
مگر او را که خداوندی است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ
و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر اِحْسَانًا نیکویی کردن عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت
زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود تربیت اولاد اگر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن اَحَدُهُمَا
یکی ازیشان اَوْ كِلَاهُمَا یا هر دوی ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگوی
لَهُمَا اُفٍّ مر ایشان را اف و آن کلمه زجرست که چون کسی از چیزی بتنگ آمده یا برو گران آید یا پای آلوده شود
این کلمه میگوید سبحانه و تعالی فرموده که این کلمه مر ایشان را مگو یعنی از ایشان بتنگ میا وَلَا تَنْهَرْهُمَا
و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را درشت مگوی و باز مزن وَقُلْ لَهُمَا و بگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نکو از روی

اِمَّا يَبْلُغَنَّ

ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت
خوی وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را با ایشان بزرگی و تکبر مکن
بلکه ملاطفت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه بودی روزی محتاج ایشان بودی در
تربیت و امروز ایشان محتاج تو اند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی بار پروردگار من بخشای
بر ایشان كَمَا رَبَّيٰنِي بجای آنکه پرورده اند مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعای رحمت از والدین آنست
که اگر مؤمن اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای بایمان و اسلام خشنودی حضرت الهی برضای والدین
بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را لواحق عقوق پس نباید رفت
نظم تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست آب از و دیده نهال بدست شیر از چوزه
لبان ترت نو زه جو تربیت فتوت بود خویش خوران چه مروت بود رَبُّكُمْ اَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است
بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان اِنْ تَكُونُوا صٰلِحِينَ اگر باشید شایسته کاران
یعنی نیکوکنندگان بمادر و پدر فَاِنَّهُ كَانَ پس بدرستی که خدای هست لِلْاَوَّابِينَ مر توبه آرندگان از العقوق یا
رجوع کنندگان بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَاٰتِ ذَا الْقُرْبىٰ و بده خداوند خویش را حَقَّهُ حق او
از نفقه و حسن معیشت با او و فرموده اند که حق اقارب آنست که اگر درویش اند و محتاج باشند برو نفقه کنی و گفته اند
مراد بذي القربى اقارب رسول اند علیه السلام و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان آنچه حق سبحانه و تعالی بدیشان مقرر داده
و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین علیهما السلام مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت
آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده که وَاٰتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ گفت خوانده ام و گویا که شما اهل آن قرابتید
که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابه ماییم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ
السَّبِيلِ و راه گذری را هم حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را ادا نشاید
تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی تمام بدر فرموده که اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی ناحق
در باطل خرج نماید اسراف باشد اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان كَانُوا هستند اِخْوَانَ الشَّيٰطِينِ
برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر گرا التزام عادت خوی کنند و متابعت ایشان
نماینه گوید و آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج می کردند و جهت کلاه مشتران متعدد می
کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیو اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ
مر پروردگار خود را كَفُورًا یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و غیرهم

که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیه آمد وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَّبِّكَ تَرْجُوهَا
از نزد پروردگار خود امید میداری فَقُلْ لَهُمْ پس بگوی مر ایشان را قَوْلًا مَّيْسُورًا سخنی نرم و نیکو یا دعا که
بر ایشان باسانی کشیدن بار فقر یا وعده دهایشان را آورده اند که بعد از نزول آیه چون از آنحضرت چیزی
طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده مسلمه با یهود بر گروه بشنید و مضمون آنکه
حضرت رسالت از موسی کلیم سخی ترست و خواست آزمایش دختر خود را بجناب نبوت ماب صلعم فرستاد و دختر گفت
که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود که زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر بعد از
زمانی آمد که مادر من آن پیرهن می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بدو داد و سخاوت
موسی علیه السلام آن بوده که سایل را رد نمیکرده بچیزی که از و فاضل بوده یا بسخن خوش او را خشنود ساخته
اما چون پیغمبر پیراهن را داد وقت و خود برهنه نشست بلال قامت گفت و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند
و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً اِلٰى عُنُقِكَ بر
بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن کنایه است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست را
كُلَّ الْبَسْطِ هر گشادنی بسط عبارت است از عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ
که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا در مانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرماید و از افراط
و تفریط و تبذیرات منع می کند و در مجموع البحرین ابو موسی قطعه در معنی آمده و هی هذا قطعه
مبند از سر امساک دست از کردن که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهاد مکن بجانب اسراف نیز چندان میل
که هر چه هست بیکدم دهی ز دست رها چو درمیانه این هر دو راه چندانی تفاوت که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی را لِمَنْ يَّشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که
اراده او اقتضا کند و این قبض و بسط از محض حکمت است و کسی زهره اعتراض ندارد اِنَّهُ كَانَ
بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید
اَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را
وَاِيَّاكُمْ و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید که هر کس که او جان دهد نان دهد اِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که
کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطای بزرگ چه مشتمل بر قطع نسل نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰى

و نزدیک مشوید بزنا و کرد آن مگردید اِنَّهُ بدرستی که زنا کَانَ فَاحِشَةً هست
عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست و در تفسیر زاهدی آورده که راه کیر ان و معانت
وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را
و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نباید کشت إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص
بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا
در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما دادیم لِوَلِيِّهِ
مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر او است سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را
یا دیه بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکس که قصاص بر او
لازم شود یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث
قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از آن منع کرد و نهی فرمود که باید
که ولی قاتل را بکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده
در قصاص بمعونت امر و احکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن
تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که نزد شرع آن هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله
کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح او بوسیله معاش او نشیند و این معنی را التزام نمایید حَتَّى يَبْلُغَ
تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوه خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد وَأَوْفُوا
بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا بر پیمانی که با یکدیگر میبندید
إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که صاحب كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده یعنی او را از
نقض آن و وفا بآن خواهند پرسید سلمی رحمة الله آورده که خدای را عهدهاست بجوارح آدمی
بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرایض و بدل او بخوف و خشیة و بروح او بر آنکه از مقام قرب
دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کی از عهده این عهد چون
آید بیرون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری
وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا بکیال ذَٰلِكَ این بمودن
و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبة
وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن علمی یعنی تقلید مکن

از پی چیزی مرو تا وانی بگو دانستم تا نشنیدی مگوی شنیدم محمد بن الحنفیه در معنی این آیه فرموده تا
گواهی در وغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ
هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ باشند از نفس خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید
که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی
و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا
رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ
نتوانی شکافت زمین را بپای از روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کی که
زمین را نتواند شکافت و در برد و با کوه سر برابری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باشد و باید کرد بیت ز خاک آفریدت
خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی او امر و نواهی که از آیه لَا تَجْعَلْ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا که مذکور شده و آن یازده امر و چهارده نهی و ابن عباس فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام
مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او و آنچه منهی عنه است از و عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار
تو ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آن چیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو پروردگار تو
مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حقست لذاته و دانستن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ و مگردان مَعَ اللَّهِ با خدای
إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل بر احکام است ولهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی
از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بآن متوسط باشد ذکر کرد فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا و در آخر عقوبتی که در آن مترتب
خواهد شد در عقبی ایراد نمود که فَتُلْقَىٰ اگر شرک آوری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده
باشی یعنی خدا تو را و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب
میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله و میگویند أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ
بپسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده
که از دختران ننگ می دارید و بپسران می نازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما می گویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافت
ولد میکند حق سبحانه و تعالی و تفضیل میدهید نفس خود را کجوب خود را بر خود و مکروه بدو نسبت می دهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و
بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم راه وعظ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چندجای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا در یابند و پند پذیر شوند و
مَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگوی ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ
اگر بودندی با خدای یکی خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ چنانکه شمای مشرکان می گویید و حفص بغیبت خواند یعنی چنانکه کافران میگویند

إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی خدای عرش یا مالک ملک سَبِيلًا راهی که
بدفع آن مشغول شدندی چنانکه ملوک می کنند یعنی حق سبحانه و تعالی آنرا بعیب و نکوهش ایشان میرسند اگر ایشان خدای یا
شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و نقص را از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ
و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان می گویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ پاکست خدای در تیسیر نقل می کند که
ابراولاد خباب ابن الارت که بمجلس حضرت رسالت صلعم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانکه هر قوم شنودند
و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح می گوید آیه نازل شد که تُسَبِّحُ تسبیح میکند لَهُ خدای را
السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح می گوید خدای را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را
از سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات کمال امام قشیری رحمة الله فرموده که تسبیح گویند زندگان اهل زمین و آسمان بزبان
قال و باقی از بنشه بلسان الحال یعنی دلالت می کند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و تنزیه است مر او را از لوازم
الامکان و توابع حدوث پس همه این ان مسبح وی اند وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ
تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای
حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده است مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از
ابو عثمان مغربی نقل میکند که تمام مکنونات باختلاف لغات تسبیح الهی می گویند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی
که گوش و دل او گشاده بود و نغم ما قال نظم نه گوش هر چه هست در خروش است دلی داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست که هر خاری بتسبیحش زبانیست در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست
که آنرا بلسان الحال گویند پس ایراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم را فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سنة ثانی آورده
که ما بگوش خود کریشنگ بزبان قال ذکر متعال می گفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان او را نمود که هر آدمی آنرا
در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که بتسبیح و تحمید حضرت خدای
ناطق است و بدان زبان گواهیدادند حضرت مصطفی صلعم تسبیح گفت و شهادت اعضا که أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ
شَيْءٍ اشارت بدان است بهمین زبان خواهد و تحقیق این سخن در این باب از تفسیر خواهد مطالعه توان نمود و التوفیق من المعبود
آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت رسالت را صلعم برنجانند هر گاه قرآن خواندی آیه نازل شد
حضرت حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشانید و آیه آمد وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون بخوانی قرآن جَعَلْنَا
بَيْنَكَ می سازیم و می آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمی گروند بآخرت
و بعضی عصای و خاک باشد

سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا پوشیده از حس تا تو را نه بینند و از آن بتو رسانند گویند حمالة الحطب بعد از
سوره تبت سنگی بر داشته بطلب پیغمبر صلعم علیه بیرون آمد و خواست که بر آنحضرت زند و او را در خانه نشان دادند
با ابو بکر و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل گفت که صاحب تو کوه را هجو کرده تا انتقام از وی بستانم گفت
او شاعر نیست که زبان بهجا بگشاید پس گفت فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت
و خود که از و ترس کرد در خانه غیر از تو کسی را می بینم گفت ای ام جهل در خانه غیر از من کسی را نمی بینی گفت ما بجز استهزا میکنی مگر او را
کعبه که نمی بینم بجرت باز گشت و این آیه نازل شد که ما را بوقت تلاوة قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا
و می پوشیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن را و آن
پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع
قرآن نکنند چون قرآن معجزات از حیثیه لفظ و معنی از برای منکران او ثابت کرد آنچه مانعست ایشان را از فهم
معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهُ
یکتا و یگانه وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز روند نُفُورًا در حالتی که گریزندگان باشند
از استماع توحید جدا علی ایشان آنست که آلهه ایشان را با الهه خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ
بآنچه می شنوند بسبب آن و برای آن از سخریه و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در آن می شنوند
إِذْ يَسْتَمِعُونَ آن وقتی که گوش فرا میدارند سوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز گویند کانند یعنی پنهان با یکدیگر
میگویند که کلام وی سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت نمیدانم که محمد چه میگوید و ابوسفیان گفت می
بعضی از آنها و راست میدانم ابوجهل گفت مجنونست ابو لهب کاهنش خواند و نظیر شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان
این جماعت است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ و یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ
متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقل او زایل شده
یا مسحور بمعنی ساحر اند یا بمعنی آنکه انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند برای تو مثلها
و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نمی توانند یافتند راهی بسوی رشد و صواب یا راهی یابند بطعنه تو بر وجهی که توجه باشند بلکه در کار خود گم شده اند
و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی تو را شاعر و مدا شیر و گاه از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند
و آن زوال عقلست وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعثند أَإِذَا كُنَّا آیا آنگاه که باشیم بعد از مرگ
بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خورد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما بر انگیخته ام
إِلَيْكَ
سَبِيلًا

سیوم خلقاً جدیداً آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک مخلوق تر و تازه چون شود قل کونوا بگو بهر
شما یعنی فی المثل اگر گردید بفرض خود حجارة او حدیداً سنگ یا آهن او خلقاً یا آفریده مما یکبر
از آن چیزها که بزرگست و وقعی دارد فی صدورکم در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیوة
ابعد است البته حق سبحانه و تعالی شما را میراند و زنده گرداند فسیقولون پس زود باشد که گویند
من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بعد از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را
اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت
فسینغضون پس زود باشد که حرکت دهند الیک بسوی تو رؤسهم جانب تو سرهای خود را یعنی خیابکی از
تعجب سر خود می جنبانند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند و یقولون و گویند متی هو
کی بود بعث و حشر قل بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریباً نزدیک هرچه آینده است او را نزدیک انگاشت
و بعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه آخیره
بجهت قیام از قبور فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش
حق در خبرست که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها می فشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بعضا حمد را
بمعنی امر داشته اند چنانکه در آیه فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیه چنان بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت
کنید او را و تظنون و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود ان لبثتم درنگ کردید الا قلیلا
مگر اندکی یا چون احوال معاینه بینید زندگانی خود در دنیا اندک شمرید بنسبت با آن پس باید که خردمند آگاه از روز
حیوة دنی را در جنب زندگانی عقبی اندک شمرد و اندک فانی را که کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بنوا
حسرت خوری و ندامت دخواند نظم بدین توانی که عقبی خری بخر جان من ور نه حسرت خوری کی دولت زدین برد
که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که مشرکان در ایذای صحابه قولا و فعلا تقصیر می کردند مؤمنان صورت حال
بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود
که مرا در باره ایشان بدینها نفرموده اند آیه آمد که وقل لعبادی بگو بندگان من یعنی مؤمنان که با کافران یقولوا التی
بگویند آن کلمه را که هی احسن آن بهتر باشد یعنی در محاوره با خصمان درشتی نکنند بلکه دعا کنند یهدیکم الله
در میان یک مرد فاروق را دشنام داد او نیز مخالفت کرد در جواب سخن کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی فرمود و گویند کلمه
احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر بنیکوی
و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی کند سخن ان الشیطان بدرستی که دیو ینزغ بینهم دشمنی می افکند میان آدمیان

پس

پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و فساد گردد و آن صورت باز نهاد مواد فساد گشته ان الشیطان
کان بدرستی که شیطان هست للانسان مر آدمی را عدواً مبیناً دشمنی آشکارا که مرکز صلاح او بخوید و بخ هلاک او کوشد
ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مؤمنانند میگوید ان یشاء یرحمکم اگر خواهد بر شما
بخشد بر شما و از جور کافران برهاند او ان یشاء یا اگر خواهد یعذبکم عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمة
بهدایة یا توبه و عذاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب
دینی را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است
و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمدی علیهم بر کافران وکیلاً نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پاینداری
که ایمان ایشانرا ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنان است معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن
اعمال ایشان شوی یعنی مواخذه بگناه ایشان بکرداری ایشان و ربک اعلم و آفریدگار تو داناترست بمن فی السموات
والارض بهر کسی که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصالح ایشان فرو نگذارد در انوار آورده که قریش
استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب باشد و برهنه و گرسنه چند صاحب او کنند حق تعالی این آیه که ما دانیم با اهل آسمان
و زمین و هرکرا خواهیم برای نبوت بگزینیم و لقد فضلنا و بدرستی که افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغمبرانرا
علی بعض بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت
و موسی را بمکالمت و محمد را صلعم بمعراج و رؤیت و شفاعت و آتینا داود و دادیم داود را زبورا
کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و در زبور صد و پنجاه سوره است که در او احکام حلال و حرام و حدود
و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی است صلعم و ستایش امت اوست و ذکر زبور
تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا مسطورست که او خاتم الانبیا و امت او خیر الامم و در آیه ولقد کتبنا فی الزبور
ایمای بدین معنی است قطعه ای وصف تو در کتاب موسی وی نعت تو در زبور داود مقصود توی ز آفرینش
باقی بطفیل تست موجود آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهة الزام ایشان این آیه فرستاد
که قل ادعوا الذین زعمتم بگوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند من دونه
بجز خدای تا این بلا را از شما بگرداند فلا یملکون پس ایشان نمی توانند کشف الضر برداشتن سختی یعنی
قحط عنکم از شما و لا تحویلا و نمیتوانند تغییر دادن آنرا یا بیرون از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند
که بنو ملیح ملائکه را و خزاعه جن را می پرستیدند چیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیه آمد که
اولئک الذین آن گروه از ملائکه و جن یدعون آنانکه می خوانند کافران ایشانرا و می پرستند یبتغون

ایشان میجویند الی ربهم الوسیلة بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت
بحضرت او ایهم اقرب هرکدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربانند در گاه او از ملائکه و جن
توسل میکنند بحق سبحانه و تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت آرد بحقیقت که اگر معبودان
محتاج معبود حق اند و یرجون رحمته و امیدوارند بخشش او را و یخافون عذابه و
و می ترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که عذاب آفریدگار تو کان هست
محذوراً سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شود که ایشان در بیم و امیدند چون سایر بندگان پس چگونه
ایشانرا پرستش توان کرد و ان من قریة و نیست هیچ دیهی الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها
هلاک کننده آنیم بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها
یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و غیر آن عذاباً شدیداً عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالحند بموت
و اگر کافر و فاسق اند بعذاب کان ذلک است این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطوراً
نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت صلعم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از زر
خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید و جویها روان سازد تا باغ
و بوستان سازند حق تعالی این آیتها بدیشان ننمود و فرمود که و ما منعنا و باز نمیدارد ما را ان نرسل
بالایات از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا ان کذب مگر آنکه تکذیب کردند بها
بآیات مقترحه خویش الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بدست بعث آن
ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر اینها میطلبند از معجزات
بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در
ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان برون خواهیم آورد و آتینا
و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا و هویدا یعنی از
جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجز طلبیدند و خدای ایشانرا از سنگ ناقه
بیرون آورد فظلموا پس کافر شدند بها بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند و ما نرسل
و نمیفرستیم بالایات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب
استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند و اذ قلنا لک و یاد کن
چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او احاط

بالناس

بالناس فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهة تحقیق وقوعست و
ما جعلنا و نگردانیدیم الرؤیا التی اریناک آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنة للناس
مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت صلعم در
خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و
در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی
آن بود که تعبیر واقعه سنه آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهة آنکه سوره مکی است
و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب
فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت صلعم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند
و آنجا بر می جستند چون بوزنه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیای عینی
رؤیه دارند یعنی آنچه بچشم نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث
معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند
و مؤمنان تصدیق فرمودند و الشجرة الملعونة و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن
در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است
متعجب شدند ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزاند و باز میگوید که از وی درخت
میروید این بغایت عجیب و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نکردند که آتش در درخت ودیعت مینهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر در آتش از احراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت
فرو بردن جرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر اثبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه
گفت باعتبار آنکه خورنده آن ملعون و کافرانند و لعنت بمعنی ابعاد است یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد
چون طعام ملعون آن ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست
و ابن الحج گفته که این شجره یهودند و نخوفهم و میترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون مار سعیر
و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ
یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون این تکبر ایشانرا جبلت و سرشت ابلیس است از
استکبار وی متعاقب این آیه خبر داد که و اذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا امر فرشتگانرا

که سجده کنید لآدم مر آدم را جهت تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند مر آن را إلا إبلیس مگر ابلیس که
سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قال أأسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم مر آن کس را
که آفریدی طینا از گل پس خدای بر و لعنت کرد و از درگاه خویش براند قال گفت ابلیس دیگر باره أرأیتک
خبر ده مرا هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی علی بر من چرا فضل دادی
و از خاکست و من از آتش لئن أخرتن اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تأخیر کنی إلی یوم القیامة
تا روز قیامت لأحتنکن هر آینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوا و چنان کنم که
بعذاب تو مستاصل باشند و شوند إلا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت
و حمایت تو قال اذهب گفت خدای مر او را که برو از امانت و ابعاد یعنی او را براندازد
از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود روش فمن تبعک منهم پس هر که ترا متابعت کند از فرمان تو برد بنهم
از ذریه آدم فإن جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست یعنی ایشان را و ترا
و ایشان تغلب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و متابعان ترا جزاء موفورا
جزائی تمام یعنی عذاب بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر که را توانی
لغزانید منهم از ایشان بصوتک بآواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا
و مزامیرست امام زاهد رحمة الله از ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان
بیرون آید آواز شیطان است وأجلب علیهم و برانگیز بر ایشان بخیلک ورجلک سواران و پیادگان
خود را یعنی دیوان که معاون تو اند در وسوسه و اغوا و راجع کن در تسلط بر ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان
فی الأموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا ربوا دهند یا در معصیت صرف نمایند والأولاد و در فرزندان نیز
شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده
ایشان را بمواعید باطل چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم
الشیطان و وعده نمی‌دهد شیطان ایشان را إلا غرورا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می‌نماید إن
عبادی بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده‌اند لیس لک علیهم
در اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی هر کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری فرموده که بندگی
حق آن کس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار میفرماید بیت چو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی
که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو وکیلا نگهبان بندگان

خود را از ابلیس و اضلال او ربکم پروردگار شما الذی او آنست که بقدرت کامل خود یزجی میراند و روان
میگرداند لکم برای شما الفلک کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل
او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سوداتست یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست باید
إنه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و اسباب حوایج
شما مهیا کند وإذا مسکم الضر و چون رسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل
گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که او را می‌خوانید و می‌پرستید إلا إیاه مگر او که خداوند
یگانه و یکتاست که در آن محل جز او نمی‌خوانید و نجات از حضرت او می‌خواهید فلما نجاکم پس آنهنگام که
رهانید شما را از غرقه شدن و برساند إلی البر بسوی بیابان أعرضتم روی گردانیدید از توحید و باز بروی
پرستش بتان آوردید وکان الإنسان و هست آدمی کفورا نیک ناسپاس مر نعمت پروردگار و خدا
وند خود را أفأمنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أن یخسف بکم از آنکه
فرو برد شما را جانب البر بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را فرو برد تواناست بر آنکه در زمان کند
أو یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگ باران
کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای شما وکیلا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند أم أمنتم
آیا ایمن شدید أن یعیدکم از آنکه باز گرداند شما را فیه در دریا تارة أخری باری دیگر یعنی
آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکسته من الریح
از باد یعنی بادی را که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق گرداند شما را بما کفرتم بسبب ناسپاسی کردن
ثم لا تجدوا پس نیابید لکم علینا به تبیعا از پس در آینده که داد او
کند و خواهد که خود انتقام کند از ما ولقد کرمنا و هر آینه که ما گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملناهم
و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بچهارپایان والبحر و در دریا بکشتی‌ها ورزقناهم
و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشان را علی کثیر
ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم تفضیلا افزونی دادنی علما را در تکریم آن و تفضیل ایشان
سخن بسیار است و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر رود صاحب بحر الحقایق فرموده که کرامت انسان دو قسم است
جسدانی و روحانی جسدانی تمام ایشان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت بیدین و تصویر در رحم بحسن
صورت و مزاج قریب و اعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و غیر

بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن بابواب معیشت و تمکن از صنوف صناعات و روحانی
دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عامست مؤمن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از
صلب آدم علیه السلام و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زاده شدن بر فطرت و
ارسال رسل بدیشان و ترغیب بمثوبات خائف از عقوبات نیران و اولیا و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت
و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله
و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و تجلی هویت و کرامتی که در حق ایشان شاید
محمد بن کعب رحمة الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که محمد رسول الله صلعم از ایشانست نظم ای شرف دودهٔ آدم بتو
روشنی دیدهٔ عالم بتو کیست درین خانه که خیل تو نیست کیست برین خوان که طفیل تو نیست از تو صلای کرمت آمده نیست
بمهمانی است آمده در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و بر دیگر ایشان را در ترک نفس و هجر
تلبس در تاویلات کاشی مذکورست که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و در روزی ایشان هر دو ترکیب ثابت
از هر دو روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات اکثران ایشان را
بینا ساختیم و مستثنی جنس ملائکه‌اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است آنچه جمهور بر آنند
آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه فاضلتر از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم فاضلترند از
اولیای ملائکه امام قشیری فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ
نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت پاداشت و باطن ایشان را بتحقیق مشاهدت منور
ساخت و چنانچه کافهٔ مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را بتکریم خاص اختصاص داد
از جمله مرتبه رضا که ورضوا عنه درجه محبت که یحبهم ویحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی أذکرکم و علاوه
این آیه دلیل فضیلت و جامعیت ایشانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی هم اوست
و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود نظم آمد آیینه جمله کون ولی همچو آیینه نکرده جلی
بنمود امروز بوجه کمال صورت ذو الجلال و الافضال زانکه بود این تفرق عددی مانع از بر جامع احدی گشت
آدم جلای این مرآت شد عیان آن بجمله صفات مظهر گشت کلی و جامع بهر ذات و صفات او لامع شد
تفاصیل کون را مجمل بر مثال تعین اول بود این دایره مکمل شد آخرش نقطه عین اول شد یوم ندعو
یاد کن روزی را که بخوانیم کل أناس هر گروهی را از مردمان بإمامهم بپیشوای ایشان یعنی نبی که بر ایشان مبعوث
بوده چنانچه گویند یا امة موسی و یا امة عیسی یا کتابی که بر ایشان نازل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن و یا

یا اهل الانجیل یا متعدی که در مذهب متابعت او نموده باشد چنانچه مذکور شد که شیعیان اهل البیت یا مجوسی و گفته‌اند
امام جمع ام است فردا خلق را بمادران خوانند جهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین علیهما
السلام و برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی علیه السلام نقل میکند که در آن روز هر قومی
را خوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قول آنست که تعلق آن بریده گردد و نیست
اعمال مانند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب فمن أوتی پس هر که داده
شود کتابه بیمینه نوشته عمل و بدست راست او فأولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم
میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو می‌بینند ولا
یظلمون و ستمدیده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیله از وسخ که میان الاصبعین باشد یعنی قصور بایشان
در پاداش ایشان نکنند چیزی را و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت از آن
از خواندن درمانند ومن کان و هر که است فی هذه در این دنیا أعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب
نه بیند فهو فی الآخرة پس او در آخرت أعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وأضل سبیلا و گمراه تر
از نابینا جهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود
و در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف
گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال ما را بر بت پرستی گذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون
حرم مکه محترم و مکرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدا
مرا چنین فرموده است آیه آمد که وإن کادوا و بدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک که بگردانند
ترا عن الذی أوحینا إلیک از آنچه که وحی کردیم بتو لتفتری تا افترا کنی و بندی علینا
غیره جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگویی که خدای مرا این فرموده وإذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی
فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته‌اند قریش با آنحضرت گفتند که نگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی
بتان ما را و اگر چه بر انگشت باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد
که چه شود اگر چنین کنم و خدا میداند که من از آن کاره‌ام این آیه آمد فرود که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی
ما و بدوستی گیرند ولولا أن ثبتناک و اگر نه آنست که ترا ثابت داشتیم بر راستی بواسطه عصمت خود لقد
کدت ترکن هر آینه نزدیک بود که میل کنی إلیهم بسوی آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردن اندک
و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیه اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت

ترا ثابت نگردانیدیم آنا عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این
تصریح است از آنکه بمیل نزدیک نشد سبل میل کی بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت صلعم معصوم
بوده اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیه آمد اذاً لاذقناک انگاه که میل بکردی
هر آینه می چشانیدیم ترا ضعف الحیوة ضعف ماهیت مر عذاب را فی الدنیا عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف
الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد لک پس نمی یافتی تو برای خود روز دفع عذاب ما نصیراً علینا
یاری که بسبب آن از آن بازرهی امام ثعلبی که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم فرمود که اللهم لا تکلنی
الی نفسی طرفة عین اللهی بره خود دار دمی بنفس ما مگذار مارا آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت
صلعم مشاورت کردند و رای ایشان کف قرار بران که در دو غمخی تجدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت
بیرون باید رفت این آیه نازل شد که و ان کادوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونک
تا ترا بلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند از آن و اذاً
لا یلبثون و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک
و آنچنان بود که بعد از زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از آمدن
از آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند ای ابوالقاسم مقام انبیا پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری
و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام جزم فرمود این آیه
فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت
فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی قبیله یهود بقتل و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیه مدنی
باشند و بقول اول مکی پس میباید که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای آنکه فرستادیم
قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران و لا تجد
و نیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تبدیلی و تغییری اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک
الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب یعنی بعد از زوال نماز پیشین است و عصر و تا
غسق اللیل نماز شام و خفتن و قرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد را قرآن گفت برای آنکه درازی
قرآن در وی فرضست ان قرآن الفجر بدرستیکه نماز بامداد کان مشهوداً هست دیده شده یعنی
می بینند او را ملایکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند
و ملایکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدو میکنند و من اللیل و بعضی از شب فتهجد

به

پس بیدار شود به قرآن یعنی بنماز نافلة لک زیادتی ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مرا یا غنیمتی
و کرامتی مخصوص بتو عسی ان یبعثک ربک شاید والبته چنین بود که بدارد خدای ترا مقاماً محموداً
در مقامی پسندیده یعنی مقامی که تمامه در وی ستوده باشند بستایش مر ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت
رسالت را صلعم در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او برین مشرف باشد و در زاد
المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی ویرا بر عرش نشاند و در لباب نقل میکند که حضرت رسالت
صلعم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدای و بنشاند بر عرش بلفظ حدیث انست که یدنینی
فیقعدنی معه علی العرش و معتزله را همان معنی میگویند که عندیه را در آن آیه که ان الذین عند ربک یعنی حکایتست
نه مکان و منزلتست نه منزل امام ثعلبی آورده است که استوای حق سبحانه و تعالی بر عرش وجهی نیست
که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بهمان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا و ابداً
قایم بصفات خود است پس نشاندن مصطفی صلعم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست
و مقصود از اجلاس وی بر عرش تعظیم و تکریم آنحضرت است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقا
میست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی گردند قول آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند
و هیچ پیغمبری باشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او که در تحت لوای وی باشند نعت نه همین زیر لوای آدم و من دونه
ما بیم و بس آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست صاحب فتوحات آورده است که مقام محمود مقامیست و جمع جمیع
مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلعم و باب
شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقایق فرموده که مقام محمود الله ذات است و قیام حضرت رسالت صلعم
بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است نعت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو
محمد و مقامات محمود و قل رب و بگوای پروردگار من ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق
در آوردنی پسندیده و بی ندامت و اخرجنی و بیرون آر از و مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده
و با کرامت یا در آر بمدینه تمام و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بجهة فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آور در نبوت
و بیرون از دینی یا در آر بدعوت نبوت و بیرون از از عهده تبلیغ رسالت واجعل لی من لدنک و بده مرا
مرا از نزدیک خود سلطاناً نصیراً حجتی یا یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و قل جاء الحق و بگو آمد حق
یعنی دین اسلام و زهق الباطل و ناچیز شدن باطل شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرگاه قرآن گات
ظهور کند شیطان مخفی گردد ع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا

نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد
صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری
امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم امکانی در جنب آن
متلاشی و مضمحل شود نظم هر که که را شنید از آن کم ترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت
علم برکشد جهان سر بجیب عدم در کشد و ننزل و فرو میفرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو
آنچیزی که او شفاء شفا یابیست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاعتست مر بیماری جهل و شبهه را
و اوضح آنست که من را بیانیه دارند یعنی هم قرآن شفاعت از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة
و بخشایشست للمومنین مر مومنان را که بدان نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن
مر ستمکاران را الا خساراً مگر زیان و هلاکت که تکذیب میکنند و بدان کافر میشوند و اذا انعمنا و چون انعام
علی الانسان و چون انعام کنیم بر آدمی صحت و توانگری و ایمنی اعرض روی بگرداند از یاد ما مراد کافر
چون خدای نعمت دهد او را با نزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و نأی
بجانبه و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طرف حق بر طرف رود و اذا
مسه الشر و چون رسد بدو بیماری و فقر و ترس کان یئوسا باشند نا امید از روح اللهی یعنی جاهل
بود بفضل اللهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر گذارد و در محنت بامید فرج صبر نماید
قل کل بگو که هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی
و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت یاس دارد و مومن در هر دو سپاس داری و در ضراء شکیبائی
ورزد و گفته اند شاکله طبیعتست یا عادت یا نیت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی نیز اینجهت
ما بکه بیت هر کس آن کند کزو بسزد هر کسی آن کند کزو شاید از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیة در قرآن
امیدوار ترست فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجاء چیزست گفت از بنده جفا و خطا آید
و آنچه لایق او شاید و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از خدای از کرمی او سزد بیت از من گنه آید و از من اینم
و ز تو کرم آید و توانی فربکم پس پروردگار شما اعلم داناترست بمن هو بانکسی که او
اهدی سبیلاً راه یافته ترست و بصواب نزدیکترست یا نیکوتر از جهة دین و مذهب آورده اند
که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود
از یهود یثرب حال حضرت رسالت را صلعم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند

یهود

یهود متعجب شده گفتند ای صنادید قریش و عرب ما دانسته ایم که ظهور پیغمبری نزدیکست و از نشانهای
راستی آن نبی استعلام میتوان کرد تا بجهة آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال کدام
زنان که در زمان پیشین گم شده چگونه است و روح چیست که هر سه سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب
ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی از روح هیچ نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده مجلس
ساختند و از آن حضرت سوال نمودند آن دو سوال جواب آمد و در قصه روح آیة نازل شد که و یسئلونک
و می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قل الروح من امر
ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن کاین شده بی ماده و از آن جمله
است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدو دانا نیست و ما اوتیتم و داده نشده اید شما
من العلم از دانش الا قلیلاً مگر اندکی با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی فرموده که این اندکی که خدای
ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی
الدوام جاهلانیم و جاهل دعوی دانش نرسد و لئن شئنا و اگر خواهیم ما لنذهبن بالذی هر آینه
ببریم آن چیز را که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثم
لا تجد لک پس نیابی تو برای خود یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا
استرداد کند و در سینه ها و مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتی است من ربک از پروردگار تو
که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستی که فضل اوست علیک کبیراً بر تو بزرگ
که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داد و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد قل بگو ای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان و الجن
و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند علی ان یاتوا بر آنکه بیایند بمثل هذا القرآن
مانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا
یاتون بمثله نیارند مانند آنرا درین صفتها با آنکه در میان انسان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه
در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم ولو کان
حق سبحانه فرموده که جن و انس مثل این قرآن نتوانند گفت ولو کان بعضهم و اگر چه باشند برخی از ایشان لبعض
ظهیراً مر بعضی را هم پشت و مددکار و لقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادی تر از
و بیان را للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنفی چون

چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس
باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده‌اند
که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش و کم
آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت پدید آید و جویها چون
انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی تا ... بر صدق دعوی تو ...
از زر و نقره پدید آرد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال
این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان بالعجز قرآن این آیتها در جواب شد و
عبدالله بن ابی امیة مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بآسمان روی و من در تو می‌نگرم و نسخه‌ای
بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها کنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم
کرد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند جهتان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق
نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمهٔ آب
که هرگز کم نگردد او یا تا وقتی که روان أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ
از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کردانی جویها خِلَالَهَا
در میانهٔ آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ
همچنان چه گمان بردی و وعید کردی که او یسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در حالتی که مقابل یعنی ... یا
بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ خانهٔ از زر که در
آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَن نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر برآمدن
برآمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا تا وقتی که فرود آری بر ما كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا و در آن
تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را
در قدرت شریک وی سازند و شما از آنچه از من میطلبید بخودی کسی بر آن قادر نیست هَلْ كُنتُ آیا هستم
من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَّسُولًا فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند
الا معجزه که مناسب قوم ایشان و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان
این جواب بود مر سخن ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله ولو نزلنا

الیک کتابا فی قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع
نکردند مردمان را یعنی اهل مکه را أَن يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آوردند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد
بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلعم إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا
رَّسُولًا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا می
کردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضای تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده
و استفاده در میان پدید آید و چون کافران گفتند که رسول خدای فرشته باید و ... حق سبحانه و تعالی رد
شبهه ایشان را نمود فرمود قُل لَّوْ كَانَ بگو اگر بودی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که
آدمی يَمْشُونَ می رفتندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم
هر آینه میفرستادیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَّسُولًا فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان
میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط
است و چون سکنهٔ زمین آدمیان اند پس رسولان ایشان نیز آدمی باید ... خود را متکلم تا جنس
آیند و گم کردند کم از آنکه جنسیت علت جاذبیت جاذب جهت مرجا طالبیت در لباب آورده که کافران
گفتند گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما و شهادت اظهار معجزات بر دست آنحضرت چه معجز بزبان حال ناطقست با آنکه محمد صلعم رسول
اوست پس گواهی معجزه جاری و مجری بر قول حق است بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست
بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای
ایشان را می بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ
الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَن يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم کند بضلالت او و او را
فرو گذارد فَلَن تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِن دُونِهِ
بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان
در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر صلعم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای
خود فرمود که آنکسی که ایشان را می برد بر قدمهای ایشان قادرست با آنکه بر رویهای ایشان ...
میکشند بر رویهای خود از هم بلندیها و خارها عُمْيًا و حشر کنیم ایشان را نابینا یعنی نبینند آنچه چشم ایشان
بدو روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت حق نمی‌کردند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان

مقبول افتد زیرا که بدین سخن حق نمیگفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند
بجهت آنکه در ین عالم استماع سخن حق ننمودند مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست كُلَّمَا خَبَتْ
هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ که گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو
نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ما برای ایشان سَعِيرًا آتشی سوزان
یا برافروزیم آتش را یا آنکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا بار آتش در ایشان تجدد ذَٰلِكَ آن عذاب جَزَاؤُهُم
پاداش ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِآيَاتِنَا بدلالتهای واضح بر صدق پیغمبر صلعم که
معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها
وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا
آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه
سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه آن خدای که بقدرت
کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ
توانا است عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشان را دیگر بار بمثل تعبیر از نفس شیء کنند چنانچه مسلک
لا یفعل کذا ای انت لا تفعل پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادرست که مانند نفس کهنه شده را باز آرد و
جَعَلَ لَهُمْ و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی که لَّا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک
نیست در آن و آن زمان مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس باز زدند
و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار حشر و بعث را قُل بگو ای محمد کافرانرا لَّوْ أَنتُمْ
تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی پروردگار من که بخلق
میدهد إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ از ترس درویشی
یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آدمیان مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه
جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود بجهت آنکه برای نفس خود چیزها از آن باز خواهد گرفت و از کم گشتن آن خواهد
ترسید و خدای در وجود و جود از این دو وجه منزه است وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و ...
کنند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیتی روشن یعنی معجزه آشکارا
که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند
چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان

وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت
رسالت صلعم از تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون ناحق مکنید و از زنا و سرقه
و اکل ربا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر
ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمودند که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَاسْأَلْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان این آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال
کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ
لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستی که گمان میبرم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادوی کرده و عقل تو مختلط شده قَالَ
گفت موسی علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَا أَنزَلَ
هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات تسعه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ
آیتهای روشن که هر یک دلیلست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و من یقین دانم ترا ای فرعون
مَثْبُورًا هلاک شده یا مطرود یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَن يَسْتَفِزَّهُم آنکه برانگیزد و دور
موسی و قوم او را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرقه گردانیدیم او را وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا
و هر که با او بود با تمامی وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرقه شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را
که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ
الْآخِرَةِ وعدهٔ سرای دیگر یعنی آخرت که قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان را و شما را بحشرگاه لَفِيفًا
جماعتی با هم آمیخته پس حکم کنیم میان شما تا تمیز کنند سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستی که ... فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ
نَزَلَ و براستی فرود آمد و در تبیان آمده که با بمعنی علاست و مراد از حق محمد است صلعم یعنی علی محمد نزل در مدارک
از محمد بن سماک رحمة الله آورده که بیمار شد قاروره او را بطبیب ترسایی بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده با ما رسید
و صورت حال پرسید با وی گفتیم فرمود سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید و با ابن سماک بگوئید
که دست بر موضع وجع خود نه و بگوی و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بوی
شیخ رسانیدیم دست بر آن موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس خضر بود علیه السلام
... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر
مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمه الله فرموده که بیم دهنده آنراکه
روی از ما بگرداند مژده دهنده آنراکه روی بما آرد یعنی بدکاران را ... کمال عفو ما روی بدرگاه

ما آرند نیکوکاران را ابدا که از هیبت جلال و قهر ما بر اعمال خود اعتماد نمایند و قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آن را بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر است و بعضی نزدیکتر است وَنَزَّلْنَاهُ وفرو فرستادیم آن را بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مژده آن که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امرت بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب سماوی خوانده اند و حقیقت وی شناخته اند و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان قرآن يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ میفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکرانه انجاز وعده الهی که در کتب خوانده اند از ارسال محمد و انزال قرآن وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا بدرستی که هست وعده آفریدگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقعست لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و میفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست کنند سجده را و برای تکرار است و این سجده برای تاثیر از مواعظ قرآن لاجرم در این سجده فرمود که يَبْكُونَ بگویند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند سماع قرآن خُشُوعًا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ این را سجود العلما خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از نوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد إِلَّا بتجلی الهی پس زیادتی خشوع زیاد تجلی باشد و بر آن تقدیر سجود تجلی بود و ساجد باید که برکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء إلا خشع له نظم لمعه نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم پس خشوع انجا ز اول اشیا است و آن تجلی موجب این رسم است آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذاتست و بعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلعم گفتند که خدای در توریه ذکر رحمن بسیار کرده و تو این اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم

برابرانند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده [illegible] الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس وی راست نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال و [illegible] های اکرام [illegible] الله فرموده است که حضرت رسالت صلعم قراءة جهر [illegible] تا هر وقت که [illegible] در مسجد الحرام قراءة اهل شرک بلغو و لهو و صفیر [illegible] تا [illegible] حضرت در غلط افتاده ترک قراءت کند و حق سبحانه [illegible] بِصَلَاتِكَ آشکار مکن نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان بشنوند [illegible] بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز [illegible] بَيْنَ ذَٰلِكَ میان جهر و مخافت سَبِيلًا راهی میانه [illegible] آورده اند که قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای [illegible] آن بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم [illegible] آیه را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و امر کرد که قدری آواز [illegible] جهر مکن در همه نماز و اخفای مکن در همه [illegible] و در لیلیه جهر قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي و بگو ستایش و ثنا [illegible] نگرفت وَلَدًا فرزندی رد قول یهود و نصاری و [illegible] میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي [illegible] مشرکانست که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ [illegible] الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد یا بسبب دوست [illegible] بگیرد تا بدو از ذل بعز رسد بلکه دوست گرفته تا [illegible] عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا [illegible] وصفات و حوصلت عارفان نظم
[illegible] هرزه میزند لاف عقل عقلاست و جان جانست او
[illegible] آنست او
الملک الوهاب